



استاد محقق :

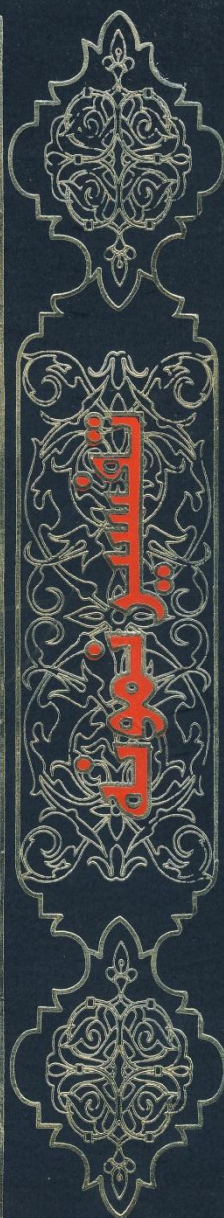
آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد یازدهم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری
جمعی از نویسندگان



مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - ، مصحح

تفسیر نمونه: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسش‌ها و مسائل روز، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از نویسندگان [ویرایش ۱] - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۵۴.
۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۴ - بهای هر جلد متفاوت.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه.

(چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷)

جلد یازدهم

ISBN - SET: 964-440-030-5 (دوره)

ISBN: 964-440-004-6 (ج. ۴)

۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. الف. عنوان. ب. عنوان: تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید با در نظر گرفتن نیازها، خواسته‌ها، پرسش‌ها، مکتبها و مسائل روز.

۲۹۷/۱۷۹

BP۹۸/م۷ت۷

م۷۶-۳۲۵۳

۱۳۷۷

فروشگاه مرکزی: تهران - بازار سلطانی - ۹۹
تلفن: ۵۵۶۲۰۴۱۰ - ۵۵۶۲۷۴۴۹
فروشگاه شماره ۱: خیابان ولی عصر - خیابان فرشته - ۹
تلفن: ۰۹۱۲۳۴۴۱۵۲۱ - ۲۶۲۰۰۳۵۹



تفسیر نمونه جلد یازدهم

زیر نظر استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی

همکاران: محمد رضا آشتیانی، محمد جعفر امامی، داود الهامی، اسدالله ایمانی، عبدالرسول حسینی، سید حسن شجاعی
سید نورالله طباطبایی، محمود عبداللہی، محسن قرانتی، محمد محمدی

• ناشر: دارالکتب الاسلامیة

• تیراژ: ۵۰۰ نسخه

• چاپ سی و ششم: ۱۳۸۷

• صفحه و قطع: ۶۵۲ صفحه، وزیری

• چاپ: چاپخانه سرور

• شابک ۶-۰۰۴-۴۴۰-۰۰۴ / ۹۶۴ - 440 - 004 - 6

• شابک دوره ۲۸ جلدی ۵-۰۳۰-۴۴۰-۰۰۴ / ۹۶۴ - 440 - 030 - 5 VOL.28

• حق چاپ برای ناشر محفوظ است

• قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

زیر نظر استاد محقق
آیه الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

تفسیر و بررسی تازه‌ای درباره قرآن مجید
با در نظر گرفتن نیازها، خواست‌ها،
پرسش‌ها، مکتب‌ها و مسائل روز

جلد یازدهم

با همکاری
جمعی از فضلاء و دانشمندان

با همکاری فضلاء و دانشمندان محترم

آشتیانی	محمد رضا
امامی	محمد جعفر
حسنی	عبدالرسول
شجاعی	سید حسن
طباطبائی	سید نور الله
عبداللہی	محمود
قرائتی	محسن
محمدی	محمد

هدفهائی که در این تفسیر تعقیب می شود چشم ها از سراسر جهان به اسلام دوخته شده، می خواهند اسلام را از نو بشناسند...حتی خود مسلمانان! و این به دلایل مختلفی است که از جمله «انقلاب اسلامی کشور ما» و «جنبش های اسلامی در نقاط مختلف دیگر جهان» را می توان نام برد، که افکار همه، مخصوصاً نسل جوان را تشنه شناخت هر چه بیشتر اسلام ساخته است.

و برای شناخت اسلام هر کس می داند نزدیک ترین راه و مطمئن ترین وسیله، غور و بررسی بیشتر در متن قرآن مجید کتاب بزرگ آسمانی ما است.

اما از سوی دیگر قرآن این کتاب عظیم و پرمحتوا، همانند کتب عادی، دارای یک بعد نیست، و به اصطلاح «بطون» مختلفی دارد، و در درون هر بطنی، بطن دیگر نهفته است.

و به تعبیر دیگر هر کس به مقدار عمق فکر خویش و به اندازه فهم و آگاهی و شایستگی اش از قرآن استفاده می کند، بی آن که عمق کرانه های آن بر کسی - جز ائمه معصومین(علیهم السلام) - آشکار باشد، ولی مسلماً هیچ کس از کنار چشمه قرآن محروم باز نمی گردد!

با توجه به آنچه گفته شد نیاز به تفسیرهائی که مرکز پیوند افکار دانشمندان و محققان اسلامی است، و می تواند راه گشای اسرار مختلف قرآن گردد، کاملاً روشن است.

اما کدام تفسیر؟ و کدام مفسر؟... آن تفسیر که آنچه قرآن می گوید بازگو کند، نه

آنچه خود می خواهد و می پسندد.

مفسری که خود را در اختیار قرآن بگذارد، و از مکتبش درس فرا گیرد نه آن کس که «نا آگاه» و یا «آگاهانه» با پیش داوریهایش می کوشد در برابر قرآن «استاد» باشد و نه «شاگرد».

البته مفسران بزرگ و محققان عالی قدر اسلام از نخستین قرون اسلامی تا کنون تلاش ها و کوشش های بسیار ارزنده و شایان تقدیری در این زمینه کرده اند و در عربی و فارسی و زبان های دیگر تفسیرهای فراوانی نگاشته اند که در پرتو آن به گوشه ای از شگفتی های این کتاب بزرگ آسمانی می توان راه یافت (شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَهُمْ).

ولی این نکته نیز قابل ملاحظه است که با گذشت زمان «مسائل تازه ای» برای مردم حق طلب و حقیقت جو مطرح می شود، و «سؤالاتی» از برخورد و تضاد مکتب ها، و گاه از وسوسه های منافقان و مخالفان، و زمانی در چگونگی تطبیق تعلیمات این کتاب بزرگ و آسمانی بر نیازهای زمان، پیش می آید که باید تفسیرهای امروز پاسخ گوی آنها باشند.

و از سوی دیگر تفسیرها همه نباید مجموعه ای از اقوال گوناگون و بحث های پیچیده و غیرقابل درک برای عموم باشد بلکه امروز تفسیرهایی لازم است که همچون خود قرآن جنبه همگانی داشته باشد و تمام قشرها اعم از «فضلاء» و «توده مردم» بتوانند از آن استفاده کنند (بی آن که از ارزش و عمق بحث ها کاسته شود).

توجه به این امور سبب شد که گروهی از ما بخواهند که به نوبه خود دست به تألیف تفسیری بزنیم به این امید که این نیازها را برطرف سازد، و چون این کار سنگین بود جمعی از اهل فضل را که همسفران خوبی در این راه طولانی و پرفراز و

نشیب بوده و هستند به کمک و همکاری دعوت شدند تا با تشریک مساعی این مشکل حل شود، این کار بحمد الله قرین موفقیت شد، و محصولی داد که با استقبال فوق العاده همه قشرها مواجه گردید، به طوری که در اکثر نقاط مردم در سطوح مختلف به این تفسیر روی آوردند و مجلدات آن که تا کنون به ده جلد رسیده (و این یازدهمین جلد آنست) کراراً چاپ و منتشر شده است «و خدا را بر این موفقیت سپاس می گوئیم».

در مقدمه این جلد لازم است نظر خوانندگان عزیز را به چند نکته جلب کنم:

۱ - کراراً سؤال می کنند مجموع این تفسیر در چند جلد تمام خواهد شد؟ در جواب باید بگویم: ظاهراً از بیست جلد کمتر و از بیست و چهار جلد بیشتر نخواهد بود!

۲ - کراراً می گویند چرا مجلدات تفسیر با فاصله زیاد زمانی منتشر می شود؟

باید توجه داشت ما نهایت کوشش را در سرعت بخشیدن به کار داریم و حتی در سفر و حضر، گاهی در تبعیدگاه، و گاهی در بستر بیماری، آن را ادامه داده ایم، اما از آنجا که نمی توان نظم و عمق مباحث را فدای سرعت عمل نمود باید کاری کرد که میان این هر دو تا آنجا که ممکن است جمع شود، و از سوی دیگر مشکلات فوق العاده چاپ و تهیه کاغذ و مانند آن را (مخصوصاً در زمان جنگ) نباید از نظر دور داشت که آن هم یک عامل مهم تأخیر بوده است.

۳ - گاهی می پرسند اگر این تفسیر به قلم افراد مختلف تهیه گردد هماهنگ نمی تواند باشد.

در پاسخ می گویم: در آغاز کار تا اندازه ای چنین بود، ولی به زودی برای تأمین همین هدف، بر آن شدیم که قلم تفسیر همه جا از اینجانب باشد و دوستان در جمع آوری مطالب کمک کنند. آنها نیز هر کدام کار خود را قبلاً به طور انفرادی انجام

می دهند و یادداشت های لازم را تهیه می کنند ولی بعداً در جلسات دسته جمعی که با هم داریم هماهنگی لازم ایجاد می گردد تا هیچگونه نوسانی در بحث ها و طرح مسائل گوناگون و سبک تفسیر پیدا نشود و همه یکدست و یکپارچه و منسجم باشد.

امیدوارم بتوانیم برای تعمیم منفعت بیشتر، این تفسیر را به زبان عربی و حتی زبان های دیگر ترجمه کنیم تا دیگران نیز بتوانند از آن بهره گیرند (این پیشنهاد از سوی خوانندگان عزیز نیز مطرح شده است).

خداوند! چشم ما را بینا و گوشمان را شنوا و فکرمان را صائب و زاینده و کارساز فرما، تا بتوانیم به عمق تعلیمات کتابت راه یابیم و از آن چراغ پرفروغی برای خود و دیگران فراهم سازیم.

خداوند! آتش هائی که دشمنان انقلاب ما خصوصاً و دشمنان اسلام عموماً پیرامون ما برافروخته اند و فکر ما را دائماً به خود مشغول داشته است، در پرتو مجاهدت های پیگیر و سعی و تلاش بی امان این امت اسلامی، خاموش بگردان تا یک جا دل را به تو بندیم و در راه تو و خدمت به بندگان مستضعف تو گام برداریم.

بار الها! به ما توفیق و عمر مرحمت فرما که بتوانیم این تفسیر را به پایان بریم و این خدمت ناچیز را به آخر برسانیم و یک جا به پیشگاهت تقدیم داریم. (إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

۱۳۶۰ / ۷ / ۲

ذی حجه / ۱۴۰۱

« شهیدی از یاران عزیز تفسیر نمونه »

چنان که می دانید و می دانیم، دشمن زخم خورده انقلاب اسلامی ایران دست به یکی از هولناک ترین جنایات زد، و با بمب گذاری در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، بیش از هفتاد و دو نفر از روحانیین برجسته و شخصیت های مهم مملکتی را شهید ساخت، و در زمره این شهیدان مرحوم حجة الاسلام حاج سید نور الله طباطبائی (قدس سره) از همکاران عزیز تفسیر نمونه بود، که نمایندگی مجلس شورای اسلامی را نیز بر عهده داشت.

او مردی مصمم، شجاع و با استقامت، فاضل، متدین با ایمان و پر عاطفه بود و گرمی و صفای خاصی داشت.

ما جای او را در جمع دوستان تفسیر نمونه همواره خالی می بینیم، خدایش غریق رحمت کند، و با شهیدان بدر و اُحد و میدان جانبازی کربلا محشور دارد، و به همه ما توفیق دهد که راه آنها را تا پیروزی کامل بر قدرت های اهریمنی جهانخوار شرق و غرب و برافراشتن پرچم اسلام در همه جهان، ادامه دهیم. (۱)

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

قم حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

۸ شهریورماه ۱۳۶۰

۱ - هم اکنون که تصحیح این جلد پایان می گیرد بیش از بیست و دو سال از این واقعه گذشته است، و به حمد الله جمهوری اسلامی هشت سال دفاع مقدس را با سربلندی به پایان برده، صدام، زمامدار حزب بعث به دست نیروهای اشغالگر آمریکا و انگلیس اسیر گردیده، و منافقین کوردل که حادثه «حزب جمهوری» را به وجود آوردند در کشور عراق در به در شده و بی پناه مانده اند تا آینده چه پیش آید. (۲۵ / ۹ / ۱۳۸۲)

قسمتی از تفاسیری که در نوشتن این تفسیر از آن استفاده شده
و یا مورد نقد قرار گرفته است:

- ۱ - تفسیر مجمع البیان از مفسر معروف مرحوم طبرسی ۲ - تفسیر تبیاناز دانشمند فقید
بزرگ شیخ طوسی ۳ - تفسیر المیزان از علامه طباطبائی
- ۴ - تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی ۵ - تفسیر نور الثقلین از مرحوم
عبد علی بن جمعه الحویزی ۶ - تفسیر برهاناز مرحوم سید هاشم بحرانی ۷ - تفسیر روح
المعانی از علامه شهاب الدین محمود آلوسی ۸ - تفسیر المنار از محمد رشید
رضا (تقریرات درس
تفسیر شیخ محمد عبده)
- ۹ - تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب ۱۰ - تفسیر قرطبی از محمد بن احمد
الانصاری القرطبی
- ۱۱ - اسباب النزول از واحدی (ابوالحسن علی بن منویه
نیشابوری)
- ۱۲ - تفسیر مراغی از احمد مصطفی مراغی ۱۳ - تفسیر مفاتیح الغیب از فخر رازی
- ۱۴ - تفسیر روح الجناناز ابوالفتوح رازی
- ۱۵ - تفسیر کشاف از زمخشری ۱۶ - الدرّ المنثور از سیوطی

تفسیر نمونه

جلد یازدهم

سوره های

حجر - نحل

جزء ۱۴ قرآن مجید

سوره حجر

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۹۹ آیه است

تاریخ شروع

۱۴۰۱

۱۳۶۰

محتوای سوره حجر

سوره «حجر» بنا بر مشهور میان مفسران از سوره های «مکی» است، و بنا به نقل «تاریخ القرآن» از «فهرست ابن ندیم» در پنجاه و دومین سوره ای است که در سرزمین «مکه» بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شده است و مجموع آیات آن به اتفاق همه مفسران ۹۹ آیه است.

به همین دلیل، آهنگ و لحن سوره های «مکی» کاملاً در آن منعکس است، زیرا همانگونه که سابقاً گفته ایم سوره های «مکی» بیشتر، روی چند موضوع تکیه می کند: «معارف اسلامی» مخصوصاً توحید و معاد، «انذار» مشرکان و گنهکاران و ستمگران، و روی درسهای عبرتی که در تاریخ پیشینیان وجود داشته است.

لذا می توان محتوای این سوره را در هفت بخش خلاصه کرد:

- ۱ - آیات مربوط به مبدأ عالم هستی و ایمان به او از طریق مطالعه در اسرار آفرینش.
- ۲ - آیات مربوط به معاد و کیفر بدکاران.
- ۳ - اهمیت قرآن و عظمت این کتاب آسمانی.
- ۴ - داستان آفرینش آدم و سرکشی «ابلیس» و سرانجام کار او، و به عنوان یک هشدار و بیدار باش، به همه انسانها!
- ۵ - اشاره به سرگذشت اقوامی همچون قوم لوط و صالح و شعیب، برای تکمیل این هشدار.
- ۶ - انذار و بشارت و اندرزهای مؤثر و تهدیدهای کوبنده و تشویق های

جالب.

۷ - دعوت از پیامبر به مقاومت و دلداری او در برابر توطئه های شدید مخالفان که مخصوصاً در محیط «مکه» بسیار زیاد و خطرناک بود.

نام این سوره از آیه هشتاد که درباره «اصحاب حجر» (قوم صالح) سخن می گوید، انتخاب شده است، چرا که در این سوره پنج آیه درباره اصحاب حجر است، و تنها سوره ای است که از قوم صالح به عنوان اصحاب حجر نام می برد، که شرح آن در تفسیر آیات ۸۰ تا ۸۴ - به خواست خدا - خواهد آمد.

- ۱ الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ
- ۲ رَبِّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ
- ۳ ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
- ۴ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ
- ۵ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - الر، این آیات کتاب، و قرآن مبین است.

۲ - کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال خود را ببینند) چه بسا آرزو می کنند: ای کاش مسلمان بودند!

۳ - بگذار آنها بخورند، و بهره گیرند، و آرزوها آنان را غافل سازد؛ ولی به زودی خواهند فهمید!

۴ - ما اهل هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر این که اجل معین (و زمان تغییر ناپذیری) داشتند!

۵ - هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی گیرد؛ و از آن عقب نخواهد افتاد!

تفسیر:

آرزوهای بی جا!

باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه «الف، لام، راء» برخورد می کنیم، که نمایانگر ترکیب این کتاب بزرگ آسمانی - که راهگشای همه انسانها به سوی سعادت می باشد، - از حروف ساده الفباء است، همین ماده خامی که در اختیار همه افراد بشر، حتی کودکان دو سه ساله قرار دارد، و این نهایت درجه اعجاز است که از چنان مصالحی چنین محصول بی نظیری ساخته شود.

و لذا بلا فاصله بعد از آن می گوید: «اینها آیات کتاب آسمانی و قرآن آشکار است» (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ).

می دانیم: «تِلْكَ» اسم اشاره به دور است، در حالی که قاعدتاً باید در اینجا «هَذِهِ» (اسم اشاره به نزدیک) به کار رود، ولی، چنان که سابقاً هم گفته ایم، در ادبیات عرب (و حتی در زبان فارسی) گاهی برای بیان عظمت چیزی از اسم اشاره به دور، استفاده می شود، یعنی آن چنان عظمت دارد که گوئی در آسمانها در یک فاصله دور دست، از ما قرار گرفته.

این درست به آن می ماند که گاهی در حضور شخص بزرگی می گوئیم: اگر آن سرور اجازه دهند، ما دست به چنین اقدامی می زنیم کلمه «آن» در اینجا برای بیان عظمت مقام او است، همان گونه که ذکر «قرآن» به صورت «نکره» نیز برای بیان عظمت است.

به هر حال، ذکر «قرآن» بعد از «کتاب»، در حقیقت به عنوان تأکید است، و توصیف آن به «مُبِين» برای این است که: بیان کننده حقایق و روشنگر حق از باطل می باشد.

و این که: بعضی از مفسران احتمال داده اند: «کتاب» در اینجا اشاره به

«تورات» و «انجیل» است، بسیار بعید به نظر می‌رسد.

پس از آن، به آنها که در لجاجت و مخالفت با این آیات روشن الهی، اصرار می‌ورزند هشدار می‌دهد، که روزی فرا می‌رسد اینها از نتایج شوم کفر و تعصب کورکورانه و لجاجت خویش پشیمان خواهند شد و «چه بسا این کافران آرزو می‌کنند: ای کاش! مسلمان بودند» (رَبِّمَا يَوْذُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ).

بنابراین، منظور از «يَوْذُ» (دوست می‌دارند) - همان گونه که در تفسیر «المیزان» بیان شده - دوست داشتن به معنی «تمنی» و آرزو کردن است، و ذکر کلمه «لَوْ» دلیل بر آنست که آنها آرزوی اسلام را در زمانی می‌کنند که قدرت بازگشت به سوی آن را ندارند، و این خود قرینه ای خواهد بود بر این که: این تمنی و آرزو در جهان دیگر و پس از مشاهده نتایج اعمالشان است.

حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه نقل شده نیز، کاملاً این معنی را تأیید می‌کند: يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَسْمَعُ الْخَلَائِقُ إِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مُسْلِمٌ فَتَمَّ يَوْذُ سَائِرِ الْخَلَائِقِ إِنَّهُمْ كَانُوا مُسْلِمِينَ:

«روز قیامت که می‌شود کسی صدا می‌زند - به گونه ای که همه مردم می‌شنوند - (که امروز) جز افرادی که اسلام آورده اند داخل بهشت نمی‌شوند در این هنگام، سایر مردم آرزو می‌کنند: ای کاش مسلمان بودند».(۱)

و نیز از پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده: هنگامی که دوزخیان در دوزخ گرد می‌آیند و گروهی از مسلمانان خطاکار را، با آنها قرار می‌دهند، کفار به مسلمین می‌گویند: مگر شما مسلمان نبودید؟

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۶، صفحه ۳۲۸، ذیل آیه مورد بحث - حدیث اول در تفسیر «نور الثقلین» از تفسیر «عیاشی» نیز نقل شده و «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» خود، حدیثی شبیه حدیث دوم (با کمی تفاوت) نقل کرده است.

در پاسخ می گویند: آری بودیم، آنها می گویند: پس اسلام شما هم نیز به حالتان سودی نداشت! چون شما هم با ما در یک جا هستید!

مسلمانان می گویند: ما گناهان (بزرگی) داشتیم که به خاطر آن به این سرنوشت گرفتار شدیم (این اعتراف به گناه و تقصیر و آن سرزنش دشمن سبب می شود که) خداوند دستور می دهد، هر فرد با ایمان و مسلمانی در دوزخ است را خارج سازید در این هنگام، کفار می گویند: ای کاش ما نیز اسلام آورده بودیم!» (۱)

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: در میان کافران افرادی هستند که هنوز پرتوی از وجدان بیدار در دل‌های آنها هست و هنگامی که دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، و این آیات کتاب مبین، با آن محتوای دلپسند را می بینند در اعماق دل به آن علاقمند می شوند، و آرزو می کنند: ای کاش! مسلمان بودند، ولی تعصب‌ها و لجاجت‌ها و یا منافع مادی، به آنها اجازه نمی دهد این واقعیت بزرگ را بپذیرند، لذا همچنان در زندان کفر و بی ایمانی، محصور می مانند.

یکی از دوستان با ایمان و مجاهد ما که به اروپا رفته بود، می گفت: هنگامی که من مزایای اسلام را برای یکی از مسیحیان می شمردم او که آدم منصفی بود در پاسخ به من گفت: من به راستی به شما تبریک می گویم که پیرو چنین مذهبی هستید، ولی چه کنیم، که شرائط زندگی ما به ما اجازه نمی دهد که دست از آئین خود برداریم!

جالب این که: در بعضی از روایات اسلامی می خوانیم: هنگامی که فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) نامه آن حضرت را برای «قیصر روم» آورد، او به طور خصوصی در برابر فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) اظهار ایمان نمود، و حتی میل داشت رومیان را به آئین

۱ - در تفسیر «طبری» نیز چند حدیث به همین مضمون در ذیل آیه نقل شده است.

توحید بخواند، اما فکر کرد، قبلاً آنها را آزمایش کند همین که لشکریانش احساس کردند: او می خواهد آئین نصرانیت را ترک گوید، قصر او را محاصره کردند او فوراً به آنها اظهار داشت: منظورم آزمایش شما بود به جای خود برگردید، سپس به فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: من می دانم پیامبر شما از ناحیه خدا است. و همان شخص است که ما انتظار او را داشتیم، اما، چه کنم که من می ترسم حکومت از دستم برود و جانم در خطر است. (۱)

ولی به هر حال، باید توجه داشت: این دو تفسیر هیچگونه تضادی با هم ندارند و ممکن است آیه، اشاره به پشیمانی گروه هائی از کافران در آن جهان و این جهان باشد، در حالی که، نه آنجا و نه اینجا قدرت بازگشت - به جهات متفاوتی - ندارند! (دقت کنید).

* * *

آن گاه با لحنی بسیار کوبنده، می گوید: ای پیامبر! «اینها را به حال خود بگذار (تا همچون چهار پایان) بخورند، و از لذتهای این زندگی ناپایدار، بهره گیرند، و آرزوها آنها را از این واقعیت بزرگ غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید» (ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

اینها چون حیواناتی هستند که: جز اصطبل و علف، و جز لذت مادی، چیزی نمی فهمند، و هر حرکتی دارند، برای رسیدن به همین ها است.

پرده های غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز، چنان بر قلب آنها چیره شده، و آنها را به خود مشغول ساخته که، دیگر توانائی درک واقعیتی را ندارند.

اما آن گاه که سیلی اجل به صورت آنها نواخته شود، و پرده های غفلت و غرور، از مقابل چشمانشان کنار رود، و خود را در آستانه مرگ و یا در عرصه

قیامت ببینند، آری، آن گاه می فهمند که: چه اندازه در غفلت و تا چه حد زیانکار و بدبخت بوده اند، و چگونه گرامی ترین سرمایه ها را برای هیچ، از دست دادند؟! *

در آیه بعد برای این که: گمان نکنند، این مهلت و تمتع از لذائد دنیا پایان ناپذیر است، اضافه می کند: «ما هیچ گروهی را در هیچ شهر و آبادی نابود نکردیم مگر این که: آنها، اجل معین و زمان تغییرناپذیری داشتند» (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ).

و «هیچ امت و جمعیتی از اجل معین خود پیشی نمی گیرد، و هیچیک نیز عقب نخواهد افتاد» (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ).

سنت الهی همه جا این بوده که به قدر کافی برای تجدید نظر و بیداری و آگاهی مهلت بدهد، حوادث دردناک، و وسائل رحمت را یکی پس از دیگری می فرستد، تهدید می کند، تشویق می کند، اخطار می نماید تا حجت بر همه، تمام شود.

ولی هنگامی که این مهلت، به پایان رسید، سرنوشت قطعی دامنشان را خواهد گرفت، - دیر و زود، به خاطر مصالح تربیتی، ممکن است - اما - به اصطلاح - سوخت و سوز ندارد! آیا توجه به همین واقعیت کافی نیست تا همگان از سرنوشت گذشتگان عبرت گیرند، و از مدت مهلت الهی برای بازگشت و اصلاح، استفاده کنند؟ آیا باید باز هم نشست تا سرنوشت شوم اقوام گمراه و ستمگر پیشین درباره خود ما نیز تکرار گردد، و به جای این که: از پیشینیان عبرت گیریم، عبرتی شویم برای آیندگان؟!

ضمناً، از دو آیه اخیر فلسفه بیان «تاریخ گذشتگان به طور مکرر» در آیات قرآن حتی در همین سوره ای که از آن بحث می کنیم روشن می شود.

نکته:

آرزوهای دراز، عامل بزرگ غفلت

بدون شک امید و آرزو و یا به تعبیر عرب «أمل» عامل حرکت چرخهای زندگی انسانها است، که اگر یک روز از دلهای مردم جهان برداشته شود، نظام زندگی به هم می ریزد، و کمتر کسی دلیلی بر فعالیت، تلاش و جنب و جوش خود پیدا می کند!

حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شد: الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ الْوَلَدُ وَ وَلَدَهَا وَ لَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا: «امید، مایه رحمت امت من است، اگر نور امید نبود، هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد، و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت» (۱) اشاره به همین واقعیت است.

ولی همین عامل حیات و حرکت، اگر از حد بگذرد و به صورت «آرزوی دور و دراز» در آید بدترین عامل انحراف و بدبختی است، و درست، همانند آب باران که مایه حیات است اما این آب، اگر از حد گذشت مایه غرق شدن و نابودی خواهد شد.

این آرزوی کشنده، همان است که آیات فوق، روی آن تکیه کرده و آن را مایه بی خبری از خدا و حق و حقیقت می شمارد، این آرزوها و امیدهای دور و دراز، چنان انسان را به خود مشغول می دارد، و غرق در عالمی از تخیل می سازد، که از زندگی و هدف نهائیش به کلی بیگانه می شود.

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۳۰ (ماده أمل).

حدیث معروفی که در «نهج البلاغه» از علی (علیه السلام) نقل شده نیز بیان گویائی برای این واقعیت است آنجا که می فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ: «ای مردم مخوفترین چیزی که بر شما از آن می ترسم، دو چیز است: پیروی از هوا و هوسها، و آرزوهای دراز، چرا که پیروی از هوسها شما را از حق باز می دارد، و آرزوی دراز، آخرت را به دست فراموشی می سپارد». (۱)

* * *

و به راستی چه افراد با استعداد و شایسته و لایقی که بر اثر گرفتاری در دام آرزوی دراز، به موجودات ضعیف و مسخ شده ای مبدل گشتند، که نه تنها به حال جامعه شان مفید نیفتادند، بلکه منافع شخصی خود را نیز پایمال کردند، و از هر گونه تکامل نیز بازماندند، آن چنان که در «دعای کمیل» می خوانیم: وَ حَبَسَنِي عَنْ نَفْعِي بُعْدُ أَمَلِي: «آرزوی دراز مرا از منافع واقعیم محروم ساخت»!

اصولاً، آرزو که از حد گذشت، دائماً انسان را در رنج و تعب و آسایش و روز، باید تلاش کند، به گمان خود، دنبال سعادت و رفاه می رود در حالی که: چیزی جز بدبختی و شقاوت برای او فراهم نمی شود.

و این گونه افراد، غالباً در همین حال، جان می دهند و زندگی دردناک و غم انگیزشان مایه عبرت است، برای آنها که چشم و گوش بینا و شنوا دارند!

* * *

- ۶ وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ
۷ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
۸ مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ

ترجمه:

- ۶ - و گفتند: «ای کسی که «ذکر» [= قرآن] بر تو نازل شده، مسلماً دیوانه ای!
۷ - اگر راست می گوئی، چرا فرشتگان را نزد ما نمی آوری؟!
۸ - (اما اینها باید بدانند) ما فرشتگان را، جز به حق، نازل نمی کنیم؛ و هرگاه نازل شوند، دیگر به اینها مهلت داده نمی شود.

تفسیر:

تقاضای نزول فرشتگان

در این آیات، نخست، به موضع گیری های خصمانه کفار در مقابل قرآن و پیامبر(صلی الله علیه وآله) اشاره کرده، می گوید: آنها «گفتند: ای کسی که قرآن بر تو نازل شده به طور قطع دیوانه ای!» (وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ).
این تعبیر، نهایت گستاخی و جسارت آنها را در برابر پیامبر مجسم می کند.
از یکسو، تعبیر به «یا أَيُّهَا الَّذِي» (ای کسی که!...)، از سوی دیگر، تعبیر به «نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ» که به عنوان استهزاء و انکار قرآن، می گفتند، و از سوی سوم، تأکید آنها بر جنون پیامبر(صلی الله علیه وآله) به وسیله «إِنَّ» و «لَا».
آری، افراد لجوج و بی مایه، هنگامی که: در برابر یک عقل بزرگ و بی مانند قرار گیرند، از نخستین وصله هائی که به او می چسبانند جنون است، چرا که

مقیاس را عقل کوچک و ناتوان خودشان قرار می دهند، و هر چه به این مقیاس نگنجد، در نظر آنها بی عقلی و دیوانگی است!

این گونه افراد، تعصب خاصی روی مسائل موجود محیطشان دارند - هر چند گمراهی و ضلالت باشد - لذا با هر دعوت تازه ای، به عنوان دعوت غیر عاقلانه مبارزه می کنند، از نوآوریها وحشت دارند، و سخت به سنتهای غلط پایبندند.

علاوه بر این، دنیا پرستان که همه چیز را با معیارهای مادی می سنجند، اگر با انسانی برخورد کنند، که حاضر است همه منافع مادی خویش، و حتی جان خود را در راه رسیدن به یک هدف معنوی، از دست دهد، باور نمی کنند او عاقل باشد؛ چرا که عقل در عرف آنها، تهیه اموال بیشتر، همسر زیباتر و زندگی مرفه تر و مقام و منصب ظاهری بالاتر است!

کاملاً روشن است: با این تفکر، اگر ببینند کسی در برابر بهترین اموال و زنان و پست ها می گوید: «اگر خورشید آسمان را در یک دست من، و ماه را در دست دیگرم قرار دهید، و به جای حکومت بر محیط کوچک شما، بر تمام منظومه شمسی حکومت کنم، دست از دعوت خویش بر نخواهم داشت» جز این که او را مجنون، خطاب کنند، کار دیگری نخواهند داشت. و عجب این که: این نابخردان وصله هائی به رهبران الهی می چسبانند که گاهی کاملاً با هم ضد و نقیض بود: گاهی، آنها را «دیوانه» می خواندند و گاهی «ساحر»، با این که: ساحر کسی است که: باید از زیرکی و هوشیاری خاصی برخوردار باشد، و درست در نقطه ضد دیوانه است.

آنها نه تنها چنین نسبتهای نابخردانه ای به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می دادند، بلکه برای

بهبانه جوئی می گفتند: «اگر راست می گوئی چرا فرشتگان را برای ما نمی آوری!» تا تصدیق گفتار تو کنند و ما ایمان بیاوریم (لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

خداوند، به آنها چنین پاسخ می گوید: «ما ملائکه را جز به حق نازل نمی کنیم» (ما نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ).

«و اگر فرشتگان نازل شوند (و حقیقت برای آنها جنبه شهود و حسّی پیدا کند) و بعد، ایمان نیاورند، دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد» و با عذاب الهی نابود می گردند (وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ).

در تفسیر جمله «ما نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ» مفسران، بیانات مختلفی دارند:

۱ - بعضی گفته اند: منظور این است که: ما نازل کردن فرشتگان را به عنوان اعجاز، تنها برای آشکار شدن حق، انجام خواهیم داد، نه به عنوان بهانه جوئی که ببینند و باز هم ایمان نیاورند. به تعبیر دیگر، اعجاز، بازیچه نیست که جنبه اقتراحی داشته باشد، بلکه، برای اثبات حق است، و این امر، به قدر کافی برای آنها که خواهان حقند ثابت شده؛ چرا که، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با در دست داشتن این قرآن و اعجازهای دیگر، رسالت خود را به ثبوت رسانده است.

۲ - منظور از «حق»، همان مجازات نهائی دنیوی و بلائی نابود کننده و به تعبیر دیگر، «عذاب استیصال» است، یعنی اگر فرشتگان نازل شوند، و آنها ایمان نیاورند - که با لجاجتی که در آنها هست نخواهند آورد - توأم با نابودی آنها خواهد بود.

جمله دوم آیه «وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ» نیز تأکیدی بر همین معنی است، اما بنا به تفسیر اول، مطلب تازه ای را می گوید.

۳ - احتمال دیگر این که «حق» به معنی «مرگ» است، یعنی فرشتگان تنها به هنگام مرگ و قبض روح، نازل می گردند نه زمان دیگر.

ولی، این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که ما در قرآن در داستان «ابراهیم» و «لوط» (علیهما السلام) و حتی در مورد مسلمانان در بعضی جنگها، می خوانیم: فرشتگان بر آنها نازل شدند.

۴ - «حق» به معنی شهود است، یعنی تا در این عالم دنیا است پرده ها جلو چشم او را گرفته، و از دیدن اینگونه حقایق که مربوط به جهان ماوراء ماده است ناتوان است، تنها در جهان دیگر که پرده ها کنار می رود و عالم شهود است، می تواند فرشتگان الهی را ببیند.

این تفسیر، نیز همان اشکال تفسیر سوم را دارد؛ چرا که حتی «قوم لوط» که افراد بی ایمان و گمراهی بودند، فرشتگان مأمور عذاب را در این دنیا دیدند. (۱)
بنابراین، تنها تفسیر اول و دوم با ظاهر آیه سازگار است.

اما این که: در ذیل این آیه، می خوانیم: اگر بعد از این همه دلائل روشن، باز هم به تقاضای آنها دائر بر ارائه معجزه حسّی ترتیب اثر داده شود دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد، برای این است که در چنین حالتی به تمام معنی برای آنها اتمام حجت می گردد، و تمام بهانه ها قطع، می شود، و چون مهلت زندگی به منظور اتمام حجت، و احتمال تجدید نظر، و بازگشت به سوی حق است، و چنین چیزی در مورد این گونه افراد معنی ندارد پایان عمر آنها اعلام می گردد و به مجازاتی که استحقاق آن را دارند می رسند (دقت کنید).

۹ إِنْ أَنْحَنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

ترجمه:

۹ - ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع نگهدار آنیم!

تفسیر:

حفظ قرآن از دستبردها!

به دنبال بهانه جوئیهای کفار، و حتی استهزای آنها نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و قرآن، که در آیات گذشته آمده بود، در آیه مورد بحث، یک واقعیت بزرگ و پر اهمیت را به عنوان دلداری به پیامبر(صلی الله علیه وآله)، از یکسو، و اطمینان خاطر همه مؤمنان راستین از سوی دیگر، بیان می کند و آن این که:

«ما این قرآن را که مایه تذکر است، نازل کردیم، و ما به طور قطع آن را حفظ خواهیم کرد» (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ).

چنان نیست که، این قرآن بدون پشتوانه باشد، و آنها بتوانند آفتاب وجودش را با گل بپوشانند و یا نور و شعاعش را با پف کردن خاموش کنند؛ این چراغی است که ایزد آن را برافروخته است، و این آفتابی است که غروب و افول نخواهد داشت.

این گروه اندک و ناتوان - که سهل است - اگر همه جباران و زورمندان و سیاستمداران ستمگر، و اندیشمندان منحرف و رزم آوران جهان، دست به دست هم بدهند که: نورش را خاموش کنند، توانائی نخواهند داشت، چرا که خداوند حفظ و پاسداری از آن را بر عهده گرفته است.

در این که منظور، از محافظت و پاسداری قرآن، در برابر چه اموری است، باز مفسران، تفسیرهای گوناگونی دارند:

۱ - بعضی گفته اند: در برابر تحریف و تغییر و زیاده و نقصان است.

۲ - بعضی دیگر گفته اند: در برابر فنا و نابودی تا آخر جهان.

۳ - بعضی دیگر گفته اند: در برابر منطق های گمراه کننده ضد قرآنی.

ولی، این تفاسیر، نه تنها با هم تضادی ندارند بلکه در مفهوم عام «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» داخلند؛ چرا این محافظت و پاسداری را که به صورت مطلق و به اصطلاح با حذف متعلق آمده در یک بعد خاص، محصور و محدود کنیم.

حق این است که: خداوند طبق ظاهر آیه فوق، وعده داده: آن را از هر نظر حفظ و پاسداری کند: محافظت از هر گونه تحریف، محافظت از فنا و نابودی و محافظت از سفسطه های دشمنان و سوسه گر.

اما این که: بعضی از قدمای مفسرین احتمال داده اند: منظور، محافظت شخص «پیامبر» (صلی الله علیه وآله) است و ضمیر «لَهُ» به پیامبر (صلی الله علیه وآله) باز می گردد، زیرا کلمه «ذِکْرُ» به شخص پیغمبر، در بعضی از آیات قرآن (سوره «طلاق»، آیه ۱۰) اطلاق شده بسیار بعید به نظر می رسد.

زیرا در آیات قبل آیه مورد بحث، کلمه «ذِکْرُ» صریحاً به معنی «قرآن» آمده، و این آیه که به دنبال آن آمده، مسلماً به همان معنی اشاره می کند. (۱)

بحث در عدم تحریف قرآن

معروف و مشهور در میان همه دانشمندان شیعه و اهل تسنن اینست که:

۱ - علاوه بر این آیه سوره «طلاق» نیز نمی تواند شاهد باشد؛ زیرا ذکر در آن آیه نیز به معنی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیست.

هیچگونه تحریفی در قرآن روی نداده است، و قرآنی که امروز در دست ماست، درست همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نازل شده، و حتی کلمه و حرفی از آن کم و زیاد نگردیده است.

در میان علمای بزرگ شیعه از قدماء و متأخرین، از جمله کسانی را که به این حقیقت تصریح کرده اند دانشمندان زیر را می توان نام برد:

۱ - مرحوم شیخ «طوسی» که به «شیخ الطائفه» معروف است، او در اول تفسیر معروفش (تبیان) بحث روشن و صریح و قاطعی در این زمینه دارد.

۲ - «سید مرتضی» که از اعظام علمای امامیه در قرن چهارم هجری است.

۳ - رئیس المحدثین مرحوم «صدوق» محمد بن علی بن بابویه، او در بیان عقائد امامیه می گوید: «اعتقاد ما اینست که هیچگونه تحریفی در قرآن رخ نداده است».

۴ - مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» نیز در مقدمه تفسیرش بحث گویائی در این زمینه دارد.

۵ - مرحوم «کاشف الغطاء» که از بزرگان علمای متأخرین است.

۶ - مرحوم «محقق یزدی» در کتاب «عروة الوثقی» عدم تحریف قرآن را از جمهور مجتهدین شیعه نقل می کند.

۷ - و نیز این عقیده از بسیاری از بزرگانی دیگر مانند «شیخ مفید»، «شیخ بهائی»، «قاضی نور الله» و سایر محققین شیعه نقل شده است.

بزرگان و محققین اهل سنت نیز، غالباً بر همین عقیده اند.

هر چند وقوع تحریف در قرآن از بعضی از محدثین شیعه و اهل سنت، که اطلاعات ناقصی درباره قرآن داشته اند، نقل شده، که با روشنگری بزرگان دانشمندان دو مذهب، این عقیده ابطال، و به دست فراموشی سپرده شده است.

تا آنجا که مرحوم «سید مرتضی» در جواب «المَسَائِلُ الطَّرَائِیَّات» می گوید: «صحت نقل قرآن آن قدر واضح و روشن است که مانند اطلاع ما از شهرهای معروف دنیا و حوادث بزرگ تاریخی و کتب مشهور و معروف است».

فی المثل آیا هیچ کس می تواند در وجود شهرهائی همچون «مکه و مدینه» و یا همچون «لندن و پاریس» شک کند، هر چند هرگز به هیچ یک از این شهرها مسافرت نکرده باشد؟! و آیا کسی می تواند مسأله حمله مغول را به ایران و یا انقلاب کبیر فرانسه و یا جنگ جهانی اول و دوم را منکر شود؟!.

چرا نمی تواند به خاطر این که: همه اینها به تواتر به ما رسیده است، آیات قرآن نیز همین گونه است به شرحی که بعداً بیان خواهیم کرد.

و اگر افراد مغرضی خواسته اند: برای تفرقه میان شیعه و اهل تسنن اعتقاد به تحریف را به شیعه نسبت دهند، دلیل بر باطل بودن ادعایشان کتب بزرگ علمای تشیع است.

این عجیب نیست که، فردی همچون «فخر رازی» - که می دانیم در مسائل مربوط به «شیعه» حساسیت و تعصب خاصی دارد در ذیل آیه مورد بحث - بگوید: این آیه (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) دلیل بر ابطال قول شیعه است که قائل به تغییر و زیاده و نقصان در قرآن شده اند!

صریحاً باید گفت: اگر منظور او، بزرگان و محققان شیعه است که هیچ یک چنین اعتقادی را نداشته و ندارند، و اگر منظور، وجود قول ضعیفی در این زمینه در میان شیعه است، که نظیر آن در میان اهل سنت نیز وجود دارد که نه آنها به آن اعتنا کرده اند و نه ما.

محقق معروف «کاشف الغطاء» در کتابش «کشف الغطاء» چنین می گوید:

لَا رَيْبَ أَنَّهُ (أَيِ الْقُرْآنَ) مَحْفُوظٌ مِنَ النُّقْصَانِ بِحِفْظِ الْمَلِكِ الدِّينَانِ كَمَا دَلَّ عَلَيْهِ صَرِيحُ الْقُرْآنِ وَاجْتِمَاعُ الْعُلَمَاءِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَلَا عِبْرَةَ بِنَادِرٍ:

«شک نیست که قرآن از هر گونه کمبود (و تحریف) در پرتو حفظ خداوند محفوظ مانده است، همان گونه است که صریح قرآن، و اجماع علما در هر عصر و زمان به این امر گواهی می دهد و مخالفت افراد نادری اصلاً قابل ملاحظه نیست».(۱)

تاریخ اسلام، از این گونه نسبت‌های ناروا که سرچشمه ای جز تعصب ندارد فراوان دیده است، و ما می دانیم عامل پیدایش قسمتی از این سوء تفاهمها دشمنانی بوده اند که به این گونه مسائل دامن می زدند، و سعی داشتند: هرگز وحدتی میان صفوف مسلمین برقرار نشود.

کار به آنجا رسیده که: نویسنده معروف حجازی «عبدالله علی القصیمی» در کتاب خود «الصراع» ضمن مذمت از شیعه می گوید:

«شیعه ها همواره از دشمنان مساجد بوده اند! و به همین دلیل، کسی که در شهرهای شیعه نشینی حرکت کند، از شمال تا به جنوب، و از شرق تا به غرب! کمتر مسجد می بیند»!(۲)

خوب فکر کنید ما از شمارش این همه مساجد در خیابانها و کوچه ها و بازارها و حتی پس کوچه ها، در شهرهای شیعه نشین خسته می شویم، گاهی آن قدر مسجد در یک نقطه زیاد است که صدای عده ای بلند می شود و می گویند: بس است، بیائید به کارهای دیگر بپردازیم، ولی با این حال، می بینیم: نویسنده معروفی با این صراحت سخنی می گوید، که برای ما که در این مناطق زندگی

۱ - تفسیر «آلاء الرحمن»، صفحه ۳۵.

۲ - «وَالشَّيْعَةُ هُمْ أَبَدًا أَعْدَاءُ الْمَسَاجِدِ وَلِهَذَا يَقُولُ أَنْ يُشَاهِدَ الضَّارِبُ فِي طُولِ بِلَادِهِمْ وَ عَرْضِهَا مَسْجِدًا» (الصراع، جلد ۲، صفحه ۲۳ - طبق نقل «علامه امینی» در «الغدیر»، جلد ۳، صفحه ۳۰۰).

می کنیم، تنها اسباب خنده است، بنابراین، از نسبت دادن «فخر رازی» نیز نباید زیاد تعجب کرد.

دلایل عدم تحریف قرآن:

۱ - در مورد عدم تحریف قرآن، دلایل فراوانی در دست داریم که از همه روشتر، بعد از آیه فوق، و بعضی دیگر از آیات قرآن، سیر تاریخی این کتاب بزرگ آسمانی است. مقدمه این نکته لازم به یادآوری است: آن اقلیت ضعیفی که احتمال تحریف قرآن را داده اند تنها در مورد کم شدن آنست و گرنه احدی این احتمال را نداده که بر قرآن موجود، چیزی افزوده شده باشد (دقت کنید).

از این که بگذریم، اگر به این موضوع دقت کنیم که: قرآن برای مسلمانان همه چیز بوده: قانون اساسی، دستور العمل زندگی، برنامه حکومت، کتاب مقدس آسمانی، و رمز عبادت، روشن می شود، اصولاً کم و زیاد در آن امکان نداشته است.

قرآن کتابی بود که، مسلمانان نخستین، همواره در نمازها، در مسجد، در خانه، در میدان جنگ، بهنگام رو به رو شدن با دشمنان و به عنوان استدلال بر حقانیت مکتب، از آن استفاده می کردند حتی از تواریخ اسلامی استفاده می شود: تعلیم قرآن را مهر زنان قرار می دادند! و اصولاً، تنها کتابی که در همه محافل مطرح بوده و هر کودکی را از آغاز عمر، با آن آشنا می کردند، و هر کس می خواست درسی از اسلام بخواند، آن را به او تعلیم می دادند، همین قرآن مجید بود.

آیا با چنین وضعی، کسی احتمال می دهد: دگرگونی در این کتاب آسمانی

رخ دهد، به خصوص این که: ما در آغاز جلد اول همین تفسیر، ثابت کردیم: قرآن به صورت یک مجموعه، با همین شکل فعلی، در عصر خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) جمع آوری شده بود، و مسلمانان سخت به یاد گرفتن و حفظ آن اهمیت می دادند. و اصولاً شخصیت افراد در آن عصر تا حد زیادی به این شناخته می شد که، چه اندازه از آیات قرآن را حفظ کرده بودند.

عدد حافظان قرآن، به اندازه ای زیاد بود که در تواریخ می خوانیم در یکی از جنگها که در زمان «ابوبکر»، واقع شد چهارصد نفر از قاریان قرآن به قتل رسیدند.^(۱) و در داستان «بئر معونه» (یکی از آبادیهای نزدیک مدینه) و جنگی که در آن منطقه در حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) اتفاق افتاد، می خوانیم: جمع کثیری از قاریان قرآن، از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حدود ۷۰ نفر، شربت شهادت نوشیدند.^(۲)

از اینها و نظائر اینها روشن می شود: حافظان، قاریان و معلمان قرآن آن قدر زیاد بودند که تنها در یک میدان جنگ این تعداد از آنها شربت شهادت نوشیدند. و باید چنین باشد؛ چرا که قرآن فقط قانون اساسی برای مسلمانان نبود، بلکه همه چیز آنها را تشکیل می داد، مخصوصاً در آغاز اسلام هیچ کتابی جز آن نداشتند و تلاوت و قرائت و حفظ و تعلیم و تعلم مخصوص به قرآن بود. قرآن یک کتاب متروک در گوشه خانه و یا مسجد که گرد و غبار فراموشی روی آن نشسته باشد، نبود تا کسی از آن کم یا بر آن بیافزاید.

۱ - «منتخب کنز العمال»، بنا به نقل «البیان فی تفسیر القرآن»، صفحه ۲۶۲.

۲ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۵۷.

مسأله حفظ قرآن به عنوان یک سنت و یک عبادت بزرگ، همیشه در میان مسلمانان بوده و هست، حتی پس از آن که قرآن به صورت یک کتاب تکثیر شده و در همه جا پخش گردید و حتی بعد از پیدایش صنعت چاپ، که سبب شد این کتاب به عنوان پرنسخه ترین کتاب در کشورهای اسلامی چاپ و نشر گردد، باز مسأله حفظ قرآن به عنوان یک سنت دیرینه و افتخار بزرگ موقعیت خود را حفظ کرد، به طوری که در هر شهر و دیار، همیشه جمعی حافظ قرآن بوده و هست.

هم اکنون در «حجاز»، و بعضی دیگر از کشورهای اسلامی مدارس به عنوان «مدرسه تحفیظ القرآن الکریم» یا نامهای دیگر وجود دارد که برنامه شاگردان آن، در درجه اول، حفظ قرآن است.

در ملاقاتی که در سفر «مکه» با رؤسای این مدارس در آن شهر مقدس روی داد، معلوم شد، گروه بسیار زیادی از پسران و دختران جوان در «مکه» در این مدارس نام نویسی کرده و مشغول تحصیل هستند.

یکی از مطلعین می گفت: هم اکنون در کشور «پاکستان» حدود یک میلیون و پانصد هزار نفر حافظ قرآن وجود دارد!

یکی از شرائط امتحان ورودی دانشگاه اسلامی «الازهر» مصر (طبق نقل «دائرة المعارف فرید وجدی») حفظ تمام قرآن است که از چهل نمره حداقل باید بیست نمرده بگیرند! کوتاه سخن این که: سنت حفظ قرآن از عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و به دستور و تأکید خود آن حضرت، که در روایات زیادی وارد شده، در تمام قرون و اعصار ادامه داشته است. آیا با چنین وضعی هیچگونه احتمالی در مورد تحریف قرآن امکان پذیر

است؟!.

۲ - علاوه بر همه اینها مسأله «نویسندگان وحی» است، یعنی کسانی که بعد از نزول آیات قرآن، بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن را یادداشت می کردند که، عدد آنها را از چهارده نفر تا چهل و سه نفر نوشته اند.

«ابو عبدالله زنجانی» در کتاب ذی قیمت خود «تاریخ قرآن» این چنین می گوید: كَانَ لِلنَّبِيِّ كُتَّابًا يَكْتُبُونَ الْوَحْيَ وَ هُمْ ثَلَاثَةٌ وَ أَرْبَعُونَ أَشْهُرُهُمُ الْخُلَفَاءُ الْأَرْبَعَةُ وَ كَانَ أَلَزَمَهُمُ لِلنَّبِيِّ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

«پیامبر(صلی الله علیه وآله) نویسندگان متعددی داشت که وحی را یادداشت می کردند و آنها چهل و سه نفر بودند که از همه مشهورتر خلفای چهار گانه نخستین بودند، ولی بیش از همه زید بن ثابت و امیرمؤمنان علی بن ابیطالب(علیه السلام) ملازم پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این رابطه بودند».(۱)

کتابی که این همه نویسنده داشته، چگونه ممکن است دست تحریف کنندگان به سوی آن دراز شود؟!.

۳ - دعوت همه پیشوایان اسلام به قرآن موجود

قابل توجه این که: بررسی کلمات پیشوایان بزرگ اسلام نشان می دهد: از همان آغاز اسلام، همه، یک زبان مردم را به تلاوت، بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می کردند، و این خود نشان می دهد: این کتاب آسمانی به صورت یک مجموعه دست نخورده در همه قرون از جمله قرون نخستین اسلام بوده است.

سخنان علی(علیه السلام) در «نهج البلاغه» گواه زنده این مدعا است:

در خطبه ۱۳۳ می خوانیم: وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، نَاطِقٌ لَا يَغِيَا لِسَانُهُ، وَ

يَبْتَ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَ عِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ:

«کتاب خدا در میان شما است، سخنگویی است که هرگز زبانش به کندی نمی گراید، و خانه ای است که هیچ گاه ستونهایش فرو نمی ریزد، و مایه عزتی است که هرگز یارانش مغلوب نمی شوند».

در خطبه ۱۷۶ می فرماید: وَ اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغْشَى وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يَضِلُّ:

«بدانید: این قرآن نصیحت کننده ای است که هرگز در نصیحت خود غش و خیانت نمی کند، و هدایت کننده ای است که هیچ گاه گمراه نمی سازد».

و نیز در همین خطبه می خوانیم: وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدًا إِلَّا قَامَ عَنْهُ بَرِيَادَةٌ أَوْ نُقْصَانٌ زِيَادَةٌ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٌ مِنْ عَمَى:

«هیچ کس با این قرآن همنشین نمی شود، مگر این که از کنار آن با فزونی یا نقصان برمی خیزد: فزونی در هدایت و نقصان از گمراهی»!

در دنباله همین خطبه باز می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ:

«خداوند پاک احدی را به مانند این قرآن اندرز نداده است؛ چرا که این ریسمان محکم الهی است، و وسیله مطمئن او است».

و در خطبه ۱۹۸ می خوانیم: ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ... وَ مِنْهَاجًا لَا يَضِلُّ نَهْجُهُ... وَ فُرْقَانًا لَا يَخْمَدُ بُرْهَانُهُ:

«سپس خداوند کتابی بر پیامبرش نازل کرد که نوری است خاموش نشدنی، و چراغ پرفروغی است که به تاریکی نمی گراید، طریقه ای است که رهروانش گمراه نمی شوند، و مایه جدائی حق از باطل است که برهانش خاموش نمی گردد».

مانند این تعبیرات در سخنان علی (علیه السلام) و سایر پیشوایان دین فراوان است. آیا اگر فرض کنیم: دست تحریف به دامن این کتاب آسمانی دراز شده بود امکان داشت این گونه به سوی آن دعوت بشود؟ و به عنوان راه و روش و وسیله جدائی حق از باطل، و نوری که هرگز خاموش نمی شود، و چراغی که به بی فروغی نمی گراید و ریسمان محکم خدا، و سبب امین و مطمئن او معرفی گردد؟!؟

۴ - اصولاً پس از قبول خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و این که آئین اسلام آخرین آئین الهی است و رسالت قرآن تا پایان جهان برقرار خواهد بود چگونه می توان باور کرد: خدا این یگانه سند اسلام و پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) را پاسداری نکند؟! آیا تحریف قرآن با جاودانگی اسلام، طی هزاران سال و تا پایان جهان مفهومی می تواند داشته باشد؟!؟

۵ - روایات ثقلین، که با طرق معتبر و متعدد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده خود دلیل دیگری بر اصالت قرآن، و محفوظ بودن آن از هر گونه دگرگونی است؛ زیرا طبق این روایات، پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «من از میان شما می روم و دو چیز گران مایه را برای شما به یادگار می گذارم: نخست قرآن، و دیگری اهلیت من است که اگر دست از دامن این دو برندارید، هرگز گمراه نخواهید شد.» (۱)

آیا این تعبیر، در مورد کتابی که دست تحریف به دامن آن دراز شده می تواند صحت داشته باشد؟!؟

۶ - علاوه بر همه اینها قرآن به عنوان یک معیار سنجش مطمئن اخبار

۱ - حدیث ثقلین از احادیث متواتری است که در بسیاری از کتب اهل سنت از جمعی از صحابه مانند:

«ابو سعید خدری»، «زید بن ارقم»، «زید بن ثابت»، «ابو هریره»، «حذیفه بن اسید»، «جابر بن عبدالله انصاری»، «عبدالله حنطب»، «عبد بن حمید»، «جبیر بن مطعم»، «ضمهره اسلمی»، «ابوذر غفاری»، «ابو رافع» و «ام سلمه» از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است.

صدق و کذب به مسلمانان معرفی شده، و در روایات زیادی که در منابع اسلامی آمده می خوانیم: در صدق و کذب هر حدیثی شک کردید آن را به قرآن عرضه کنید، هر حدیثی موافق قرآن است حق است، و هر حدیثی مخالف آن است نادرست! اگر فرضاً تحریفی در قرآن حتی به صورت نقصان رخ داده بود، هرگز ممکن بود به عنوان معیار سنجش حق از باطل، و حدیث درست از نادرست، معرفی گردد؟! *

* * *

روایات تحریف

مهمترین دستاویزی که بعضی برای مسأله تحریف به دست آورده اند، روایات مختلفی است که بر اثر عدم درک مفهوم واقعی آن، و یا عدم بررسی سند آنها چنین سوء تعبیری به وجود آمده است.

این روایات بر چند گونه است:

۱ - قسمتی از این روایات، روایاتی است که می گوید: علی (علیه السلام) بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) به جمع آوری قرآن پرداخت، و هنگامی که آن را جمع کرد و بر گروهی از صحابه که اطراف مقام خلافت را گرفته بودند، عرضه فرمود، آنها از آن استقبال نکردند و علی (علیه السلام) گفت: دیگر آن را نخواهید دید!

ولی با دقت در همین روایات روشن می شود، قرآن نزد علی (علیه السلام) با دیگر قرآنهای ابداً تفاوت نداشت، بلکه این تفاوت در سه چیز بود:

نخست این که: آیات و سوره ها به ترتیب نزول تنظیم شده بود.

دیگر این که: شأن نزول هر آیه و سوره در کنار آن قید شده بود.

سومین امتیاز این که تفسیرهایی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیده بود و همچنین آیات

ناسخ و منسوخ در آن درج شده بود.

بنابراین، قرآنی که علی (علیه السلام) به جمع آوری آن پرداخت، چیزی جز این قرآن نبود و مازادش «تفسیرها» و «تأویلها» و «شأن نزولها» و «تمیز ناسخ و منسوخ» و مانند آن بوده است، و به تعبیر دیگر، هم قرآن بود، و هم تفسیر اصیل قرآن.

در کتاب «سلیم بن قیس» می خوانیم: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) لَمَّا رَأَى غَدَرَ الصَّحَابَةِ وَقِلَّةَ وَفَائِهِمْ لَزِمَ بَيْتَهُ، وَأَقْبَلَ عَلَى الْقُرْآنِ...، فَلَمَّا جَمَعَهُ كُلُّهُ، وَكَتَبَهُ بِيَدِهِ، تَنْزِيلَهُ وَتَأْوِيلَهُ وَالنَّاسِخَ مِنْهُ وَالْمَنْسُوخَ، بَعَثَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ أَنْ أَخْرَجَ فَبَايَعَ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ أَنِّي مَشْغُولٌ فَقَدْ أَلَيْتُ عَلَى نَفْسِي يَمِينًا لَا أُرْتَدِي بَرْدَاءَ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى أُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ وَأُجْمَعَهُ...:

«هنگامی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) خیانت و بی وفائی صحابه را مشاهده کرد، خانه را ترک نگفت، به قرآن روی آورد، (و مشغول جمع آوری همه قرآن، و نوشتن آن با دست خود شد)... و هنگامی که تمام آن را جمع و آن را با دست خود نوشت و حتی تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ آن را جمع آوری فرمود، در این هنگام، ابوبکر به سراغ امام فرستاد که از خانه بیرون آی و بیعت کن! او در پاسخ، پیغام فرستاد: من مشغولم، سوگند یاد کرده ام که عبا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا همه قرآن را گردآوری کنم...» (۱)

۲ - قسمتی دیگر از این روایات روایاتی است که اشاره به تحریف معنوی قرآن می کند.

زیرا می دانیم تحریف بر سه گونه است: «تحریف لفظی»، «تحریف معنوی» و «تحریف عملی». منظور از «تحریف لفظی» آنست که در الفاظ و عبارات قرآن کم و زیاد و

تغییر داده شود (این همان چیزی است که ما و همه محققان اسلام آن را شدیداً انکار می کنیم).

«تحریف معنوی» آنست که آیه ای را آن چنان معنی و تفسیر کنند که خلاف مفهوم واقعی آن باشد.

و نیز «تحریف عملی» آنست که آن را بر خلاف عمل کنند.

مثلاً در تفسیر «علی بن ابراهیم» از «ابوذر» چنین می خوانیم: هنگامی که آیه: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ» (۱) نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: روز قیامت از مردم سؤال می کنند: با ثقلین (قرآن و عترت پیامبر) چه کردید؟ می گویند: أَمَا الْأَكْبَرُ فَحَرَّفْنَاهُ، وَ نَبَذْنَاهُ وَرَاءَ ظُهُورِنَا...: «ما ثقل اکبر (قرآن) را تحریف کردیم و پشت سر انداختیم» (۲).

پیداست منظور از تحریف، در اینجا همان دگرگون ساختن مفهوم قرآن و پشت سر انداختن آنست.

۳ - قسمت دیگری از این روایات، روایاتی است که قطعاً مجعول است و برای بی اعتبار ساختن قرآن به دست دشمنان و منحرفان یا افراد نادان ساخته و پرداخته شده است.

مانند روایات متعددی که از «احمد بن محمد بن سیاری» نقل شده است که عدد این روایات به صد و هشتاد و هشت روایت! بالغ می شود (۳) و مرحوم «حاجی نوری» در کتاب «فصل الخطاب» فراوان از او نقل کرده است.

«سیاری» راوی این احادیث، به گفته بسیاری از بزرگان علم رجال، کسی بوده است، فاسد المذهب، غیر قابل اعتماد، و ضعیف الحدیث، و به گفته

۱ - آل عمران، آیه ۱۰۶.

۲ - تفسیر «برهان»، ذیل آیه ۱۰۶ سوره آل عمران.

۳ - این احصاء و شمارش را نویسنده کتاب «برهان روشن» در آن کتاب آورده است.

بعضی، اهل غلو، منحرف، معروف به اعتقاد به تناسخ و کذاب، و به گفته «کشی» صاحب رجال معروف، امام جواد(علیه السلام) در نامه خود، ادعاهای «سیاری» را باطل و بی اساس خوانده است.

البته روایات تحریف، منحصر به «سیاری» نیست ولی قسمت مهمش به او باز می گردد! در میان این روایات مجعول، روایات مضحکی دیده می شود که هر کس مختصر اهل مطالعه باشد، فوراً به فساد آن پی می برد.

مانند روایتی که می گوید در آیه ۳ سوره «نساء»: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» در میان شرط و جزا (إِنْ - فَانْكِحُوا) بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است!!!

در حالی که ما در تفسیر سوره «نساء» گفتیم: شرط و جزاء در آیه فوق کاملاً با یکدیگر مربوطند و حتی یک کلمه در میان این دو اسقاط نشده است.

به علاوه بیش از یک سوم قرآن حداقل معادل چهارده جزء قرآن می شود! این بسیار خنده آور است که، کسی ادعا کند: قرآن با آن همه نویسندگان و کتاب وحی و آن همه حافظان و قاریان از زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به بعد چهارده جزأش بر باد رفته و کسی آگاه نشده؟ این دروغگویان و دروغ پردازان، توجه به این واقعیت تاریخی نکرده اند که: قرآن، قانون اساسی و همه چیز مسلمانان را از آغاز تشکیل می داد، شب و روز در همه خانه ها و مساجد تلاوت می شد، چیزی نبود که حتی یک کلمه آن را بتوان اسقاط کرد، چه رسد به چهارده جزء! دروغی به این بزرگی دلیل روشنی بر ناشی گری جاعلان این گونه احادیث است.

بسیاری از بهانه جویان در اینجا به سراغ کتاب «فصل الخطاب» که در بالا اشاره کردیم (نوشته مرحوم حاجی نوری) می روند که در زمینه تحریف نگاشته

است.

ولی این کتاب با توجه به آنچه در بالا گفتیم وضعیت روشن می شود، علاوه بر آن مرحوم حاج شیخ «آقا بزرگ تهرانی» که شاگرد مبرز مرحوم «حاجی نوری» است در شرح حال استادش در جلد اول «مستدرک الوسائل» می گوید: اما در مورد کتاب «فصل الخطاب» کراراً از استادم شنیدم می فرمود: مطالبی که در «فصل الخطاب» است، عقیده شخصی من نیست، بلکه این کتاب را برای طرح بحث و اشکال نوشتم، و اشارتاً عقیده خودم راجع به عدم تحریف را آورده ام، و بهتر بود نام کتاب را «فَصْلُ الْخِطَابِ فِي عَدَمِ تَحْرِيفِ الْكِتَابِ» می گذاردم. سپس مرحوم «محدث تهرانی» می گوید: «ما از نظر عمل روش استاد خودمان را به خوبی می دیدیم که هیچگونه وزن و ارزشی برای اخبار تحریف قائل نبود، بلکه آنها را از اخباری می دانست که، باید بر دیوار کوبند، تنها کسی می تواند نسبت تحریف را به استاد ما بدهد که، به مرام و عقیده او آشنا نبوده باشد».

آخرین سخن این که: آنها که نمی توانستند و یا که نمی خواستند عظمت این کتاب آسمانی را برای مسلمانان احساس کنند، کوشش کردند: با این گونه خرافه ها و اباطیل، قرآن را از اصالت بیندازند، و دستهای زیادی در گذشته و امروز، در این زمینه کار کرده و می کند. چندی قبل در «جراید» خواندیم: چاپ جدیدی از قرآن به وسیله ایادی «اسرائیل» و «صهیونیسم» منتشر شده که آیات فراوانی از آن را تغییر داده اند. ولی آنها کور خوانده بودند، دانشمندان اسلامی به زودی از این توطئه دشمن آگاه شدند و آن نسخه ها را جمع آوری کردند، این دشمنان سیاه دل، نمی دانستند: حتی اگر یک نقطه از قرآن تغییر یابد مفسران و حافظان و قاریان قرآن فوراً آگاه

خواهند شد.

«آنها می خواهند نور خدا را خاموش کنند، ولی هرگز نمی توانند» (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ). (۱)

- ۱۰ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ
 ۱۱ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ
 ۱۲ كَذَلِكَ نَسُكُّهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ
 ۱۳ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ
 ۱۴ وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ
 ۱۵ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ

ترجمه:

- ۱۰ - ما پیش از تو (نیز) پیامبرانی در میان امتهای نخستین فرستادیم.
 ۱۱ - هیچ پیامبری به سراغ آنها نمی آمد مگر این که: او را مسخره می کردند.
 ۱۲ - ما این چنین (و از هر طریق ممکن) قرآن را به درون دلهای مجرمان راه می دهیم!
 ۱۳ - (اما با این حال)، آنها به آن ایمان نمی آورند؛ روش اقوام پیشین نیز چنین بود!
 ۱۴ - و اگر دری از آسمان به روی آنان بگشائیم، و آنها پیوسته در آن بالا روند؛
 ۱۵ - باز می گویند: «ما را چشم بندی کرده اند! بلکه ما (سر تا پا) سحر شده ایم»!

تفسیر:

لجاجت و انکار محسوسات

در این آیات، به عنوان دلداری پیامبر و مؤمنان در برابر مشکلاتی که در دعوت خود با آن مواجه بودند به زندگی انبیای پیشین و گرفتاریهای آنها در

مقابل اقوام گمراه و متعصب اشاره می کند.

نخست می گوید: «ما پیش از تو در میان امتهای نخستین نیز پیامبرانی فرستادیم» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ).

ولی آنها چنان لجوج و سرسخت بودند که «هیچ پیامبری به سراغشان نمی آمد مگر این که او را به باد استهزاء و سخریه می گرفتند» (وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ). این استهزاء و سخریه به خاطر اموری بود:

- ۱ - برای شکستن ابْهت پیامبران و متفرق ساختن افراد حق جو و حق طلب از گرد آنان.
- ۲ - برای ضعف و ناتوانیشان در مقابل منطق نیرومند رسولان الهی، چون نمی توانستند پاسخی به دلائل دندان شکن آنان بدهند، متوسل به استهزاء یعنی حربه نادانهای بی منطق می شدند.
- ۳ - برای این که: پیامبران سنت شکن بودند، و با وضع نابسامان محیط به مبارزه برمی خاستند، اما جاهلان متعصب که این سنتهای غلط را جاودانی و ابدی می پنداشتند از این کار تعجب می کردند، و به استهزاء برمی خاستند.
- ۴ - برای این که: سرپوشی بر وجدان خفته خود بگذارند، مبدا بیدار شود و تعهد و مسئولیت بیافریند.
- ۵ - برای این که: بسیاری از پیامبران دستشان از مال دنیا تهی و زندگانشان بسیار ساده بود، آنها که شخصیت را بر اثر کوردلی در لباس نو، مرکب زیبا، و زندگانی مجلل، می دانستند، تعجب می کردند که آیا یک انسان فقیر و تهیدست ممکن است رهبر و راهنمای این همه جمعیت ثروتمند و مرفه گردد؟! و به

دنبال آن به استهزاء برمی خاستند.

۶- و سرانجام برای این که: می دیدند قبول دعوت پیامبران، آنها را در برابر شهواتشان محدود می سازد، و آزادی های حیوانیشان را سلب می کند، و برای آنها وظائف و مسئولیتهائی ایجاد می نماید، به استهزاء برمی خاستند تا خود را از این وظائف راحت کنند!

پس از آن می فرماید: آری، «ما این چنین آیات قرآن را به درون دلهای این مجرمان راه می دهیم» (كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ).

اما با این همه تبلیغ و تأکید و بیان منطقی و ارائه معجزات، باز هم این متعصبان استهزاء کننده «به آن ایمان نمی آورند» (لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ). ولی، این منحصر به آنها نیست «پیش از آنها سنت اقوام اولین نیز چنین بود» (وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ).

اینها بر اثر غوطهور شدن در شهوات، و اصرار و لجاجت در باطل، کارشان به جائی رسیده که: «اگر دری از آسمان را به روی آنها بگشاییم و آنها مرتباً به آسمان صعود کنند...» (وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ).

«می گویند: ما را چشم بندی کرده اند» (لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا). «بلکه ما (سر تا پا) سحر شده ایم» و آنچه می بینیم ابداً واقعیت ندارد! (بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْخُورُونَ).

این جای تعجب نیست که، انسان به چنین مرحله ای از عناد و لجاجت برسد،

برای این که: روح پاک و فطرت دست نخورده انسان که قادر به درک حقائق و مشاهده چهره اصلی واقعیات است، بر اثر گناه و جهل و دشمنی با حق تدریجاً به تاریکی می گراید. البته در مراحل نخستین، پاک کردن آن کاملاً امکان پذیر است، اما اگر خدای نکرده، این حالت در انسان راسخ شود، و به صورت «ملکه» در آید، به آسانی نمی توان آن را شست، و در اینجا است که: چهره حق در نظر انسان دیگرگون می شود، تا آنجا که محکمترین دلائل عقلی، و روشنترین دلائل حسی، در دل او اثر نمی گذارد و کار او به انکار معقولات و محسوسات، هر دو، می رسد.

نکته ها:

۱ - «شِیع» جمع «شِیعَه» به جمعیت و گروهی گفته می شود که: دارای خط مشترکی هستند، «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «شِیع» از ماده «شیاع» به معنی «انتشار و تقویت» است، و «شَاعَ الْخَبَرُ» هنگامی گفته می شود که: خبری متعدد و قوی شود، و «شَاعَ الْقَوْمُ» هنگامی گفته می شود که: جمعیتی منتشر و فراوان گردند، و «شیعه» به کسانی می گویند که: «انسان به وسیله آنها قوی می شود».

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» اصل آن را از «مشایعت» به معنی «متابعت» دانسته و می گوید: «شیعه» به معنی پیرو و تابع است، و شیعه علی (علیه السلام) به پیروان او و آنهایی که اعتقاد به امامتش دارند، گفته می شود.

حدیث معروف «اُمّ سلمه» از پیامبر (صلی الله علیه وآله): شِیعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «پیروان علی (علیه السلام) نجات یابندگان در قیامت هستند» نیز اشاره به همین معنی است.

به هر حال، چه اصل این کلمه را از «شیاع» به معنی انتشار و تقویت بدانیم، یا از «مشایعت» به معنی متابعت، دلیل بر وجود یک نوع همبستگی فکری و مکتبی در مفهوم «شیعه و تشیع» است.

ضمناً، تعبیر به «شیع» درباره اقوام گذشته دلیل بر این است که: آنها در مبارزه خود با پیامبران به صورت پراکنده عمل نمی کردند، بلکه، دارای خط مشترک و برنامه واحدی بودند که با عملکردهای هماهنگ تقویت می شد.

جائی که گمراهان برای خود، چنین برنامه ای داشته باشند آیا پیروان راستین راه حق نباید در مسیر خود از طرحهای هماهنگ و مشترک پیروی کنند؟.

۲ - مرجع ضمیر در «نَسْلُکُهُ»

این جمله، اشاره به آن می کند که: خداوند، آیات خود را از طرق مختلف آن چنان به مجرمان و مخالفان تفهیم می کند که، گوئی در دل آنها وارد شده است اما متأسفانه، عدم قابلیت و ناآمدگی محل، سبب بیرون راندن آن، و جذب نشدن در درون جانشان می گردد، - درست، مانند غذای مقوی و مفیدی که معده ناسالم، آن را جذب نکرده، به بیرون باز می گرداند - (و این حقیقت درست از ماده «سلوک» که ماده اصلی «نَسْلُکُهُ» می باشد فهمیده می شود).

بنابراین، ضمیر «نَسْلُکُهُ» به «ذکر» (قرآن) که در آیات قبل آمده، باز می گردد، و همچنین ضمیر «بِه» در جمله «لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ» یعنی با این همه، آنها ایمان به این آیات نمی آورند.

بر این اساس، هماهنگی در میان دو ضمیر، کاملاً برقرار است، نظیر همین تعبیر با همین معنی، در سوره «شعراء» آیات ۲۰۰ و ۲۰۱ دیده می شود.

ولی بعضی، احتمال داده اند: ضمیر «نَسْلُکُهُ» به استهزاء که از آیه قبل

استفاده می شود باز گردد، بنابر این معنی جمله چنین می شود ما این استهزاء و مسخره کردن را (به خاطر گناهان و لجاجتهایشان) در قلب آنها داخل می کنیم. ولی این تفسیر، اگر هیچ ایراد دیگری نداشته باشد، حداقل، هماهنگی را در میان دو ضمیر، از میان می برد، و برای تضعیف آن همین کافی است (دقت کنید). ضمناً، از جمله بالا استفاده می شود: وظیفه مبلغان تنها این نیست که: مسائلی را به گوش مردم بخوانند، بلکه، باید از تمام وسائل استفاده کنند، تا سخن حق را به دل آنها نفوذ دهند، آن چنان که دلنشین گردد، حق طلبان ارشاد شوند، و نسبت به لجوجان اتمام حجت گردد. یعنی از تمام وسائل سمعی، بصری، برنامه های عملی، قصص، داستانها، ادبیات شعر و هنر به معنی اصیل و سازنده باید استفاده کرد تا کلمات حق به دلها راه یابد.

۳- سنت پیشینیان!

موضع گیریهای طرفداران باطل در برابر پیامبران، و طرح نقشه های همه جانبه برای تحمیق مردم، و پراکندن آنها از اطراف مردان الهی، نه چیز تازه ای است و نه منحصر به زمان و مکان خاصی بوده.

بلکه، همان گونه که از تعبیر بالا استفاده می شود، از قدیم الایام و دورترین زمانها، این توطئه ها در میان اقوام گمراه بوده است.

به همین دلیل، هرگز نباید از آن وحشت کرد، یا نومیدی و یأس به خود راه داد، و یا از انبوه مشکلاتی که به دست دشمنان فراهم می شود هراسید، این یک دلداری مؤثر برای همه رهروان راه حق است.

اگر تصور کنیم، در زمان یا مکانی می توانیم دعوت حق را نشر و گسترش

دهیم، و پرچم عدل و داد را برافرازیم، بی آن که با عکس العمل منفی دشمنان لجوج و مخالفان سرسخت، مواجه باشیم، سخت اشتباه کرده ایم، پیامبران الهی و همه پیروان راستین آنها از این مخالفتها هرگز مأیوس نشدند، و ما نیز باید مأیوس نگردیم، بلکه، باید هر روز بر عمق دعوت خود بیفزائیم.

* * *

۴ - تفسیر جمله «فَطَلُّوا فِيهِ يَغْرُجُونَ»

این جمله، و جمله های بعد، که در آیات فوق آمده، به خوبی نشان می دهد: منظور آن است: اگر دری از آسمان بر آنها گشوده شود و مرتباً روز روشن در آن رفت و آمد کنند، باز هم از شدت لجاجت می گویند چشم بندی و سحر شده ایم. (۱)

توجه داشته باشید «طَلُّوا» دلیل بر استمرار کاری در روز می باشد، و عرب این تعبیر را در مورد شب نمی کند، بلکه به جای آن «بَاتُوا» که از ماده «بیتوته» است، می گوید.

این تفسیر، همان چیزی است که غالب مفسرین آن را برگزیده اند، ولی عجب این که: بعضی از مفسران احتمال داده اند: ضمیر در «طَلُّوا» به فرشتگان باز می گردد، یعنی اگر آنان فرشتگان را با چشم خود ببینند که به آسمان می روند و باز می گردند، باز ایمان نمی آورند.

این تفسیر، علاوه بر این که: با آیات قبل و بعد که عموماً سخن از مشرکین می گوید، سازگار نیست (زیرا ملائکه تنها در شش آیه قبل آمده، و بازگشت ضمیر به آن بسیار بعید است) از بلاغت سخن نیز می کاهد؛ چرا که قرآن می خواهد بگوید: حتی اگر خودشان به صورت اعجاز آمیزی در روز روشن

۱ - آسمان در اینجا ظاهراً اشاره به جوّ متراکم اطراف زمین است که خارج شدن از آن به سادگی ممکن نیست.

کراراً به آسمان بروند و باز گردند، باز هم تسلیم حق نمی شوند. (دقت کنید).

۵ - معنی جمله «سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا»

«سُكِّرَتْ» از ماده «سَكَر» به معنی پوشاندن است، یعنی کافران لجوج می گویند: چشم حقیقت بین ما گوئی پوشانده شده، و اگر ببینیم که به آسمان عروج می کنیم یک سلسله مسائل خیالی و توهمی است، و این درست همان چیزی است که از آن در فارسی تعبیر به «چشم بندی» می کنیم، که بر اثر تردستی طرف مقابل، انسان، نمی تواند حقیقت را درست ببیند، بلکه خلاف آن را احساس می کند.

و این که: بعد از آن، جمله: بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ: «بلکه ما گروهی هستیم که سحر شده ایم» آمده با این که: همین چشم بندی نیز از انواع سحر است شاید اشاره به این باشد که: از چشم بندی هم فراتر رفته، سر تا پای ما سحر شده، نه تنها چشممان، بلکه، تمام وجودمان بر اثر سحر احساس واقعی خود را از دست داده است و آنچه حس می کند، بر خلاف واقعیت است.

به عبارت دیگر، هر گاه انسانی را با وسیله ای بالا ببریم و فرود بیاوریم این حالت را نه تنها با چشم خود، بلکه، با تمام وجود احساس می کند، به همین دلیل اگر چشم شخص را محکم هم ببندیم باز عروج و نزول خود را احساس می نماید.

یعنی اگر، فرضاً این مشرکان را به آسمان ببریم، نخست می گویند: چشم بندی شده ایم، بعد که متوجه می شوند: این حالت با غیر چشم هم، قابل احساس است می گویند: اصولاً ما سر تا پای وجودمان سحر شده است.

۱۶ وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ

۱۷ وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ

۱۸ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِینٌ

ترجمه:

۱۶ - ما در آسمان برج هائی قرار دادیم؛ و آن را برای بینندگان آراستیم.

۱۷ - و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم.

۱۸ - مگر آن کس که استراق سمع کند (و دزدانه گوش فرا دهد) که «شهاب مُبین» او را تعقیب می کند (و می راند).

تفسیر:

شیاطین با شهب رانده می شوند؟

این آیات، اشاره به گوشه ای از نظام آفرینش، به عنوان دلیلی بر توحید و شناخت خدا است و بحثهایی را که در زمینه قرآن و نبوت در آیات گذشته آمد، تکمیل می کند.

نخست، می گوید: «ما در آسمان برج هائی قرار دادیم» (وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً).

«بُرُوج» جمع «برج» در اصل به معنی «ظهور» است، و به همین جهت، آن قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر، یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد، «برج» نامیده می شود، و نیز به همین جهت، هنگامی که زن، زینت خود را آشکار سازد: «تَبَرَّجَتِ الْمَرْءَةُ» می گویند.

به هر حال، برجهای آسمانی اشاره به منزلگاه های خورشید و ماه است، و به تعبیر دقیق تر، هنگامی که: ما از کره زمین به ماه و خورشید نگاه می کنیم، در هر فصل و موقعی از سال آنها را در مقابل یکی از صورتهای فلکی (۱) می بینیم و می گوئیم خورشید مثلاً در برج «حمل، یا ثور، یا میزان، و عقرب و قوس» است. (۲)

بدیهی است، وجود این برجهای آسمانی و منزلگاههای ماه و خورشید، و آن نظام خاصی که برای حرکت آنها در این برجهای وجود دارد - که تقویم مجسم جهان هستی ما را تشکیل می دهد - دلیل روشنی است بر علم و قدرت آفریدگار، این نظام شگرف، با این حساب دقیق و مستمر، بیانگر نقشه و هدفی است که در آفرینش این جهان بوده، و هر چه در آن بیشتر بیندیشیم، ما را به آفریننده جهان نزدیکتر می سازد.

پس از آن اضافه می کند: «ما آسمان و این صورتهای فلکی را برای بینندگان زینت بخشیدیم» (وَزَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ). (۳)

در یک شب تاریک و پر ستاره، نظری به آسمان بیفکنید، ستارگانی که در هر گوشه و کنار به صورت گروه، گروه، دور هم جمع شده اند را مشاهده می کنید، گوئی هر دسته برای خود انجمی دارند، و آهسته نجوی می کنند، بعضی، خیره، خیره، به ما نگاه کرده اصلاً چشمک نمی زنند، بعضی، مرتباً چشمک می زنند، گوئی ما را به سوی خود می خوانند، بعضی، آن چنان می درخشند که خیال می کنیم، دارند به ما نزدیک می شوند، و بعضی، با نور کم رنگ خود، گوئی از آن

۱ - صورتهای فلکی مجموعه ستارگانی است که شکل خاصی را به خود گرفته اند.

۲ - «حَمَل» (برّه) مجموعه ستارگانی است که تقریباً به این شکل در آسمان در آمده، و همچنین «ثور» به معنی گاو، و «میزان» به معنی ترازو، و «عقرب» به همان معنی معروف، و «قوس» به معنی کمان است.

۳ - ضمیر «زَيَّنَّاها» به «سما» (آسمان) بر می گردد؛ زیرا «سما» مؤنث مجازی است.

اعماق آسمانهای دور فریاد بی صدائی می کشند که ما هم اینجائیم! این منظره زیبای شاعرانه که شاید برای بعضی بر اثر تکرار مشاهده، عادی جلوه کند بیش از آنچه فکر کنیم دیدنی و جالب و شوق انگیز است. گاهی، که ماه با اشکال مختلفش، در جمع آنها ظاهر می شود، چهره تازه و اعجاب انگیز دیگری، به خود می گیرند.

بعد از غروب آفتاب، یکی بعد از دیگری ظاهر می شوند، گوئی از پشت پرده بیرون می روند، و به هنگام طلوع صبح، فرار کرده و در برابر نیروی خیره کننده آفتاب، خود را پنهان می کنند. از این گذشته، از نظر زیبایی های علمی و اسرار بسیار فراوان، چهره آسمان آن چنان زیبا است که هزاران سال است چشم همه دانشمندان را به خود مشغول داشته به ویژه امروز که، با نیرومندترین تلسکوپ ها و دوربین های عظیم نجومی به سوی آن خیره می شوند، و هر زمان اسرار تازه ای از این عالم پر غوغا، و در عین حال خاموش، برای مردم جهان کشف می کنند. راستی «چرخ، با این اختران، نغز و خوش و زیباستی»!...

در آیه بعد اضافه می کند: «ما این آسمان را از هر شیطان رجیم و شوم و ملعون محفوظ داشته ایم» (وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِیم).

«مگر آن شیطان هائی که هوس «استراق سمع» (و خبرگیری دزدکی) کنند، که شهاب آشکار آنها را تعقیب می کند و به عقب می راند» (إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِینٌ).

شیاطین با شهباز از آسمان رانده می شوند!!
آیه اخیر، از آیاتی است که مفسران در تفسیر آن، بسیار سخن گفته اند و هر یک مسیر خاصی را پیموده و برداشت معینی از آن دارند.

و از آنجا که عین همین مضمون در سوره «صافات» (آیات ۶ و ۷) و سوره «جن» (آیه ۹) آمده، و از مسائلی است که ممکن است برای افراد ناآگاه سؤالهای بدون جوابی ترسیم کند، لازم است نخست، نظری به آراء مفسران بزرگ اسلامی بیفکنیم، سپس آنچه را که ترجیح می دهیم، بیان نمائیم:

۱ - بعضی مانند نویسنده تفسیر «فی ظلال» به راحتی از این آیات و مانند آن گذشته و به عنوان این که: اینها حقایقی است که درک آن برای ما ممکن نیست و باید به آنچه در عمل واقعی ما در این زندگی مؤثر است، پردازیم، به تفسیر اجمالی قناعت کرده، و از توضیح و تبیین این مسأله صرف نظر نموده اند.

او چنین می نویسد: شیطان چیست؟ و چگونه می خواهد استراق سمع کند؟ و چه چیزی را استراق می کند؟ همه اینها از غیبههای الهی است که از خلال نصوص نمی توان به آن دست یافت، و پرداختن به آن نتیجه ای ندارد، زیرا بر عقیده ما چیزی نمی افزاید، و جز اشتغال فکر انسان به امری که به او ارتباط خاصی ندارد و او را از انجام عمل حقیقی در این زندگی باز می دارد، ثمره ای نخواهد داشت، به علاوه، درک تازه ای نسبت به حقیقت جدیدی به ما نمی دهد! (۱)

ولی، نباید تردید داشت که: قرآن یک کتاب بزرگ انسان سازی و تربیت و حیات است، اگر چیزی ارتباط به حیات انسانها نداشته باشد، مطلقاً در آن مطرح نخواهد شد، همه آن درس است، درس زندگی.

۱ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۳۹۶.

اضافه بر این، هیچ کس نمی تواند این سخن را بپذیرد که در قرآن حقایق ناگشودنی باشد، مگر، قرآن نور و کتاب مبین نیست؟ و مگر، برای فهم و تدبر و هدایت مردم نازل نشده؟ چگونه فهم این آیات به ما ارتباط ندارد؟

به هر حال، ما این طرز موضع گیری را در برابر این گونه آیات و مانند آن نمی پسندیم.
۲ - جمع قابل توجهی از مفسران، مخصوصاً مفسران پیشین، اصرار دارند معنی ظاهری آیات را کاملاً حفظ کنند، یعنی:

«سما» اشاره به همین آسمان، و «شهاب» اشاره به همین شهاب است (همین سنگریزه های سرگردانی، که در این فضای بیکران در گردشند و گاه، گاه که در حوزه جاذبه زمین قرار می گیرند، و به سوی زمین کشیده می شوند و بر اثر سرعت برخورد با امواج هوا، داغ و سوزان و شعلهور و خاکستر می شوند).

و «شیطان» همان موجودات خبیثه متمرند که می خواهند به آسمانها بروند و گوشه ای از اخبار این عالم ما که در آسمانها منعکس است، از طریق «استراق سمع» (گوش دادن مخفیانه) در یابند، و به دوستان خود در زمین برسانند، ولی شهابها همچون تیر به سوی آنها پرتاب می شوند و آنها را از رسیدن به این هدف باز می دارند.(۱)

۳ - جمعی دیگر از مفسران، مانند مفسر عالیقدر مؤلف «المیزان» و «طنطاوی» در تفسیر «الجواهر» تعبیرات آیات فوق را از قبیل تشبیه و کنایه و ذکر امثال و به اصطلاح، بیان «سمبولیک» دانسته، و این تشبیه و کنایه را به

۱ - «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» خود و همچنین «آلوسی» در «روح المعانی» بعد از ذکر این تفسیر، اشکالات مختلفی را که با در نظر گرفتن هیئت قدیم و افلاک پوست پیازی و امثال آن، متوجه این تفسیر می شده، مشروحاً بیان کرده و به پاسخ آن پرداخته اند که با توجه به هیئت امروز، نیازی به ذکر آنها نمی بینیم.

صورت‌های گوناگونی بیان داشته اند:

الف - در تفسیر «المیزان» چنین می خوانیم: «توجیهات مختلفی را که مفسران برای استراق سمع کردن شیاطین، و رانده شدن آنها به وسیله شهب، بیان کرده اند، مبتنی بر چیزی است که احیاناً از ظاهر آیات و روایات به ذهن می رسد، که: افلاکی محیط به زمین است و در آنها گروه‌هایی از فرشتگان قرار دارند و هر کدام از این افلاک درهائی دارند که جز از آنها نمی توان وارد شد، و گروهی از این فرشتگان، شهابها را بر دست دارند، و منتظر شیاطین استراق سمع کننده هستند، تا آنها را با آن بکوبند و برانند!

در حالی که، امروز روشن شده است این گونه نظریات، بی اساس است، نه چنان افلاکی وجود دارد و نه آن درها و نه مانند آن.

آنچه به عنوان یک احتمال می توان در اینجا گفت؛ این است: این گونه بیانات در کلام الهی از قبیل امثالی است که برای روشن شدن حقایق غیر حسی در لباس حسی ذکر می شود، همان گونه که خداوند می فرماید: وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ: «اینها مثل‌هایی است که برای مردم می زنیم و جز عالمان آنها را درک نمی کنند».(۱)

امثال این تعبیرات در قرآن فراوان است، مانند: عرش، کرسی، لوح، کتاب.

بنابراین، منظور از «آسمان» - که جایگاه فرشتگان است، - یک عالم ملکوتی و ماوراء طبیعی است، که از این جهان محسوس، برتر و بالاتر است، و منظور از نزدیک شدن شیاطین به این آسمان، برای استراق سمع، و پرتاب کردن شهب به آنها آنست که: آنها می خواهند به جهان فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده آگاهی یابند، ولی آنها شیاطین را با انوار معنوی ملکوتی که تاب

تحمل آن را ندارند می رانند. (۱)

ب - «طنطاوی» در تفسیر معروف خود، می گوید:

«آن گروه از دانشمندان حيله گر و ریاکار و مردم عوامی که از آنها پیروی می کنند شایستگی و اهلیت آن را ندارند که از عجائب آسمانها و شگفتیهای عالم بالا و کرات بی کرانش و نظم و حسابی که بر آنها حکومت می کند، آگاه شوند، خداوند این علم و دانش را از آنها ممنوع ساخته، و این آسمان پر ستاره زیبا و مزین را با آن همه اسرارش در اختیار کسانی گذاشته که عقل و هوش و اخلاص و ایمان دارند.

طبیعی است، گروه اول، از نفوذ در اسرار این آسمان، منع می شوند، و هر شیطان رانده شده درگاه الهی، خواه از جنس بشر باشد، یا غیر بشر، حق وصول به این حقایق را ندارد، و هر گاه به آن نزدیک شود، رانده و مطرود می گردد، این گونه افراد، ممکن است سالها زندگی کنند و بعد بمیرند ولی هرگز به این اسرار، دست نیابند، آنها چشمهای باز دارند و لیکن چشم آنها قدرت دید این حقایق را ندارد، مگر نه این است که: علم را جز عاشقانش و جمال را جز عارفانش درک نمی کنند و نمی بینند.» (۲)

در جای دیگر می گوید: «چه مانعی دارد این تعبیرات، کنایه باشد؟ منع حسی، اشاره به منع عقلی گردد، در حالی که کنایات از زیباترین انواع بلاغت است، آیا نمی بینیم بسیاری از مردم که در اطراف شما زندگی می کنند در محدوده همین زمین محبوس، و زندانیند و هیچ گاه چشمشان به جهان بالا دوخته نمی شود، و به آوای آن گوش فرا نمی دهند، و از امور این جهان و شگفتیهایش

۱ - «المیزان»، جلد ۱۷، صفحه ۱۳۰، ذیل آیات سوره صافات.

۲ - تفسیر «طنطاوی»، جلد ۸، صفحه ۱۱.

خبری ندارند، آنها به وسیله (شهاب) خودخواهی و شهوت و کینه توزی و طمع و حرص و جنگهای خانمان سوز از درک آن معانی والا مطرودند» (و اگر روزی هم چنین هوسی کنند به خاطر آن همه آلودگی که بر دل و جان دارند رانده می شوند). (۱)

ج - در جای دیگر سخنی دارد که خلاصه اش چنین است: ارواح انسانها هنگامی که از این دنیا به جهان برزخ منتقل می شوند، علاقه و ارتباطی به ارواح زندگان دارند، و هر گاه میان آنها تناسب و همانندی باشد، و بتوانند از طریق احضار ارواح و غیر آن با آنها ارتباط و تفاهم برقرار کنند، مسائلی را در اختیار آنان می گذارند که گاهی، حق است و گاهی، باطل زیرا آنها نمی توانند به عوالم اعلی دسترسی پیدا کنند بلکه، تنها به عوالم پائین تر، دسترسی می یابند، مثلاً همان گونه که ماهی نمی تواند از محیط خود بیرون بیاید، و در هوا پرواز کند، آنها نیز قدرت ندارند از محدوده جهان خود بالاتر روند.

د - بعضی دیگر گفته اند: اکتشافات اخیر نشان داده: یک سلسله امواج نیرومند رادیویی از فضاها دور دست، مرتباً پخش می شود که می توان آنها را در کره زمین با دستگاههای گیرنده مخصوص، به خوبی گرفت، هیچ کس به درستی نمی داند سرچشمه این امواج فوق العاده نیرومند کجاست؟

ولی دانشمندان می گویند احتمال قوی دارد: در کرات دور دست آسمانی موجودات زنده فراوانی باشند که از نظر تمدن، از ما بسیار پیشرفته ترند و به همین دلیل می خواهند اخبارشان را در جهان پخش کنند، و در آن اخبار مسائلی است که برای ما تازگی دارد، موجوداتی که آنها را «پری» می نامیم، می کوشند، از

این امواج استفاده کنند، ولی اشعه نیرومندی آنها را به دور می راند. (۱)
این بود، نظرات گوناگون مفسران و دانشمندان.

نتیجه بحث:

بحث ها در تفسیر این آیات، به درازا کشید اکنون، باید برای نتیجه گیری کامل مقدماً به چند نکته توجه کنیم:

۱ - کلمه «سما» (آسمان) در بسیاری از آیات قرآن، به معنی همین آسمان مادی است، در حالی که، در بعضی دیگر از آیات قطعاً به معنی آسمان معنوی و مقام بالا است.
مثلاً در آیه ۴۰ سوره «اعراف» می خوانیم: إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ: «آنها که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود».

ممکن است منظور از «آسمان» در اینجا کنایه از مقام قرب خدا بوده باشد همان گونه که در آیه ۱۰ سوره «فاطر» می خوانیم: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ: «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می روند و عمل صالح را ترفیع می دهد».

روشن است: اعمال صالح و سخنان پاکیزه چیزی نیستند که به سوی این آسمان بالا روند، بلکه به سوی مقام قرب خدا پیش می روند و عظمت و رفعت معنوی می یابند.

اصولاً، تعبیر به «أُنْزِلَ» و «نَزَلَ» در مورد آیات قرآن به روشنی این معنی را می رساند، که منظور: «نزول» و فرود آمدن از مقام قدس پروردگار بر قلب

۱ - ترجمه «قرآن بر فراز اعصار»، نوشته ع - نوفل، صفحه ۲۵۸.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) است.

در تفسیر آیه ۲۴ سوره «ابراهیم»: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» خواندیم: این درخت پاکیزه که خداوند آن را به عنوان مثال بیان کرده، پیامبر ریشه آن است، و علی(علیه السلام) شاخه آن (همان شاخه ای که سر بر آسمان کشیده) و امامان شاخه های کوچکترند.(۱)

مخصوصاً، در یکی از آن احادیث می خوانیم: كَذَلِكَ الْكَافِرُونَ لَا تَصْعَدُ أَعْمَالُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ: «همین گونه هستند کافران، اعمال آنها به آسمان بالا نمی رود».

روشن است: آسمان، در این گونه احادیث، اشاره به این آسمان حسی نیست و از اینجا نتیجه می گیریم: آسمان، هم در مفهوم مادی آن استعمال می شود و هم در مفهوم معنوی آن.

۲ - «نجوم» (ستارگان) نیز یک مفهوم مادی دارد که همین ستارگانی هستند که در آسمان دیده می شوند، و یک مفهوم معنوی که اشاره به دانشمندان و شخصیت‌هایی است که روشنی بخش جوامع انسانی هستند، و همان گونه که مردم راه خود را در شبهای تاریک در بیابان ها و بر صفحه اقیانوس ها به وسیله ستارگان پیدا می کنند، توده های جمعیت در اجتماعات انسانی نیز راه زندگی و سعادت و حیات را به کمک این دانشمندان و رهبران آگاه، و با ایمان می یابند. حدیث معروفی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده: مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ النُّجُومِ بِأَيِّهَا أَخَذَ اهْتَدَى... «یاران من همچون ستارگانند که به هر کدام اقتدا شود مایه هدایت است»(۲) نیز اشاره به همین معنی می کند.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» در ذیل آیه: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۲، صفحه ۳۱۰.

۲ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۹.

لَتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ: «او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا به وسیله آنها هدایت شوید» (۱) چنین نقل شده که، امام فرمود: النُّجُومُ أَلٌ مُّحَمَّدٌ: «منظور از ستارگان خاندان پیامبرند» (۲).

۳ - از روایات متعددی که در تفسیر آیات مورد بحث، وارد شده، استفاده می شود: ممنوع شدن شیاطین از صعود به آسمانها و رانده شدنشان به وسیله نجوم هنگام تولد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، و از بعضی از آنها استفاده می شود: به هنگام تولد عیسی (علیه السلام) تا حدی ممنوع شدند، و پس از تولد پیامبر (صلی الله علیه وآله) به طور کامل ممنوع گشتند. (۳) از مجموعه آنچه گفتیم چنین می توان حدس زد که «سما» در اینجا به مفهوم معنوی اشاره می کند و کنایه از آسمان حق و ایمان و معنویت است.

شیاطین همواره در تلاشند تا به این محدوده راه یابند و از طریق انواع وسوسه ها در دل مؤمنان راستین و حامیان حق، نفوذ کنند.

اما مردان الهی و رهبران راه حق، از پیامبران و امامان گرفته، تا دانشمندان متعهد، با امواج نیرومند علم و تقوایشان، بر آنها هجوم می برند و آنان را از نزدیک شدن به این آسمان می رانند.

و در اینجا است که می توان، رابطه و پیوندی میان تولد حضرت مسیح (علیه السلام) و از آن بالاتر تولد حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و طرد این شیاطین از آسمان، پیدا کرد. و نیز اینجا است که می توان، ارتباط میان صعود به آسمان، و آگاهی از اسرار را یافت؛ زیرا می دانیم: در این آسمان مادی، اخبار خاصی وجود ندارد جز شگفتیهای خلقت که حتی از روی زمین نیز، قابل مطالعه است.

۱ - انعام، آیه ۹۷.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۵۰.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۵، صفحه ۳۶۲۶.

امروز، دیگر این مسأله قطعی شده است که این کرات آسمانی در این فضای بیکران پخش شده اند، قسمتی از آنها کرات مرده ای هستند، و بعضی زنده اند، و ساکنانی دارند، ولی شاید زندگی آنها با ما تفاوت بسیار داشته باشد.

این موضوع، نیز بسیار قابل ملاحظه است که: پیدایش شهاب، تنها در جوّ زمین است - که بر اثر برخورد قطعات سنگ به هوای اطراف زمین و شعله‌ور شدن آنها پیدا می شود - و الا در بیرون جوّ زمین، شهابی وجود ندارد البته در بیرون جوّ زمین سنگهای سرگردانی در حرکتند ولی به آنها شهاب گفته نمی شود مگر زمانی که وارد جوّ زمین گردد و داغ و شعله‌ور شود، و در برابر چشم انسان به صورت خط آتشی نمایان گردد، به گونه ای که تصور می شود ستاره ای است در حال حرکت.

و این را نیز می دانیم که: انسان امروز، بارها از این جوّ زمین به خارج عبور کرده، و بسیار از آن فراتر رفته، و تا کره ماه رسیده است - توجه داشته باشید جوّ زمین، صد، الی دویست کیلومتر بیشتر نیست، در حالی که کره ماه بیش از سیصد هزار کیلومتر با ما فاصله دارد - . بنابراین اگر منظور، همین شهاب مادی و آسمان مادی باشد، باید پذیرفت که این منطقه برای دانشمندان بشر کشف شده، و مطلب اسرار آمیزی در آن وجود ندارد.

کوتاه سخن این که: با قرائن و شواهد فراوانی که ذکر کردیم، به نظر می رسد: منظور از «آسمان»، آسمان حق و حقیقت است، و شیاطین همان وسوسه گران هستند که می کوشند به این آسمان راه یابند و استراق سمع کنند و به اغوای مردم بپردازند، اما ستارگان و شهب یعنی رهبران الهی و دانشمندان با

امواج نیرومند قلمشان آنها را به عقب می رانند و طرد می کنند.
ولی قرآن، دریای بیکران است و ممکن است دانشمندان آینده در زمینه این آیات، به حقایق تازه ای دست یابند که امروز به آن دست نیافته ایم.

۱۹ وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أُنَبَّتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

مَوْزُونٍ

۲۰ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ

۲۱ وَ إِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

ترجمه:

۱۹ - و زمین را گسترديم؛ و در آن کوههای ثابتی افکندیم؛ و از هر گیاه موزون، در آن رویانديم.

۲۰ - و برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم؛ و همچنین برای کسانی که شما نمی توانید به آنها روزی دهید.

۲۱ - خزائن همه چیز تنها نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.

تفسیر:

گنجینه همه چیز نزد ما است

در این آیات به بخشی از آیات آفرینش، و نشانه های عظمت خدا در زمین، می پردازد تا بحث پیشین تکمیل گردد.

نخست، از خود زمین شروع کرده می فرماید: «ما زمین را گسترش دادیم» (وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا). «مد» در اصل به معنی گسترده ساختن و بسط دادن است، و به احتمال قوی در اینجا اشاره به سر برآوردن خشکیهای زمین از زیر آب است، زیرا می دانیم:

در آغاز تمام سطح کره زمین بر اثر بارانهای سیلابی زیر آب پنهان بود، و سالیان درازی بر این منوال گذشت، بارانهای سیلابی فرو نشستند، آبها در گودالهای زمین جای گرفتند، و خشکیها تدریجاً از زیر آب نمایان گشتند، این همان چیزی است که در روایات اسلامی به عنوان «دحو الارض» معروف شده است.

و از آنجا که آفرینش کوهها - با آن فوائد زیادی که دارند - یکی از نشانه های توحید است، به ذکر آن پرداخته و اضافه می کند: «ما در زمین کوههای مستقر و ثابتی افکندیم» (وَ أَثْبَتْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ).

تعبیر به «القاء» (افکندن) در مورد کوهها با این که می دانیم کوهها همان چین خوردگی های زمین هستند که بر اثر سرد شدن تدریجی پوسته زمین و یا به خاطر مواد آتشفشانی، به وجود آمده اند ممکن است از این نظر باشد که: «القاء» به معنی «ایجاد» نیز آمده است، در زبان روزمره خود نیز می گوئیم که ما برای فلان زمین طرحی ریختیم، و چند اطاق در آن انداختیم یعنی بنا کردیم و ایجاد نمودیم.

به هر حال، این کوهها علاوه بر این که از ریشه به هم پیوسته اند و همچون زرهی زمین را در برابر فشار درونی از لرزشها حفظ می کنند، و افزون بر این که قدرت طوفانها را در هم شکسته و وزش باد و نسیم را به دقت کنترل می نمایند، محل خوبی برای ذخیره آبها به صورت برف و یا چشمه ها می باشند.

مخصوصاً تکیه روی کلمه «رَوَاسِيَ» جمع «راسیه» به معنی «ثابت» و «پا بر جا»، اشاره لطیفی است به آنچه در بالا بیان کردیم که آنها هم خودشان ثابتند و هم مایه ثبات پوسته زمین و زندگی انسانها می باشند.

سپس به سراغ مهمترین عامل زندگی بشر و همه جانداران یعنی گیاهان رفته، و می فرماید: «ما در روی زمین از هر گیاه موزون رویاندیم» (وَ أَثْبَتْنَا فِيهَا).

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ).

چه تعبیر زیبا و رسائی ای است تعبیر به «مَوْزُون» که در اصل از ماده «وَزَن» به معنی شناسائی اندازه هر چیز گرفته شده است (۱) و اشاره به حساب دقیق و نظم شگرف و اندازه های متناسب در همه اجزای گیاهان است که هر یک از آنها بلکه هر یک از اجزاء آنها از ساقه، شاخه، برگ، گلبرگ، تخم و میوه حساب و کتاب معینی دارد. در کره زمین شاید صدها هزار نوع گیاه داریم با خواص مختلف و آثار متنوع و گوناگون که شناخت هر یک دریچه ای است برای شناخت «الله» و برگ هر کدام از آنها دفتری است از «معرفت کردگار».

این احتمال نیز در معنی این جمله داده شده است که: منظور روئیدن معادن مختلف در کوهها می باشد زیرا عرب کلمه «انبات» را درباره معدن نیز به کار می برد. در بعضی از روایات نیز اشاره به این معنی شده است، در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: تفسیر این آیه را از حضرتش پرسیدند، فرمود: «منظور این است که: خداوند در کوهها معادن طلا و نقره و جواهرات و سایر فلزات آفریده است». (۲) و ممکن است منظور از «انبات» (رویاندن) در اینجا معنی وسیعی باشد که همه مخلوقاتی را که خداوند در زمین ایجاد کرده است، فرا گیرد، در سوره «نوح» از قول این پیامبر بزرگ می خوانیم که: به مردم می گفت: وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا: «خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید». (۳)

۱ - «الْوَزْنُ مَعْرِفَةُ قَدْرِ الشَّيْءِ» (مفردات راغب).

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶ (توجه داشته باشید که طبق این تفسیر ضمیر «فِيهَا» به کوهها بر می گردد).

۳ - نوح، آیه ۱۷.

و به هر حال، هیچ مانعی ندارد که آیه، مفهوم گسترده ای داشته باشد که گیاهان و انسانها و معادن و مانند آن را شامل شود.

و از آنجا که، وسائل زندگی انسان، منحصر به گیاهان و معادن نیست در آیه بعد، به تمام این مواهب اشاره کرده می گوید: «ما انواع وسائل زندگی را برای شما در زمین قرار دادیم» (وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ).

نه تنها برای شما بلکه برای همه موجودات زنده «و کسانی که شما روزی آنها را نمی دهید» و از دسترس شما خارجند (وَ مَنْ كَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ).

آری برای همه آنها نیازمندیهایشان را فراهم ساختیم.

«مَعَايِشَ» جمع «مَعِيشَةٍ» و آن وسیله و نیازمندیهای زندگی انسان است، که گاهی خود به دنبال آن می رود، و گاهی آن، به سراغ او می آید.

گرچه بعضی از مفسران کلمه «معايش» را تنها تفسیر به زراعت و گیاهان و یا خوردنیها و نوشیدنیها کرده اند، ولی پیدا است، مفهوم لغت کاملاً وسیع است و تمام وسائل حیات را شامل می شود.

مفسران در تفسیر جمله «وَ مَنْ كَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ» دو تفسیر گفته اند:

نخست این که: همان گونه که: در بالا گفتیم خداوند می خواهد مواهب خویش را هم درباره انسانها و هم درباره حیوانات و موجودات زنده ای که انسان توانائی تغذیه آنها ندارد، بیان کند. دیگر این که: خداوند می خواهد به انسانها گوشزد نماید که ما هم وسیله زندگی برای شما در این زمین قرار دادیم و هم موجودات زنده ای در اختیارتان گذاردیم (مانند چهار پایان) که شما توانائی بر روزی دادن آنها را ندارید، خداوند

آنها را نیز روزی می دهد هر چند این کار به دست شما انجام پذیرد. (۱)
ولی به نظر ما تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد و دلیل ادبی آن را نیز در ذیل صفحه آورده ایم.

در حدیثی که از تفسیر «علی بن ابراهیم» نقل شده نیز تأییدی برای این تفسیر می یابیم آنجا که در معنی جمله «مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ» می گوید: لِكُلِّ ضَرْبٍ مِنَ الْحَيَوَانِ قَدَرٌ شَيْئاً مُقَدَّراً: «برای هر یک از حیوانات، چیزی مقدر داشتیم». (۲)

آخرین آیه مورد بحث، در حقیقت به پاسخ سؤالی می پردازد که: برای بسیاری از مردم پیدا می شود و آن این که چرا خداوند آن قدر از ارزاق و مواهب در اختیار انسانها نمی گذارد که بی نیاز از هر گونه تلاش و کوشش باشند.

می فرماید: «خزائن و گنجینه های همه چیز نزد ما است، ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم» (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ).

بنابراین، چنان نیست که قدرت ما محدود باشد، و از تمام شدن ارزاق وحشتی داشته باشیم، بلکه منبع و مخزن و سرچشمه همه چیز نزد ما است، و ما

۱ - بنابر تفسیر «مَنْ» در جمله «مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ» عطف بر ضمیر «لَكُمْ» می باشد و بنابر تفسیر دوم عطف بر «مَعَايشَ». بعضی از مفسران نسبت به تفسیر اول ایراد کرده اند که: اسم ظاهر مجرور عطف بر ضمیر مجرور نمی شود، مگر با تکرار حرف جر، یعنی در اینجا لازم بود «لام» بر سر «مَنْ» نیز وارد شود. دیگر این که چگونه کلمه «مَنْ» به غیر انسان از موجودات زنده اطلاق شده ولی هیچ یک از این دو ایراد وارد نیست؛ زیرا عدم تکرار حرف جر در عبارات عرب شاهد و مثال دارد و همچنین اطلاق «مَنْ» بر موجودات غیر عاقل.

از طرفی بر تفسیر دوم نیز می توان این خرده را گرفت که کلمه «مَعَايشَ» آن چنان مفهوم وسیعی دارد که همه وسائل زندگی حتی چهار پایان و مانند آنها را شامل می شود. بنابراین بعد از ذکر «مَعَايشَ» نیازی به ذکر آن نبوده است. به همین دلیل ما تفسیر اول را ترجیح دادیم.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶، حدیث ۱۸.

توانائی بر ایجاد هر مقدار در هر زمان داریم، ولی همه چیز این عالم حساب دارد و ارزاق و روزیها نیز به مقدار حساب شده ای از طرف خدا نازل می گردد.

لذا در جای دیگر از قرآن می خوانیم: وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرِ مَا يَشَاءُ: «اگر خداوند روزی را بی حساب برای بندگانش بگستراند از جاده حق منحرف می شوند و ظلم و ستم می کنند و لکن به اندازه ای که می خواهد نازل می گرداند».(۱)

کاملاً روشن است: تلاش و کوشش برای زندگی علاوه بر این که تنبلی و سستی و دل مردگی را از انسانها دور می سازد: و حرکت و نشاط می آفریند، وسیله بسیار خوبی برای اشتغال سالم فکری و جسمی آنها است، و اگر چنین نبود و همه چیز بی حساب در اختیار انسان قرار داشت، معلوم نبود دنیا چه منظره ای پیدا می کرد؟

یک مشت انسانهای بی کار، با شکمهای سیر، و بدون هیچگونه کنترل، غوغائی به پا می کردند، چرا که می دانیم مردم این جهان همچون انسانهای بهشتی نیستند که هر گونه شهوت و خودخواهی و غرور و انحراف از دل و جانسان شسته شده باشد، بلکه انسانهایی هستند با همه صفات نیک و بد که باید در کوره این جهان قرار گیرند و آبدیده شوند، و چه چیز بهتر از تلاش و حرکت و اشتغال سالم می تواند آنان را آبدیده کند.

بنابراین، همان گونه که فقر و نیاز، انسان را به انحراف و بدبختی می کشاند بی نیازی بیش از حد نیز منشا فساد و تباهی است.

نکته ها:

۱ - خزائن خداوند چیست؟

در آیات متعددی از قرآن می خوانیم: خداوند خزائنی دارد، خزائن آسمانها و زمین از آن خدا است، و یا خزائن هر چیز نزد او است.

«خزائن» جمع «خزانه» به معنی محلی است که انسان اموالش را برای حفظ در آن جمع آوری می کند، و در اصل از ماده «خَزَنَ» (بر وزن وزن) به معنی حفظ و نگاهداری چیزی است، بدیهی است، کسی اقدام به جمع آوری و انداختن و حفظ چیزی می کند که، قدرتش نامحدود باشد و نتواند در هر عصر و زمانی آنچه می خواهد فراهم سازد، لذا در موقع توانائی، آنچه لزومش را احساس می کند، برای موقع ضرورت می اندوزد و در خزانه گردآوری می کند.

ولی آیا، این مفاهیم در مورد خداوند تصور می شود؟ مسلماً نه، به همین دلیل جمعی از مفسران مانند: «طبرسی» در «مجمع البیان»، و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر»، و «راغب» در «مفردات»، خزائن الله را به معنی مقدرات الهی تفسیر کرده اند، یعنی همه چیز در خزانه قدرت خدا جمع است و هر مقدار از آن را لازم و صلاح بداند ایجاد می کند.

در حالی که بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند: منظور از «خزائن خداوند» مجموعه اموری است که در عالم هستی و جهان ماده وجود دارد، اعم از عناصر و اسباب ایجاد آنها، در این مجموعه همه چیز به حدّ زیاد وجود دارد، ولی هر یک از فرآورده ها و موجودات خاص این عالم به مقدار محدودی ایجاد می شود، بی آن که امکان وجود تنها منحصر به آن باشد. (۱)

این تفسیر، گرچه از نظر اصولی مسأله قابل قبولیست، ولی تعبیر به «عِندَنَا»

۱ - «المیزان»، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۲.

(نزد ما) بیشتر با تفسیر اول هماهنگ است.

و به هر حال، انتخاب تعبیراتی مانند «خزائن الله» با این که با مفهوم معمولیش در مورد خداوند صادق نیست، به خاطر آن است که: خداوند می خواهد با زبان خود مردم با آنها سخن بگوید.

ضمناً از آنچه گفتیم این نکته روشن شد که، تفسیر بعضی از مفسران، «خزائن» را به خصوص «آب و باران» و محدود ساختن آن در این مصداق معین، نه تنها دلیلی ندارد، بلکه متناسب با وسعت مفهوم آیه نیز نیست.

۲- نزول مقامی و نزول مکانی

همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، «نزول»، همیشه به معنی نزول مکانی یعنی از بالا به پائین آمدن نیست، بلکه گاهی به معنی نزول مقامی است، مثلاً هر گاه نعمتی از شخص بزرگی به زیر دستان می رسد از آن تعبیر به نزول می شود، به همین جهت در قرآن مجید، این کلمه در مورد نعمتهای خداوند به کار رفته، اعم از آنهایی که از آسمان نازل می شود، مانند باران، و یا در زمین پرورش پیدا می کند مانند حیوانات همان گونه که در آیه ۶ سوره «زمر» می خوانیم: «وَ أَنْزَلَ لَكُم مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» و در مورد «آهن» در سوره «حدید» آیه ۲۵ می خوانیم: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ».

خلاصه «نزول» و «انزال» در اینجا به معنی وجود و ایجاد و خلقت است، منتها چون از ناحیه خداوند نسبت به بندگان می باشد چنین تعبیری از آن شده است.

- ۲۲ وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاحِجَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ
وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ
- ۲۳ وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ
- ۲۴ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ
- ۲۵ وَ إِنَّا رَبُّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

ترجمه:

- ۲۲ - ما بادهای را برای بارور ساختن (ابرها و گیاهان) فرستادیم؛ و از آسمان آبی نازل کردیم، و شما را با آن سیراب ساختیم؛ در حالی که شما توانائی حفظ و نگهداری آن را نداشتید!
- ۲۳ - مائیم که زنده می کنیم و می میرانیم؛ و مائیم وارث (همه جهان).
- ۲۴ - ما هم پیشینیان شما را دانستیم و هم متأخران را.
- ۲۵ - پروردگار تو، قطعاً آنها را (در قیامت) جمع و محشور می کند؛ چرا که او حکیم و داناست.

تفسیر:

نقش باد و باران

در تعقیب بیان قسمتی از اسرار آفرینش و نعمتهای خدا در آیات گذشته، مانند آفرینش زمین، کوهها، گیاهان، وسائل زندگی، در نخستین آیه مورد بحث، به وزش بادهای و نقش مؤثر آنها در نزول بارانها اشاره کرده می گوید: «ما بادهای را

فرستادیم در حالی که بارور کننده اند (قطعات ابر را به هم می پیوندند و بارور می سازند) (وَ أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ).

«و به دنبال آن از آسمان آبی فرو فرستادیم» (فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

«و به وسیله آن همه شما را سیراب کردیم» (فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ).

«در حالی که شما توانائی بر حفظ و نگهداری آن نداشتید» (وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ).

«لَوَاقِح» جمع «لَاقِح» به معنی بارور کننده است، و در اینجا اشاره به بادهائی است که قطعات ابر را به هم پیوند می دهد، و آنها را آماده باران می سازد.

گرچه بعضی از دانشمندان معاصر، خواسته اند این آیه را اشاره به تلقیح گیاهان به وسیله بادهای و گردافشانی بگیرند: و از این راه به یکی از مسائلی علمی که در عصر نزول قرآن مورد توجه جوامع بشری نبود، تفسیر کنند، و از دلائل اعجاز علمی قرآن بشمارند، ولی، در عین قبول این واقعیت که وزش بادهای اثر عمیقی در جابه جا کردن گرده های نطفه نر و بارور ساختن گیاهان دارند نمی توان آیه فوق را اشاره به آن دانست.

چرا که بعد از این کلمه بلافاصله، نازل شدن باران از آسمان (آن هم با فاء تفریع) آمده است، که، نشان می دهد تلقیح کردن بادهای مقدمه ای برای نزول باران است.

به هر حال، تعبیر فوق از زیباترین تعبیراتی است در مورد ابرها و تولد باران از آنها، ممکن است گفته شود. ابرها را به مادران و پدرانی تشبیه کرده که به کمک بادهای آمیزش می کنند و باردار می شوند و فرزندان خود، دانه های باران، را به زمین می نهند.

جمله: «وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ» (شما توانائی حفظ و ذخیره کردن این آبها را

ندارید) ممکن است اشاره به ذخیره کردن آب باران قبل از نزولش باشد، یعنی شما نمی توانید این ابرها که منابع اصلی بارانند در اختیار بگیرید.

و نیز ممکن است اشاره به ذخیره کردن باران بعد از نزولش باشد، یعنی: شما نمی توانید حتی بعد از نزول باران آن را به مقدار زیاد گردآوری و حفظ کنید، این خدا است که از طریق منجمد ساختن آنها در قله کوهها به صورت برف و یخ، و یا فرستادن آنها به اعماق زمین که بعداً به صورت چشمه ها و کاریزها و چاهها ظاهر می شوند، آنها را گردآوری و ذخیره می کند.

آن گاه به دنبال بحثهای توحیدی به معاد و مقدمات آن اشاره کرده، می گوید: «مائیم که زنده می کنیم و مائیم که می میرانیم» (وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ).

«و وارث همه روی زمین و تمام این جهان مائیم» (وَ نَحْنُ الْوَارِثُونَ).

اشاره به مسأله حیات و مرگ، که در واقع مهمترین و قطعی ترین مسائل است هم می تواند مقدمه برای بحث معاد باشد، و هم تکمیلی برای بحث توحید، چرا که پدیده حیات شگرف ترین پدیده عالم هستی است، و بررسی این پدیده به خوبی می تواند، ما را به آفریننده حیات آشنا سازد.

اصولاً نظام مرگ و زندگی نظامی است که بدون اتکاء بر یک قدرت و علم بی پایان امکان پذیر نیست.

از سوی دیگر، وجود مرگ و زندگی، خود دلیل بر این است که: موجودات این عالم از خود چیزی ندارند و هر چه دارند از ناحیه دیگری است، و سرانجام وارث همه آنها خدا است!.

بعد اضافه می کند: «ما هم پیشینیان شما را می دانیم و هم متأخران را» (وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ).

بنابراین، هم خود آنها و هم اعمالشان در برابر علم ما روشن و آشکارند، و از این نظر، معاد و رستخیز و محاسبه اعمال همه آنها کاملاً در برابر ما سهل است.

و لذا بلافاصله به دنبال این سخن می فرماید: «پروردگار تو به طور قطع همه آنها را به زندگی جدید در رستخیز باز می گرداند و جمع و محشور می کند» (وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ).
«چرا که او هم حکیم است و هم عالم» (إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ).

«حکمت» او ایجاب می کند که مرگ پایان همه چیز نباشد؛ زیرا اگر زندگی منحصر به همین چند روز حیات این جهان بود، آفرینش جهان بیهوده و بی محتوا می شد، و از خداوند حکیم دور است که یک چنین آفرینش بی نتیجه ای داشته باشد.

ولی هنگامی که این آفرینش، مقدمه ای برای آمادگی جهت یک سیر دائمی به سوی بی نهایت، و یا به تعبیر دیگر، مقدمه ای برای زندگانی ابدی و جاویدان باشد کاملاً مفهوم و معنی پیدا می کند، و هماهنگ با حکمت او است.

زیرا حکیم کاری بی حساب نمی کند.

و علیم بودنش سبب می شود که، در امر معاد و حشر، مشکلی ایجاد نشود، هر ذره خاکی که از انسانی به گوشه ای پرتاب شده، جمع آوری می کند، و حیات جدید به آن می بخشد، و از سوی دیگر، پرونده اعمال همگی هم در دل این جهان طبیعت و هم در درون جان انسانها ثبت است. و او از همه اینها آگاه است.

بنابراین حکیم و علیم بودن خدا دلیل فشرده و پر مغزی بر مسأله حشر و معاد محسوب می شود.

نکته:

پیشینیان و متأخران کیانند؟

در تفسیر آیه «وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُتَقَدِّمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُتَأَخِّرِينَ» مفسران احتمالات زیادی داده اند مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» شش تفسیر و «قرطبی» هشت احتمال، و «ابوالفتوح رازی» حدود ده احتمال ذکر کرده است، ولی، بررسی دقیق آنها نشان می دهد: همه را می توان در یک تفسیر واحد جمع کرد زیرا:

کلمه «مستقدمین» و «متأخرین» معنی وسیعی دارد که هم شامل پیشگامان و متأخران در زمان می شود، و هم شامل پیشگامان در اعمال خیر، و یا جهاد و مبارزه با دشمنان حق، و یا حتی صفوف نماز جماعت، و مانند اینها.

و با توجه به این معنی جامع، تمام احتمالاتی را که در «تقدم» و «تأخر» در آیه بالا داده اند، می توان جمع کرد و پذیرفت.

در حدیثی می خوانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآله) تأکید فراوانی در زمینه شرکت در صف اول نماز جماعت فرمود، و گفت: «خداوند و فرشتگان درود می فرستند بر آنهایی که پیشگامند در این صفوف» و به دنبال این تأکید مردم برای شرکت در صف اول فشار آوردند، قبیله ای به نام «بنی عذره» بودند که خانه هایشان از مسجد دور بود گفتند ما خانه هایمان را می فروشیم و خانه هائی نزدیک مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) خریداری می کنیم تا به صف اول برسیم، آیه فوق نازل شد (و به آنها گوشزد کرد که خدا نیت شما را می داند حتی اگر در صف آخر قرار گیرید چون تصمیم بر

این دارید که در صف اول باشید پاداش نیت خود را خواهید داشت). (۱)
مسلم است که محدودیت این شأن نزول، هرگز سبب محدودیت مفهوم وسیع آیه نخواهد شد.

- ۲۶ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
- ۲۷ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ
- ۲۸ وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
- ۲۹ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ
- ۳۰ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
- ۳۱ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
- ۳۲ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
- ۳۳ قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
- ۳۴ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ
- ۳۵ وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ
- ۳۶ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ
- ۳۷ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ
- ۳۸ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ
- ۳۹ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ
- ۴۰ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ
- ۴۱ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ
- ۴۲ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ

۴۳ وَ إِنِّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ

۴۴ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ

ترجمه:

۲۶ - ما انسان را از گِل خشکیده ای (همچون سفال) که از گِل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم.

۲۷ - و جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان خلق کردیم.

۲۸ - و (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گِل خشکیده ای که از گِل بدبوئی گرفته شده، می آفرینم.

۲۹ - هنگامی که کار آن را پایان رساندم، و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید».

۳۰ - پس همه فرشتگان، بی استثناء، سجده کردند.

۳۱ - جز ابلیس، که ابا کرد از این که با سجده کنندگان باشد.

۳۲ - (خداوند) فرمود: «ای ابلیس! چرا با سجده کنندگان نیستی؟!».

۳۳ - گفت: «من هرگز برای بشری که او را از گِل خشکیده ای که از گِل بدبوئی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد!».

۳۴ - فرمود: «از صف آنها [= فرشتگان] بیرون رو، که رانده شده ای!».

۳۵ - و لعنت (و دوری از رحمت حق) تا روز قیامت بر تو خواهد بود».

۳۶ - گفت: «پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار)».

۳۷ - فرمود: «تو از مهلت یافتگانی.

۳۸ - (اما نه تا روز رستاخیز، بلکه) تا روز و وقت معینی».

۳۹ - گفت: «پروردگارا! چون مرا گمراه ساختی، من (نعمتهای مادی را) در زمین در

نظر آنها زینت می دهیم، و همگی را گمراه خواهیم ساخت،

۴۰ - مگر بندگان مخلصت را».

۴۱ - فرمود: «این راه مستقیمی است که بر عهده من است (و سنت همیشگیم).

۴۲ - که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.

۴۳ - و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست.

۴۴ - هفت در دارد؛ و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند!

تفسیر:

آفرینش انسان

به مناسبت آیات گذشته، که قسمتهائی از آفرینش خداوند و نظام هستی را بیان می کرد، در این آیات، به شاهکار بزرگ خلقت، - یعنی آفرینش انسان - پرداخته و طی آیات متعدد و پرمحتوایی بسیاری از جزئیات این آفرینش را بازگو می کند، که ما در اینجا نخست به تفسیر اجمالی آیات می پردازیم، سپس نکات مهم را مورد بحث جداگانه ای، قرار می دهیم.

نخست می فرماید: «ما انسان را از «صلصال» (خاک خشکیده ای که به هنگام برخورد با چیزی صدا می کند) که از «حَمَأٌ مَسْنُونٌ» (گل تیره رنگ و متغیر و بدبو) گرفته شده بود آفریدیم» (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ).

«و طایفه «جان» را پیش از آن از آتش گرم و سوزان آفریدیم» (وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ).

«سَمُوم» در لغت به معنی باد سوزانی است که گوئی در تمام روزنه های پوست بدن انسان نفوذ می کند زیرا عرب به سوراخهای بسیار ریز پوست بدن،

«مَسْأَمٌ»، می گوید، و سموم نیز به همین مناسبت بر چنین بادی اطلاق می شود و ماده «سم» نیز از همان است چرا که در بدن نفوذ کرده و انسان را می کشد یا بیمار می سازد.

مجدداً به آفرینش انسان باز می گردد و گفتگوی خداوند را با فرشتگان که قبل از آفرینش انسان روی داد، چنین بیان می کند:

«به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشر را از خاک خشکیده ای که از گل تیره رنگ بد بو گرفته شده می آفرینم» (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ).

«و هنگامی که خلقت آن را به پایان و کمال رساندم و از روح خود (یک روح شریف و پاک و با عظمت) در آن دمیدم همگی به خاطر آن سجده کنید» (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ).

آفرینش انسان، پایان پذیرفت و آنچه شایسته جسم و جان انسان بود به او داده شد، و همه چیز انجام یافت: «در این هنگام همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند» (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ).

تنها کسی که اطاعت این فرمان را نکرد «ابلیس» بود، لذا اضافه می کند: «به جز ابلیس که خودداری کرد از این که همراه سجده کنندگان باشد» (إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ).

اینجا بود که «ابلیس» مورد بازپرسی قرار گرفت و خدا به او «گفت: ای ابلیس چرا تو با سجده کنندگان نیستی؟» (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ).

«ابلیس» که غرق غرور و خودخواهی خویش بود، - آن چنان که عقل و هوش او را پوشانده بود - گستاخانه در برابر پرسش پروردگار به پاسخ پرداخته «گفت: من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده ای - که از گِل بدبوئی گرفته شده است - آفریده ای سجده نخواهم کرد» (قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمِإٍ مَسْنُونٍ).

آتش نورانی و فروزنده کجا، و خاک تیره و متعفن کجا؟ آیا موجود شریفی همچون من، در برابر موجود پست تری باید خضوع و تواضع کند؟! این چه قانونی است!؟

او که از اسرار آفرینش بر اثر خودخواهی و غرور بی خبر مانده بود، و برکات خاک را که منبع هر خیر و برکتی است به دست فراموشی سپرده بود و از آن مهمتر آن روح شریف و عظیم الهی را که در آدم وجود داشت، نادیده می گرفت، ناگهان از اوج مقامی که داشت سقوط کرد، دیگر شایسته نبود که او، در صف فرشتگان باشد، لذا بلافاصله «خدا به او فرمود: از آن (از بهشت یا از آسمانها و یا از صفوف فرشتگان) بیرون رو که تو رجیم و رانده شده درگاه مائی» (قَالَ فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ).

و بدان که، این غرور تو مایه کفرت شد، و این کفر برای همیشه تو را مطرود

کرد، «لعنت و دوری از رحمت خدا تا روز رستاخیز بر تو خواهد بود!» (وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ).

«ابلیس» که در این هنگام خود را رانده درگاه خدا دید، و احساس کرد آفرینش انسان، سبب بدبختی او شد، آتش کینه در دلش شعلهور گشت، تا انتقام خویش را از فرزندان آدم بگیرد، هر چند مقصر اصلی خود او بود، نه آدم، و نه فرمان خدا، ولی غرور و خود خواهی توأم با لجajتش اجازه نمی داد این واقعیت را درک کند.

لذا «عرض کرد: پروردگارا اکنون که چنین است مرا تا روز رستاخیز مهلت ده!» (قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

نه برای این که توبه کند، یا از کرده خود پشیمان باشد و در مقام جبران برآید، بلکه برای این که به لجajت و عناد و دشمنی و خیره سری، ادامه دهد!

خداوند هم این خواسته او را پذیرفت و «فرمود: مسلماً تو از مهلت یافتگانی» (قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ).

ولی نه تا روز مبعوث شدن خلائق در رستاخیز، چنانکه خواسته ای، بلکه، «تا وقت و زمان معینی» (إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ).

در این که منظور از «يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»، چه روزی است، مفسران احتمالات متعددی داده اند: بعضی گفته اند: منظور پایان این جهان و بر چیده شدن دوران تکلیف است، چرا که بعد از آن، طبق ظاهر آیات قرآن، همه جهانیان از بین می روند و تنها ذات

پاک خداوند باقی می ماند، بنابراین، تنها به مقداری از درخواست ابلیس موافقت شد. بعضی دیگر احتمال داده اند: منظور از «وقت معلوم» زمان معینی است که تنها خدا می داند، و جز او هیچ کس از آن آگاه نیست، چرا که اگر آن وقت را آشکار می ساخت ابلیس تشویق به گناه و سرکشی بیشتر شده بود.

بعضی نیز احتمال داده اند: منظور روز قیامت است چرا که او می خواست تا آن روز زنده بماند تا از حیات جاویدان برخوردار گردد و با نظر او موافقت گردید، به خصوص این که شبیه این تعبیر در آیه ۵۰ سوره «واقعہ»: (مِیقاتِ یَوْمٍ مَّعْلُومٍ) درباره روز قیامت آمده است. ولی این احتمال، بسیار بعید است، چرا که اگر چنین می بود باید خداوند به طور کامل با درخواست او موافقت کرده باشد، در حالی که، ظاهر آیات فوق این است که: به طور کامل با درخواست او موافقت نشده و تنها تا «یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» موافقت شده است. و به هر حال، تفسیر اول با روح و ظاهر آیه از همه موافقتر است، و در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز به این معنی تصریح گردیده است. (۱)

در اینجا ابلیس نیت باطنی خود را آشکار ساخت هر چند چیزی از خدا پنهان نبود و «عرض کرد: پروردگارا! به خاطر این که مرا گمراه ساختی (و این انسان زمینه بدبختی مرا فراهم ساخت) من نعمتهای مادی روی زمین را در نظر آنها زینت می دهم، و انسانها را به آن مشغول می دارم و سرانجام همه را گمراه

ب ۶۸

خواهم ساخت» (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ).

* * *

اما او به خوبی می دانست که، وسوسه هایش در دل «بندگان مخلص خدا» هرگز اثر نخواهد گذاشت، و دامهای آنها را به خود مشغول نخواهد کرد، چرا که بندگان خالص و مخلص آن چنان نیرومندند که زنجیرهای اسارت شیطان را از هم می گسلند، لذا بلافاصله برای سخن خود استثنائی قائل شده گفت: «مگر آن بندگان خالص شده تو» (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ). بدیهی است: خدا هرگز شیطان را گمراه نساخته بود، بلکه این نسبت شیطنت آمیز بود که از «ابلیس» صادر شد، برای این که خود را به اصطلاح تبرئه کند و توجیهی برای اغواگری خود ترتیب دهد، و این رسم همه ابلیس ها و شیاطین است که:

اولاً - گناهان خویش را به گردن دیگران می افکنند.

ثانیاً - همه جا می کوشند تا اعمال زشت خود را با منطقهای غلطی توجیه کنند، نه تنها در برابر بندگان خدا، حتی در برابر خود خدا که از همه چیز آگاه است؟

ضمناً باید توجه داشت «مُخْلِصِينَ» جمع «مخلص» (به فتح لام) همان گونه که در تفسیر سوره «یوسف» بیان کردیم کسی است که به مرحله عالی ایمان و عمل پس از تعلیم و تربیت و مجاهده با نفس، رسیده باشد که در برابر وسوسه های شیطان و هر وسوسه گر نفوذناپذیر شود. (۱)

۱ - به جلد ۹ تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۷۷ مراجعه کنید.

* * *

خداوند به عنوان تحقیر شیطان و تقویت قلب جویندگان راه حق و پویندگان طریق توحید «فرمود: این راه مستقیم من است...» و این سنت فناپذیری است که من آن را بر عهده گرفته ام... (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ).

* * *

که «تو هیچگونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری مگر گمراهانی که شخصاً بخواهند از تو پیروی کنند» (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ). یعنی، در واقع این تو نیستی که می توانی مردم را گمراه کنی، بلکه این انسانهای منحرفند که با میل و اراده خویش دعوت تو را اجابت کرده، پشت سر تو گام بر می دارند. و به تعبیر دیگر، این آیه اشاره ای است به آزادی اراده انسانها، و این که ابلیس و لشکر او، هرگز نمی توانند کسی را اجباراً به راه فساد بکشانند، بلکه این خود انسانها هستند که دعوت او را لبیک گفته و دریچه های قلب خویش را به روی او می گشایند، و به او اذن دخول می دهند!

خلاصه این که: وسوسه های شیطان، گرچه مؤثر است ولی تصمیم نهائی با شیطان نیست، با خود انسانهاست؛ چرا که انسان، می تواند در برابر وسوسه های او بایستد و دست ردّ بر سینه او بگذارد.

در واقع خداوند می خواهد: این خیال باطل و پندار خام را از مغز شیطان بیرون کند که، او حکومت بلامنازعی بر انسانها پیدا خواهد کرد.

* * *

سپس، صریحترین تهدیدهای خود را متوجه پیروان شیطان کرده می گوید:

«جهنم میعادگاه همه آنها است» (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ).
گمان نکنند که آنها از چنگال مجازات می توانند فرار کنند، و یا به حساب آنها رسیدگی نمی شود، حساب همه آنها یک جا و در یک محل رسیدگی خواهد شد.

«همان دوزخی که هفت در دارد، و برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند» (لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ).
این در در حقیقت درهای گناهای است که به وسیله آن، افراد وارد دوزخ می شوند، هر گروهی به وسیله ارتکاب گناهی و از دری؛ همان گونه که درهای بهشت، طاعات و اعمال صالح و مجاهدتهائی است که به وسیله آن، بهشتیان وارد بهشت می شوند.

نکته ها:

۱ - تکبر و غرور، سرچشمه بزرگترین بدبختیها است
مهمترین نکته تربیتی که از داستان «ابلیس و آفرینش آدم» که در سوره های مختلف قرآن آمده، استفاده می شود، همان سقوط وحشتناک «ابلیس» از آن مقام والائی که داشت، به خاطر کبر و غرور است!
می دانیم «ابلیس» از فرشتگان نبود (همان گونه که از آیه ۵۰ سوره «کهف» استفاده می شود) و آن چنان ارتقاء مقام در سایه اطاعت فرمان خدا پیدا کرده بود که در صفوف فرشتگان قرار داشت، حتی بعضی می گویند: معلم فرشتگان بود، و طبق آنچه از «خطبه قاصعه در نهج البلاغه» استفاده می شود، هزاران سال پرستش خدا کرده بود.

اما همه این مقامات را به خاطر یک ساعت تکبر و غرور از دست داد، و آن چنان گرفتار تعصب و خودپرستی شد که، حتی در مقام عذرخواهی و توبه برنیامد، بلکه، همچنان به کار خود ادامه داد. و در جاده لجاجت آن چنان ثابت قدم ماند، که تصمیم گرفت مسئولیت شرکت در جرم همه ظالمان و گنهکاران از فرزندان آدم را به عنوان یک وسوسه گر، بپذیرد، و معادل کیفر و عذاب همه آنها را یک جا تحمل کند! این است نتیجه خودخواهی و غرور و تعصب و خودپسندی و استکبار.

نه تنها ابلیس که، با چشم خود انسانهای شیطان صفتی را دیده ایم، یا شرح حال آنها را در صفحات سیاه تاریخ مطالعه کرده ایم که، هنگامی که بر مرکب غرور و تکبر و خودخواهی سوار شدند، دنیائی را به خاک و خون کشیدند، گوئی پرده ای از خون و جهل، چشمان ظاهر و باطن آنها را از کار انداخته، و هیچ حقیقتی را مشاهده نمی کنند، دیوانهوار در راه ظلم و بیدادگری گام بر می دارند و سرانجام خود را در بدترین پرتگاهها ساقط می کنند.

این استکبار و غرور، آتش سوزان و وحشتناکی است، همان گونه که انسان ممکن است سالیان دراز زحمت بکشد و خانه، وسائل و سرمایه ای برای زندگی فراهم سازد، ولی محصول آن را تنها با یک شعله آتش در چند لحظه تبدیل به خاکستر کند، همچنین کاملاً امکان پذیر است که محصول اطاعت هزاران سال را با ساعتی استکبار و غرور در برابر خدا از دست دهد، چه درسی از این گویا و تکان دهنده تر؟!.

عجب این که: او حتی به این نکته روشن نیز توجه نداشت که آتش بر خاک برتری ندارد چرا که منبع همه برکات: گیاهان، حیوانات، معادن، محل ذخیره آبها خلاصه سرچشمه پیدایش هر موجود زنده ای خاک است، ولی کار آتش

سوزندگی و در بسیاری از مواقع ویرانگری است.

علی (علیه السلام) در همان «خطبه قاصعه» (خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه) از ابلیس به عنوان «عَدُوّ الله» (دشمن خدا) و «إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ» (پیشوای متعصبان لجوج، و سر سلسله مستکبران) نام برده، می گوید: «به همین جهت خداوند لباس عزت را از اندام او بیرون کرد، و چادر مذلت بر سر او افکند».

سپس اضافه می کند: «آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش کوچک کرد؟ و به خاطر برتری جوئیش پست ساخت؟ در دنیا رانده شد و عذاب دردناک در سرای دیگر برای او فراهم ساخت» (أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْخُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا).

ضمناً همان گونه که اشاره کردیم ابلیس نخستین پایه گذار مکتب جبر بود، همان مکتبی که بر خلاف وجدان هر انسانی است و یکی از دلائل مهم پیدایش آن، تبرئه کردن انسانهای گنه کار در برابر اعمالشان است، در آیات فوق خواندیم «ابلیس» برای تبرئه خویش و اثبات این که حق دارد در گمراهی فرزندان آدم بکوشد به همین دروغ بزرگ متوسل شد، و گفت: خداوندا تو مرا گمراه کردی و من هم به همین خاطر فرزندان آدم را - جز مخلصان - گمراه خواهم کرد!

۲ - شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد؟

باز هم ذکر این نکته را ضروری می دانیم که: نفوذ وسوسه های شیطانی در انسان یک نفوذ ناآگاه و اجباری نیست، بلکه ما به میل خویش وسوسه او را به دل راه می دهیم، و گرنه حتی خود شیطان می داند که، بر مخلصان - آنها که در پرتو تربیت، خالص شده اند و زنگار شرک از روح و جانشان زدوده شده - راه

ندارد.

به تعبیر رساتر - همان تعبیری که از آیات فوق استفاده می شود - رابطه شیطان و گمراهان، رابطه «پیشوا» و «پیرو» است، نه رابطه «اجبار کننده» و «اجبار شونده».

۳ - درهای جهنم!

در آیات فوق خواندیم، جهنم هفت در دارد (بعید نیست عدد هفت در اینجا عدد تکثیر باشد، یعنی درهای بسیار و فراوان دارد، همان گونه که در آیه ۲۷ سوره «لقمان» نیز عدد هفت به همین معنی آمده است).

ولی واضح است این تعدد درها (مانند تعدد درهای بهشت) نه به خاطر کثرت واردان است به طوری که از یک در کوچک نتواند وارد شوند، و نه جنبه تشریفاتی دارد، بلکه در حقیقت اشاره به عوامل گوناگونی است که انسان را به جهنم می کشاند، هر نوع از گناهان دری محسوب می شود.

در «خطبه جهاد» در «نهج البلاغه» می خوانیم: فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةٍ أَوْلِيَانِهِ: «جهاد دری از درهای بهشت است که آن را به روی بندگان خاصش گشوده است». (۱)

و در حدیث معروف می خوانیم: إِنَّ السُّيُوفَ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ: «شمشیرها کلیدهای بهشتند». این گونه تعبیرات به خوبی منظور از درهای متعدد بهشت و دوزخ را روشن می سازد. قابل توجه این که: در حدیث امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «بهشت، هشت در

دارد» (۱) در حالی که آیات فوق می گوید: جهنم هفت در دارد، این تفاوت اشاره به این است که: هر چند درهای ورود به بدبختی و عذاب فراوان باشد، ولی با این حال درهای وصول به سعادت و خوشبختی از آن افزونتر است (در ذیل آیه ۲۳ سوره «رعد» نیز در این زمینه صحبت کردیم).

۴ - «گل تیره» و «روح خدا»

جالب این که: از این آیات، به خوبی استفاده می شود: انسان از دو چیز مختلف آفریده شده، که یکی در حدّ اعلای عظمت، و دیگری، ظاهراً در حدّ ادنی از نظر ارزش. جنبه مادی انسان را گل بد بوی تیره رنگ (لجن) تشکیل می دهد، و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است.

البته خدا نه جسم دارد و نه روح، و اضافه روح به خدا، به اصطلاح «اضافه تشریفی» است و دلیل بر این است که: روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همان گونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش «بیت الله» می خوانند، و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش «شهر الله» (ماه خدا) می نامند.

و به همین دلیل، قوس صعودی این انسان آن قدر بالا است که به جائی می رسد که جز خدا نبیند، و قوس نزولیش آن قدر پائین است که از چهار پایان هم پائین تر خواهد شد (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) و این فاصله زیاد میان «قوس صعودی» و «نزولی» خود دلیل بر اهمیت فوق العاده این مخلوق است.

و نیز این ترکیب مخصوص، دلیل بر آن است که: عظمت مقام انسان به خاطر جنبه مادی او نیست، چرا که اگر به جنبه مادیش باز گردیم لجنی بیش

نمی باشد.

این روح الهی است که با استعدادهای فوق العاده ای که در آن نهفته است و می تواند تجلی گاه انوار خدا باشد، به او این همه عظمت بخشیده و برای تکامل او، تنها راه این است که: آن را تقویت کند و جنبه مادی را که وسیله ای برای همین هدف است در طریق پیشرفت این مقصود، به کار گیرد (چرا که در رسیدن به آن هدف بزرگ، می تواند کمک مؤثری کند). از آیات خلقت آدم در آغاز سوره «بقره» نیز استفاده می شود که: سجده فرشتگان در برابر آدم به خاطر علم خاص الهی او بود.

و اما این سؤال که چگونه، سجده برای غیر خدا امکان پذیر است و آیا به راستی فرشتگان برای خدا به خاطر این آفرینش عجیب، سجده کردند، و یا سجده آنها برای آدم بود، پاسخ آن را در ذیل همان آیات مربوط به آفرینش آدم در سوره «بقره» بیان کردیم. (۱)

۵ - جان چیست؟

کلمه «جن» در اصل به معنی چیزی است که از حس انسان پوشیده باشد، مثلاً می گوئیم: «جَنَّةُ اللَّیْلِ» - یا - «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّیْلُ» یعنی: هنگامی که پرده سیاه شب او را پوشاند و به همین جهت «مجنون» به کسی که عقلش پوشیده و «جَنین» به طفلی که در رحم مادر پوشانده شده و «جَنَّت» به باغی که زمینش را درختان پوشانده اند، و «جَنان» به قلب که در درون سینه پوشانده شده و «جَنَّة» به معنی سپر که انسان را از ضربات دشمن می پوشاند، آمده است. البته از آیات قرآن استفاده می شود: «جن» یک نوع موجود عاقلی است که از

حس انسان پوشیده شده، و آفرینش آن در اصل، از آتش یا شعله های صاف آتش است، و «ابلیس» نیز از همین گروه است.

بعضی از دانشمندان از آنها تعبیر به نوعی از «ارواح عاقله» می کنند که مجرد از ماده می باشد، (البته پیدا است تجرد کامل ندارد چرا که چیزی که از ماده آفریده شده است مادی است، ولی نیمه تجردی دارد، چرا که با حواس ما درک نمی شود، و به تعبیر دیگر یک نوع جسم لطیف است).

و نیز از آیات قرآن بر می آید: آنها مؤمن و کافر دارند، مطیع و سرکش دارند و آنها نیز دارای تکلیف و مسئولیتند.

البته شرح این مسائل و همچنین هماهنگی آنها با علم امروز، احتیاج به بحث بیشتری دارد که ما به خاطر رعایت تناسب - به خواست خدا - در تفسیر سوره «جن» که در جزء ۲۹ قرآن است بحث خواهیم کرد.

نکته ای که در اینجا اشاره به آن لازم است، این است که: در آیات فوق کلمه «جان» آمده است که از همان ماده «جن» است.

آیا این دو کلمه (جن و جان) هر دو به یک معنی است، و یا چنانکه بعضی از مفسران گفته اند: «جان» نوع خاصی از «جن» است؟

اگر آیات قرآنی که در این زمینه وارد شده را در برابر هم قرار دهیم روشن می شود: هر دو به یک معنی می باشد، چرا که در قرآن گاهی «جن» در مقابل «انسان» قرار داده شده و گاهی «جان» در مقابل انسان.

مثلاً در آیه ۸۸ سوره «اسراء» می خوانیم: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ و یا در آیه ۵۶ سوره «ذاریات» می خوانیم: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».

در حالی که، در آیات ۱۴ و ۱۵ سوره «رحمان» می خوانیم: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ»

مِنْ صَلَٰلٍ كَالْفَخَّارِ * وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ و باز در همین سوره آیه ۳۹ می خوانیم: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ».

از مجموع آیات فوق و آیات دیگر قرآن، به خوبی استفاده می شود که «جان» و «جن» هر دو به یک معنی است، و لذا در آیات فوق گاهی «جن» در برابر انسان قرار گرفته و گاهی «جان». البته «جان» به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است، که آن نوعی از مار است، چنانکه در داستان موسی می خوانیم: «كَانَهَا جَانٌّ» (۱) ولی آن از بحث ما خارج است.

۶ - قرآن و خلقت انسان.

همان گونه که، در آیات فوق دیدیم قرآن بحث فشرده ای در زمینه خلقت انسان دارد که تقریباً به طور سربسته و اجمالی، از آن گذشته است چرا که منظور اصلی مسائل تربیتی بوده است، و نظیر این بحث، در چند مورد دیگر از قرآن مانند: سوره «سجده»، «مؤمنون»، سوره «ص»، و غیر آن آمده است.

البته می دانیم قرآن یک کتاب علوم طبیعی نیست، بلکه یک کتاب انسان سازی است، و بنابراین، نباید انتظار داشت: جزئیات این علوم، از قبیل مسائل مربوط به تکامل، تشریح، جنین شناسی، گیاه شناسی و مانند آن در قرآن مطرح شود، ولی این، مانع از آن نخواهد بود که به تناسب بحثهای تربیتی اشاره کوتاهی به قسمتهائی از این علوم در قرآن بشود. به هر حال بعد از توجه به این مقدمه کوتاه، در اینجا دو بحث داریم که طرح آنها لازم به نظر می رسد:

۱ - تکامل انواع از نظر علمی.

۲ - تکامل انواع از دیدگاه قرآن.

نخست به سراغ بحث اول می رویم و منهای آیات و روایات، و تنها با تکیه بر معیارهای خاص علوم طبیعی روی این مسأله بحث می کنیم. می دانیم در میان دانشمندان علوم طبیعی دو فرضیه درباره آفرینش موجودات زنده، اعم از گیاهان و جانداران، وجود داشته است:

الف - فرضیه «تکامل انواع» یا «ترانسفورمیسم» که می گوید: انواع موجودات زنده در آغاز، به شکل کنونی نبوده اند، بلکه، آغاز موجودات تک سلولی در آب اقیانوسها و از لابلائی لجنهای اعماق دریاها با یک جهش پیدا شدند، یعنی موجودات بی جان در شرائط خاصی قرار گرفتند که از آنها نخستین سلولهای زنده پیدا شد.

این موجودات ذره بینی زنده تدریجاً تکامل یافتند، و از نوعی، به نوع دیگر، تغییر شکل دادند، از دریاها، به صحراها، و از آن به هوا، منتقل شدند، و انواع گیاهان، و انواع جانوران آبی و زمینی و پرندگان، به وجود آمدند.

کاملترین حلقه این تکامل همین انسانهای امروزند که، از موجوداتی شبیه به میمون، و سپس میمونهای انسان نما، ظاهر گشتند.

ب - فرضیه «ثبوت انواع» یا «فیکسیسم» که می گوید: انواع جانداران، هر کدام جداگانه از آغاز به همین شکل کنونی ظاهر گشتند، و هیچ نوعی به نوع دیگر تبدیل نیافته است، و طبعاً انسان هم دارای خلقت مستقلی بوده که از آغاز به همین صورت آفریده شده است.

دانشمندان هر دو گروه، برای اثبات عقیده خود مطالب فراوانی نوشته اند و جنگها و نزاعهای زیادی در محافل علمی بر سر این مسأله در گرفته است.

تشدید این جنگها از زمانی شد که «لامارک» (دانشمند جانورشناس معروف فرانسوی که در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ می زیست) و سپس «داروین» دانشمند جانورشناس انگلیسی که در قرن نوزدهم می زیست نظرات خود را در زمینه «تکامل انواع» با دلایل تازه ای عرضه کردند.

ولی، در محافل علوم طبیعی امروز شک نیست که اکثریت دانشمندان طرفدار فرضیه تکاملند.

* * *

دلایل طرفداران تکامل.

به آسانی می توان استدلالات آنها را در سه قسمت خلاصه کرد:

نخست، دلالتی است که از دیرین شناسی و به اصطلاح مطالعه روی فسیلها، یعنی اسکلت های متحجر شده موجودات زنده گذشته، آورده اند آنها معتقدند مطالعات طبقات مختلف زمین، نشان می دهد که موجودات زنده، از صورتهای ساده تر به صورتهای کاملتر و پیچیده تر تغییر شکل داده اند.

تنها راهی که اختلاف و تفاوت فسیلها را می توان با آن تفسیر کرد، همین فرضیه تکامل است. دلیل دیگر قرائنی است که از «تشریح مقایسه ای» جمع آوری کرده اند، آنها طی بحثهای مفصل و طولانی می گویند: هنگامی که استخوان بندی حیوانات مختلف را تشریح کرده، با هم مقایسه کنیم شباهت زیادی در آنها می بینیم که نشان می دهد همه از یک اصل گرفته شده اند. و بالاخره سومین دلیل آنها قرائنی است که از «جنین شناسی» به دست آورده اند و معتقدند: اگر حیوانات را در حالت جنینی که هنوز تکامل لازم را نیافته اند در کنار هم بگذاریم، خواهیم دید که جنین ها قبل از تکامل در شکم

مادر، یا در درون تخم تا چه اندازه با هم شباهت دارند، این نیز تأیید می کند که: همه آنها در آغاز از یک اصل گرفته شده اند.

پاسخهای طرفداران ثبوت انواع

ولی، طرفداران فرضیه ثبوت انواع یک پاسخ کلی به تمام این استدلالات دارند و آن این که: هیچ یک از این قرائن قانع کننده نیست، البته نمی توان انکار کرد که هر یک از این قرائن سه گانه احتمال تکامل را در ذهن به عنوان یک «احتمال ظنی» توجیه می کند، ولی، هرگز یقین آور نخواهد بود.

به عبارت روشنتر، اثبات فرضیه تکامل، و تبدیل آن از صورت یک فرضیه، به یک قانون علمی و قطعی، یا باید از طریق دلیل عقلی بوده باشد، و یا از طریق آزمایش و حس و تجربه، و غیر از این دو راهی نیست.

اما از یکسو، می دانیم دلائل عقلی و فلسفی را به این مسائل، راهی نیست، و از سوی دیگر، دست تجربه و آزمایش از مسائلی که ریشه های آن در میلیونها سال قبل نهفته است کوتاه است!.

آنچه ما با حس و تجربه درک می کنیم، این است تغییرات سطحی با گذشت زمان به صورت جهش «موتاسیون» در حیوانات و گیاهان رخ می دهد، مثلاً از نسل گوسفندان معمولی ناگهان گوسفندی متولد می شود که پشم آن با پشم گوسفندان معمولی متفاوت است، یعنی بسیار لطیف تر و نرم تر می باشد، و همان سرچشمه پیدایش نسلی در گوسفند به نام «گوسفند مریوس» می شود، با این ویژگی در پشم.

و یا این که: حیواناتی بر اثر جهش، تغییر رنگ چشم یا ناخن و یا شکل پوست بدن و مانند آن پیدا می کنند.

ولی هیچ کس، تاکنون جهشی ندیده است، که دگرگونی مهمی در اعضای اصلی بدن یک حیوان ایجاد کند و یا نوعی را به نوع دیگر مبدل سازد. بنابراین، ما تنها می‌توانیم حدس بزنیم که تراکم جهشها ممکن است یک روز سر از تغییر نوع حیوان در بیاورد، و مثلاً حیوانات خزنده را تبدیل به پرندگان کند، ولی، این حدس، هرگز یک حدس قطعی نیست، بلکه تنها یک حدس ظنی است چرا که ما هرگز با جهشهای تغییر دهنده اعضاء اصلی به عنوان یک حس و تجربه روبرو نشده ایم. از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم که دلائل سه گانه طرفداران «ترانسفورمیسم» نمی‌تواند این نظریه را از صورت یک فرضیه فراتر برد، و به همین دلیل آنها که دقیقاً روی این مسائل بحث می‌کنند، همواره از آن به عنوان «فرضیه تکامل انواع» سخن می‌گویند نه قانون و اصل.

* * *

فرضیه تکامل و مسأله خداشناسی

با این که بسیاری کوشش دارند میان این فرضیه و مسأله خداشناسی یک نوع تضاد قائل شوند و شاید از یک نظر حق داشته باشند، چرا که پیدایش عقیده «داروینیسم» جنگ شدیدی میان ارباب کلیسا از یکسو، و طرفداران این فرضیه از سوی دیگر، به وجود آورد، و روی این مسأله در آن عصر به دلائل سیاسی، اجتماعی که اینجا جای شرح آن نیست تبلیغات وسیعی در گرفت که «داروینیسم» با خداشناسی سازگار نمی‌باشد.

ولی امروز، این مسأله برای ما روشن است که: این دو با هم تضادی ندارند یعنی ما چه فرضیه تکامل را قبول کنیم و چه آن را بر اثر فقدان دلیل رد نمائیم در هر دو صورت می‌توانیم خداشناس باشیم.

فرضیه تکامل - اگر فرضاً هم ثابت شود - شکل یک قانون علمی - که از روی علت و معلول طبیعی پرده بر می دارد - به خود خواهد گرفت، و فرقی میان این رابطه علت و معلولی در عالم جانداران، و دیگر موجودات نیست، آیا کشف علل طبیعی نزول باران، و جزر و مد دریاها و زلزله ها و مانند آن مانعی بر سر راه خداشناسی خواهد بود؟ مسلماً نه. بنابراین کشف یک رابطه تکاملی در میان انواع موجودات نیز، هیچگونه مانعی در مسیر شناخت خدا ایجاد نمی کند.

تنها کسانی که، تصور می کردند: کشف علل طبیعی با قبول وجود خدا منافات دارد، می توانند چنین سخنی را بگویند، ولی ما امروز به خوبی می دانیم که نه تنها کشف این علل، ضرری به توحید نمی زند بلکه خود دلائل تازه ای از نظام آفرینش برای اثبات وجود خدا پیش پای ما می گذارد.

جالب این که: خود «داروین» در برابر اتهام الحاد و بی دینی قد علم کرده، و در کتابش «اصل انواع» تصریح می کند: من در عین قبول تکامل انواع، خدا پرستم، و اصولاً - بدون قبول وجود خدا نمی توان تکامل را توجیه کرد.

به این عبارت دقت کنید: «او با وجود قبول علل طبیعی برای ظهور انواع مختلف جانداران، همواره به خدای یگانه، مؤمن باقی می ماند، و تدریجاً که سن او افزایش حاصل می کند احساس درونی مخصوصی به درک قدرتی ما فوق بشر در او تشدید می گردد، به حدی که معمای آفرینش را برای انسان لاینحل می یابد».(۱)

اصولاً، او معتقد بود: هدایت و رهبری انواع، در این پیچ و خم عجیب تکامل، و تبدیل یک موجود زنده ی بسیار ساده به این همه انواع مختلف و متنوع

۱ - «داروینیسیم»، نوشته «محمود بهزاد»، صفحات ۷۵ و ۷۶.

جانداران، بدون وجود یک نقشه حساب شده و دقیق از طرف یک عقل کل امکان پذیر نیست! راستی هم چنین است آیا از یک ماده واحد و بسیار ساده و پست، این همه مشتقات شگفت انگیز و عجیب - که هر کدام برای خود تشکیلات مفصلی دارد - به وجود آوردن بدون تکیه بر یک علم و قدرت بی پایان، امکان پذیر است؟

نتیجه این که: غوغای تضاد عقیده تکامل انواع، با مسأله خداشناسی یک غوغای بی اساس و بی دلیل بوده است (خواه فرضیه تکامل را بپذیریم یا نپذیریم). تنها این مسأله باقی می ماند که آیا فرضیه تکامل انواع با تاریخچه ای که قرآن برای آفرینش آدم ذکر کرده است تضادی دارد، یا نه؟! که ذیلاً از آن بحث می شود.

قرآن و مسأله تکامل

جالب این که: هم طرفداران تکامل انواع، و هم منکران آن یعنی آنها که در میان مسلمین بوده اند به آیات قرآن برای اثبات مقصد خویش تمسک جستند، ولی شاید، هر دو گروه گاهی تحت تأثیر عقیده خود به آیاتی استدلال کرده اند که کمتر ارتباطی با مقصود آنها داشته است، لذا ما از هر دو طرف آیاتی را انتخاب می کنیم که قابل بحث و مذاکره باشد.

مهمترین آیه ای که طرفداران تکامل، روی آن تکیه می کنند، آیه ۳۳ سوره «آل عمران» است: *إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ*: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید».

آنها می گویند: همان گونه که نوح، و آل ابراهیم، و آل عمران، در میان امتی

زندگی می کردند و از میان آنها برگزیده شدند، همچنین آدم، نیز باید چنین باشد، یعنی حتماً در عصر و زمان او انسان هائی که نام «عالمین» (جهانیان) بر آنها گزاریده شده، وجود داشته اند، و آدم برگزیده خدا از میان آنهاست، و این نشان می دهد که آدم، اولین انسان روی زمین نبوده است، بلکه قبل از او انسانهای دیگری بوده اند، و امتیاز آدم همان جهش فکری و معنوی او است که سبب برگزیده شدنش از افراد همسانش شد.

آیات متعدد دیگری نیز ذکر کرده اند، که، بعضی از آنها اصلاً ارتباط با مسأله تکامل ندارد، و تفسیر آن به تکامل، بیشتر از قبیل تفسیر به رأی است، و قسمتی دیگر، هم با تکامل انواع سازگار است، و هم با ثبوت آنها و خلقت مستقل آدم، و به همین دلیل، بهتر دیدیم: از ذکر آنها صرف نظر کنیم.

اما ایرادی که به این استدلال، می توان کرد، این است که: «عالمین» اگر به معنی مردم معاصر بوده باشد، و «اصطفاء» (برگزیدن) حتماً باید از میان چنین اشخاصی صورت گیرد، این استدلال قابل قبول خواهد بود، اما اگر کسی بگوید: «عالمین» اعم از معاصران و غیر معاصران است، همان گونه که در حدیث معروف در فضیلت بانوی اسلام حضرت فاطمه (علیها السلام) از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقل شده که: می فرماید: أَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ: «دخترم فاطمه بانوی زنان جهان از اولین و آخرین است». در این صورت آیه فوق دلالتی بر این مقصود نخواهد داشت و درست به این می ماند که: کسی بگوید خداوند، عده ای را از میان انسانها (انسانهای تمام قرون و اعصار) برگزید که یکی از آنها آدم است در این صورت هیچ لزومی ندارد که در عصر و زمان آدم، انسانهای دیگری وجود داشته باشند که نام «عالمین» بر آنها اطلاق گردد و یا آدم از میان آنها برگزیده شود.

به خصوص این که: سخن در برگزیدن خدا است خدائی که از آینده و نسل هائی که در زمانهای بعد می آیند، به خوبی آگاه بوده است.(۱)

و اما مهمترین دلیلی که طرفداران ثبوت انواع از آیات قرآن، انتخاب کرده اند، آیات مورد بحث و مانند آن است که می گوید:

خداوند انسان را از گل خشک که از گل تیره رنگ بد بوی گرفته شده بود آفریده.

جالب این که: این تعبیر هم در مورد خلقت «انسان» گفته شده (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ) (۲) و هم درباره «بشر» (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ) (۳) و هم به قرینه ذکر سجده فرشتگان. بعد از آن در مورد شخص آدم آمده است (به آیات ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ سوره «حجر» که در بالا آوردیم دقت کنید).

ظاهر این آیات، در بدو نظر چنین می گوید: آدم نخست از گل تیره رنگی آفریده شد، و پس از تکمیل اندام، روح الهی در آن دمیده شد، و به دنبال آن فرشتگان در برابر او به سجده افتادند، به جز «ابلیس».

طرز بیان این آیات، چنین نشان می دهد که میان خلقت آدم از خاک و پیدایش صورت کنونی انواع دیگری وجود نداشته است.

و تعبیر به «ثُمَّ» که در بعضی از آیات فوق آمده، و در لغت عرب برای ترتیب با فاصله آورده می شود، هرگز دلیل بر گذشتن میلیونها سال و وجود هزاران نوع نمی باشد، بلکه، هیچ مانعی ندارد که اشاره به فاصله هائی باشد که در

۱ - این احتمال نیز وجود دارد که فرزندان آدم در مدتی نه چندان طولانی جامعه کوچکی تشکیل دادند که آدم برگزیده آنان بود.

۲ - حجر، آیه ۲۶.

۳ - حجر، آیه ۲۸.

میان مراحل آفرینش آدم از خاک و پس از آن از گِل خشک و سپس دمیدن روح الهی وجود داشته.

لذا همین کلمه «ثُمَّ» درباره خلقت انسان در عالم جنین و مراحل را که پشت سر هم طی می کند آمده است، مانند: یا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ:

«ای مردم اگر تردید در رستاخیز دارید (به قدرت خدا در آفرینش انسان بیندیشید) که ما شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه. سپس از خون بسته شده، سپس از مضغه (پاره گوشتی که شبیه گوشت جویده است)... سپس شما را به صورت طفلی خارج می سازیم، سپس به مرحله بلوغ می رسید».(۱)

ملاحظه می کنید: هیچ لزومی ندارد «ثُمَّ» برای یک فاصله طولانی باشد، بلکه همان گونه که در فواصل طولانی به کار می رود، در فاصله های کوتاه هم استعمال می شود.

از مجموع آنچه در بالا گفتیم چنین نتیجه می گیریم که: آیات قرآن هر چند مستقیماً در صدد بیان مسأله تکامل یا ثبوت انواع نیست، ولی، ظواهر آیات (البته در خصوص انسان) با مسأله خلقت مستقل سازگارتر است، هر چند کاملاً صریح نیست اما ظاهر آیات خلقت آدم، بیشتر روی خلقت مستقل دور می زند، اما در مورد سایر جانداران قرآن سکوت دارد.

- ۴۵ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ
 ۴۶ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ
 ۴۷ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ
 ۴۸ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ
 ۴۹ نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
 ۵۰ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ

ترجمه:

- ۴۵ - به یقین پرهیزگاران در باغها (ی سرسبز بهشت) و در کنار چشمه های آن هستند.
 ۴۶ - (فرشتگان به آنها می گویند:) داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت!
 ۴۷ - هرگونه غِل [= حسد و کینه و دشمنی] را از سینه آنها بر می کنیم (و روحشان را پاک می سازیم)؛ در حالی که همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند.
 ۴۸ - خستگی و تعب در آنجا به آنها نمی رسد، و هیچ گاه از آن اخراج نمی گردند!
 ۴۹ - بندگانم را آگاه کن که من بخشنده مهربانم.
 ۵۰ - و (این که) عذاب و کیفر من، همان عذاب دردناک است!

تفسیر:

نعمتهای هشت گانه بهشت

در آیات گذشته دیدیم: چه سان خداوند نتیجه کار شیطان و یاران و

همگامان و پیروان او را شرح داد، درهای هفتگانه جهنم را به روی آنها گشود. طبق روش قرآن که از اصل «مقابله و تقارن»، برای تعلیم و تربیت، بهره گیری می کند، در این آیات، سخن از «بهشت و بهشتیان» و نعمتهای مادی و معنوی، جسمی و روحانی به میان آمده است.

و در حقیقت هشت نعمت بزرگ مادی و معنوی به تعداد درهای بهشت، در این آیات بیان شده است:

۱ - در آغاز به یک نعمت مهم جسمانی اشاره کرده، می گوید: «پرهیزکاران در باغهای سر سبز بهشت، و در کنار چشمه های زلال آن خواهند بود» (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ). جالب این که: از میان تمام صفات، روی «تقوا» تکیه شده است، همان تقوا و پرهیزکاری و تعهد و مسئولیت، که جامع تمام صفات برجسته انسانی است. ذکر «جَنَّاتٍ» و «عُيُونٍ» به صیغه جمع، اشاره به باغهای متنوع و چشمه های فراوان و گوناگون بهشت است که هر کدام لذت تازه ای می آفریند، و ویژگی خاصی دارد.

۲ و ۳ - آن گاه به دو نعمت مهم معنوی که «سلامت» و «امنیت» است اشاره می کند، سلامت، از هر گونه رنج و ناراحتی، و امنیت از هر گونه خطر، می گوید: «فرشتگان الهی به آنها خوش آمد می گویند و می گویند که داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت کامل» (ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِينٍ).

۴ - در آیه بعد، سه نعمت مهم معنوی دیگر با صراحت چنین بیان شده است:

«ما هر گونه حسد و کینه و عداوت و خیانت را از سینه های آنها می شوئیم بر می کنیم» (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ). (۱)

۵ - «در حالی که همه برادرند و نزدیکترین پیوندهای محبت در میان آنها حکمفرما است» (إِخْوَانًا).

۶ - «در حالی که بر سریرها روبروی یکدیگر قرار گرفته اند» (عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ). (۲)

آنها در جلسات اجتماعی شان گرفتار تشریفات آزار دهنده این دنیا نیستند و مجلسشان بالا و پائین ندارد، و از اصول زندگی طبقاتی رنج آور این دنیا، در آنجا خبری نیست، همه برادرند، همه روبروی یکدیگر و در یک صف، نه یکی بالای مجلس و دیگری در کفش کن!

البته، این منافات با تفاوت مقام آنها از نظر درجات معنوی ندارد، این مربوط به جلسات اجتماعی آنهاست و گر نه هر کدام بر حسب درجه تقوا و ایمان مقام مخصوص به خود را دارد.

۷ - سپس به هفتمین نعمت مادی و معنوی اشاره کرده، می گوید: «هرگز خستگی و تعب به آنها نمی رسد» (لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ).

و همانند زندگی این دنیا که رسیدن به یک روز آسایش، خستگیهای فراوانی قبل و بعد از آن دارد که فکر آن، آرامش انسان را بر هم می زند، نیست.

۱ - «غِلٌّ» در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است و به همین جهت به حسد و کینه و دشمنی که به طرز مرموزی در جان انسان نفوذ می کند، «غِلٌّ» گفته می شود، بنابراین، «غِلٌّ» مفهوم وسیعی دارد که بسیاری از صفات زشت و مزاحم اخلاقی را شامل می گردد. (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۵۲، پاورقی مراجعه فرمائید).

۲ - «سُرُرٌ جمع «سَرِير» در اصل به معنی تخت یا صندلی و مانند آن است که روی آن می نشینند و مجالس پر سروری را برگزار می نمایند (توجه داشته باشید «سُرُرٌ» و «سُرُور» از یک ماده است).

۸ - همچنین فکر فنا و نابودی و پایان گرفتن نعمت، آنان را آزار نمی دهد، چرا که «آنها هرگز از این باغهای پر نعمت و سرور اخراج نمی شوند» (وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ).

اکنون که نعمتهای فراوان و دل انگیز بهشتی به طرز مؤثری بیان گردید، و در بست در اختیار پرهیزکاران و متقین قرار داده شد ممکن است افراد گنهکار و آلوده در هاله ای از غم و اندوه فرو روند، که ای کاش! ما هم می توانستیم به گوشه ای از این همه موهبت دست یابیم، در اینجا خداوند رحمان و رحیم درهای بهشت را به روی آنها نیز می گشاید، اما به صورت مشروط.

با لحنی مملو از محبت و عالیتترین نوازش، روی سخن را به پیامبرش کرده می گوید: «پیامبرم! بندگانم را آگاه کن که من غفور و رحیمم، گناه بخش و پر محبتم» (نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

تعبیر به «عِبَادِي» (بندگان من) تعبیری است، لطیف که هر انسانی را بر سر شوق می آورد، و به دنبال آن توصیف خدا به آمرزنده مهربان این اشتیاق را به اوج می رساند.

اما از آنجا که قرآن، همیشه جلو سوء استفاده از مظاهر رحمت الهی را با جمله های تکان دهنده ای که حاکی از خشم و غضب اوست، می گیرد، تا تعادل میان خوف و رجاء - که رمز تکامل و تربیت است - برقرار گردد، بلا فاصله اضافه می کند: به بندگانم نیز بگو: که، «عذاب و کیفر من همان عذاب دردناک است» (وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ).

نکته ها:

۱ - باغها و چشمه های بهشت

گرچه برای ما که در این جهان محدود دنیا هستیم، درک ابعاد نعمتهای بهشتی، بسیار مشکل، بلکه غیر ممکن است، چرا که نعمتهای این جهان، در برابر آن نعمتها، تقریباً در حکم صفر، در برابر یک عدد فوق العاده بزرگ است، ولی، این مانع از آن نیست که، پرتوهائی از آن را با فکر و جان خود احساس کنیم.

قدر مسلم این است که: نعمتهای بهشتی، بسیار متنوع است، و تعبیر به «جَنّات» (باغها) که در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات دیگر آمده و همچنین، تعبیر به «عُیُون» (چشمه ها) گواه این حقیقت است.

البته، در قرآن (در سوره های: انسان، الرحمن، دخان، محمد و غیر آن) اشاره به انواع مختلفی از این چشمه ها شده است، و با اشارات کوتاهی تنوع آنها مجسم گردیده، که شاید تجسمی از انواع کارهای نیک و اعمال صالح در این جهان باشد، که ان شاء الله در تفسیر این سوره ها به شرح آنها اشاره خواهیم کرد.

۲ - نعمتهای مادی و معنوی

بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند، قرآن، در همه جا مردم را به نعمتهای مادی بهشت بشارت نداده، بلکه از نعمتهای معنوی نیز کراراً سخن به میان آورده است، که آیات فوق، نمونه روشنی از آنهاست، به طوری که نخستین خوش آمد و بشارتی را که فرشتگان به بهشتیان در هنگام ورود به این کانون بزرگ نعمت، می گویند بشارت سلامت و امنیت، است. شسته شدن کینه ها از سینه ها، و صفات زشتی همچون حسد و خیانت و مانند آن، که روح اخوت و برادری را بر هم می زند، و همچنین حذف امتیازات

تشریفاتی غلط که آرامش فکر و جان را در هم می ریزد، نیز از نعمتهای دیگر معنوی، روحانی است که در آیات بالا به آنها اشاره رفته است.

این نکته نیز، شایان توجه است که: «سلامت» و «امنیت» که سر آغاز نعمتهای بهشتی قرار داده شده پایه هر نعمت دیگری است، که بدون این دو، هیچ نعمتی قابل بهره گیری نیست، حتی در این دنیا نیز، سر آغاز همه نعمتها نعمت سلامت و امنیت می باشد.

۳ - کینه ها و حسادتها، دشمن برادری است

جالب این که: بعد از ذکر نعمت سلامت و امنیت در آیات فوق، و قبل از بیان نعمت اخوت و برادری، مسأله ریشه کن شدن انواع صفات مزاحم، همچون کینه، حسد، غرور و خیانت ذکر شده و با کلمه «غِلّ» که مفهوم وسیعی دارد، به همه آنها اشاره گردیده است. در حقیقت اگر قلب انسان از این «غِلّ» شستشو نشود، نه نعمت سلامت و امنیت فراهم خواهد شد، و نه برادری و اخوت، بلکه همیشه جنگ است و ستیز، و همیشه دعوا و کشمکش، و به دنبال آن، بریدن رشته های اخوت و سلب سلامت و امنیت.

۴ - پاداش کامل

به گفته بعضی از مفسران پاداش و ثواب، در صورتی کامل می شود که چهار شرط در آن جمع گردد:

منفعت قابل ملاحظه ای - مقرون به احترام - خالی از هر گونه ناراحتی و جاودانی و همیشگی.

در آیات فوق، در زمینه نعمتهای بهشتی به هر چهار قسمت اشاره شده است.
 جمله «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» اشاره به قسمت اول است.
 جمله «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ» دلیل بر احترام و تعظیم است.
 جمله «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ»، اشاره به نفی هر گونه ناراحتی و ضررهای روحانی.
 و جمله «لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ»، اشاره به نفی زیانهای جسمانی است.
 اما جمله «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» بیانگر آخرین شرط، یعنی دوام و بقاء این نعمتهاست و به این ترتیب، این پاداش از هر نظر کامل خواهد بود. (۱)

* * *

۵ - بیائید بهشت را در این دنیا بسازیم

آنچه در آیات فوق، از نعمتهای مادی و معنوی بهشتی تصویر شده، در حقیقت اصول نعمتهای مهم این جهان را نیز همانها تشکیل می دهد، و گویا می خواهد به ما این نکته را نیز تفهیم کند که: شما با فراهم ساختن این نعمتها در زندگی دنیا می توانید بهشت کوچکی بسازید که نمونه ای از آن بهشت بزرگ باشد:

اگر کینه ها و عداوتها را از سینه ها بشوئیم.

اگر اصول اخوت و برادری را تقویت کنیم.

اگر تشریفات زائد و تفرقه افکن را از زندگی و مخصوصاً اجتماعاتمان حذف کنیم.

اگر سلامت و امنیت را به جامعه خود باز گردانیم.

و اگر به همه مردم این اطمینان داده شود که کسی مزاحم آبرو، شخصیت، موقعیت اجتماعی و منافع مشروع آنها نیست، تا اطمینان به بقاء مواهب خویش پیدا کنند.
آن روز است، که نمونه ای از بهشت در مقابل چشم شما قرار خواهد داشت.

- ۵۱ وَ نَبَّيْنَاهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ
 ۵۲ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ
 ۵۳ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ
 ۵۴ قَالَ أَبَشِّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ
 ۵۵ قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ
 ۵۶ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ
 ۵۷ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ
 ۵۸ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ
 ۵۹ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمَنَجُّهُمْ أَجْمَعِينَ
 ۶۰ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ

ترجمه:

- ۵۱ - و به آنها از مهمانهای ابراهیم خبر ده.
 ۵۲ - هنگامی که بر او وارد شدند و سلام کردند؛ (ابراهیم) گفت: «ما از شما بیمناکیم»!
 ۵۳ - گفتند: «نترس، ما تو را به پسری دانا بشارت می دهیم»!
 ۵۴ - گفت: «آیا به من (چنین) بشارت می دهید با این که پیر شده ام؟! به چه چیز بشارت می دهید»!
 ۵۵ - گفتند: «تو را به حق بشارت دادیم؛ از مایوسان مباش».

- ۵۶ - گفت: «جز گمراهان، چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می شود؟!»
- ۵۷ - (سپس) گفت: «مأموریت شما چیست ای فرستادگان خدا؟»
- ۵۸ - گفتند: «ما به سوی قومی گنهکار مأموریت یافته ایم (تا آنها را هلاک کنیم).
- ۵۹ - مگر خاندان لوط، که همگی آنها را نجات خواهیم داد.
- ۶۰ - به جز همسرش، که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر، و هلاک شوندگان) باشد».

تفسیر:

میهمانان ناشناس؟

از این آیات به بعد، قسمتهای آموزنده ای را از تاریخ پیامبران بزرگ و اقوام سرکش، به عنوان نمونه های روشنی از بندگان مخلص، و پیروان شیطان، بیان می کند.

جالب این که: نخست از داستان مهمانهای «ابراهیم» (علیه السلام) شروع می کند (همان فرشتگانی که در لباس بشر به سراغ او آمدند نخست بشارت به تولد فرزند برومندی و سپس خبر از مجازات دردناک قوم لوط دادند).

چرا که در دو آیه قبل، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دستور داده شد که هم مقام رحمت خدا را برای بندگان بازگو کند، و هم عذاب الیم او را، و در داستان مهمانهای ابراهیم (علیه السلام)، دو نمونه زنده از دو صفت فوق دیده می شود، و به این ترتیب، پیوند میان این آیات و آیات گذشته مشخص می گردد.

نخست می گوید: «به بندگانم از مهمانهای ابراهیم خبر ده» (وَنَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ).

گرچه «ضیف» در اینجا به صورت مفرد است، ولی، همان گونه که بعضی از

مفسران بزرگ گفته اند «ضیف» هم معنی مفرد دارد و هم معنی جمع (مهمان و مهمانان). این مهمانهای ناخوانده، همان فرشتگانی بودند که «به هنگام وارد شدن بر ابراهیم، به صورت ناشناس، نخست بر او سلام گفتند» (إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا). ابراهیم (علیه السلام) آن گونه که، وظیفه یک میزبان بزرگوار و مهربان است برای پذیرائی آنها آماده شد و غذای مناسبی فوراً فراهم ساخت، اما هنگامی که سفره غذا گسترده شد، میهمانهای ناشناس، دست به غذا دراز نکردند، او از این امر وحشت کرد و وحشت خود را کتمان ننمود، با صراحت به آنان گفت: «ما از شما ترسانیم» (قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ). (۱) این ترس، به خاطر سستی بود که در آن زمان و زمانهای بعد، و حتی در عصر ما در میان بعضی از اقوام معمول است که، هر گاه کسی نان و نمک کسی را بخورد، به او گزندى نخواهد رساند، و خود را مدیون او می داند و به همین دلیل، دست نبردن به سوی غذا، دلیل بر قصد سوء و کینه و عداوت است.

ولی، چیزی نگذشت که فرشتگان ابراهیم (علیه السلام) را از نگرانی بیرون آوردند، و «به او گفتند: ترسان مباش، ما تو را به فرزند دانائی بشارت می دهیم» (قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ).

در این که: منظور از «غُلَامٍ عَلِيمٍ» (پسر دانا) کیست؟ با توجه به آیات دیگر قرآن شک نیست که: منظور، «اسحاق» (علیه السلام) است؛ چرا که هنگامی که فرشتگان

۱ - گر چه در آیات فوق اشاره ای به پذیرائی «ابراهیم» (علیه السلام) و دست نزدن مهمانها به غذا نشده، ولی، همان گونه که در ذیل آیات ۶۹ و ۷۰ سوره «هود» خواندیم این دو مطلب وجود داشته است (تفسیر نمونه، جلد ۹، صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹).

این بشارت را به ابراهیم (علیه السلام) دادند، همسر ابراهیم «ساره» که ظاهراً زن عقیمی بود حاضر بود و این بشارت به او نیز داده شد، چنانکه در آیه ۷۱ سوره «هود» می خوانیم: وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ: «همسر او ایستاده بود، خندید و ما او را بشارت به اسحاق دادیم».

این را نیز می دانیم «ساره» مادر «اسحاق» است و «ابراهیم» (علیه السلام) قبلاً از «هاجر» (همان کنیزی که به همسری انتخاب کرده بود) صاحب پسری به نام «اسماعیل» شده بود.

«ابراهیم» (علیه السلام) به خوبی می دانست: از نظر موازین طبیعی تولد چنین فرزندی از او بسیار بعید است، هر چند در برابر قدرت خدا هیچ چیزی محال نیست، ولی، توجه به موازین عادی و طبیعی تعجب او را برانگیخت، لذا «گفت: آیا چنین بشارتی به من می دهید در حالی که من به سن پیری رسیده ام؟! (قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ).

«راستی به چه چیز مرا بشارت می دهید؟ (فَبِمَ تُبَشِّرُونَ).

آیا به امر و فرمان خدا است این بشارت شما یا از ناحیه خودتان؟ صریحاً بگوئید تا اطمینان بیشتر پیدا کنم!

تعبیر به «مَسَّنِيَ الْكِبَرُ» (پیری مرا لمس کرده است) اشاره به این است که: آثار پیری از موی سپیدم، و از چینهای صورتم، نمایان است، و آثار آن را در تمام وجود خود، به خوبی لمس می کنم.

ممکن است گفته شود: ابراهیم (علیه السلام) از این نظر آدم خوش سابقه ای بود؛ چرا که در همین سن پیری فرزندش «اسماعیل» متولد شده بود، و با توجه به آن، نباید دیگر در مورد مولود جدید، یعنی «اسحاق» تعجب کند، ولی باید دانست

که:

اولاً - در میان تولد «اسماعیل» و «اسحاق» به گفته بعضی از مفسران، بیش از ده سال فاصله بود و با گذشتن ده سال آن هم در سن بالا، احتمال تولد فرزند بسیار کاهش می یابد. ثانیاً - وقوع یک مورد بر خلاف موازین عادی - که ممکن است جنبه استثنائی داشته باشد - مانع از تعجب در برابر موارد مشابه آن نخواهد بود، زیرا به هر حال تولد فرزند در چنین سن و سالی امر عجیبی است. (۱)

ولی به هر حال، فرشتگان، مجال تردید یا تعجب بیشتری به ابراهیم (علیه السلام) ندادند، با صراحت و قاطعیت به او «گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم» (قَالُوا بَشَرْنَاكَ بِالْحَقِّ). بشارتی که از ناحیه خدا و به فرمان او بود، و به همین دلیل، حق است و مسلم. و به دنبال آن، برای تأکید - به گمان این که: مبدا یأس و ناامیدی بر ابراهیم (علیه السلام) غلبه کرده باشد - گفتند: «اکنون که چنین است از مأیوسان مباش» (فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمَأْیُوسِينَ).

ولی ابراهیم (علیه السلام) به زودی این فکر را از آنها دور ساخت که یأس و نومیدی از رحمت خدا بر او چیره نشده، بلکه تنها تعجبش روی حساب موازین طبیعی است، لذا با صراحت «گفت: چه کسی از رحمت پروردگارش، مأیوس می شود

۱ - بعضی از مفسران گفته اند: ابراهیم به هنگام تولد نخستین فرزندش «اسماعیل» ۹۹ ساله بود و به هنگام تولد «اسحاق» ۱۱۲ سال داشت.

جز گمراهان؟! (قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ).

همان گمراهانی که خدا را به درستی نشناخته اند و پی به قدرت بی پایانش نبرده اند، خدائی که از ذره ای خاک، انسانی چنین شگرف می آفریند، و از نطفه ناچیزی، فرزندی برومند به وجود می آورد، درخت خشکیده خرما، به فرمانش به بار می نشیند، و آتش سوزانی را به گلستانی تبدیل می کند، چه کسی می تواند در قدرت چنین پروردگاری شک کند یا از رحمت او مأیوس گردد؟! *

سرانجام ابراهیم (علیه السلام) پس از شنیدن این بشارت، در این اندیشه فرو رفت که: این فرشتگان با آن شرائط خاص، تنها برای بشارت فرزند نزد او نیامده اند، حتماً مأموریت مهمتری دارند و این بشارت تنها گوشه ای از آن را تشکیل می دهد، لذا در مقام سؤال بر آمد «و از آنها پرسید: شما ای رسولان خداوند، بگوئید: بینم برای چه مأموریت مهمی فرستاده شده اید؟» (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ).

«گفتند: ما به سوی یک قوم گنهکار فرستاده شده ایم» (قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ).

و از آنجا که، می دانستند ابراهیم (علیه السلام) با آن حس کنجکاوی مخصوصاً در زمینه این گونه مسائل، به این مقدار پاسخ قناعت نخواهد کرد، فوراً اضافه کردند: این قوم مجرم کسی جز قوم «لوط» (علیه السلام) نیست ما مأموریم این آلودگان بی آرم را در هم بکوبیم و نابود کنیم «مگر خانواده لوط که ما همه آنها را از آن مهلکه نجات خواهیم داد» (إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ).

از آنجا که تعبیر به «آل لوط» آن هم با تأکید به «أَجْمَعِينَ» شامل همه خانواده او حتی همسر گمراهش که با مشرکان هماهنگ بود، می شد، و شاید ابراهیم (علیه السلام) نیز از این ماجرا آگاه بود، بلافاصله او را استثناء کرده، گفتند: «به جز همسرش که ما مقدر ساخته ایم، از بازماندگان در شهر، محکوم به فنا باشد» و نجات نیابد (إِلَّا امْرَأَتُهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ). تعبیر به «قَدَرْنَا» (ما مقدر ساختیم) اشاره به مأموریتی است که از ناحیه خداوند در این زمینه داشتند.

در مورد ملاقات فرشتگان با ابراهیم (علیه السلام)، و داستان بشارت تولد «اسحاق» به او، و همچنین گفتگو با آنها در زمینه قوم لوط، مشروحاً در ذیل آیات ۶۹ تا ۷۶ سوره «هود» بحث کرده ایم (به جلد نهم تفسیر نمونه، صفحه ۱۶۷ به بعد مراجعه کنید)!

- ۶۱ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطَ الْمُرْسَلُونَ
 ۶۲ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ
 ۶۳ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ
 ۶۴ وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
 ۶۵ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْيَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ
 وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ
 ۶۶ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ
 ۶۷ وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ
 ۶۸ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ
 ۶۹ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ
 ۷۰ قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ
 ۷۱ قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ
 ۷۲ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ
 ۷۳ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ
 ۷۴ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ
 ۷۵ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ
 ۷۶ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ
 ۷۷ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ

ترجمه:

- ۶۱ - هنگامی که فرستادگان (خدا) به سراغ خاندان لوط آمدند.
- ۶۲ - (لوط) گفت: «شما گروه ناشناسی هستید!»
- ۶۳ - گفتند: «ما همان چیزی را برای تو آورده ایم که آنها [= کافران] در آن تردید داشتند.
- ۶۴ - ما واقعیت مسلمی را برای تو آورده ایم؛ و راست می گوئیم.
- ۶۵ - پس، خانواده ات را در اواخر شب با خود بردار، و از اینجا ببر؛ و خودت به دنبال آنها حرکت کن؛ و کسی از شما به پشت سر خویش ننگرد؛ و به همانجا که مأمور هستید بروید».
- ۶۶ - و ما به لوط این موضوع را وحی فرستادیم که صبحگاهان، همه آنها ریشه کن خواهند شد.
- ۶۷ - اهل شهر (از ورود میهمانان با خبر شدند، و به طرف خانه لوط) آمدند در حالی که شادمان بودند.
- ۶۸ - (لوط) گفت: «اینها میهمانان منند؛ آبروی مرا نریزید!»
- ۶۹ - و از خدا بترسید، و مرا شرمنده نسازید!»
- ۷۰ - گفتند: «مگر ما تو را از جهانیان نهی نکردیم (و نگفتیم کسی را به میهمانی نپذیر)؟!»
- ۷۱ - گفت: «دختران من حاضرند، اگر می خواهید کار صحیحی انجام دهید (با آنها ازدواج کنید)!»
- ۷۲ - به جان تو سوگند اینها در مستی خود سرگردانند!
- ۷۳ - سرانجام، صیحه (مرگبار) هنگام طلوع آفتاب آنها را فرا گرفت!

۷۴ - سپس (شهر آنها را زیر و رو کردیم) بالای آن را پائین قرار دادیم؛ و بارانی از سنگ بر آنها فرو ریختیم!

۷۵ - در این (سرگذشت عبرت انگیز)، نشانه هائی است برای هوشیاران.

۷۶ - و ویرانه های سرزمین آنها، بر سر راه (کاروان ها) است.

۷۷ - در این، نشانه ای است برای مؤمنان!

تفسیر:

سرنوشت گنهکاران قوم لوط

در آیات گذشته، داستان ملاقات فرشتگان مأمور عذاب «قوم لوط» را با «ابراهیم» (علیه السلام) خواندیم، و در این آیات، داستان خارج شدن آنها از نزد «ابراهیم» و آمدن به ملاقات «لوط» را می خوانیم.

نخست، می گوید: «هنگامی که فرستادگان خداوند نزد خاندان لوط آمدند» (فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ).

لوط «به آنها گفت: شما افرادی ناشناخته اید» (قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ).

مفسران می گویند: این سخن را به این جهت به آنها گفت که: آنان به صورت جوانانی خوش صورت و زیبا نزد او آمدند، او که می دانست محیطش تا چه حد آلوده گناه انحراف جنسی است، فکر می کرد: مبدا ورود این میهمانان مایه دردسر برای او گردد، از یکسو، میهمان است، محترم و قدومش مبارک، و از سوی دیگر، محیطی است ننگین و آلوده و پر از مشکلات!

لذا در آیات سوره «هود» که همین داستان به مناسبت دیگری در آن آمده است، تعبیر به «سِیِّئَ بِهِمْ» می کند، یعنی این موضوع بر لوط پیامبر (علیه السلام) بزرگ

خدا، سخت ناگوار آمد، و از آمدنشان ناراحت شد، سپس گفت: امروز روز سختی در پیش دارم!

ولی، فرشتگان زیاد او را در انتظار نگذارند، با صراحت گفتند: ما چیزی را برای تو آورده ایم که آنها در آن تردید داشتند» (قَالُوا بَلْ جِنَّاکَ بِمَا کَانُوا فِیهِ یَمْتَرُونَ). یعنی مأمور مجازات دردناکی هستیم که تو کراً به آنها گوشزد کرده ای، ولی هرگز آن را جدی تلقی نکردند.

آن گاه برای تأکید گفتند: «ما واقعیت مسلّم و غیر قابل تردیدی را برای تو آورده ایم» یعنی عذاب حتمی و مجازات قطعی این گروه بی ایمان منحرف (وَ أَتِینَاکَ بِالْحَقِّ). باز برای تأکید بیشتر اضافه کردند: «ما مسلماً راست می گوئیم» (وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ). یعنی این گروه، تمام پلها را پشت سر خود خراب کرده اند و جایی برای شفاعت و گفتگو در مورد آنها باقی نمانده است، تا لوط حتی به فکر شفاعت نیفتد و بداند اینها ابداً شایستگی این امر را ندارند.

و از آنجا که باید گروه اندک مؤمنان (خانواده لوط به جز همسرش) از این مهلکه جان به سلامت ببرند دستور لازم را به لوط چنین دادند: «تو شبانه هنگامی که چشم مردم گنهکار در خواب است، و یا مست شراب و شهوت، خانواده ات را بر دار و از شهر بیرون شو» (فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ).

ولی «تو پشت سر آنها باش» تا مراقب آنان باشی و کسی عقب نماند (وَ اتَّبِعْ أَذْبَارَهُمْ). ضمناً، «هیچ یک از شما نباید به پشت سرش نگاه کند» (وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ). «و به همان نقطه ای که دستور به شما داده شده است (یعنی سرزمین شام یا نقطه دیگری که مردمش از این آلودگیها پاک بوده اند) بروید» (وَ امضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ).

* * *

پس از آن لحن کلام، تغییر می یابد و خداوند می فرماید: «ما به لوط چگونگی این امر را وحی فرستادیم که: به هنگام طلوع صبح، همگی ریشه کن خواهند شد، به گونه ای که حتی یک نفر از آنها باقی نماند» (وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوْلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ).

* * *

قرآن، داستان را در اینجا رها کرده، به آغاز باز می گردد، و بخشی را که در آنجا ناگفته مانده بود، به مناسبتی که بعداً اشاره خواهیم کرد، بیان می کند، می گوید:

«مردم شهر (از ورود میهمانان تازه وارد لوط آگاه شدند) و به سوی خانه او حرکت کردند، و در راه به یکدیگر بشارت می دادند» (وَ جَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ).

آنها در آن وادی گمراهی و ننگین خود فکر می کردند: طعمه لذیذی به چنگ آورده اند، جوانانی زیبا و خوش رو، آن هم در خانه لوط!

تعبیر به «أَهْلُ الْمَدِينَةِ» نشان می دهد: حداقل، گروه زیادی از مردم شهر، به

سوی خانه لوط حرکت کردند، و این امر روشن می سازد: آنها تا چه حد وقیح، رسوا و جسور شده بودند، مخصوصاً که جمله «يَسْتَبْشِرُونَ» (یکدیگر را بشارت می دادند) حکایت از عمق آلودگی آنها می کند؛ چرا که: این عمل ننگین را، شاید کمتر کسی حتی در میان حیوانات و چارپایان نظیرش را دیده باشد.

اگر کسی هم انجام دهد، لاقل با کتمان و اختفاء و احساس شرمساری است اما این ملت زشتکار و فرومایه، آشکارا به یکدیگر تبریک می گفتند!!

«لوط» که سر و صدای آنها را شنید، در وحشت عجیبی فرو رفت و نسبت به میهمانان خود بیمناک شد، زیرا هنوز نمی دانست، این میهمانان مأموران عذابند و فرشتگان خداوند قادر قاهرند، لذا در مقابل آنها ایستاده گفت: «اینها میهمانان منند، آبروی مرا نریزید» (قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ).

یعنی از مسأله خدا، پیغمبر و جزا و کیفر، اگر صرف نظر کنیم، حداقل این مسأله انسانی و سستی - که میان همه افراد بشر اعم از مؤمن و کافر وجود دارد - می گوید: به میهمان احترام باید گذارد، شما چگونه بشری هستید که: حتی ساده ترین مسائل انسانی را نمی فهمید؟ اگر دین ندارید لاقل آزاده باشید!

سپس اضافه کرد: بیائید و «از خدا بترسید و مرا در برابر میهمانانم شرمنده نسازید» (وَأَنْقُوا اللَّهَ وَلا تُخْزُونِ). (۱)

۱ - در آیات فوق لوط از این قوم بی آرم، گاهی می خواهد او را به «فضیحت» نکشند و گاهی به «خِزْی».

«فضیحت» در اصل لغت به معنی منکشف شدن چیزی است و سپس به معنی ظهور عیب آمده است و معادل آن در فارسی «رسوا» کردن است (گویا لوط می خواهد به آنها بفهماند: این کار شما آبروی مرا در برابر این میهمانان می برد و می فهمند اهل شهر من تا چه حد آلوده اند).

اما «خِزْی» در اصل به معنی دور ساختن است و سپس به معنی «شرمندگی» آمده است (گوئی لوط می خواهد بگوید: مرا در برابر این میهمانها شرمنده و از آنها دور نسازید).

ولی آنها، چنان جسور و به اصطلاح پر رو بودند که، نه تنها احساس شرمندگی در خویش نمی کردند بلکه از لوط پیامبر(علیه السلام)، چیزی هم طلبکار شده بودند، گوئی جنایتی انجام داده، زبان به اعتراض گشوده «گفتند: مگر ما به تو نگفتیم احدی را از مردم جهان به میهمانی نپذیری و به خانه خود راه ندهی» (قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ).

چرا خلاف کردی؟ و به گفته ما عمل ننمودی؟!

و این به خاطر آن بود که: قوم و جمعیت مزبور افرادی خسیس و بخیل بودند، و هرگز کسی را به خانه خود میهمان نمی کردند، و اتفاقاً شهرهای آنها در مسیر قافله ها بود، و می گویند: آنها برای این که: کسی در آنجا توقف نکند، این عمل شنیع را با بعضی از واردین انجام داده بودند، و کم کم برای آنها عادت شده بود، لذا گویا هر گاه لوط پیامبر(علیه السلام) با خبر می شد که: شخص غریبی به آن دیار گام نهاده برای این که: گرفتار چنگال آنها نشود وی را به خانه خود دعوت می کرد اما آنها پس از آن که از این جریان آگاه شدند، خشمگین گشتند و به او صریحاً گفتند: حق نداری بعد از این، میهمانی به خانه خود راه دهی!

بنابراین، به نظر می رسد: کلمه «عالمین» در آیه فوق اشاره به رهگذران و افرادی است که اهل آن شهر و دیار، نبودند و گذارشان به آنجا می افتاد.

به هر حال، لوط، که این جسارت و وقاحت را دید از طریق دیگری وارد شد، شاید بتواند آنها را از خواب غفلت و مستی انحراف و ننگ، بیدار سازد، رو به آنها کرده گفت: چرا شما راه انحرافی می پوئید، اگر منظورتان اشباع غریزه جنسی است چرا از طریق مشروع و ازدواج صحیح وارد نمی شوید «اینها

دختران منند (آماده ام آنها را به ازدواجتان در آورم) اگر شما می خواهید کار صحیحی انجام دهید راه این است» (قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ).

بدون شک دختران لوط تعداد محدودی بودند، و آن جمعیت افراد زیادی، ولی هدف لوط، این بود که: به آنها اتمام حجت کند و بگوید: من تا این حد نیز آماده فداکاری برای حفظ حیثیت مهمانان خویش، و نجات شما از منجلاب فساد هستم.

بعضی نیز گفته اند: منظور از «هَؤُلَاءِ بَنَاتِي» اشاره به دختران شهر است، که به عنوان یک پدر روحانی و معنوی همه را دختر خویش می خواند (ولی، تفسیر اول، به معنی آیه نزدیکتر است).

ناگفته پیداست که لوط نمی خواست دختران خود را به ازدواج مشرکان گمراه در آورد بلکه هدفش این بود که: بیائید و ایمان بیاورید و بعد هم دختران خود را به ازدواج شما در می آورم.

اما وای از مستی شهوت، مستی انحراف، و مستی غرور و لجابت، اگر ذره ای از اخلاق انسانی و عواطف بشری در آنها وجود داشت، کافی بود که آنها را در برابر چنین منطقی شرمنده کند، لااقل از خانه لوط (علیه السلام) باز گردند و حیا کنند، اما نه تنها منفعل نشدند، بلکه بر جسارت خود افزودند و خواستند: دست به سوی میهمانان لوط دراز کنند!!

اینجاست که: خدا روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «قسم به جان و حیات تو که اینها در مستی خود سخت سرگردانند!» (لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ).

و در سوره «هود» به دنبال بحثی مشابه همین بحث، خواندیم: فرشتگان

پرده از روی کار خود برداشتند، رو به سوی لوط (علیه السلام) کرده، گفتند: نترس آنها به تو آسیبی نمی رسانند. و در آیه ۳۷ سوره «قمر» می خوانیم: «هنگامی که آنها بر جسارت خویش افزودند و تصمیم بر تجاوز به میهمانان گرفتند، چشمانشان را نابینا ساختیم» (وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ) و چنانکه در بعضی از روایات آمده یکی از فرشتگان مشتی خاک به صورت آنها پاشید، همه نابینا شدند، (و فریاد زنان باز گشتند).

* * *

در اینجا سخن الهی درباره این قوم اوج می گیرد، و در دو آیه فشرده و کوتاه سرنوشت شوم آنها را به صورتی قاطع و کوبنده و بسیار عبرت انگیز، بیان می کند، می گوید: «سرانجام فریاد صیحه وحشتناکی به هنگام طلوع آفتاب، همه را فرا گرفت» (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ). این صیحه، ممکن است صدای یک صاعقه عظیم و یا صدای یک زلزله وحشتناک بوده باشد، و به هر حال فریادی بود که: از وحشت آن همگی بیهوش شدند، و یا جان خویش را از دست دادند.

و می دانیم: امواج صوتی هنگامی که از حدّ معینی بگذرد، آزار دهنده و وحشت انگیز است، و از آن هم که فراتر برود انسان را مدهوش می کند، و یا ارگانهای حیاتی را به کلی از کار می اندازد، و حتی ممکن است ساختمانها را ویران سازد.

* * *

و به این اکتفا ننمودیم بلکه شهر آنها را به کلی زیر و رو کردیم «بالای آن را پائین و پائین را بالا قرار دادیم»! (فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلَهَا).

این مجازات نیز برای آنها کافی نبود، «به دنبال آن بارانی از سجّیل (گلهای

متحجر شده) بر سر آنان فرو ریختیم!» (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ). ریزش این باران سنگ، ممکن است برای هدف گیری کسانی بوده باشد که از آن صیحه وحشتناک نابود نشده و یا زیر آوار نرفته بودند، و نیز ممکن است برای محو اجساد پلید و آثار این قوم بوده است، آن چنان که پس از این باران سنگ، اگر کسی از آن دیار می گذشت، نمی توانست به آسانی باور کند که روزی در این منطقه شهرهای آبادی بوده است! نازل شدن این عذابهای سه گانه (صیحه وحشتناک - زیر و رو شدن - بارانی از سنگ) هر کدام به تنهایی کافی بود که قومی را به هلاکت برساند، اما برای شدت گناه و جسور بودن آنها در تن دادن به آلودگی و ننگ، و همچنین برای عبرت دیگران، خداوند مجازات آنها را مضاعف کرد.

اینجاست که: قرآن به نتیجه گیری تربیتی و اخلاقی پرداخته می گوید: «در این داستان نشانه هائی است برای افراد با هوش!» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ). آنها که با فراست و هشیاری و بینش مخصوص خود، از هر علامتی جریانی را کشف می کنند، و از هر اشاره ای حقیقتی، و از هر نکته ای، مطلب مهم و آموزنده ای را. (۱)

اما تصور نکنید: آثار آنها به کلی از میان رفته، نه، «بر سر راه کاروانیان و گذر کنندگان همواره ثابت و برقرار است» (وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ).

۱ - «مُتَوَسِّمٍ» از ماده «وسم» (بر وزن رَسَم) به معنی اثر گذاردن است. و «مُتَوَسِّمٍ» به کسی می گویند که از کمترین اثر، پی به واقعیت هائی می برد، و معادل آن در فارسی، هوشیار، با فراست و با ذکاوت است.

اگر باور ندارید، برخیزید، بروید و ویرانه های این شهرهای بلا دیده را که بر سر راه مسافران در طریق شام از سوی مدینه قرار دارد، بنگرید و بیندیشید. بیندیشید و عبرت گیرید. عبرت گیرید و به سوی خدا باز گردید، راه توبه را پیش گیرید، و آلودگیها را از دل و جان خود بشوئید.

باز هم به عنوان تأکید بیشتر و دعوت افراد با ایمان به تفکر و اندیشه در این داستان عبرت انگیز، اضافه می کند: «در این داستان نشانه ای است برای افراد با ایمان» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ).

چگونه ممکن است انسان ایمان داشته باشد، این سرگذشت تکان دهنده را بخواند و عبرتها نگیرد؟!

درباره معنی «سَجَّیل» و این که: چرا بر این قوم آلوده، بارانی از سنگ فرود آمد؟ و چرا شهر آنها زیر و رو شد؟ و چرا لحظه نزول عذاب، صبحگاهان بود؟ و چرا به خانواده لوط دستور داده شد: به پشت سر خود نگاه نکنند؟ و همچنین در زمینه تحریم همجنس گرائی در ادیان آسمانی، و فلسفه آن، و نیز اخلاق قوم لوط، در ذیل آیات سوره «هود» بحث کافی کردیم. (۱) ولی باز نکته هائی باقی مانده که ذیلاً از نظرتان می گذرد.

نکته ها:

۱ - منظور از «قَطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ» چیست؟

«قَطْع» به معنی تاریکی شب است، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»

می گوید: گویا «قَطْع» جمع «قطعه» است، و به همین دلیل، از این تعبیر در آیه فوق، گذشتن قسمت عمده شب را فهمیده است.

ولی از گفته «راغب» در «مفردات» بر می آید که: «قَطْع» به معنی «قطعه» و مفرد است. اما بسیاری از مفسران این کلمه را به معنی اواخر شب و هنگام سحر گرفته اند، شاید این تفسیر، به خاطر بعضی دیگر از آیات قرآن است که، صریحاً درباره آل لوط می گوید: نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ: «ما آنان را سحرگاهان نجات بخشیدیم».(۱)

یعنی در همان هنگام که شهوت پرستان آلوده دامان، در خواب غفلت فرو رفته بودند، و مستی شراب و غرور و شهوت در وجودشان به هم آمیخته بود، و شهر برای بیرون رفتن خاندان لوط، کاملاً آماده بود خارج شدند.

و عجب این که: شروع مجازات کوبنده آنها نیز در هنگام صبح، وقت طلوع آفتاب بود، و شاید انتخاب این وقت، به خاطر آن بوده است که: گروه مهاجم هنگامی که نابینا شدند و به خانه های خود بازگشتند، کمی در فکر فرو رفتند به همین جهت آن شب را به آنها مهلت داد، شاید توبه کنند و باز گردند، و در مقام جبران بر آیند.

از بعضی روایات، نیز استفاده می شود، بعضی از آنها هنگامی که به خانه های خود بازگشتند، سوگند یاد کردند: ما صبحگاهان حتی یک نفر از خانواده لوط(علیه السلام) را زنده نخواهیم گذارد، اما پیش از آن که بتوانند گامی در این راه بردارند عذاب الهی آنها را درو کرد!(۲)

۱ - قمر، آیه ۳۴.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۲، صفحه ۳۸۵، حدیث ۱۶۷.

۲ - تفسیر جمله «وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ».

گفتیم: فرشتگان به خاندان لوط، توصیه کردند: در آخر شب، به همان نقطه ای که به شما دستور داده شده است، حرکت کنید، ولی، در آیات قرآن توضیح بیشتری درباره این نقطه، دیده نمی شود، به همین دلیل، مفسران بیانات گوناگونی دارند:

بعضی گفته اند: آنها مأمور بودند به سوی سرزمین «شام» بروند که محیط آن نسبتاً پاک بود. بعضی دیگر گفته اند: فرشتگان قریه معینی را مشخص کردند و به آنها توصیه نمودند به آنجا بروید.

و در تفسیر «المیزان» همین قدر از این جمله استفاده می شود که آنها یک نوع هدایت الهی و راهنمای واقعی در مسیرشان با خود داشتند و طبق آن رفتار نمودند.

۳ - رابطه «متوسّم» و «مؤمن»

در آیات فوق دیدیم: گاهی، می گوید: «در سرگذشت عبرت انگیز قوم لوط، نشانه هائی برای متوسمین است» و گاه، می گوید: «برای مؤمنین است».

جمع میان این دو تعبیر، به ما می فهماند: مؤمنان راستین، متوسّم هستند یعنی با فراست، سریع الانتقال، و کاملاً هوشیار.

در روایتی آمده از امام باقر(علیه السلام) تفسیر «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» را سؤال کردند، فرمود: «منظور امت اسلام است» سپس اضافه کرد: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ! «رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: از

فراسـت مؤمن بـپرهیزید چرا که با نور خدا می بیند»! (۱)

در روایت دیگری می خوانیم: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «متوسّمین، امامانند». ۲
و از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «متوسّم، پیامبر بود، و من بعد از او و سپس امامان از دودمان من». ۳

۴ - مستی شهوت و غرور!

گرچه مستی شراب مشهور است ولی مستی هائی بدتر از مستی شراب نیز پیدا می شود، از آن جمله، مستی مقام و مستی شهوت است، در آیات فوق خواندیم: خداوند به جان پیامبرش سوگند یاد می کند، که این گروه در مستی خود سرگردان و حیرانند، آن چنان که روشترین جاده نجات را نمی بینند، کار به جایی می رسد که پیامبر بزرگی همچون لوط حاضر می شود، دختران خود را به ازدواج آنها در آورد تا از طریق حلال و مشروع اشباع شوند و از گناه و آلودگی و ننگ رهائی یابند، اما باز هم آنها دست ردّ بر سینه او می گذارند!

ضمناً این پیامبر بزرگ، این درس آموزنده را به ما می دهد که: برای مبارزه با مفسدات تنها روی نفی تکیه نکنید، بلکه روی اثبات هم باید تکیه کرد، یعنی باید غرائز بشر را از طریق صحیح اشباع نمود، تا به فساد نگراید، گرچه قوم لوط افراد فاسد استثنائی بودند که این برنامه در آنها مؤثر نیفتاد، ولی معمولاً این روش، یکی از مؤثرترین روشهاست.

هنگامی که بخواهیم: با سرگرمیهای غیر سالم مبارزه کنیم، باید در درجه اول بکوشیم و سرگرمی سالم، برای مردم فراهم سازیم، همین گونه در برنامه های دیگر.

۱ و ۲ و ۳ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۲۳، حدیث ۸۲ و ۸۳ و ۸۴.

جالب این که: در بعضی از روایات می خوانیم: لوط این پیامبر پر استقامت حدود سی سال در میان این جمعیت پست و فرومایه، به تبلیغ مشغول بود اما جز خانواده اش - به استثنای همسرش - هیچ کس به او ایمان نیاورد. (۱)

چه پرشکوه است این همه استقامت، آن هم در میان این چنین فرومایگان که انسان حتی از یک ساعت زندگی در میان آنها به ستوه می آید، و چه درد آور است با چنین همسری ساختن! در سوره «ذاریات» آیات ۳۵ و ۳۶ می خوانیم: فَأُخْرِجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: «ما تمام کسانی را که ایمان داشتند از آن سرزمین قبل از نزول بلا بیرون بردیم * اما جز یک خانواده با ایمان در آن وجود نداشت»!

و از اینجا نیز روشن می شود که مجازات الهی خشک و تر را هرگز با هم نمی سوزاند، حتی اگر یک نفر مؤمن راستین و وظیفه شناس باشد او را نجات می بخشد.

* * *

- ۷۸ وَ إِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ
 ۷۹ فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ
 ۸۰ وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ
 ۸۱ وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ
 ۸۲ وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ
 ۸۳ فَأَخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ
 ۸۴ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

ترجمه:

- ۷۸ - «اصحاب الايکه» [= قوم شعيب] مسلماً قوم ستمگری بودند.
 ۷۹ - ما از آنها انتقام گرفتيم؛ و (شهرهای ويران شده) اين دو [= قوم لوط و اصحاب ايکه] بر سر راه آشکار است.
 ۸۰ - و «اصحاب الحجر» [= قوم ثمود] پيامبران را تکذيب کردند.
 ۸۱ - ما آيات خود را به آنان داديم؛ ولی آنها از آن روی گرداندند.
 ۸۲ - آنها خانه های امن در دل کوهها می تراشيدند.
 ۸۳ - اما سرانجام صيحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را فرا گرفت.
 ۸۴ - و آنچه را به دست آورده بودند، آنها را از عذاب الهی نجات نداد.

تفسیر:

پایان زندگی دو قوم ستمگر

در این آیات، قرآن به دو بخش دیگر از سرگذشت اقوام پیشین تحت عنوان «اصحاب الایکه» و «اصحاب الحجر» اشاره می کند، و بحثهای عبرت انگیزی را که در آیات پیشین پیرامون قوم لوط بود، تکمیل می نماید.

نخست می گوید: «اصحاب الایکه مسلماً مردمی ظالم و ستمگر بودند» (وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ) (۱).

«و ما از آنها انتقام گرفتیم» و در برابر ظلمها و ستمگریها و سرکشی ها، مجازاتشان نمودیم (فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ).

«و سرزمین های این گروه و قوم لوط (که داستانشان گذشت)، بر سر راه شما قرار داد و آشکار است» (وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ).

چشم باز کنید، و سرنوشت آنها را بنگرید سپس عبرت گیرید.

اصحاب الایکه کیانند؟

بسیاری از مفسران، و ارباب لغت گفته اند: «ایکه» به معنی درختان در هم پیچیده و یا بیشه است و «اصحاب الایکه» همان قوم شعیب اند که در سرزمینی پر آب و مشجر در میان «حجاز و شام» زندگی می کردند.

آنها زندگی مرفه و ثروت فراوانی داشتند و به همین جهت، غرور و غفلت آنها را فرا گرفته بود و مخصوصاً دست به کم فروشی و فساد در زمین زده بودند.

۱ - کلمه «إِنْ» در این آیه «إِنْ» شرطیه نیست، بلکه «إِنْ» مخففه از مثقله می باشد و در تقدیر چنین بوده: «إِنَّهُ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ».

«شعیب» آن پیامبر بزرگ، آنها را از این کارشان بر حذر داشت و دعوت به توحید و راه حق نمود، اما همان گونه که در آیات سوره «هود» دیدیم، آنها تسلیم حق نشدند و سرانجام بر اثر مجازات دردناکی، نابود گشتند، گرمای شدیدی چندین روز پی در پی آنها را فرو گرفت، و در آخرین روز، ابر بزرگی در آسمان نمایان شد، آنها به سایه ابر پناه بردند، اما صاعقه ای فرود آمد، و آن بیدادگران را نابود کرد.

شاید تکیه کردن قرآن روی کلمه «اصحاب الایکه» (صاحبان سرزمینهای پر درخت) به خاطر این باشد که: می خواهد بگوید با این همه نعمتی که به آنها بخشیده بودیم باز به جای شکران، کفران کردند، ظلم و ستم بنیاد نمودند و صاعقه، آنها و درختانشان را از میان برد. شرح بیشتر حالات آنها - با تصریح به نام «شعیب» - در سوره «شعراء» از آیه ۱۷۶ تا ۱۹۰ آمده است.

ضمناً باید توجه داشت: جمله «فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ» (آنها را مجازات کردیم) ممکن است هم اشاره به قوم لوط باشد و هم اصحاب الایکه، زیرا بلافاصله بعد از این جمله می خوانیم: «وَأِنْهُمْ لَبِإِمامٍ مُّبِينٍ: «سرزمینهای این دو بر سر راه شما آشکار است».

در تفسیر جمله «إِنَّهُمْ لَبِإِمامٍ مُّبِينٍ» مشهور و معروف همین است که اشاره به شهر قوم لوط و شهر اصحاب الایکه می باشد، و کلمه «إِمام» به معنی راه و جاده است (زیرا از ماده «أَمَّ» به معنی قصد کردن گرفته شده، چون انسان برای رسیدن به مقصد، از راهها عبور می کند).

این احتمال را نیز بعضی داده اند: منظور از «إِمام مُّبِين» همان لوح محفوظ باشد به قرینه آیه ۱۲ سوره «یس»، ولی این احتمال، بسیار بعید است؛ چرا که

قرآن می خواهد برای مردم درس عبرت بیان کند، و بودن نام این دو شهر، در «لوح محفوظ» نمی تواند تأثیری در عبرت گیری مردم داشته باشد، در حالی که بودن این دو شهر بر سر راه کاروانها و سایر رهگذران، می توانست اثر عمیقی در آنها بگذارد، لحظه ای در آنجا درنگ کنند، و بیندیشند و دل عبرت بینشان از دیده نظر کند، و این سرزمین بلا دیده را آینه عبرت داند، گاهی در کنار سرزمین قوم لوط و گاهی در کنار سرزمین اصحاب الایکه، سرانجام سیلاب اشک را بر سرنوشت آنها از دیده روان سازند!

و اما در مورد «اصحاب الحجر»، همان قوم سرکشی که در سرزمینی به نام «حجر»، زندگی مرفهی داشتند و پیامبر بزرگشان «صالح» برای هدایت آنها مبعوث شد، چنین می گوید: «اصحاب حجر، فرستادگان خدا را تکذیب کردند» (وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ). در این که: این شهر در کجا واقع شده بود، بعضی از مفسران و مورخان چنین نگاشته اند: شهری بود در مسیر کاروان مدینه و شام در یک منزلی «وادی القری» و در جنوب «تیمه» و امروز تقریباً اثری از آن نیست.

می گویند: این شهر، در گذشته یکی از شهرهای تجاری عربستان بوده، و تا آنجا اهمیت داشته که «بطلمیوس» در نوشته هایش، به عنوان یک شهر تجاری از آن نام برده است، و «پلین» جغرافیدان رومی از آن به نام «حجری» یاد می کند.

در روایتی می خوانیم: که در سال نهم هجرت، که پیامبر برای دفع سپاه «روم» به «تبوک» لشگر کشی کرد، سربازان اسلام می خواستند در این منزل توقفی کنند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) مانع آنها شد و فرمود: اینجا همان منطقه «قوم ثمود»

است که عذاب الهی بر آنها فرود آمد. (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که: قرآن در مورد اصحاب الحجر (و همچنین در مورد قوم نوح و قوم شعیب و قوم لوط و بعضی دیگر از اقوام پیشین در آیات سوره «شعراء» به ترتیب آیه ۱۰۵ و ۱۲۳ و ۱۶۰ و ۱۷۶) می گوید: آنها «پیامبران را تکذیب کردند»، در حالی که ظاهر امر چنین نشان می دهد که هر کدام یک پیامبر بیشتر نداشتند و تنها او را تکذیب نمودند. این تعبیر شاید به خاطر آنست که برنامه و هدف پیامبران، آن چنان با یکدیگر پیوستگی دارد که تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها خواهد بود. این احتمال را نیز داده اند که: این اقوام، پیامبران متعددی داشته اند که از میان آنها یک نفر سرشناس تر و معروف تر بود، ولی، تفسیر اول، صحیحتر به نظر می رسد.

به هر حال، قرآن درباره «اصحاب الحجر» چنین ادامه می دهد: «ما آیات خود را برای آنها فرستادیم ولی آنها از آن روی گردانند» (وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ). تعبیر به «اعراض» (روی گرداندن) نشان می دهد که: آنها حتی حاضر نبودند این آیات را بشنوند و یا به آن نظر بيفکنند.

اما به عکس، در کار زندگی دنیایشان آن قدر سخت کوش بودند که: «برای خود خانه های امن و امانی در دل کوهها می تراشیدند» (وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ).

و این نشان می دهد: اولاً - منطقه آنها یک منطقه کوهستانی بوده، و ثانیاً - تمدن مادی پیشرفته ای داشتند که به آنها امکان می داد، در درون کوهها خانه های امن تهیه کنند که، در برابر طوفانها و سیل و حتی زلزله ها کاملاً مقاومت داشته باشد.

عجیب است که: انسان برای چند روز زندگی دنیا این همه محکم کاری می کند، ولی برای زندگی جاویدان و ابدیش، آن چنان سهل انگار است که حتی گاهی حاضر به شنیدن سخن خدا، و نظر افکندن در آیات او نیست!

خوب، چه انتظاری درباره چنین قومی می توان داشت، جز این که: طبق قانون «انتخاب اصلح الهی» و ندادن حق ادامه حیات به اقوامی که به کلی فاسد و مفسد می شوند، بلای نابود کننده ای بر سر آنها فرود آید و نابودشان سازد.

لذا قرآن می گوید: «سرانجام صیحه آسمانی صبحگاهان دامنشان را گرفت» (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ).

این صیحه صدای صاعقه مرگباری بوده که بر خانه های آنها فرود آمد و آن چنان کوبنده، تکان دهنده و وحشتناک بود که اجساد بی جانیشان را به روی زمین افکند.

شاهد این سخن آیه ۱۳ سوره «فصلت» می باشد: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ».

نه آن کوههای سر به آسمان کشیده، و نه آن خانه های امن و امان، و نه اندام نیرومند این قوم سرکش، و نه آن ثروت سرشار، هیچکدام نتوانستند در برابر این عذاب الهی مقاومت کنند.

لذا در پایان داستان آنها می فرماید: «آنچه را به دست آورده بودند، آنان را از عذاب الهی نجات نداد» (فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

در سوره «شعراء» ضمن آیاتی از ۱۴۱ تا ۱۵۸ حالات آنها به طور مشروحتر بیان شده است که به خواست خدا در تفسیر این آیات خواهد آمد.

- ۸۵ وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ
لَأَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ
- ۸۶ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ
- ۸۷ وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنْ الْمَتَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ
- ۸۸ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ
وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ
- ۸۹ وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ
- ۹۰ كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ
- ۹۱ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ

ترجمه:

- ۸۵ - ما آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است را، جز به حق نیافریدیم؛ و ساعت موعود [= قیامت] قطعاً فرا خواهد رسید، پس، از آنها به طرز شایسته ای صرف نظر کن.
- ۸۶ - به یقین پروردگار تو، آفریننده آگاه است.
- ۸۷ - ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم.
- ۸۸ - (بنابراین) هرگز چشم خود را به نعمتهای (مادی) که به گروههایی از آنها [= کفار] دادیم، میفکن، و به خاطر آنچه آنها دارند، غمگین مباش؛ و بال (عطوفت) خود را برای مؤمنین فرود آر.
- ۸۹ - و بگو: «من انذار کننده آشکارم»!

- ۹۰ - (ما بر آنها عذاب می فرستیم) همان گونه که بر تجزیه گران (آیات الهی) فرستادیم.
- ۹۱ - همانها که قرآن را تقسیم کردند (آنچه را به سودشان بود پذیرفتند، و آنچه بر خلاف هوسهایشان بود ترک نمودند).

تفسیر:

تجزیه گران و التقاطی ها!

از آنجا که گرفتاری همیشگی انسان، به خاطر نداشتن یک ایدئولوژی و عقیده صحیح و خلاصه، پای بند نبودن به مبدأ و معاد است، پس از شرح حالات اقوامی همچون، قوم لوط، قوم شعیب و صالح که گرفتار آن همه بلا شدند، به مسأله «توحید» و «معاد» باز می گردد و در یک آیه به هر دو اشاره کرده، می فرماید: «ما آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است را جز به حق نیافریدیم» (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ).

هم نظام حاکم بر آنها حق است و حساب شده، و هم هدف آفرینش آنها حق است، و به همین دلیل این نظم شگرف و آفرینش دقیق و منظم، دلیل روشنی است بر آفریدگار دانا و توانائی که او هم حق است، بلکه حقیقت حق اوست، و هر حقی تا آنجا حق است که با وجود بی پایانش هماهنگ است، و هر چه جز او است و با او پیوندی ندارد، باطل و بیهوده است.

این، در مورد توحید، سپس در رابطه با معاد می گوید: «ساعت موعود سرانجام به طور مسلم خواهد آمد» (وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ).

و اگر دیر آید، عاقبت بیاید.

بعید نیست: جمله اول، به منزله دلیلی بر جمله دوم بوده باشد؛ چرا که حق

بودن این جهان پهناور، در صورتی خواهد بود که، تنها برای این چند روز زندگی مملو از ناراحتیها آفریده نشده باشد، بلکه هدفی عالی تر که بتواند این آفرینش بزرگ را توجیه کند، در نظر باشد.

بنابراین، حق بودن آفرینش آسمان و زمین و عالم هستی، خود دلیلی است بر این که: رستاخیزی در پیش خواهیم داشت و گرنه آفرینش، بیهوده بود. (دقت کنید).

و به دنبال آن، به پیامبرش دستور می دهد: در برابر لجاجت، نادانیها، تعصبها، کارشکنی ها و مخالفتهای سرسختانه آنان، ملایمت و محبت نشان ده، و «از گناهان آنها صرف نظر کن، و آنها را ببخش، بخششی زیبا که حتی توأم با ملامت نباشد» (فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ).

زیرا تو با داشتن دلیل روشن در راه دعوت و رسالتی که به آن مأموری، برای تحکیم پایه های مبدأ و معاد در قلوب مردم، نیازی به خشونت نداری، چرا که منطق و عقل، با توست.

به علاوه، خشونت در برابر جاهلان، غالباً موجب افزایش خشونت و تعصب آنهاست.

«صَفْح» به معنی روی هر چیزی است مانند صفحه صورت (۱) و به همین جهت «فَاصْفَحْ» به معنی روی بگردان و صرف نظر کن آمده است.

و از آنجا که روی گرداندن از چیزی، گاهی، به خاطر بی اعتنائی و قهر کردن و مانند آنست، و گاهی، به خاطر عفو و گذشت بزرگوارانه، لذا در آیه فوق بلافاصله آن را با کلمه «جَمِيل» (زیبا) توصیف می کند تا معنی دوم را برساند.

۱ - «فیروز آبادی» در «قاموس» می گوید: دامنه کوه را «صَفْح» و پهنی شمشیر را نیز «صَفْح» و صورت را نیز «صَفْح» گویند و «صَفْح» به معنی طرف و روی هر چیزی است.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:
 الْعَفْوُ مِنْ غَيْرِ عِتَابٍ: «منظور، عفو کردن خالی از مؤاخذة و سرزنش است». (۱)
 نظیر این حدیث از امام زین العابدین (علیه السلام) نیز نقل شده است. ۲.

آیه بعد - به طوری که جمعی از مفسران گفته اند - در واقع به منزله دلیلی بر لزوم گذشت، عفو و صفح جمیل است، می گوید: «پروردگار، آفریننده و آگاه است» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ).

او می داند: همه مردم یکسان نیستند، او از اسرار درون و طبایع و میزان رشد فکری و احساسات مختلف آنها با خبر است، نباید از همه آنها انتظار داشته باشی که یکسان باشند، بلکه باید با روحیه عفو و گذشت با آنها برخورد کنی تا تدریجاً تربیت شوند و به راه حق آیند. البته این سخن، به آن معنی نیست که مردم در راه و روش خود و اعمالی که انجام می دهند، مجبورند، بلکه، صرفاً اشاره به یک دستور تربیتی است که مربوط به تفاوت تفکر و استعدادها می باشد.

ذکر این نکته، نیز لازم است که: بعضی تصور کرده اند، این دستور، مخصوص دوران زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در «مکه» بوده است، و پس از آن که به «مدینه» هجرت نمود، و مسلمانان قدرت یافتند این دستور نسخ شد، و دستور جهاد جای آن را گرفت.
 ولی با توجه به این که: این دستور در سوره های «مدنی» نیز آمده (مانند سوره «بقره»، «نور»، «تغابن» و «مائده») که در بعضی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور صفح

و عفو داده شده و در بعضی به مؤمنان، روشن می شود: این یک دستور عمومی و ابدی است، و اتفاقاً هیچ منافاتی با دستور جهاد ندارد، زیرا هر یک از این دو، جای مخصوص به خود دارند، در جایی باید با عفو و گذشت پیشرفت کرد، و به هنگامی که عفو و گذشت، سبب جرأت و جسارت و سوء استفاده طرف گردد، چاره ای جز شدت عمل نیست.

پس از آن به پیامبر خود دلداری می دهد که از خشونت دشمنان و انبوه جمعیت آنها، و امکانات فراوان مادی که در اختیار دارند، هرگز نگران نشود؛ چرا که خداوند مواهبی در اختیار او گذارده که هیچ چیز با آن برابری نمی کند می گوید: «ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم!» (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ).

می دانیم «سَبْعَ» در لغت به معنی هفت و «مَثَانِي» به معنی دوتاها است، و بیشتر مفسران و روایات، «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» را کنایه از سوره «حمد» گرفته اند، زیرا سوره «حمد» بنا بر معروف، هفت آیه است و از این نظر که، به خاطر اهمیت این سوره و عظمت محتوایش، دو بار بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده، و یا این که: از دو بخش تشکیل شده (نیمی از آن، حمد و ثنای خداست و نیمی از آن، تقاضاهای بندگان است) (۱) و یا این که: دوبار در هر نماز خوانده می شود، به این جهات، کلمه «مَثَانِي» یعنی دوتاها بر آن اطلاق شده است. (۲) بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که: «سَبْعَ» اشاره به هفت سوره

۱ - در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: خداوند می فرماید: من نماز (سوره حمد) را بین خود و بنده ام به دو قسمت تقسیم کرده ام، نیمی مربوط به من و نیم دیگر از بندگان است (مجمع البیان، جلد ۱، صفحه ۱۷).

۲ - به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۲۸ و ۲۹ مراجعه فرمائید.

بزرگ آغاز قرآن است، و مثنائی کنایه از خود قرآن، چرا که قرآن دو بار بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل شد یک بار به طور جمعی، و یک بار تدریجی و به حسب نیازها و در زمانهای مختلف.

بنابراین، «سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي» یعنی هفت سوره مهم، از مجموعه قرآن. ضمناً آیه ۲۳ سوره «زمر» را نیز شاهد بر این معنی گرفته اند: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُثَشَّاهً مَثَانِي: «خداوند همان کسی است که بهترین حدیث را نازل فرمود، کتابی که محتوایش هماهنگ و شبیه یکدیگر، کتابی که دو بار بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل گردید». ولی تفسیر اول، صحیحتر به نظر می رسد به خصوص این که: در روایاتی که از ائمه اهلبیت (علیهم السلام) نقل شده کراً به همین معنی، یعنی سوره «حمد» تفسیر شده است. «راغب» در «مفردات» اطلاق کلمه «مثنائی» را بر قرآن از این نظر می داند که: به طور مکرر آیات آن خوانده می شود و همین تجدید و تکرار، آن را از دستبرد حوادث، محفوظ می دارد. به علاوه، حقیقت قرآن در هر زمان، تکرار و تجلی تازه ای دارد که همه اینها ایجاب می کند، به آن مثنائی گفته شود.

به هر حال، ذکر کلمه «قرآن عظیم» بعد از ذکر سوره «حمد» با این که: همه جزء قرآن است، دلیل بر اهمیت و عظمت این سوره می باشد؛ چرا که بسیار می شود جزئی از کل را به خاطر اهمیتش به طور مستقل، در برابر کل، ذکر می کنند، و این تعبیر در ادبیات عربی و فارسی و مانند آن فراوان است.

خلاصه این که: خداوند به پیامبرش این واقعیت را بازگو می کند که: تو دارای چنین سرمایه عظیمی هستی، سرمایه ای همچون قرآن به عظمت تمام

عالم هستی، سرمایه ای که تمامش نور است و برکت، درس است و برنامه، راهنماست و راهگشا، مخصوصاً سوره حمد که چنان محتوایش عالی است که در یک لحظه کوتاه انسان را به خدا پیوند داده و روح او را در آستانش به تعظیم و تسلیم و راز و نیاز و می دارد.

و به دنبال بیان این موهبت بزرگ، چهار دستور مهم به پیامبر(صلی الله علیه وآله) می دهد: نخست می گوید: «هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروههایی از کفار داده ایم میفکن» (لَا تَمُدَّنْ عَيْنُكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ). (۱)

این نعمتهای مادی نه پایدارند، نه خالی از درد سر، حتی در بهترین حالاتش نگاهداری آن سخت مشکل است، بنابراین، چیزی نیست که چشم تو را به سوی خود جلب کند، و در برابر آن موهبت بزرگ معنوی (قرآن) که خدا به تو داده است، قابل اهمیت باشد. سپس اضافه می کند: «هرگز به خاطر این مال و ثروت و نعمتهای مادی که در دست آنهاست، غمگین مباش» (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ).

در حقیقت، دستور اول راجع به چشم ندوختن به نعمتهای مادی است، و دستور دوم، درباره غم نخوردن در برابر محرومیت از آنست.

این احتمال نیز در تفسیر جمله «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ» داده شده است که: اگر آنها به تو ایمان نمی آورند، غمگین مباش، زیرا ارزش و لیاقتی ندارند، ولی تفسیر اول با جمله های قبل مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال، نظیر همین مضمون در سوره «طه»، آیه ۱۳۱ به طور واضحتر

۱ - «أَزْوَاجًا» مفعول «مَتَّعْنَا» و «مِنْهُمْ» جار و مجرور متعلق به فعل عموم مقدر می باشد و مجموعاً چنین معنی می دهد: «گروه های مختلفی از کفار...».

آمده است: وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ: «چشم خود را به نعمتهائی که به گروههائی از آنها داده ایم نیفکن، اینها گلهای زندگی دنیاست (گلهائی ناپایدار که زود پژمرده و پریز می شوند)، اینها به خاطر آن است که می خواهیم آنها را با آن بیازمائیم، آنچه خدا به تو روزی داده است برای تو بهتر و پایدارتر است».

دستور سومی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دهد در زمینه تواضع و فروتنی و نرمش در برابر مؤمنان است، می فرماید: «بالهای خود را برای مؤمنان بگستر و پائین بیاور» (وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ).

این تعبیر، کنایه زیبایی از تواضع و محبت و ملاطفت است همان گونه که پرندگان به هنگامی که می خواهند، نسبت به جوجه های خود اظهار محبت کنند آنها را زیر بال و پر خود می گیرند، و هیجان انگیزترین صحنه عاطفی را مجسم می سازند، آنها را در مقابل حوادث و دشمنان حفظ می کنند، و از پراکندگی نگه می دارند!

در حقیقت، این تعبیر کنائی فشرده و کوتاه، مطالب فراوانی را در خود نهفته دارد! ضمناً - ممکن است ذکر این جمله بعد از دستورات فوق، اشاره به این باشد: مبدا در مقابل کفار متنعم، به خاطر دارا بودن نعمتهای مادی، تواضع و فروتنی کنی، بلکه تواضع و فروتنی و محبت و عواطف را متوجه مؤمنان ساز، هر چند دستشان از مال دنیا تهی باشد.

سرانجام دستور چهارم، را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دهد و می گوید: در برابر این افراد بی ایمان و ثروتمند، محکم بایست «و صریحاً بگو: من انذار کننده آشکارم»

(وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ).

بگو: من به شما اعلام خطر می کنم که: خدا فرموده عذابی بر شما فرو می فرستیم «آن گونه که بر تقسیم کنندگان فرستادیم» (کَمَا أُنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ).

«همان تقسیم کنندگانی که آیات الهی را تجزیه کردند» (الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ). (۱)
آنچه به سودشان بود گرفتند و آنچه به زیانشان بود کنار گذاشتند.

در حقیقت به جای این که کتاب الهی و دستوراتش رهبر و راهنمای آنها باشد، به صورت آلت دست در آوردند و آن را وسیله ای برای رسیدن به مقاصد شومشان ساختند، اگر یک کلمه به نفعشان بود، به آن چسبیدند، و اگر هزاران کلمه به زیانشان بود کنار گذاشتند!

نکته ها:

۱ - قرآن موهبت بزرگ الهی

خدا در آیات فوق، به پیامبرش - به عنوان اخطار به همه مسلمانان جهان اعلام می کند: این کتاب بزرگ آسمانی، سرمایه عظیم و بزرگی است، موهبتی است بی نظیر که در اختیار شما مسلمین قرار داده شده است، برنامه ای است جاودانی که اگر در زندگی انسانها پیاده شود دنیائی آباد، آزاد، و امن و امان، و مملو از معنویت خواهد ساخت.

۱ - «عِضِينَ» جمع «عِضَه» به معنی متفرق ساختن است و به هر بخش از چیزی نیز گفته می شود، بنابراین «عِضِينَ» یعنی بخش ها و قسمت ها.

این حقیقتی است که حتی دیگران هم به آن معترفند و معتقدند اگر مسلمانان این قرآن و معارف آن را زنده می کردند، و به فرمانهای آن گردن می نهادند، آن چنان نیرومند و پیشرفته بودند که هیچ کس نمی توانست سلطه خود را بر آنها بیفکند.

این سوره حمد (سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي) که فاتحه الکتاب و آغازگر و فهرست قرآن نامیده شده یک دوره درس زندگی است:

توجه به مبدأ بزرگی که همه جهانیان را در مسیر تکاملی پرورش می دهد، رحمت خاص و عامش همه را فرا گرفته، توجه به دادگاه بزرگی که ایمان به آن دقیقترین کنترل را روی اعمال انسان می گذارد.

عدم اتکاء به غیر الله، و عدم خضوع و تسلیم در برابر غیر او، و بالاخره گام نهادن در صراط مستقیم که نه انحراف در آن است، نه به شرق می گراید و نه به غرب، نه به افراط و نه به تفريط، نه گمراهی در آن است و نه خشم و غضب پروردگار.

اینها مجموعه ای را تشکیل می دهند که: پیاده شدنش در روح انسان برای ساختن یک شخصیت والا و تکامل یافته کافی است.

اما افسوس! که این سرمایه بزرگ، به دست کسانی افتاده که نه به عمق آن راه یافته اند، و نه به ارزش والای آن، حتی گاهی، ناآگاهانی در میان آنها پیدا می شوند که، آیاتش را رها کرده و دست نیاز به قوانین و برنامه های ساخت انسانهایی که خود اسیر چنگال شهواتند، و حداقل پر از نارسائی های فکری هستند دراز می کنند، و یا تعلیماتش را به «ثمن بخس» و بهای ناچیزی می فروشند، یا مختصر پیشرفت تمدن مادی دیگران چنان توجه آنها را به خود جلب می کند که از آنچه خود دارند، غافل می شوند.

مفهوم این سخن آن نیست که: ما پیشرفت مادی را نادیده بگیریم بلکه هدف این است که: همه چیز خود را در آن منحصر و محصور نسازیم، و اتفاقاً قرآن نه تنها سرچشمه پر بار و غنی از نظر معنویات است بلکه برنامه مؤثری برای پیشرفت و رفاه مادی نیز محسوب می شود که در آیات مناسب، در گذشته شرح داده ایم و در آینده نیز به خواست خدا خواهیم داد.

۲ - چشم به امکانات دیگران دوختن مایه انحطاط است

بسیارند افراد تنگ نظری که، همیشه مراقب این و آن هستند که اینها چه دارند و آنها چه دارند؟

و مرتباً وضع مادی خویش را با دیگران مقایسه می کنند، و از کمبودهای مادی در این مقایسه رنج می برند هر چند آنها این امکانات را به بهای از دست دادن ارزش انسانی و استقلال شخصیت به دست آورده باشند.

این طرز تفکر که نشانه عدم رشد کافی و احساس حقارت درونی و کمبود همت می باشد، یکی از عوامل مؤثر عقب ماندگی در زندگی - حتی در زندگی مادی - خواهد بود.

کسی که در خود احساس شخصیت می کند به جای این که: گرفتار چنین مقایسه زشت و رنج آوری شود، نیروی فکری و جسمانی خویش را در راه رشد و ترقی خویشتن به کار می گیرد، و به خود می گوید: من چیزی از دیگران کمتر ندارم و دلیلی ندارد که: نتوانم از آنها پیشرفت بیشتری کنم؛ من چرا چشم به مال و مقام آنها بدوزم من خودم بهتر و بیشتر، تولید می کنم.

اصلاً زندگی مادی هدف و همت او نیست، او آن را می خواهد اما تا آنجا که به معنویت او کمک کند، و به دنبال آن می رود اما تا آنجا که استقلال و

آزادگی او را حفظ کند، نه حریصانه به دنبال آن می دود، و نه همه چیزش را با آن مبادله می کند که این مبادله آزاد مردان و بندگان خدا نیست، و نه کاری می کند که نیازمند دیگران گردد. در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: مَنْ رَمَى بِبَصَرِهِ مَا فِي يَدَيِّ غَيْرِهِ كَثُرَ هَمُّهُ وَ لَمْ يَشْفَعْ غَيُّهُ: «کسی که چشم خود را به آنچه در دست دیگران است بدوزد، همیشه اندوهگین و غمناک خواهد بود، و هرگز آتش خشم در دل او فرو نمی نشیند»! (۱)

* * *

۳ - تواضع رهبر

در آیات قرآن کراراً به پیامبر (صلی الله علیه و آله) توصیه شده است که: نسبت به مؤمنان متواضع، مهربان و نرم و ملایم باشد، این منحصر به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیست، هر کس در شعاع وسیع یا محدودی وظیفه رهبری بر دوش دارد، این اصل را که از اصول اساسی مدیریت صحیح است باید به کار بندد؛ چرا که سرمایه بزرگ یک رهبر محبت و پیوند معنوی پیروانش با اوست، و این، بدون تواضع و خوشروئی و خیرخواهی حاصل نمی شود، همیشه خشونت و قساوت رهبران، عامل مهم تفرقه و پراکندگی مردم از گرد آنان است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نامه خود به «محمد بن ابی بکر» چنین می فرماید: فَأَخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ آسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ: «بالهای خود را برای آنها فرود آر! و در برابر آنها نرمش کن، و چهره خود را گشاده دار، و میان آنان حتی در نگاه کردن مساوات کن» (۲).

* * *

۱ - تفسیر «صافی»، جلد ۳، صفحه ۱۲۱.

۲ - «نهج البلاغه»، نامه ۲۷.

۴ - مقتسمین چه اشخاصی هستند؟

برنامه های الهی بدون شک عموماً حافظ منافع همه انسانها است ولی در ظاهر و نظر ابتدائی معمولاً بعضی مطابق میل ما است، و بعضی بر خلاف میل ما است، و اینجاست که مؤمنان راستین از مدعیان دروغین شناخته می شوند، گروه اول همه را در بست می پذیرند حتی آنجا که ظاهراً به سود آنها نیست و می گویند: *كُلُّ مَنْ عِنْدَ رَبَّنَا: «همه از ناحیه خدا است»*، (۱) و هیچگونه تجزیه و تقسیم و تبعیض در میان احکام الهی قائل نیستند.

اما آنها که دلهای بیماری دارند و حتی می خواهند دین و حکم خدا را به خدمت منافع خویش گیرند، تنها آن قسمتی را می پذیرند که به سود آنهاست و بقیه را پشت سر می افکنند، آنها آیات قرآن و حتی گاهی یک آیه را تجزیه می کنند، بخشی را که در مسیر تمایل خود می بینند، قبول کرده، و بخش دیگر را کنار می گذارند.

این افتخار نیست که همچون بعضی از اقوام گذشته نغمه *«نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ»* ساز کنیم چرا که همه دنیاپرستان همین کار را می کنند، آنچه معیار شناخت پیروان حق از طرفداران باطل است، همان تسلیم در مقابل آن بخش از فرمانهاست که با تمایلات و هوسها و منافع ظاهری ما هماهنگ نیست، اینجاست که سره از ناسیره، و مؤمن از منافق، شناخته می شوند.

علاوه بر آنچه در بالا گفتیم تفسیرهای دیگری نیز برای «مقتسمین» ذکر کرده اند، حتی «قرطبی» در تفسیرش هفت تفسیر برای این کلمه ذکر کرده که بسیاری از آنها نامناسب به نظر می رسد، ولی، بعضی را که بی مناسبت نیست ذیلاً می آوریم.

از جمله این که: جمعی از سران مشرکان در ایام حج بر سر جاده ها و کوچه های «مکه» می ایستادند و هر کدام از آنها به واردین سخنی درباره پیامبر و قرآن می گفتند که آنها را بدبین سازند.

بعضی می گفتند: او مجنون است و آنچه می گوید ناموزون.

بعضی می گفتند: او ساحر است و قرآنش نیز بخشی از سحر او است.

بعضی او را شاعر می خواندند و آهنگ روح بخش این آیات آسمانی را به دروغ، شعر می شمردند.

بعضی پیامبر را کاهن معرفی می کردند، و اخبار غیبی قرآن را، یک نوع کهانت.

از این رو آنها را «مقتسمین» نامیدند چرا که جاده و گذرگاههای «مکه» را میان خود با برنامه حساب شده ای تقسیم کرده بودند.

و مانعی ندارد که هم این تفسیر و هم تفسیری که گفتیم هر دو، در مفهوم آیه جمع باشد.

- ۹۲ فَوَ رَبِّكَ لَنَسْتَلَنَّهٗمْ أَجْمَعِينَ
 ۹۳ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 ۹۴ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْزِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ
 ۹۵ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ
 ۹۶ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
 ۹۷ وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ
 ۹۸ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ
 ۹۹ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

ترجمه:

- ۹۲ - به پروردگارت سوگند، از همه آنها سؤال خواهیم کرد.
 ۹۳ - از آنچه عمل می کردند!
 ۹۴ - آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن! و از مشرکان روی گردان (و به آنها اعتنا نکن).
 ۹۵ - ما شرّ استهزاء کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.
 ۹۶ - همانها که معبود دیگری با خدا قرار دادند؛ اما به زودی می فهمند!
 ۹۷ - ما می دانیم سینه ات از آنچه آنها می گویند تنگ می شود (و تو را سخت ناراحت می کنند).
 ۹۸ - (برای دفع ناراحتی آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو! و از سجده کنندگان باش.

۹۹ - و پروردگارت را عبادت کن تا یقین [= مرگ] تو فرا رسد.

تفسیر:

مکتبت را آشکارا بگو!

در این آیات که آخرین آیات سوره «حجر» است نخست به سرنوشت «مقتسمین» (تجزیه گران) که در آیات قبل از آنها سخن به میان آمده بود پرداخته و می گوید: «سوگند به پروردگارت که ما به طور قطع از همه آنها سؤال خواهیم کرد» (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ).

«از تمام کارهائی که انجام می دادند» (عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

روشن است: سؤال خداوند برای کشف مطلب پنهان و پوشیده ای نیست، چرا که او از اسرار درون و برون آگاه است، و ذره ای در آسمان و زمین از علم بی پایان او مخفی نیست. بنابراین، سؤال مزبور به خاطر تفهیم به خود طرف است تا به زشتی اعمالش پی ببرد، و یا به عنوان یک نوع مجازات روانی است؛ چرا که بازجوئی از کارهای خلاف، آن هم توأم با سرزنش و ملامت، آن هم در جهانی که انسان به حقایق نزدیکتر و آگاهتر می شود، دردناک و زجرآور است، بنابراین، در حقیقت این پرسشها بخشی از مجازات آنهاست. ضمناً عمومیت «عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» نشان می دهد که: از همه اعمال آدمی بدون استثناء سؤال خواهد شد و این خود، درسی است برای همه انسانها که لحظه ای از اعمال خود غافل نمانند. و این که: بعضی از مفسران این سؤال را محدود به مسأله توحید و ایمان به

انبیاء و یا مربوط به معبودهای مشرکان دانسته اند سخنی است بی دلیل، بلکه مفهوم آیه کاملاً تعمیم دارد.

و اما این سؤال که: چگونه در آیه فوق خداوند تأکید بر مسأله سؤال می کند، در حالی که در سوره «الرحمان» آیه ۳۹ می خوانیم: *فَيَوْمَئِذٍ لَا يَسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ*: «در آن روز از هیچ کس نه انسان و نه جن سؤالی نمی شود» پاسخش را سابقاً گفته ایم که خلاصه آن این است: در قیامت مراحل است، در بعضی از مراحل، از مردم سؤال می شود، و در بعضی از مراحل، سؤال و جوابی در کار نیست، و مسائل خود به خود روشن است، و یا این که: سؤال زبانی وجود ندارد؛ چرا که طبق آیه ۶۵ سوره «یس» بر دهانها مهر گذارده می شود، و تنها سؤال از اعضای پیکر و حتی پوست بدن می شود. (۱)

پس آن گاه، فرمان قاطعی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دهد و می گوید: در برابر هیاهوی مشرکان و مجرمان نه تنها ضعف و ترس و سستی به خود راه مده، و ساکت مباش، بلکه «آشکار آنچه را مأموریت داری بیان کن» و حقایق دین را با صراحت برملا ساز (*فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ*).

«و از مشرکان، روی گردان و نسبت به آنها بی اعتنائی کن» (*وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ*). «فَاصْدَعْ» از ماده «صدع» در لغت به معنی «شکافتن به طور مطلق»، و یا شکافتن اجسام محکم است، و از آنجا که با شکافتن چیزی، درونش آشکار می شود، این کلمه به معنی اظهار و افشا و آشکار کردن آمده است.

و به درد سر شدید هم «صداع» می گویند، به خاطر این که گوئی می خواهد

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد ۶، صفحه ۸۸ تفسیر «نمونه» مراجعه فرمائید.

سر را از هم بشکافد!

به هر حال، اعراض از مشرکان در اینجا یا به معنی بی اعتنائی است، و با ترک مبارزه و پیکار با آنها؛ زیرا در آن زمان، هنوز قدرت مسلمانان به مرحله ای نرسیده بود که، در مقابل خشونت دشمن دست به مبارزه مسلحانه بزنند.

پس از آن خداوند برای تقویت قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او اطمینان می دهد که در برابر استهزاء کنندگان از وی حمایت می کند، می فرماید: «ما شرّ استهزاء کنندگان را از تو دفع کردیم» (إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ).

ذکر این جمله به صورت «فعل ماضی» با این که: مربوط به آینده است ظاهراً اشاره بر حتمی بودن این حمایت است، یعنی به طور مسلم ما شرّ آنها را از تو دفع خواهیم کرد، و این مسأله ای است حتمی و تمام شده.

البته بعضی از مفسران، حدیثی نقل کرده اند، که: شش گروه (یا کمتر) هر کدام به نوعی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به باد استهزاء می گرفتند، و هر گاه، او به دعوت برمی خاست، با سخنان خود، تلاش می کردند: مردم از اطراف وی متفرق شوند، ولی خداوند هر یک از آنها را به بلائی مبتلا ساخت و آن چنان در خود فرو رفتند که پیامبر را فراموش کردند (شرح ابتلای آنها در بعضی از تفاسیر آمده است).

سپس «مستهزئین» را چنین توصیف می کند: «آنها کسانی هستند که با خدا معبود دیگری قرار می دهند، ولی به زودی از نتیجه شوم کار خود آگاه خواهند شد» (الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

ممکن است این تعبیر اشاره به آن باشد: اینها کسانی هستند که، افکار و اعمالشان خود مسخره است؛ زیرا آن قدر نادانند که در برابر خداوندی - که

آفریننده جهان هستی است - معبودی از سنگ و چوب تراشیده اند، با این حال می خواهند تو را استهزاء کنند!

بار دیگر به عنوان دلداری و تقویت هر چه بیشتر روحیه پیامبر(صلی الله علیه وآله)، اضافه می کند: «ما می دانیم که سخنان آنها سینه تو را تنگ و ناراحت می سازد» (وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ).

روح لطیف تو و قلب حساست، نمی تواند این همه بدگوئی و سخنان کفر و شرک آمیز را تحمل کند و به همین دلیل ناراحت می شوی.

ولی ناراحت مباش! برای زدودن آثار سخنان زشت و ناهنجارشان «به تسبیح پروردگارت بپرداز و در برابر ذات پاکش سجده کن» (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ)!. چرا که، این تسبیح خداوند، اولاً - اثرات بد گفتار آنها را از دلهای مشتاقان الله می زداید، و از آن گذشته، به تو نیرو و توان می بخشد، نور و صفا می دهد، روشنائی و جلا می آفریند، پیوندت را با خدا محکم می کند، اراده ات را نیرومند می سازد، و به تو قدرت تحمل بیشتر و جهاد پی گیرتر و قدم را سخته تر می بخشد.

لذا در روایات از «ابن عباس» می خوانیم: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) غمگین می شد، به نماز برمی خاست و آثار این حزن و اندوه را در نماز از دل می شست.

و سرانجام آخرین دستور را در این زمینه به او می دهد که: دست از عبادت پروردگارت در تمام عمر بر مدار «و همواره او را بندگی کن تا یقین فرا رسد» (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ).

معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور از «یقین» در اینجا همان مرگ است و به این جهت مرگ، یقین نامیده شده که یک امر مسلم است، و انسان در هر چیز شک کند، در مرگ نمی تواند تردید به خود راه دهد.

و یا این که: به هنگام مرگ پرده ها کنار می رود و حقایق در برابر چشم انسان آشکار می شود، و حالت یقین برای او پیدا می گردد.

در سوره «مدثر» آیات ۴۶ و ۴۷ از قول دوزخیان می خوانیم: وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بَيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ: «ما همواره روز رستاخیز را تکذیب می کردیم * تا این که یقین (مرگ ما) فرا رسید».

از اینجا روشن می شود: آنچه از بعضی از «صوفیه» نقل شده که: آیه فوق را دستاویزی برای ترک عبادت قرار داده اند و گفته اند: «آیه می گوید: عبادت کن تا زمانی که یقین فرا رسد، بنابراین بعد از حصول یقین نیازی به عبادت نیست!» گفتار بی اساس و بی پایه ای است؛ چرا که اولاً - به شهادت بعضی از آیات قرآن که در بالا اشاره کردیم «یقین» به معنی مرگ است، که هم برای مؤمنان و هم برای دوزخیان، برای همه خواهد بود.

ثانیاً - مخاطب به این سخن، پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، و مقام یقین پیامبر بر همه محرز است آیا کسی می تواند ادعا کند که دارای مقام یقین از نظر ایمان نبوده است.

و ثالثاً - تواریخ متواتر نشان می دهد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) تا آخر ساعات عمرش عبادت را ترک نگفت و علی (علیه السلام) در محراب عبادت کشته شد، و همچنین سایر امامان.

نکته ها:

۱ - آغاز دعوت علنی اسلام

به طوری که از بعضی از روایات استفاده می شود آیات «فَاصْلَحْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ اَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» در «مکه» نازل شد، بعد از آن که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) سه سال مخفیانه دعوت کرد و عده قلیلی از نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او ایمان آوردند که نخستین آنها، از زنان «خدیجه» و از مردان «علی» (علیه السلام) بود. بدیهی است دعوت به توحید خالص، و در هم ریختن نظام شرک و بت پرستی در آن زمان، و در آن محیط کار عجیب و وحشتناکی بود و به همین جهت از همان آغاز این مسأله نمایان بود که: گروهی به استهزاء برمی خیزند به همین جهت خداوند به پیامبرش قوت قلب می دهد که: از انبوه دشمنان و استهزاء کنندگان نهراسد، و دعوت خود را آشکارا و علنی سازد، و به یک مبارزه پی گیر منطقی در این راه دست بزند. (۱)

۲ - تأثیر توجه به خدا در قدرت روح

در زندگی انسان، همیشه مشکلاتی بوده و هست و این طبیعت زندگی دنیا است، و هر قدر، انسان بزرگتر باشد این مشکلات بزرگتر است، و از این رو می توان به عظمت مشکلاتی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آن دعوت بزرگش با آن روبرو بود پی برد. ولی می بینیم خداوند به پیامبرش دستور می دهد: برای کسب نیرو و سعه صدر بیشتر، در برابر انبوه این مشکلات، به تسبیح پروردگار و نیایش و سجده

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۲، حدیث ۱۲۶.

بر آستانش روی آورد، این نشان می دهد: عبادت اثر عمیقی در تقویت روح و ایمان و اراده آدمی دارد.

از روایات مختلف نیز استفاده می شود: پیشوایان بزرگ هنگامی که با بحرانها و مشکلات عظیم روبرو می شدند به در خانه خدا می رفتند و در پرتو عبادتش آرامش و نیرو می یافتند.

* * *

۳- عبادت و تکامل

می دانیم انسان موجودی است که: بالاترین استعداد تکامل را دارد، از نقطه عدم آغاز به حرکت کرده، و به سوی بی نهایت همچنان پیش می رود و هرگز چرخ تکامل او (هرگاه در مسیر باشد) متوقف نخواهد شد.

از طرفی می دانیم: عبادت: مکتب عالی تربیت است، اندیشه انسان را بیدار و فکر او را متوجه بی نهایت می سازد، گرد و غبار گناه و غفلت را از دل و جان می شوید، صفات عالی انسانی را در وجود او پرورش می دهد، روح ایمان را تقویت و آگاهی و مسئولیت به انسان می بخشد. و به همین دلیل ممکن نیست انسان لحظه ای در زندگی از این مکتب بزرگ تربیتی بی نیاز گردد، و آنها که فکر می کنند: انسان ممکن است به جایی برسد که، نیازی به عبادت نداشته باشد، یا تکامل انسان را محدود پنداشته اند، و یا مفهوم عبادت را درک نکرده اند.

«علامه طباطبائی» در تفسیر «المیزان» در این زمینه بیانی دارد که: فشرده و خلاصه آن را ذیلاً می آوریم: «همه موجودات این جهان به سوی تکامل می روند، و نوع انسان تکاملش در دل اجتماع صورت می گیرد، به همین دلیل ذاتاً اجتماعی آفریده شده است».

از طرفی اجتماع، در صورتی می تواند پرورش و تکامل انسان را تضمین کند که دارای احکام و قوانین منظمی باشد، و افراد مجتمع در پرتو احترام به آن قوانین، امور خود را سامان دهند، از تصادمها پیشگیری کنند و حدود مسئولیتها را مشخص نمایند.

و به تعبیر دیگر، اگر جامعه انسانی صالح گردد، افراد می توانند، به هدف نهائی خویش در آن برسند و اگر فاسد شود، افراد از این تکامل باز می مانند.

این احکام و قوانین، اعم از قوانین اجتماعی و یا عبادی، در صورتی مؤثر خواهد بود که، از طریق نبوت و وحی آسمانی، گرفته شود.

این را نیز می دانیم که: احکام عبادی بخشی از این تکامل فردی و اجتماعی را تشکیل می دهد:

و از اینجا روشن می شود، تا جامعه انسانی بر پا است و زندگی او در این جهان ادامه دارد تکالیف الهی هم ادامه خواهد داشت، و بر چیده شدن بساط تکلیف از انسان مفهومی فراموش کردن احکام و قوانین، و نتیجه اش فساد مجتمع انسانی است!

این نکته نیز قابل توجه است که: اعمال نیک و عبادات، سرچشمه حصول ملکات فاضله نفسانی است، و هنگامی که، این اعمال به حد کافی انجام گرفت و آن ملکات فاضله در نفس انسان قوت یافت، آن ملکات، نیز به نوبه خود سرچشمه اعمال نیک بیشتر و اطاعت و بندگی خدا خواهد شد.

بدینگونه معلوم می شود: آنها که گمان کرده اند هدف از تکلیف، تکمیل انسان است، بنابراین، هنگامی که انسان به کمال خود رسید، بقاء تکلیف معنی ندارد، مغالطه ای بیش نیست؛ چرا که اگر انسان دست از انجام تکالیف بردارد فوراً جامعه رو به فساد خواهد گذاشت، و در چنان جامعه ای چگونه یک فرد

کامل می تواند زندگی کند؟ و اگر با داشتن ملکات فاضله دست از عبادت و بندگی خدا بردارد، مفهومش تخلف این ملکات از آثار قطعی آنها است» (دقت کنید). (۱)

آمِنْ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره حجر

سوره نحل

این سوره، دارای ۱۲۸ آیه است

قسمتی از آن در «مکه» و قسمتی در «مدینه» نازل گردیده است

محتوای سوره نحل

گرچه بعضی از مفسران، تمام آیات این سوره را «مکی» می دانند، ولی بیشتر مفسران عقیده دارند: قسمتی از آیات آن در «مکه» و قسمتی در «مدینه» نازل شده است، و با توجه به آنچه از محتوای سوره های «مکی و مدنی» می دانیم، این سخن صحیحتر به نظر می رسد به خصوص که در بعضی از آیات آن مانند آیه ۴۱ (وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ...) و آیه ۱۱۰ (ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَلُوا فَصَبْرُوا...) صریحاً بحث از «هجرت» و یا «هجرت» و «جهاد» هر دو به میان آمده، و می دانیم این دو موضوع، تناسب با حوادث بعد از هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) دارد.

و اگر هجرت را که در آیه ۴۱ به آن اشاره شده مربوط به هجرت نخستین یعنی هجرت گروهی از مسلمانان به سرپرستی «جعفر بن ابیطالب» از «مکه» به «حبشه» بدانیم، هجرت و جهاد که در آیه ۱۱۰ با هم ذکر شده است بسیار بعید است که اشاره به این هجرت بوده باشد و جز بر هجرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به «مدینه» قابل تطبیق نیست.

به علاوه، معروف در تفسیر آیه ۱۲۶: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ...» این است که: در جریان «جنگ احد» نازل گردیده است و «جنگ احد» بعد از هجرت است.

روی این جهات، بعضی از مفسران گفته اند: چهل آیه نخستین این سوره در «مکه» نازل شده است و بقیه آن در «مدینه»، در حالی که بعضی دیگر همه آیات آن را «مکی» می دانند، جز سه آیه آن را که می گویند در رابطه با «غزوه

احد» نازل گردیده است.

قدر مسلم این است که: این سوره را باید ترکیبی از آیات «مکّی و مدنی» دانست، هر چند دقیقاً نمی توان - جز در موارد معینی - مکّی و مدنی بودن یک یک آیات آن را مشخص ساخت.

و به هر حال، در آیات این سوره هم بحثهای خاص سوره های مکّی دیده می شود (مانند بحث قاطع از توحید و معاد و مبارزه شدید با شرک و بت پرستی) و هم بحثهای مخصوص سوره های (مدنی مانند بحث از احکام اجتماعی و مسائل مربوط به جهاد و هجرت). و به طور کلی می توان گفت: محتوای این سوره را امور زیر تشکیل می دهد که به شکل جالب و متناسبی با هم آمیخته شده است:

۱ - بیش از همه بحث از نعمتهای خداوند در این سوره به میان آمده و آن چنان ریزه کاریهای آن تشریح گردیده که حسّ شکرگزاری هر انسان آزاده ای را بیدار می کند، و از این راه، او را به آفریننده این همه نعمت و موهبت نزدیک می سازد.

این نعمتها شامل نعمتهای مربوط به: باران، نور آفتاب، انواع گیاهان و میوه ها و مواد غذایی دیگر، و حیواناتی که خدمتگزار انسانها هستند و منافع و برکاتی که از این حیوانات عائد انسان می شود و انواع وسائل زندگی و حتی نعمت فرزند و همسر، و خلاصه شامل «انواع طیبات» می گردد.

و درست به همین علت است که بعضی آن را سوره «نعم» (جمع نعمت) نامیده اند. ولی مشهور و معروف در نامگذاری این سوره همان سوره «نحل» است؛ چرا که ضمن بر شمردن نعمتهای گوناگون الهی، اشاره ای کوتاه و پر معنی و

عجیب به «زنبور عسل» کرده، مخصوصاً روی ماده غذائی مهمی که از آن عائد انسانها می شود، و نشانه های توحیدی که در زندگی این حشره وجود دارد، تکیه نموده است.

۲ - بخش دیگری از آن از دلائل توحید و عظمت خلقت خدا، و معاد، و تهدید مشرکان و مجرمان بحث می کند.

۳ - قسمت دیگری از آن از احکام مختلف اسلامی همانند دستور به عدل و احسان و هجرت و جهاد و نهی از فحشاء و منکر و ظلم و ستم و پیمان شکنی و همچنین دعوت به شکرگزاری از نعمتهای او سخن می گوید، و در همین رابطه از «ابراهیم» (علیه السلام) قهرمان توحید به عنوان یک بنده شکرگزار در چند آیه نام می برد.

۴ - بخش دیگری از بدعتهای مشرکان سخن می گوید و در همین رابطه، مثلهای حسّی جالبی ذکر می کند.

۵ - و بالاخره در قسمت دیگری انسانها را از وسوسه های شیطان بر حذر می دارد.

فضیلت تلاوت این سوره

در بعضی از روایات از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در فضیلت این سوره چنین نقل شده که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا لَمْ يُحَاسِبْهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالنَّعَمِ الَّتِي أَنْعَمَهَا عَلَيْهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا: «کسی که این سوره را بخواند خداوند او را در برابر نعمتهائی که در این جهان به او بخشیده محاسبه نخواهد کرد». (۱)

روشن است، تلاوت این آیات که قسمت مهمی از نعمتهای الهی را بر

شمرده، آن هم تلاوتی توأم با تفکر و سپس تصمیم گیری و عمل، و گام نهادن در طریق شکرگزاری، سبب می شود که: هر نعمتی را درست در هدفی که برای آن آفریده شده است مصرف کنند، و با چنین حالی دیگر، چه محاسبه ای از او خواهند کشید مگر نعمت را به جا مصرف ننموده است؟!.

۱ اَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 ۲ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا
 أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - فرمان خدا (برای مجازات مشرکان و مجرمان)، فرا رسیده است؛ برای آن عجله نکنید! منزّه و برتر است خداوند از آنچه همتای او قرار می دهند!
 ۲ - فرشتگان را با روح (الهی) به فرمانش بر هر کس از بندگان بخواند نازل می کند؛ (دستور می دهد) که مردم را انذار کنید؛ که معبودی جز من نیست؛ از (مخالفت دستور) من پرهیزید!

تفسیر:

فرمان عذاب نزدیک است

همان گونه که قبلاً گفته شد قسمت مهمی از آیات آغاز این سوره در «مکه» نازل شده است، در همان ایام که پیامبر (صلی الله علیه وآله) درگیری شدیدی با مشرکان و بت پرستان داشت، و هر روز در برابر دعوت حیات آفرین و آزادی بخش او، به بهانه هائی متوسل می شدند، از جمله این که: هر گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنها را تهدید به

عذاب الهی می کرد، بعضی از لجوجان می گفتند: اگر این عذاب و کیفر که می گوئی راست است پس چرا به سراغ ما نمی آید؟!

و شاید گاهی اضافه می کردند: اگر فرضاً عذابی در کار باشد ما دست به دامن بتها می شویم که در پیشگاه خدا شفاعت کنند تا این عذاب را از ما بردارد، مگر نه این است که: آنها شفیعان درگاه اویند؟!

نخستین آیه این سوره، خطّ بطلان بر این اوهام کشیده می گوید: «عجله نکنید فرمان خدا برای مجازات مشرکان و مجرمان، قطعاً فرا رسیده است» (أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ). و اگر فکر می کنید بتان شفیعان درگاه اویند سخت در اشتباهید «خداوند منزّه و برتر از آنست که آنها برای او شریک می سازند» (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ).

بنابراین، «أَمْرُ اللَّهِ» در آیه فوق اشاره به فرمان خداوند در مورد عذاب مشرکان است، و کلمه «أَتَى» هر چند فعل ماضی است، و به معنی تحقق این فرمان در گذشته است، اما مفهوم آن مضارعی است که قطعاً تحقق می یابد، و این در قرآن فراوان است که: مضارع قطعاً الوقوع، با صیغه ماضی ذکر می شود.

بعضی از مفسران، نیز احتمال داده اند: «أَمْرُ اللَّهِ»، اشاره به خود عذاب است نه فرمان عذاب، و بعضی نیز آن را به معنی «روز قیامت» گرفته اند، ولی، تفسیری که ذکر کردیم، از همه اینها نزدیکتر به نظر می رسد.

و از آنجا که هیچ مجازات و کیفری، بدون بیان کافی و اتمام حجت، عادلانه نیست، در آیه بعد اضافه می کند: «خداوند فرشتگان را با روح الهی به فرمانش بر هر کس از بندگان که بخواهد نازل می کند» (يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ. (۱)

«و به آنها دستور می دهد که مردم را انذار کنید و از شرک و بت پرستی بترسانید، و بگوئید: معبودی جز من نیست» (أَنْ أُنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا).

«بنابراین تنها از مخالفت من بپرهیزید» و در برابر من احساس مسئولیت کنید (فَاتَّقُونِ).

در این که: منظور از «روح» در این آیه چیست؟ مفسران گفتگوی بسیار کرده اند، ولی، ظاهر این است که: منظور از آن، وحی و قرآن و نبوت است که مایه حیات و زندگی انسانها است. گرچه بعضی از مفسران، وحی را از قرآن، و هر دو را از نبوت در اینجا جدا کرده اند، و به صورت سه تفسیر بیان داشته اند، ولی ظاهر این است که همه به یک حقیقت باز می گردد.

و به هر حال، «روح» در اینجا جنبه معنوی دارد، و اشاره به هر چیزی است که مایه حیات دلها است، و سبب تربیت نفوس و هدایت عقلها می گردد، همان گونه که در آیه ۲۴ سوره «انفال» می خوانیم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ: «ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را به چیزی فرا می خواند که مایه حیات و زندگی شما است».

و در سوره «غافر» آیه ۱۵ می خوانیم: يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ: «او روح را به فرمانش بر هر کس از بندگان که بخواهد القا می کند».

و در سوره «شوری» آیه ۵۲ چنین آمده: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ: «این گونه، روحی را به فرمان خود

۱ - «مِنْ» در «مِنْ أَمْرِهِ» به معنی «ب» می باشد و در اینجا معنی سببیت را می رساند.

بر تو وحی فرستادیم، تو پیش از آن، از کتاب و ایمان آگاه نبودی!». روشن است: «روح» در این آیات، به معنی «قرآن» و «محتوای وحی» و «فرمان نبوت» است. گرچه روح، در سایر آیات قرآن به معانی دیگری نیز آمده است ولی با توجه به قرائنی که ذکر شد مفهوم «روح» در آیه مورد بحث، قرآن و محتوای وحی می باشد. ذکر این نکته نیز لازم است جمله «عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (بر هر کس از بندگان بخواهد) هرگز به این معنی نیست که، موهبت وحی و نبوت بی حساب و کتاب است، زیرا «مشیت الهی» هرگز از «حکمت» او جدا نمی باشد، و به مقتضای حکیم بودنش این موهبت را در محل شایسته و لایق قرار می دهد: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ: «خداوند می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد». (۱)

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که: اگر نخستین فرمان الهی به پیامبران، به مقتضای جمله «أَنْ أَنْذِرُوا» انذار و بیم دادن است، به خاطر این است که: برای بیدار کردن یک قوم گمراه و آلوده به شرک و فساد، هیچ چیز مؤثرتر از انذار نیست، انذار بیدار کننده، آگاه کننده، و حرکت آفرین!

درست است که: انسان هم طالب سود است، و هم دافع زیان، ولی تجربه نشان داده که تشویق در افراد آماده تر، اثر می گذارد، در حالی که اثر تهدید در آنها که آلوده ترند، بیشتر است، و برای آغاز نبوت باید انذارهای کوپنده در رأس برنامه باشد.

- ۳ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
- ۴ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ
- ۵ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
- ۶ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ
- ۷ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُوفٌ رَحِيمٌ
- ۸ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه:

- ۳ - آسمانها و زمین را به حق آفرید؛ او برتر است از این که همتائی برای او قرار می دهند!
- ۴ - انسان را از نطفه بی ارزشی آفرید؛ و سرانجام او مدافع آشکار از خویشتن گردید.
- ۵ - و چهار پایان را آفرید؛ در حالی که در آنها، برای شما وسیله پوشش، و منافع دیگری است؛ و از گوشت آنها می خورید.
- ۶ - و در آنها برای شما زینت و شکوه است به هنگامی که آنها را به استراحتگاهشان باز می گردانید، و هنگامی که به صحرا می فرستید.
- ۷ - آنها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می کنند که جز با مشقت زیاد، به آن نمی رسیدید؛ پروردگارتان رؤف و رحیم است!
- ۸ - (همچنین) اسبها و استرها و الاغها را (آفرید)، تا بر آنها سوار شوید و زینت شما باشد، و چیزهایی می آفریند که نمی دانید.

تفسیر:

منافع گوناگون حیوانات

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از نفی شرک به میان آمد در این آیات برای ریشه کن ساختن شرک، و توجه به خداوند یکتا، از دو راه وارد می شود: نخست از طریق دلائل عقلی به وسیله نظام شگرف آفرینش و عظمت خلقت، و دیگر از طریق عاطفی و بیان نعمتهای گوناگون خداوند نسبت به انسان، تا حسن شکرگزاری او تحریک گردد و سرانجام وی را به خدا نزدیک سازد.

در آغاز می گوید: «خداوند آسمانها و زمین را به حق آفرید» (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

حقانیت آسمان و زمین هم از نظام عجیب و آفرینش منظم و حساب شده آن روشن است و هم از هدف و منفعی که در آنها وجود دارد.

و به دنبال آن اضافه می کند: «خدا برتر از آن است که برای او شریک می سازند» (تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ).

آیا بتهایی که آنها را شریک او قرار داده اند، هرگز قادر به چنین خلقتی هستند؟ و یا حتی می توانند پشه کوچک و یا ذره غباری بیافرینند!، با این حال چگونه آنها را شریک او قرار می دهند؟!

جالب این که: خود مشرکان این نظام عجیب و خلقت بدیع را که بیانگر علم و قدرت خالق است تنها از «الله» می دانستند، ولی، با این حال به هنگام عبادت در برابر بتها به خاک می افتادند.

بعد از اشاره به مسأله آفرینش آسمان و زمین و اسرار بی پایان آنها، سخن از

خود انسان می گوید، انسانی که به خودش از هر کس نزدیکتر است، می فرماید: «انسان را از نطفه بی ارزشی آفرید، اما سرانجام به جائی رسید که موجودی متفکر و فصیح و بلیغ و مدافع از خویشتن و سخن گوی آشکار شد» (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ). «نُطْفَه» در اصل به معنی «آب کم» یا «آب صاف» است، سپس به قطرات آبی که از طریق «لقاح» سرچشمه پیدایش انسان می شود، اطلاق شده است.

در حقیقت با این تعبیر، می خواهد عظمت قدرت خدا را مجسم کند که: از قطره آب بی ارزشی چه آفرینش عجیبی کرده است که میان قوس نزول و صعودی او این همه فاصله است. این، در صورتی است که «خَصِيم» را به معنی «مدافع و بیانگر درون خویش» بدانیم، همان گونه که در آیه ۱۰۵ سوره «نساء» می خوانیم: وَ لَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً: «ای پیامبر مدافع خائنان مباش».

ولی، در مقابل این تفسیر که مورد قبول گروهی از مفسران است، تفسیر دیگری از سوی جمع دیگری از مفسران، اظهار شده است، و آن این که: «خداوند انسان را با قدرت کامله اش از نطفه بی ارزش آفرید ولی این انسان ناسپاس، به مجادله و مخاصمه آشکار در برابر خدا برخاست» (آیه ۷۷ سوره «یس» را گواه بر این تفسیر گرفته اند).

ولی معنی اول، صحیحتر به نظر می رسد زیرا آیات فوق در مقام بیان عظمت آفرینش خدا است و عظمت آنگاه آشکار می شود که از موجود ظاهراً ناچیزی موجود بسیار پر ارزشی بسازد.

در تفسیر «علی بن ابراهیم» نیز چنین می خوانیم: خَلَقَهُ مِنْ قَطْرَةٍ مِنْ مَاءٍ مُتْنٍ فَيَكُونُ خَصِيماً مُتَكَلِّماً بَلِيْغاً: «خداوند انسان را از قطره آب بدبوئی آفرید

و سرانجام سخنگوی بلیغی شد». (۱)

پس از آفرینش انسان، به نعمت مهم دیگری یعنی خلقت چهار پایان، و فوائد مختلفی که از آنها عاید می شود اشاره کرده می گوید: «خداوند چهار پایان را آفرید در حالی که در آنها وسیله پوشش برای شما است و منافع دیگر و از گوشت آنها می خورید» (وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَ مَنَافِعُ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ).

در این آیه، نخست، به مسأله خلقت چهار پایان که دلیلی بر علم و قدرت خدا است، پرداخته، پس از آن به بیان نعمتهای مختلفی که در آنها وجود دارد می پردازد، و از میان این نعمتها به سه قسمت اشاره کرده:

ابتدا مسأله «دِفْء» که به معنی هر گونه پوشش است می باشد، (با استفاده از پشم و پوست آنها) مانند: لباس، لحاف، کفش، کلاه، خیمه، و دیگر «مَنَافِع» که اشاره به شیر و مشتقات آنست، و سوم گوشت که با جمله «وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» بیان شده است.

جالب این که: در میان این همه فوائد، قبل از هر چیز مسأله پوشش و مسکن را مطرح می کند؛ زیرا بسیاری از مردم (به خصوص بادیه نشینان) هم لباسشان از پشم و مو یا پوست تهیه می شود، و هم خیمه هایشان که آنها را از سرما و گرما حفظ می کند.

و به هر حال، این دلیل بر اهمیت پوشش و مسکن و مقدم بودن آن بر هر چیز دیگر است. نکته دیگر این که: آن را قبل از «مَنَافِع» ذکر کرده، اشاره به این که: پوشش در واقع برای دفع ضرر است، و دفع ضرر مقدم بر جلب منفعت می باشد.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۹، حدیث ۸.

ممکن است کسانی که: مخالف گوشت خواری هستند، این استفاده را از آیه فوق نیز بکنند که خداوند مسأله خوردن گوشت حیوانات را جزء منافع آنها نشمرده، لذا بعد از ذکر «مَنَافِع» با جمله «وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (از آن حیوانات می خورید) از آن یاد شده، حداقل این استفاده را از تعبیر فوق می توان کرد، که: اهمیت لابیات به مراتب بیشتر است.

جالب این که: تنها به منافع معمولی و عادی این چهار پایان سودمند، اکتفا نمی کند بلکه روی جنبه استفاده روانی از آنها در آیه بعد تکیه کرده می گوید: «در این حیوانات برای شما زینت و شکوهی است به هنگامی که آنها را به استراحتگاهشان باز می گردانید، و هنگامی که صبحگاهان به صحرا می فرستید» (وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ). «تُرِيحُونَ» از ماده «اراحه» به معنی باز گرداندن حیوانات، به هنگام غروب به آغلها و استراحتگاهشان است، لذا محلی را که در آن استراحت می کنند، «مراح» می گویند. «تَسْرَحُونَ» از ماده «سروح» به معنی بیرون کردن چهار پایان به هنگام صبح به سوی چراگاه است.

منظره جالب حرکت دسته جمعی گوسفندان و چهارپایان به سوی بیابان و چراگاه، سپس بازگشتشان به سوی آغل و استراحتگاه که قرآن از آن تعبیر به «جَمَال» کرده تنها یک مسأله ظاهری و تشریفاتی نیست، بلکه بیانگر واقعیتی است در اعماق جامعه، و گویای این حقیقت است که: چنین جامعه ای خود کفا است، فقیر و مستمند و وابسته به این و آن نمی باشد، خودش تولید می کند، و آنچه را خود دارد مصرف می نماید!.

این در واقع جمال استغناء و خودکفائی جامعه است، جمال تولید و تأمین فرآورده های مورد نیاز یک ملت است.

و به تعبیر گویاتر جمال استقلال اقتصادی و ترک هرگونه وابستگی است! این واقعیت را روستائیان و روستازادگان بهتر از مردم شهرنشین درک می کنند که مشاهده رفت و آمد این چهار پایان سودمند، چگونه به آنها آرامش خیال می دهد؟ آرامشی که از احساس بی نیازی برمی خیزد، آرامشی که از انجام مؤثر یک وظیفه اجتماعی حاصل می شود. و دل انگیزتر این که: در آیه فوق، نخست به بازگشت آنها از صحرا اشاره می کند چرا که در هنگام بازگشت پستانهایشان پر شیر، شکمهایشان سیر، و در چهره هایشان نشانه های رضایتمندی دیده می شود، به همین دلیل، از آن حرص و ولع و عجله ای که صبح، به هنگام حرکت به صحرا دارند، در آنها خبری نیست، آرام و مطمئن گام بر می دارند و به استراحتگاه نزدیک می شوند و از مشاهده منظره پستانهای پر شیرشان، هر کس احساس بی نیازی می کند.

در آیه بعد، به یکی دیگر از منافع مهم این حیوانات اشاره کرده می گوید: «آنها بارهای سنگین شما را بر دوش خود حمل می کنند و به سوی شهر و دیاری که جز با مشقت زیاد به آن نمی رسیدید می برند» (وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ). این نشانه رحمت و رأفت خداوند است که: این چهار پایان را با این قدرت و نیرو آفریده است، و آنها را رام و تسلیم شما نیز گردانیده، «چرا که پروردگار شما رؤوف و رحیم است» (إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّؤُفٌ رَحِيمٌ).

«شِقِّ» از ماده «مشقت» است، ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که به

معنای شکافتن و نصف کردن باشد، یعنی شما نمی توانید خودتان این بارها را بر دوش کشیده و به مقصد برسانید مگر این که: نیمی از قوت شما از میان برود و به اصطلاح نیم جان شوید، ولی تفسیر اول، نزدیکتر به نظر می رسد.

به این ترتیب، این چهار پایان در درجه اول، پوشش و وسائل دفاعی برای انسان در برابر گرما و سرما تولید می کنند، و در درجه بعد از فراورده های لبنیاتی آنها استفاده می شود، و آن گاه از گوشتشان، و بعد آثار روانی که در دلها می گذارند، مورد توجه قرار گرفته، و سرانجام باربری آنها.

قابل توجه این که: حتی در عصر و زمان ما که عصر ماشین و وسائل ماشینی است، باز در بسیاری موارد تنها باید از همین چهار پایان، استفاده کرد، و راه دیگری وجود ندارد.

آن گاه به سراغ گروه دیگری از حیوانات می رود که: برای سواری انسان از آنها استفاده می شود، می فرماید: «خداوند اسبها، استرها و الاغها را آفرید تا شما بر آن سوار شوید، و هم مایه زینت شما باشد» (وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً).

بدیهی است زینت در اینجا باز یک مسأله تشریفاتی نیست و برای کسی که با محتوای تعلیمات قرآن آشنا است، این مطلب روشن است، بلکه یک نوع زینت است که اثر آن در زندگی اجتماعی ظاهر می گردد.

برای پی بردن به این حقیقت، کافی است منظره و حال کسی که با پای پیاده یک راه طولانی بیابانی را پیموده، و خسته و کوفته و ناتوان به مقصد رسیده، - به طوری که تا مدتی هیچ کاری از او ساخته نیست و نشاطی در او دیده نمی شود، - با منظره کسی مقایسه کنیم که: بر یک مرکب را هوار سوار شده، زودتر به مقصد

رسیده، نیروی خود را از دست نداده، نشاط خود را کاملاً حفظ کرده، و آماده انجام هدفهای خود و استفاده از وقت و نیروی خویش است، آیا این زینت نیست؟.

در پایان آیه، به مسأله مهمتری اشاره کرده و افکار را به وسائل نقلیه و مرکبهای گوناگونی - که در آینده در اختیار بشر قرار می گیرد و بهتر و خوبتر از این حیوانات می تواند استفاده کند - متوجه ساخته، می گوید: «خداوند چیزها (وسائل نقلیه دیگری) می آفریند که شما نمی دانید» (وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

گر چه، بعضی از مفسران پیشین، این جمله را اشاره به حیواناتی گرفته اند که: در آینده آفریده می شود و رام بشر می گردد.

ولی، همان گونه که در تفسیر «مراغی» و تفسیر «فی ظلال» آمده است، درک مفهوم این جمله برای ما که در عصر ماشین و وسائل و مرکبهای سریع السیر زندگی می کنیم، ساده و آسان است.

و اگر ملاحظه می کنید: تعبیر به «يَخْلُقُ» (می آفریند) کرده است، دلیلش واضح است، زیرا کار انسان در این اختراعات در حقیقت چیزی جز جفت و جور کردن و به هم پیوستن نیست، اساس آنها که مواد اصلی را تشکیل می دهد، تنها با آفرینش خداوندی است. از این گذشته، آن ابتکاری که بشر در طریق اختراع این وسائل به کار می برد، آن نیز مولود استعدادی است که خدا به او داده است.

نکته:

اهمیت دامداری و کشاورزی

حتی امروز که دستگاههای تولیدی، ماشینی آن قدر گسترده شده که همه

چیز را تحت الشعاع قرار داده، باز دامداری و کشاورزی، مهمترین بخش تولید زندگی انسان را تشکیل می دهد؛ چرا که می دانیم پایه اصلی تغذیه در این دو قسمت نهفته شده، و به همین دلیل، رسیدن به حدّ خودکفائی در قسمت دامداری و کشاورزی، نه تنها ضامن استقلال اقتصادی است که استقلال سیاسی نیز تا حدّ زیادی به آن مربوط است.

بنابراین، جای تعجب نیست که تمام ملتهای دنیا کوشش می کنند که صنعت کشاورزی و دامداری خود را تا سر حدّ امکان، توسعه دهند و از صنایع مدرن برای این توسعه کمک گیرند. نیاز به این دو، تا آن حدّ اساسی است که گاه کشورهای به اصطلاح ابر قدرتی همچون «روسیه» برای رفع نیازمندی خود، در این زمینه ناچار می شوند با دادن امتیازهای سیاسی، دست نیاز خود را به سوی کشورهایی که درست در قطب مخالفند دراز کنند!

و به همین جهت، در اسلام و تعلیمات حیات آفرین آن، اهمیت فوق العاده زیادی به مسأله دامداری و کشاورزی داده شده است و با استفاده از هر فرصت، مسلمانان را تشویق به این دو نموده.

در آیات فوق، دیدیم: با چه لحن تشویق آمیزی از موضوع دامها سخن می گوید، و منافع آن را اعم از منافع غذایی و پوششی بر می شمرد و حتی رفت و آمد آنها را به صحرا با تعبیر زیبایی که بسیار شوق انگیز است بیان می کند.

همچنین، درباره اهمیت زراعت و میوه های مختلف، و کشاورزی به طور کلی، در آیات آینده، سخن به میان خواهد آمد.

در روایات اسلامی، در زمینه دامداری، تعبیرات جالبی دیده می شود و همچنین در زمینه کشاورزی، که به عنوان نمونه، احادیث زیر را از منابع مختلف

یادآور می شویم:

۱ - پیامبر (صلی الله علیه وآله) به یکی از بستگانش فرمود: چرا در خانه ات «برکت» نمی آوری؟ عرض کرد:

منظورتان از برکت چیست؟ فرمود: شَاءَ تُحْلَبُ: «گوسفند شیرده»!

سپس اضافه فرمود: فَإِنَّهُ مَنْ كَانَتْ فِي دَارِهِ شَاءَ تُحْلَبُ أَوْ نَعَجَةٌ أَوْ بَقَرَةٌ فَبَرَكَاهُ كُلُّهُنَّ: «هر کس در خانه خود گوسفند شیرده یا گاو ماده داشته باشد سر تا پا برکت است». (۱)

۲ - و نیز از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که درباره اهمیت گوسفند، فرمود: نِعْمَ الْمَالُ الشَّاءُ: «گوسفند سرمایه بسیار خوبی است». (۲)

۳ - در تفسیر «نور الثقلین» ذیل آیات مورد بحث، از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: أَفْضَلُ مَا يَتَّخِذُهُ الرَّجُلُ فِي مَنْزِلِهِ لِإِعْيَالِهِ الشَّاءُ فَمَنْ كَانَ فِي مَنْزِلِهِ شَاءٌ قَدَسَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ مَرَّتَيْنِ فِي كُلِّ يَوْمٍ:

«بهترین چیزی که انسان در خانه برای خانواده خود تهیه می کند، گوسفند است، هر کس در منزل خود گوسفندی داشته باشد در هر روز، فرشتگان خدا دو بار او را تقدیس می کنند».

اشتباه نشود، ممکن است شرائط تربیت کردن گوسفند در خانه، برای بسیاری فراهم نباشد، ولی هدف اصلی این است که: به تعداد خانواده ها تولید و تربیت گوسفند به طور مستمر انجام گیرد (دقت کنید).

۴ - در اهمیت زراعت، همین بس که: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تَرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ: «هر کس آب و خاکی داشته باشد و با این

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۶۱، صفحه ۱۳۰ - در حدیث فوق علاوه بر «شَاء» (گوسفند) و «بقره» (گاو) به «نعجه» نیز اشاره شده که در لغت برای آن چند معنی ذکر شده است: گاو وحشی، گوسفند کوهی و گوسفند ماده.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۱، صفحه ۱۲۹.

حال فقیر باشد، خدا او را از رحمت خویش دور کند».(۱)

بدیهی است این گفتار بزرگ، همان گونه که درباره یک فرد صادق است درباره یک ملت نیز صدق می کند، مردمی که آب و خاک به قدر کافی دارند، باز هم نیازمند به دیگران هستند، مسلماً از رحمت خدا دورند!

۵ - و نیز از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: عَلَیْكُمْ بِالْغَنَمِ وَ الْحَرْثِ فَإِنَّهُمَا یَرْوَحَانِ بِخَیْرٍ وَ یَعْلُوَانِ بِخَیْرٍ:

«وظیفه شماس است که به تربیت گوسفند و کشاورزی پردازید که رفت و آمد هر دو خیر و برکت است».(۲)

۶ - از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که: مَا فِی الْأَعْمَالِ شَیْءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الزَّرْعَةِ: «هیچ عملی نزد خدا از زراعت محبوبتر نیست».(۳)

بالاخره، در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: الزَّارِعُونَ کُنُوزُ الْأَنْامِ یَزْرَعُونَ طَیِّباً أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ هُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ أَحْسَنُ النَّاسِ مَقَاماً وَ أَقْرَبُهُمْ مَنْزِلَةً یُدْعَوْنَ الْمُبَارَکِینَ: «کشاورزان گنج های مردمند، غذای پاکیزه را که خداوند ارزانی داشته زراعت می کنند، آنها در روز قیامت برترین مقام را دارند و به خدا نزدیکترند و آنها را به نام «مبارکها» صدا می زنند».(۴)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۹۷، صفحه ۶۵.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۱، صفحه ۱۲۰.

۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۴۱ (چاپ آل البيت).

۴ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۳، صفحه ۱۹۴ - (جلد ۱۹، صفحه ۳۴، چاپ آل البيت).

- ۹ وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِرٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ
 ۱۰ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ
 ۱۱ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
 ۱۲ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
 ۱۳ وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ

ترجمه:

- ۹ - و بر خداست که راه است را (به بندگان) نشان دهد؛ اما بعضی از راهها بیراهه است و اگر خدا بخواهد، همه شما را (به اجبار) هدایت می کند.
 ۱۰ - او کسی است که از آسمان، آبی فرستاد، که نوشیدن شما از آن است؛ و (همچنین) گیاهان و درختانی که حیوانات خود را در آن به چرا می برید.
 ۱۱ - خداوند با آن (آب باران)، برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور، و از همه میوه ها می رویاند، مسلماً در این، نشانه روشنی است برای اندیشمندان است.
 ۱۲ - او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شمايند؛ در این، نشانه هائی است (از عظمت خدا)، برای گروهی که عقل خود را

به کار می گیرند.

۱۳ - (علاوه بر این)، مخلوقاتی را که در زمین به رنگ های گوناگون آفریده نیز مسخر (فرمان شما) ساخت؛ در این، نشانه روشنی است برای گروهی که متذکر می شوند.

تفسیر:

همه چیز در بند تسخیر تو است ای انسان

به دنبال نعمتهای مختلفی که در آیات گذشته بیان شد، قسمت دیگری از نعمتهای مهم الهی در آیات مورد بحث، آمده است.

نخست، به یکی از نعمتهای بسیار مهم معنوی اشاره کرده می فرماید: «بر خدا است که راه راست و صراط مستقیم را که هیچگونه انحراف و کژی در آن نیست در اختیار بندگان بگذارد» (وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ).

«قَصْد» به معنی صاف بودن راه است، و بنابراین، «قَصْدُ السَّبِيلِ» به معنی راه راست می باشد راهی که انحراف و ضلالت در آن وجود ندارد. (۱)

در این که: این راه راست اشاره به جنبه تکوینی یا تشریعی می کند، مفسران تفسیرهای مختلفی دارند، ولی، هیچ مانعی ندارد که: هر دو جنبه را شامل شود.

توضیح این که: خداوند، انسان را با نیروهای مختلفی مجهز ساخته، و استعدادهای گوناگونی به او داده، تا در مسیر تکامل که هدف آفرینش است به او کمک کند، و از این نظر، همانند گیاهان و یا انواع جانداران است، که نیروها و غرائز لازم برای رسیدن به این هدف در اختیارشان گذارده شده است، با این

۱ - بعضی از مفسران بزرگ، مانند: «علامه طباطبائی» در «المیزان»، «قَصْد» را به معنی «قاصد» گرفته اند که نقطه مقابل «جائر» یعنی منحرف از حق است.

تفاوت که، انسان با اراده خود و آزادانه تصمیم می گیرد ولی حیوانات و گیاهان، بی اختیار به سوی هدفشان پیش می روند، و قوس صعودی تکامل انسان نیز قابل مقایسه با جانداران دیگر نیست.

به این ترتیب، از نظر خلقت، آفرینش و تکوین انسان را مجهز به عقل و استعداد و نیروهای لازم برای پیمودن این صراط مستقیم کرده است.

از سوی دیگر، خدا پیامبران را با وحی آسمانی و تعلیمات کافی و قوانین مورد نیاز انسان، فرستاده است، تا از نظر تشریع، راه را از چاه مشخص کرده و با انواع بیانها او را تشویق به پیمودن این راه کنند، و از مسیرهای انحرافی باز دارند.

جالب این که: خداوند در آیه فوق، این امر را به عنوان فریضه ای بر خود لازم شمرده و با کلمه «عَلَى اللَّهِ» (بر خدا لازم است) از آن یاد کرده است که همانند آن را در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى: «بر ما است که انسان را هدایت کنیم»» (۱)

اگر ما، در وسعت مفهوم «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» و مجموعه نیروهای مادی و معنوی که در آفرینش انسان و تعلیم و تربیت او به کار رفته دقیق شویم، از عظمت این نعمت بزرگ که از همه نعمتها برتر است، آگاه خواهیم شد.

آن گاه از آنجا که راههای انحرافی فراوان است، به انسانها هشدار می دهد و می گوید: «بعضی از این راهها منحرف و بیراهه است» (وَمِنْهَا جَائِرٌ) (۲)

و از آنجا که نعمت اختیار و آزادی اراده و انتخاب، یکی از مهمترین عوامل تکامل انسان می باشد با یک جمله کوتاه به آن اشاره کرده می گوید: «اگر خدا می خواست همه شما را به اجبار به راه راست هدایت می کرد» به گونه ای که

۱ - لیل، آیه ۱۲.

۲ - ضمیر «مِنْهَا» به «السَّبِيلِ» باز می گردد، و «سَبِيلِ» مؤنث مجازی است.

نتوانید گامی از آن فراتر بگذارید (وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ). ولی این کار را نکرد؛ چرا که هدایت اجباری، نه افتخار است و نه تکامل، بلکه، به شما آزادی داد، تا این راه را با پای خود بپیمائید و به بالاترین اوج تکامل برسید. جمله فوق، ضمناً، به این واقعیت اشاره می کند که: گام نهادن گروهی از انسانها در طریق جائز و راه منحرف، نباید این توهم را ایجاد کند که: خدا در برابر آنها مغلوب شده است، بلکه این خواست او و مقتضای حکمت است که انسانها آزاد باشند.

در آیه بعد باز به سراغ نعمتهای مادی می رود تا حسن شکرگزاری انسانها را برانگیزد، آتش عشق خدا را در دلهایشان بیفروزد، و آنها را به شناخت بیشتر بخشنده این نعمتها دعوت کند. می گوید: «او کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاد» (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً). آبی حیاتبخش، زلال، شفاف، و خالی از هر گونه آلودگی «که شما از آن می نوشید» (لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ).

«و نیز گیاهان و درختانی از آن به وجود می آید که حیوانات خود را در آن به چرا می فرستید» (وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ).

«تُسِيمُونَ» از ماده «إِسَامَه» به معنی چراندن حیوانات است و می دانیم حیوانات هم از گیاهان زمین استفاده می کنند، هم از برگهای درختان، و اتفاقاً «شَجَر» در لغت عرب، معنی وسیعی دارد که: هم به درخت گفته می شود و هم به گیاه.

بدون شک، منافع آب باران تنها نوشیدن انسان و رویانیدن درختان و گیاهان نیست، بلکه شستشوی زمینها، تصفیه هوا، ایجاد رطوبت لازم برای طراوت پوست تن انسان، و راحتی تنفس او، و مانند آن همه از فوائد باران است، ولی از آنجا که دو قسمت یاد شده، از اهمیت بیشتری برخوردار بوده روی آن تکیه شده است.

باز همین مسأله را چنین ادامه می دهد: «به وسیله این آب باران برای شما زراعت را می رویاند، و همچنین زیتون و نخل و انگور را» (يُثْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ).

«و خلاصه از تمام میوه ها» (وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).

«مسلماً در آفرینش این میوه های رنگارنگ و پر برکت، و این همه محصولات کشاورزی، نشانه روشنی است از خدا برای کسانی که اهل تفکرند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

«زَرْع» هر گونه زراعتی را شامل می شود، «زیتون»، هم، نام آن درخت مخصوص است و هم نام میوه آن (ولی، به گفته بعضی از مفسران «زیتون» فقط نام درخت است، و «زیتونه» نام میوه آن، در حالی که در آیه ۳۵ سوره «نور» «زیتونه» به خود درخت اطلاق شده است).

«نَخِيل» (درخت خرما) هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع، استعمال می شود، و «أَعْنَاب» جمع «عنبه» به معنی انگور است.

در اینجا این سؤال پیش می آید: چرا از میان همه میوه ها، قرآن مجید، تنها روی این سه میوه تکیه کرده است، زیتون و خرما و انگور، دلیل آن را به خواست خدا در ذیل همین آیات می خوانید.

پس از آن به نعمت «تسخیر» موجودات مختلف جهان در برابر انسان اشاره کرده، می فرماید: «خداوند شب و روز را برای شما مسخر کرد و همچنین خورشید و ماه را» (وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).

«ستارگان نیز به فرمان او مسخر شما هستند» (وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ). «مسلماً در این امور نشانه هائی است از عظمت خدا و بزرگی آفرینش برای آنها که اندیشه می کند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

در ذیل آیات سوره «رعد» و «ابراهم» گفتیم: مفهوم واقعی تسخیر موجودات برای انسان آنست که: در خدمت منافع او باشند، و به نفع او کار کنند، و به او امکان بهره گیری دهند، به همین جهت، شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان که هر کدام به نوعی در زندگی انسان اثر دارند، و مورد بهره برداری او قرار می گیرند، در تسخیر اویند.

این تعبیر جالب، (مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا) علاوه بر این که: شخصیت و عظمت واقعی انسان را از دیدگاه اسلام و قرآن روشن می سازد، و به او عظمتی می بخشد که درخور مقام خلیفه الهی است، نعمتهای گوناگون خدا را به خاطرش می آورد، حسّ قدردانی را در او برمی انگیزد، و از نظام بدیعی که در چگونگی این تسخیر به کار رفته، وی را به خدا نزدیک می سازد.

به همین جهت، در پایان آیه می گوید: «در این تسخیر نشانه هائی است برای آنها که اندیشه می کنند».

برای آگاهی بیشتر از اسرار این تسخیر به شرح مبسوطی که در سوره «ابراهم» آیات ۳۲ و ۳۳ آوردیم مراجعه فرمائید.

* * *

علاوه بر اینها «مخلوقاتِی را که در زمین آفریده نیز مسخر فرمان شما ساخت» (وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ).

«مخلوقاتِی گوناگون و رنگارنگ» (مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ).

از انواع پوششها، غذاها، همسران پاک، وسائل رفاهی گرفته تا انواع معادن و منابع مفید زیر زمینی و روی زمینی و سایر نعمتها.

«در اینها نیز نشانه ای است آشکار برای مردمی که متذکر می شوند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ).

* * *

نکته ها:

۱ - نعمتهای مادی و معنوی

جالب این که: در آیات فوق نعمتهای مادی و معنوی، آن چنان به هم آمیخته شده است که: نمی توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد، با این حال، لحن آیات مزبور در زمینه نعمتهای معنوی با مادی، متفاوت است.

در هیچ مورد نمی گوید: بر خدا است که: فلان رزق و روزی را برای شما بیافریند، اما در مورد هدایت و راه راست می گوید: «بر خدا است که راه راست را به شما نشان دهد»، و نیروهای لازم را برای پیمودن این راه از نظر تکوین و تشریع در اختیارشان بگذارد. اصولاً بحثهای یک بُعدی از روش قرآن دور است، حتی آنجا که سخن از آفرینش درختان و میوه ها و تسخیر خورشید و ماه به میان می آورد باز آن را در مسیر یک هدف معنوی قرار می دهد و می گوید: «این نعمتهای مادی نیز نشانه ای است از عظمت آفرینش و آفریدگار».

* * *

۲ - چرا تنها زیتون و نخل و انگور؟!

ممکن است چنین به نظر آید که: اگر قرآن در آیات فوق از میان انواع میوه ها روی «زیتون و خرما و انگور» تکیه کرده به خاطر وجود آنها در محیط نزول قرآن بوده است. ولی، با توجه به جهانی و جاودانی بودن قرآن، و عمق تعبیراتش روشن می شود که، مطلب از این فراتر است.

غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند، به ما می گویند: کمتر میوه ای است که برای بدن انسان از نظر غذایی به اندازه این سه میوه، مفید و مؤثر باشد.

همانها می گویند: «روغن زیتون» برای تولید سوخت بدن ارزش بسیار فراوان دارد، کالری حرارتی آن بسیار بالا است، و از این جهت یک نیروبخش است و آنها که می خواهند همواره سلامت خود را حفظ کنند، باید به این اکسیر علاقمند شوند.

روغن زیتون، دوست صمیمی کبد آدمی است، و برای رفع عوارض کلیه ها و سنگ های صفراوی و قولنج های کلیوی و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤثر است.

به همین دلیل در روایات اسلامی نیز از آن مدح و تمجید فراوان شده، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) درباره «زیتون» چنین می خوانیم: «غذای خوبی است، دهان را خوشبو و بلغم را بر طرف می سازد، صورت را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت نموده و بیماری و درد را از میان می برد و

آتش خشم و غضب را فرو می نشاند» (۱).

و از آن مهتر این که: در خود قرآن از درخت «زیتون» به عنوان «شَجَرَه مُبَارَكَه» (درخت پر برکت) (۲) یاد شده است.

با پیشرفت دانش پزشکی و غذاشناسی اهمیت داروئی «خرما» نیز به ثبوت رسیده است. در خرما، کلسیم وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوانها است و نیز فسفر وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است، و قوه بینائی را می افزاید.

و نیز پتاسیم موجود است که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند، و وجود آن برای ماهیچه ها و بافتهای بدن بسیار پر ارزش است.

این سخن امروز، در میان غذاشناسان معروف است که: خرما از سرطان جلوگیری می کند، زیرا آمارهائی که در این زمینه تهیه شده نشان می دهد در مناطقی که خرما بیشتر می خورند، ابتلای به سرطان کمتر است، و اعراب و صحرا نشینانی که در فقر غذائی به سر می برند به واسطه خوردن خرما، هرگز مبتلا به سرطان نمی شوند، عامل این موضوع را وجود «منیزیم» می دانند. قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالمترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند براحتی از آن استفاده کنند.

دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین کشف کرده اند که آن را به صورت یک منبع غذائی غنی و بسیار پر ارزش در آورده است. (۳)

به همین دلیل در روایات اسلامی نیز روی این ماده غذائی تاکید فراوان

۱ - «اسلام پزشک بی دارو».

۲ - نور، آیه ۳۵.

۳ - «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۷، صفحه ۶۵ - جالب این که: جلد هفتم این کتاب از آغاز تا به آخر پیرامون خواص غذائی و درمانی خرما و انگور سخن می گوید که مطالعه آن انسان را به اهمیت این دو غذا آشنا می سازد.

دیده می شود، از علی (علیه السلام) نقل شده: كُلِّ التَّمْرِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْأَدْوَاءِ: «خرما بخورید که شفای بیماریها است».

و نیز روایت شده که در بسیاری از اوقات غذای علی (علیه السلام) را نان و خرما تشکیل می داد.

و در روایت دیگر می خوانیم: «خانه ای که در آن خرما نیست اهل آن خانه در واقع گرسنه اند»! (۱)

در آیات سوره «مریم» نیز خواهد آمد که: خداوند، «مریم» را در آن بیابان که فاقد وسیله بود هنگامی که «عیسی» را به دنیا آورده بود، از رطب تازه روزی داد، و این اشاره ای است به این که: یکی از بهترین غذاها برای مادری که فرزند به دنیا آورده رطب تازه است، و حتی در روایاتی که ذیل آیه آمده، می خوانیم: بهترین دارو برای چنین زنانی همین میوه است. ۲. اما در مورد «انگور» به گفته دانشمندان غذاشناس به قدری عوامل مؤثر دارد که می توان گفت، یک داروخانه طبیعی است؟ علاوه بر این انگور از نظر خواص، بسیار نزدیک به شیر مادر است، یعنی یک غذای کامل محسوب می شود، انگور دو برابر گوشت، در بدن حرارت ایجاد می کند، و اضافه بر این ضد سَمّ است، برای تصفیه خون، دفع رماتیسم، نقرس، و زیادی اوره خون، اثر درمانی مسلمی دارد، انگور معده و روده را لایروبی می کند، نشاط آفرین و بر طرف کننده اندوه است، اعصاب را تقویت کرده، و ویتامینهای مختلف موجود در آن به انسان نیرو و توان می بخشد.

انگور، علاوه بر این که غذای بسیار پر ارزشی است قدرت میکرب کشی

قابل ملاحظه ای دارد و حتی عامل مؤثری است برای مبارزه با بیماری سرطان. (۱)
 به همین دلیل در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: خَيْرُ طَعَامِكُمُ الْخُبْزُ وَ خَيْرُ
 فَاكِهِتِكُمُ الْعِنَبُ: «بهترین طعام شما نان و بهترین میوه شما انگور است». (۲)
 اگر ما بخواهیم آنچه را غذاشناسان در زمینه این میوه ها گفته اند و روایات فراوانی که در
 منابع اسلامی در این رابطه نقل شده در اینجا بیاوریم مسلماً از روش تفسیر خارج خواهیم شد.
 مقصود این بود، روشن سازیم که تکیه کردن قرآن بر این سه نوع میوه بی دلیل نیست، و شاید
 در آن روز قسمت مهمی از آن بر مردم پوشیده بوده است.

۳ - تفکر، تعقل، تذکر

در آیات فوق، بعد از بیان سه بخش از نعمتهای الهی مردم را دعوت به اندیشه کرده، منتها در
 یک مورد می گوید: در اینها نشانه هائی است برای قومی که تفکر می کنند، در مورد دیگر می
 گوید برای قومی که تعقل دارند، و در مورد سوم برای قومی که متذکر می شوند.
 این اختلاف تعبیر، مسلماً جنبه تفنّن در عبارت ندارد، بلکه آنچه از روش قرآن می دانیم، هر
 کدام اشاره به نکته ای است، و شاید نکته این تفاوت آن باشد که در مورد الوان نعمتهای
 موجود در زمین آن قدر مسأله روشن است که تنها تذکر و یادآوری کافی است، ولی در مورد
 زراعت و زیتون و نخل و انگور و به طور کلی میوه ها، کمی بیشتر اندیشه لازم است، تا به
 خواص غذایی و درمانی آنها آشنا شویم، به همین جهت تعبیر به «تفکر» می کند.

۱ - «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۷، صفحات ۱۰۱ و ۱۴۲

۲ - «اسلام پزشک بی دارو».

اما در مورد تسخیر خورشید و ماه و ستارگان و اسرار شب و روز باز هم اندیشه بیشتری لازم است، لذا تعبیر به «تعقل» که گویای سطح بالاتری از اندیشه است فرموده.

در هر حال، روی سخن قرآن همه جا، با اندیشمندان، متفکران و صاحبان مغز و عقل است، و با توجه به این که: قرآن از محیطی بر خاسته که در آنجا جز جهل، حکومت نمی کرد، عظمت این تعبیرات آشکارتر می شود و هم پاسخی است دندان شکن به آنها که، به خاطر بعضی از مذاهب خرافی، خط سرخ روی همه مذاهب راستین کشیده اند و می گویند: مذهب، وسیله تخدیر و از کار انداختن اندیشه ها است و ایمان به خدا مولود جهل آدمی است!

این گونه آیات قرآن، تقریباً در همه سوره ها گسترده است، به وضوح می گوید: مذهب راستین، زائیده اندیشه، تفکر و تعقل است، و اسلام در همه جا سر و کار با متفکران و اندیشمندان و اولوا الالباب دارد، نه با جاهلان و خرافاتیان، یا روشنفکر نمایان بی منطق.

* * *

- ۱۴ وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
- ۱۵ وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
- ۱۶ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ
- ۱۷ أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَ فَلََا تَذَكَّرُونَ
- ۱۸ وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

- ۱۴ - او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری برای پوشیدن (مانند مروارید) از آن استخراج کنید؛ و کشتیها را می بینی که سینه دریا را می شکافند تا شما (به تجارت پردازید و) از فضل خدا بهره گیرید؛ شاید شکر نعمتهای او را به جا آورید.
- ۱۵ - و در زمین، کوههای ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد؛ و نهرها و راههایی ایجاد کرد، تا هدایت شوید.
- ۱۶ - و (نیز) علاماتی قرار داد؛ و (شب هنگام) به وسیله ستارگان هدایت می شوند.
- ۱۷ - آیا کسی که (این گونه مخلوقات را) می آفریند، همچون کسی است که نمی آفریند؟! آیا متذکر نمی شوید؟!
- ۱۸ - و اگر نعمتهای خدا را بشمارید، هرگز نمی توانید آن را احصا کنید؛ خداوند بخشنده و مهربان است.

تفسیر:

نعمت کوهها و دریاها و ستارگان

این آیات، به سراغ بخش مهم دیگری از نعمتهای بی پایان خداوند در مورد انسانها می رود، نخست از دریاها که منبع بسیار مهم حیات و زندگی است آغاز می کند و می گوید: «او کسی است که دریاها را برای شما تسخیر کرد و به خدمت شما گمارد» (وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ).

می دانیم، قسمت عمده روی زمین را دریاها تشکیل می دهند، و نیز می دانیم نخستین جوانه حیات در دریاها آشکار شده، و هم اکنون نیز دریا منبع مهمی برای ادامه حیات انسان، و همه موجودات روی زمین است، و قرار دادن آن در خدمت بشر، یکی از نعمتهای بزرگ خدا است. آن گاه به سه قسمت از منافع دریاها اشاره کرده می فرماید:

«تا از آن گوشت تازه بخورید» (لَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا).

گوشتی که زحمت پرورش آن را نکشیده اید، تنها دست قدرت خدا آن را در دل اقیانوسها پرورش داده، و رایگان در اختیارتان گذارده است.

مخصوصاً تکیه روی طراوت و تازگی این گوشت، با توجه به این که: در آن عصر و زمان از یک جهت، و در عصر و زمان ما از جهت دیگر، گوشتهای کهنه فراوان بوده و هست، اهمیت این نعمت را آشکارتر می سازد، و هم اهمیت تغذیه از گوشت تازه را.

با تمام پیشرفتی که در زندگی و تمدن مادی بشر به وجود آمده، هنوز دریا یکی از مهمترین منابع تغذیه انسان را تشکیل می دهد، و همه سال صدها هزار تن از گوشت تازه ای که دست لطف پروردگار برای انسانها پرورش داده، از دریا

صید می شود.

لذا اکنون که جمعیت کره زمین رو به افزایش است و بعضی در مطالعات ابتدائی خود احساس می کنند، خطر کمبود مواد غذایی، مردم جهان را برای آینده تهدید می کند، افکار دانشمندان متوجه دریاها شده، و چشم امید خود را به آن دوخته اند تا از طریق پرورش و تکثیر نسل انواع ماهیها بتوانند این کمبود را به مقدار قابل ملاحظه ای، بر طرف سازند، این از یکسو. از سوی دیگر، مقرراتی برای جلوگیری از آلوده شدن آب دریاها و از میان رفتن نسل ماهی ها، وضع کرده اند که: از مجموع آن اهمیت جمله فوق، که در چهارده قرن قبل در قرآن نازل شده است، روشنتر می شود.

دیگر از منافع آن، مواد زینتی است که از دریاها استخراج می شود لذا اضافه می کند: «تا از آن زینتی برای پوشیدن استخراج کنید» (وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا). انسان، مانند چهارپایان نیست که ذوق نداشته باشد، بلکه یکی از ابعاد معروف چهارگانه روح انسان را حسنّ زیبایی تشکیل می دهد که سرچشمه پیدایش شعر و هنر اصیل و مانند آنها است.

بدون شک، این بُعد از روح انسانی نقش مؤثری در حیات بشر دارد، لذا باید به طرز صحیح و سالمی - دور از هر گونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر - اشباع گردد. آنها که غرق در تجمل پرستی و انواع زینتند به همان گونه گمراهند که افراد خشک و مخالف هر گونه زینت؛ چرا که، یکی در طرف افراط و مایه نابودی سرمایه ها و ایجاد فاصله طبقاتی و کشتن معنویات است، و دیگری در طرف تفریط و باعث خمودی و رکود.

به همین دلیل در اسلام، استفاده از زینت به صورت معقول و خالی از هر گونه اسراف مانند بهره گیری از لباسهای خوب، انواع عطریات، بعضی سنگهای قیمتی و مانند آن - مخصوصاً در مورد زنان - که نیاز روحیشان به زینت بیشتر است توصیه شده است، ولی، باز تأکید می کنیم: باید خالی از اسراف و تبذیر باشد.

بالاخره سومین نعمت دریا را حرکت کشتی ها به عنوان یک وسیله مهم برای انتقال انسان و نیازمندیهای او، ذکر می کند، و می فرماید: «کشتی ها را می بینی که آبها را بر صفحه اقیانوسها می شکافند» (وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ).

صحنه ای که در برابر سرنشینان کشتی به هنگام حرکت بر صفحه اقیانوسها ظاهر می شود، چقدر دیدنی است خدا این نعمت را به شما داد «تا از آن بهره گیرید و از فضل او در مسیر تجارت خود از کشتی ها استفاده کنید» (وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ). (۱)

با توجه به این همه نعمت، حسن شکرگزاری را در شما زنده کند «شاید شکر نعمتهای او را به جا آورید» (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

«فُلْكَ» (کشتی) هم به معنی مفرد آمده و هم به معنی جمع.

«مَوَاحِرَ» جمع «مَاحِرَةٍ» از ماده «مَخَرَّ» (بر وزن فخر) به معنی شکافتن آب از چپ و راست است، و به صدای وزش بادهای شدید نیز گفته می شود، و از آنجا که کشتیها به هنگام حرکت آبها را با سینه خود می شکافند به آنها «مَاحِرَ» یا «مَاحِرَةٍ» می گویند.

اصولاً - چه کسی این خاصیت را در ماده ای که کشتی را از آن می سازند قرار

۱ - جمله «وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» با واو عطف ذکر شده و باید «معطوفٌ علیه» داشته باشد که قاعداً در تقدیر است و در تقدیر چنین بوده: لِنَتَفَعَّلُوا بِهَا وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ: «کشتی ها را می بینی که با سینه خود آبها را می شکافند تا از آنها استفاده های مختلف کنید و برای تجارت از آن بهره گیرید».

داد تا روی آب بایستد، آیا اگر همه چیز از آب سنگین تر بود، و فشار مخصوص آب نیز نبود، هرگز می توانستیم، بر صفحه بی کران اقیانوسها حرکت کنیم؟ به علاوه، چه کسی بادهای منظم را بر صفحه اقیانوسها به حرکت در آورد؟ و یا چه کسی در بخار، آن همه قدرت آفرید تا با نیروی آن کشتیهای موتوری را بر صفحه اقیانوسها به حرکت در آوریم؟ آیا هر یک از اینها نعمت بزرگی نیست؟ توجه به این نکته که: راههای دریائی از جاده های خشکی بسیار وسیعتر، کم خرج تر و آماده تر است، و نیز توجه به این که: کشتیهای غول پیکر که گاهی به عظمت یک شهر می باشند، عظیمترین وسیله نقلیه بشر را تشکیل می دهند، عظمت نعمت دریاها را برای کشتیرانی واضحت می کند.

* * *

پس از بیان نعمت دریاها، به سراغ کوههای سخت و سنگین می رود و می گوید: «در زمین کوههای ثابت و مستقری افکند تا از لرزش و حرکت آن جلوگیری کند، و به شما آرامش بخشد» (وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ)^(۱) در گذشته نیز گفته ایم: کوهها از ریشه، به هم پیوسته اند و همچون زرهی کره زمین را در بر گرفته اند، این سبب می شود که: از لرزشهای شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی، هر لحظه ممکن است رخ دهد تا حد زیادی جلوگیری شود. از این گذشته، وضع خاص کوهها مقاومت پوسته زمین را در مقابل جاذبه ماه (جزر و مد) زیاد می کند، و اثر آن را به حداقل می رساند.

۱ - «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» در تقدیر «لِئَلَّا تَمِيدَ بِكُمْ» یا «كَرَاهَةً أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» بوده است.

از سوی سوم، از قدرت طوفانهای شدید و حرکت دائمی بادهای بر پوسته زمین می کاهد؛ چرا که اگر کوهها نبودند سطح هموار زمین دائماً در معرض تندبادهای قرار داشت و آرامشی متصور نبود.

و از آنجا که کوهها یکی از مخازن اصلی آبها (چه به صورت برف و یخ، و چه به صورت آبهای درونی) می باشند بلافاصله بعد از آن، نعمت وجود نهرها را بیان کرده، می گوید: «و برای شما نهرهایی قرار دادیم» (وَأَنْهَاراً).

و از این لحاظ که وجود کوهها ممکن است این توهّم را به وجود آورد که بخشهای زمین را از یکدیگر جدا می کند، و راهها را می بندد، چنین اضافه می کند: «و برای شما راهها قرار داد تا هدایت شوید» (وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ). (۱)

این مسأله قابل توجه است که: در میان بزرگترین سلسله جبال دنیا غالباً بریدگیهای وجود دارد که انسان، می تواند راه خود را از میان آنها پیدا کند، و کمتر، اتفاق می افتد: این کوهها به کلی بخشهای زمین را از هم جدا کنند.

و از این جهت که راه بدون نشانه و علامت و راهنما، انسان را به مقصد نمی رساند بعد از ذکر نعمت «راه» به این «نشانه ها» اشاره کرده، می گوید: «و علاماتی قرار داد» (وَعَلَامَاتٍ). این علامتها، انواع زیادی دارد: شکل کوهها و دره ها و بریدگیهای آنها، فراز و نشیبهای قطعات مختلف زمین، رنگ خاکها و کوهها، و حتی چگونگی وزش بادهای هر یک، علامتی برای پیدا کردن راههاست.

برای این که: بدانیم وجود این علامات تا چه حد به رهروان کمک می کند و

۱ - به هر حال، آیه فوق، یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که حداقل در آن روز برای انسانها کشف نشده بود، شرح بیشتر در این زمینه را در بخش معجزات علمی قرآن در کتاب ما «قرآن و آخرین پیامبر» مطالعه فرمائید.

آنها را از دور گشتن و گم شدن رهائی می بخشید، کافی است وضع بعضی از بیابانهای یکنواخت را که در پاره ای از مناطق وجود دارد، در نظر بگیریم که عبور از آنها فوق العاده مشکل و خطرناک است، و چه بسیار کسانی که از آنها رفتند و هیچ گاه باز نگشتند. فکر کنید، اگر همه روی زمین این چنین یکنواخت بود کوهها به یک اندازه، دشتها یک رنگ، درّه ها شیبه هم، آیا انسانها می توانستند به آسانی راه خود را پیدا کنند؟! ولی، از آنجا که: در پاره ای از اوقات در بیابانها، در شبهای تاریک، یا هنگامی که انسان شبانه در دل اقیانوسها سفر می کند از این علامات خبری نیست، خداوند، علامات آسمانی را به کمک فرستاده تا اگر در زمین علامتی نیست، از علامت آسمان استفاده کنند، و گمراه نشوند! لذا اضافه می کند: «و به وسیله ستارگان، مردم هدایت می شوند» (وَالنَّجْمُ هُمْ يَهْتَدُونَ). البته این یکی از فوائد ستارگان است، آنها فوائد بسیاری دارند ولی اگر تنها همین فایده بود، باز مهم بود، مخصوصاً پیش از آن که قطب نما اختراع شود و کشتیها بتوانند، به وسیله آن طبق نقشه ها راه خود را به سوی مقصد باز یابند، حرکت در روی دریاها بدون استفاده از ستارگان امکان پذیر، نبود، و به همین جهت شبهایی که ابر آسمان را می پوشانید، کشتیها از حرکت باز می ماندند، و اگر به راه خود ادامه می دادند، خطر مرگ آنها را تهدید می کرد. می دانیم: ستارگانی که: در نظر ما در آسمان جابه جا می شوند، پنج ستاره بیشتر نیستند که آنها را سیارات می گویند، (البته سیارات بیش از این هستند، اما بقیه با چشم کمتر دیده می شوند) باقی ستاره ها جای نسبی خود را حفظ می کنند، گوئی همچون مرواریدهایی هستند که، به روی پارچه تیره رنگی دوخته شده اند

این پارچه را از یک طرف افق می کشند و به سوی دیگر می برند. و به تعبیر دیگر، حرکت ثوابت حرکت گروهی و دسته جمعی است، اما حرکت سیارات حرکت انفرادی می باشد به طوری که فاصله هایشان با بقیه ستاره ها تغییر می کند. علاوه بر این، ستاره های ثوابت شکل های مخصوصی را تشکیل داده اند که به «اشکال فلکی» معروفند، و شناخت آنها برای پیدا کردن جهات چهارگانه (شمال و جنوب و مشرق و مغرب) بسیار مؤثر است.

پس از بیان آن همه نعمتهای بزرگ، و الطاف خفی پروردگار، وجدان انسانها را به داوری می طلبد و می گوید: «آیا کسی که می آفریند همچون کسی است که نمی آفریند، آیا متذکر نمی شوید؟! (أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

این یک روش مؤثر تربیتی است که قرآن، در بسیاری از موارد از آن استفاده کرده است، مسائل را به صورت استفهامی طرح، و پاسخ آن را بر عهده وجدانهای بیدار می گذارد، و حسّ خودجوشی مردم را به کمک می طلبد تا پاسخ از درون جانیشان بجوشد، و همچون فرزندشان به آن عشق ورزند، و آن را پذیرا گردند.

اصولاً، از نظر روانی ثابت شده: برای تعلیم و تربیت صحیح باید حداکثر کوشش را به کار برد، تا طرف مقابل، مطالب را از خود بداند یعنی احساس کند از درون خودش جوشیده، نه چیزی که از بیرون به او القا شده است، تا با تمام وجودش آن را قبول کند و از آن دفاع نماید. تکرار این نکته، نیز لازمست: مشرکانی که در برابر انواع بتها به سجده

می افتادند هرگز معتقد نبودند بت آفریننده و خالق است، بلکه آفرینش را مخصوص «الله» می دانستند، اینجاست که قرآن می گوید: آیا باید در برابر خالق این همه نعمتها سجده کرد؟ یا موجوداتی که خود مخلوق ناچیزی بیش نیستند و هرگز خلقتی نداشته و ندارند؟.

سرانجام برای این که: هیچ کس تصور نکند، نعمت خدا منحصر به اینها است می گوید: «و اگر بخواهید نعمتهای خدا را شماره کنید قادر بر احصای آن نیستید» (وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا).

سر تا پای وجود شما غرق نعمتهای او است، در هر نفس که فرو می رود و بر می آید نه تنها دو نعمت که هزاران نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب، هر دقیقه ای که از عمر ما می گذرد، حیات و سلامت ما مدیون فعالیت ملیونها موجود زنده در درون بدنمان و ملیونها موجود جاندار و بی جان در بیرون بدنمان است که بدون فعالیت آنها ادامه حیات حتی یک لحظه ممکن نیست.

اصولاً، ما از وجود همه نعمتها، آگاه نیستیم، و هر قدر دامنه علم و دانش بشری گسترده تر می شود افقهای تازه ای از این نعمتها بر ما گشوده خواهد شد، افقهای که کرانه های آنها همچنان ناپیدا است، آیا با این حال قدرت احصای نعمتهای خدا را داریم؟!

اکنون این سؤال پیش می آید: پس ما چگونه می توانیم حق شکر او را ادا کنیم؟ آیا با این حال، در زمره ناسپاسان نیستیم؟

پاسخ این سؤال را قرآن در آخرین جمله این آیه بیان می کند و می گوید: «خداوند غفور و رحیم است» (إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

آری، خدا مهربانتر و بزرگوارتر از آنست که شما را به خاطر عدم توانائی بر شکر نعمتهایش مؤاخذه، یا مجازات کند، همین قدر که بدانید سر تا پای شما غرق نعمت او است و از ادای حق شکرش عاجزید و عذر تقصیر به پیشگاهش برید، نهایت شکر او را انجام داده اید. ورنه سزاوار خداوندیشکس نتواند که به جا آورد!

ولی اینها همه مانع از آن نیست که: ما به مقدار توانائی به احصای نعمتهایش نپردازیم؛ چرا که این توجه، هم درجه معرفت و جهان بینی و جهان شناسی توحید ما را بالا می برد و هم شعله عشق خدا را در اعماق قلب ما فروزانتر می کند، و هم حسن شکرگزاری را در ما تحریک می نماید.

به همین دلیل، پیشوایان و بزرگان دین در سخنان خود و حتی در دعاها و مناجاتهایشان به شمردن گوشه ای از نعمتهای بی پایانش می پرداختند تا درسی باشد برای دیگران. (در زمینه شکر نعمت، و عدم توانائی انسان بر احصای نعمتهای پروردگار در ذیل آیه ۳۴ سوره «ابراهم» نیز بحث کرده ایم).

نکته ها:

راه، نشانه، رهبر

گرچه در آیات فوق، سخن از راهها و طرق زمین به عنوان یک نعمت الهی به میان آمده؛ چرا که راهها مهمترین وسیله ارتباط و پیشرفت تمدن انسانی هستند و به همین دلیل، در برنامه های سازندگی قبل از هر چیز به سراغ ایجاد راه مناسب می روند، زیرا بدون آن، هیچ فعالیت عمرانی ممکن نیست.

اما، بیان قرآن در این زمینه می تواند الگویی برای «زندگی معنوی» انسانها

نیز باشد چرا که: برای رسیدن به هر هدف مقدس قبل از هر چیز انتخاب راه صحیح لازم است، و علاوه بر راه، وجود علامات و نشانه ها نیز اهمیت حیاتی دارند، زیرا راههای مشابه نیز بسیارند، و گم کردن راه اصلی در میان آنها کاملاً ممکن است، اینجا است که، نقش «علامات» مشخص می شود.

مخصوصاً مؤمنان که در آیات قرآن به عنوان «متوسمین» (هوشیاران) توصیف شده اند، باید به دقت مراقب این نشانه ها باشند.

مکتبها، سنتها، دعوتها و حتی اشخاص را با نشانه ها بشناسند، و حق را در سایه نشانه هایش از باطل تشخیص دهند.

و اهمیت مسأله رهبر، نیز احتیاجی به توضیح ندارد.

جالب توجه این که: روایات بسیاری از ائمه اهلیت (علیهم السلام) وارد شده که: در آنها «نَجْم» (ستاره) به پیامبر و «علامات» به امامان تفسیر شده است، و در بعضی نجم و علامات هر دو به امامان و رهبران راه حق، تفسیر شده اند که به عنوان نمونه به چند حدیث اشاره می شود:

۱ - در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم: النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ وَالْأَعْلَامُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

«ستاره اشاره به پیامبر است و علامات امامان هستند».(۱)

عین همین مضمون از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز نقل شده است.

۲ - در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که: در تفسیر آیه فوق فرمود: نَحْنُ النَّجْمُ: «ستاره، مائیم».

۳ - و نیز در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: أَنْتَ نَجْمٌ بَنَى هَاشِمٌ: «تو ستاره بنی هاشمی».

و در روایت دیگری فرمود: أَنْتَ أَحَدُ الْعَلَامَاتِ: «تو یکی از آن نشانه ها هستی». (۱)
اینها همه، اشاره به تفسیر معنوی آیات فوق است.

- ۱۹ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ
 ۲۰ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ
 ۲۱ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ
 ۲۲ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ
 وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
 ۲۳ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
 الْمُسْتَكْبِرِينَ

ترجمه:

- ۱۹ - خداوند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می سازید، می داند.
 ۲۰ - معبودهائی را که غیر از خدا می خوانند، چیزی را خلق نمی کنند؛ بلکه خودشان هم مخلوقند.
 ۲۱ - آنها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند؛ و نمی دانند (عبادت کنندگانشان) در چه زمانی محشور می شوند؟!
 ۲۲ - معبود شما خداوند یگانه است، اما کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دلهایشان (حق) را) انکار می کند و مستکبرند.
 ۲۳ - قطعاً خداوند از آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است؛ او مستکبران را دوست نمی دارد.

تفسیر:

معبودهای مرده و فاقد شعور!

از آنجا که در آیات گذشته، به دو قسمت از مهمترین صفات خدا اشاره شد که هیچ یک از آن در بتها و معبودهای ساختگی نیستند (خالقیت موجودات، و بخشیدن نعمتها). در نخستین آیات مورد بحث، به سومین صفت «معبود حقیقی» اشاره می شود که، علم و دانائی است، می گوید: «و خداوند می داند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می سازید» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ).

پس چرا به دنبال بتها می روید که نه کمترین سهمی در خالقیت جهان دارند؟ نه کوچکترین نعمتی به شما بخشیده اند؟ و نه از اسرار درون و اعمال برون شما آگاهند؟ اینها چگونه معبودی هستند که فاقد همه صفات لازم و ارزشمندند؟! *

در آیه بعد بار دیگر روی مسأله خالقیت تکیه می کند، ولی از آیه مشابه آن که قبلاً داشتیم، فراتر می رود و می گوید: «معبودهایی را که آنها می خوانند نه تنها چیزی را خلق نمی کنند بلکه خودشان مخلوقند» (وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ). تاکنون، بحث در این بود که: اینها خالق نیستند و به همین دلیل لایق عبادت نمی باشند اکنون می گوید: آنها خود مخلوقند، نیازمند و محتاجند، با این حال چگونه می توانند تکیه گاه انسانها گردند و گرهی از کارشان بگشایند؟ این چه داوری ابلهانه ای است؟! *

از این گذشته «آنها موجودات مرده ای هستند که هرگز بوئی از حیات نبرده و نه استعداد آن را دارند» (أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ).

آیا نباید معبود حداقل موجود زنده ای باشد، و از نیاز یا عبادت عبادانش آگاه گردد؟ بنابراین چهارمین صفت معبود حقیقی یعنی «حیات» نیز در آنها به کلی منتفی است. پس از آن اضافه می کند: «این بتها اصلاً نمی دانند در چه زمانی عبادت کنندگانشان مبعوث خواهند شد» (وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ).

اگر پاداش و جزا به دست آنها بود حداقل باید از: «رستاخیز بندگان خود» با خبر باشند، با این نادانی چگونه لایق عبادتند؟

و این پنجمین صفتی است که معبود به حق باید داشته باشد و آنها فاقد آنند. (۱) شاید بارها تاکنون گفته ایم که، بت و بت پرستی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد، بسیار وسیعتر از خدایان ساختگی از سنگ و چوب و فلزات. هر موجود و هر کسی را که تکیه گاه خود در برابر خدا قرار دهیم و سرنوشت خود را دست او بدانیم او بت ما محسوب می شود.

به همین دلیل، تمام آنچه در آیات فوق آمده، درباره کسانی که امروز ظاهراً خداپرستند، اما استقلال یک فرد مؤمن راستین را از دست داده و تکیه گاهی برای خود از بندگان ضعیف انتخاب کرده اند و به صورت وابسته زندگی می کنند،

۱ - در تفسیر آیه «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» مفسران غیر از آنچه در بالا گفتیم احتمالات دیگری هم داده اند، از جمله این که: منظور این است که بتها نمی دانند کی مبعوث می شوند.

سپس به بعضی از آیات استشهاد کرده اند که می گوید: «مشرکان و بتهایشان هر دو در جهنم خواهند بود» (انبیاء، آیه ۹۸).

ولی، روشن است: اگر منظور این باشد ارتباط قابل ملاحظه ای با محتوای آیات قبل و بعد نخواهد داشت، بنابراین صحیح همان تفسیری است که در بالا آورده ایم (دقت کنید).

شامل می شود.

آنهایی که تصور می کنند، قدرتهای بزرگ جهان می توانند، تکیه گاه روزهای تاریکشان باشند، هر چند این قدرتها جهنمی هستند و بیگانه از خدا، آنها نیز عملاً بت پرست و مشرکند و باید به آنها گفت:

آیا این معبودهای شما چیزی آفریده اند؟ آیا سرچشمه نعمتی هستند؟ آیا از اسرار درون و برون شما آگاهند؟ و آیا می دانند شما چه زمانی مبعوث می شوید تا جزا و کیفرتان بدهند؟ پس چرا آنها را همچون بت می پرستید؟

به دنبال این استدلالات زنده و روشن بر نفی صلاحیت بتها، چنین نتیجه گیری می کنند؟ بنابراین، «معبود شما معبود واحدی است» (إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

و از آنجا که ایمان به مبدأ و معاد، همه جا با یکدیگر قرین و لازم و ملزوم یکدیگرند بلافاصله اضافه می کند: «آنها که ایمان به آخرت ندارند (و طبعاً ایمان درستی به مبدأ نیز ندارند) دلهایشان حقیقت را انکار می کند و در برابر حق مستکبرند» (فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ). (۱)

و گرنه، دلائل توحید برای آنها که حقجو و متواضع در مقابل حقیقتند آشکار است، و هم دلائل معاد، ولی خوی استکبار و عدم تسلیم در برابر حق، سبب می شود، آنها دائماً حالت انکار و نفی به خود بگیرند، حتی حقائق حسی را نیز منکر شوند، تا آنجا که این معنی به صورت حالت و ملکه ای در می آید و با وجود آن هیچ سخن حق و دلیل و منطقی در آنها نفوذ نمی کند.

۱ - حرف «ف» در «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» چنانکه می دانیم برای تفریع است یعنی انکار قیامت و رستخیز که از استکبار سرچشمه می گیرد به خاطر انکار مبدأ است.

آیا دلائل زنده ای که در آیات قبل، در زمینه عدم شایستگی بتها برای پرستش، گذشت کافی نیست که هر ذی شعوری تصدیق کند بت لایق پرستش نیست؟ ولی، باز می بینیم این جمعیت با کمال تعجب از پذیرفتن این حقیقت آشکار خودداری می کردند.

آخرین آیه مورد بحث بار دیگر روی علم خدا به غیب و شهود و پنهان و آشکار مجدداً تکیه کرده، می گوید: «قَطْعاً خداوند از آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است» (لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ).

این جمله در واقع تهدیدی است در برابر کفار و دشمنان حق که خدا از حال آنها هرگز غافل نیست، نه تنها برون بلکه درونشان را هم می داند و به موقع به حسابشان خواهد رسید.

آنها مستکبرانند، و «خداوند مستکبران را دوست نمی دارد» (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ).

چرا که استکبار در برابر حق، اولین نشانه بیگانگی از خدا است.

کلمه «لَا جَرَمَ» مرکب از «لا» و «جَرَمَ» که معمولاً برای تأکید و به معنی «قطعاً» به کار می رود، و گاهی، به معنی «لابد» (ناچار) و حتی گاهی، به معنی «قسم» استعمال می شود، مثل این که می گوئیم: لَا جَرَمَ لَأَفْعَلَنَّ: «سوگند می خورم که این کار را انجام می دهم».

و اما این که: چگونه این معانی از «لَا جَرَمَ» استفاده شده از این جهت است که «جَرَمَ» در اصل، به معنی چیدن و قطع کردن میوه از درخت است، و هنگامی که «لا» بر سر آن در آید، مفهومش این می شود که: هیچ چیزی نمی تواند این موضوع را قطع کند، و از آن جلوگیری نماید و به این ترتیب، معنی «مسلاً» و

«ناچار» و گاهی «سوگند» از آن استفاده می شود.

نکته ها:

مستکبران کیانند؟!

در چندین آیه، از آیات قرآن، «استکبار» به عنوان یک صفت ویژه کفار به کار رفته، و از همه آنها استفاده می شود، که منظور از آنها تکبر از قبول حق است.

در سوره «نوح» آیه ۷ می خوانیم: وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا: «و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشهایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند».

و در سوره «منافقین» آیه ۵ می خوانیم: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ: «و هنگامی که به آنها بگوئی بیائید تا رسول خدا برای شما آمرزش بطلبد، سرپیچی می کنند و آنها را می بینی که مردم را از راه حق باز می دارند و استکبار می ورزند».

و در سوره «جاثیه» آیه ۸ درباره همین گروه می خوانیم: يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا: «آیات خدا را که بر او خوانده می شود می شنود، اما چنان با حالت استکبار اصرار بر کفر دارد که گوئی آن آیات را هرگز نشنیده است»!

و در حقیقت، بدترین استکبار، همان تکبر از قبول حق است، چرا که تمام راههای هدایت را به روی انسان می بندد، و تمام عمر در بدبختی و گناه و بی ایمانی می ماند.

علی(علیه السلام) در «نهج البلاغه» در خطبه «قاصعه» صریحاً شیطان را به عنوان «سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ» (پیشکسوت و سر سلسله مستکبران) معرفی می کند، چرا که او نخستین گام را در مخالفت با حق و عدم تسلیم در مقابل این واقعیت که آدم از او کامل تر است برداشت. و به این ترتیب، تمام کسانی که از پذیرش حق سر باز می زنند، خواه از نظر مالی تهدیدست باشند، یا متمکن، مستکبرند، ولی نمی توان انکار کرد که در بسیاری از اوقات، تمکن زیاد مالی سبب می شود که، انسان از پذیرش حق خودداری کند.

در «روضة کافی» از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: وَمَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقُلْتُ إِنَّمَا يَرَى أَنَّ لَهُ عَلَيْهِ فَضْلًا بِالْعَافِيَةِ إِذَا رَأَهُ مُرْتَكِبًا لِلْمَعَاصِي؟ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! فَلَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ غُفِرَ لَهُ، مَا أَتَى، وَأَنْتَ مَوْقُوفٌ تُحَاسِبُ، أَمَا تَلَوْتَ قِصَّةَ سِحْرَةِ مُوسَى(علیه السلام):

«کسی که برای خود بر دیگری امتیاز قائل است، از مستکبران است، راوی حدیث می گوید: از امام پرسیدم: که آیا مانعی دارد اگر انسان کسی را مشغول گناه ببیند، برای خود که مرتکب گناه نیست، امتیازی بر او قائل باشد؟ امام فرمود: اشتباه کردی! چه بسا خدا سرانجام گناه او را ببخشد، ولی تو را در پای حساب حاضر سازد، آیا قصه ساحران زمان موسی(علیه السلام) را در قرآن نخواندی» (که یک روز، به خاطر پاداش فرعون و تقرب به دربار او حاضر شدند در برابر پیامبر اولوا العزم پروردگار قیام کنند، ولی با دیدن چهره حق ناگهان تغییر مسیر دادند، تا آنجا که در برابر تهدید فرعون به کشتن نیز مقاومت کردند و خدا آنها را مشمول عفو و رحمت خود قرار داد)؟! (۱)

- ۲۴ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
- ۲۵ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ
- ۲۶ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهَ بُنْيَانُهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
- ۲۷ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَ يَقُولُ أَإِنَّ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ
- ۲۸ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
- ۲۹ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ

ترجمه:

- ۲۴ - و هنگامی که به آنها گفته شود: «پروردگار شما چه نازل کرده است؟» می گویند: «اینها همان افسانه های دروغین پیشینیان است».
- ۲۵ - آنها باید روز قیامت، (هم) بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش کشند؛ و هم سهمی از گناهان کسانی که به خاطر جهل، گمراهشان می سازند، بدانید آنها بار سنگین بدی بر دوش می کشند!
- ۲۶ - کسانی که قبل از ایشان بودند (نیز) از این توطئه ها داشتند؛ ولی خداوند به

سراغ شالوده (زندگی) آنها رفت؛ و آن را از اساس ویران کرد؛ و سقف از بالا بر سرشان فرو ریخت؛ و عذاب (الهی) از آنجایی که نمی دانستند به سراغشان آمد.

۲۷ - سپس روز قیامت خدا آنها را رسوا می سازد؛ و می گوید: «شریکانی که شما برای من ساختید، و به خاطر آنها با دیگران دشمنی می کردید، کجا هستند؟! (در این هنگام)، کسانی که به آنها علم داده شده می گویند: «رسوائی و بدبختی، امروز بر کافران است!»

۲۸ - همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند! در این موقع آنها تسلیم می شوند (و به دروغ می گویند): ما کار بدی انجام نمی دادیم! آری، خداوند به آنچه انجام می دادید عالم است.

۲۹ - (به آنها گفته می شود): اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود! چه جای بدی است جایگاه مستکبران!

شان نزول

در تفسیر «مجمع البیان» می خوانیم: بر طبق بعضی از روایات آیه نخست درباره «مقتسمین» (تبعیض گران) که قبلاً درباره آنها بحث شد نازل گردیده است، آنها ۱۶ نفر بودند که به چهار گروه تقسیم شدند، و هر گروه چهار نفری بر سر راه مردم در یکی از جاده های «مکه» در ایام حج ایستادند تا پیش از آن که مردم وارد شوند، ذهن آنها را نسبت به قرآن و اسلام بدبین سازند، و بگویند: محمد (صلی الله علیه و آله) دین و آئین تازه ای نیاورده بلکه همان افسانه های دروغین پیشینیان است.

تفسیر:

آنها که بار گناه دیگران را بر دوش می کشند در آیات گذشته، سخن از مستکبران بود که هرگز در برابر حق تسلیم نمی شدند، بلکه کوشش داشتند به نحوی از زیر بار آن شانه خالی کنند. و در این آیات، منطق همیشگی این گروه بی ایمان منعکس شده است، می گوید: «هنگامی که به آنها گفته شود پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟ در پاسخ می گویند: اینها وحی الهی نیست، همان افسانه های دروغین پیشینیان است» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

و با این تعبیر موزیانه دو مطلب را بیان می داشتند، نخست این که: سطح فکر ما از این مسائل بسیار برتر است، اینها افسانه ای بیش نیست که برای سرگرمی عوام الناس ساخته شده، و از این گذشته، تازگی ندارد زیرا اولین بار نیست که انسانی چنین سخنانی را اظهار می دارد، حتی «محمد» از خود ابتکاری به خرج نداده همان اسطوره های گذشتگان را تکرار می کند.

«اساطیر» جمع «اسطوره» (۱) به حکایات و داستانهای خرافی و دروغین گفته می شود، و این کلمه ۹ بار در قرآن از زبان کفار بی ایمان، در برابر انبیاء نقل شده است که غالباً برای توجیه مخالفت خود با دعوت رهبران الهی به این بهانه متوسل می شدند، و عجب این که: همیشه کلمه «اساطیر» را با «اولین» توصیف می کردند، تا ثابت کنند اینها تازگی ندارد، و حتی گاه می گفتند: «اینها مهم نیست ما هم اگر بخواهیم می توانیم مانند آن را بیاوریم» (۲).

۱ - بعضی آن را جمع جمع، دانسته اند، به این ترتیب که «اساطیر» را جمع «اسطار» و «اسطار» را جمع «سطر» دانسته اند و بعضی معتقدند: «اساطیر» از جمع هائی است که مفرد از جنس خود ندارد ولی مشهور همان است که در متن تفسیر آوردیم.

۲ - انفال، آیه ۳۱.

جالب این که: مستکبران امروز نیز، غالباً موزیانه برای فرار از حق و همچنین برای گمراه ساختن دیگران متوسل می شوند، حتی در کتب جامعه شناسی شکل به اصطلاح علمی به آن داده اند، و مذهب را زائیده جهل بشر و تفسیرهای مذهبی را اسطوره ها می نامند!

اما اگر درست به اعماق فکر آنها نفوذ کنیم می بینیم، مسأله چیز دیگر است، آنها با مذاهب خرافی و ساختگی، هرگز جنگ و ستیز ندارند، بلکه خود عامل پیدایش یا نشر آنند، مخالفت آنها تنها با مذاهب راستین است که افکار انسانها را بیدار می کند، و زنجیرهای استعمار را در هم می شکند و سد راه مستکبران و استعمارگران است.

آنها می بینند، قبول تعلیمات مذهبی که اصول عدل و انصاف را پیشنهاد می کند و با تبعیض و ستمگری و هر گونه خودکامگی می جنگد با نقشه های آنها مخالف است.

آنها می بینند، پذیرش دستورات اخلاقی مذهب با هوسهای سرکش و آزادیهای که مورد نظر آنها است سازگار نیست، مجموع این جهات سبب می شود: این سد و مانع را از سر راه خود بردارند، و حتماً باید پاسخی برای مردم درست کنند، چه پاسخی از این بهتر که، آنها را به نام اسطوره و افسانه دروغین معرفی کنند.

آنچه متأسفانه آنها را در این برجسب زدن به مذهب، تا حدی موفق می کند خرافاتی است که گاهی افراد نادان و بی اطلاع ساخته و پرداخته و به نام مذهب قالب می زنند.

بر همه طرفداران مذهب راستین لازم است شدیداً با این گونه خرافات به مبارزه برخیزند، و دشمنان را خلع سلاح کنند، این حقیقت را همه جا بنویسند و

بگویند که این گونه خرافات، هیچگونه ارتباطی به مذاهب راستین ندارد و دشمن نباید آن را دستاویز قرار دهد.

تعلیمات پیامبران هم در زمینه اصول عقائد مذهبی، و هم در زمینه مسائل عملی آن چنان با عقل و منطق هماهنگ است که جایی برای این گونه تهمتها وجود ندارد.

آیه بعد نتیجه اعمال این کوردلان را چنین بیان می کند: «اینها باید روز رستاخیز هم بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش بکشند، و هم سهمی از گناهان کسانی را که به خاطر جهل گمراه کرده اند!» (لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ). «بدانید آنها بدترین وزر و مسئولیت را بر دوش می کشند» (أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ).

چرا که، گاهی گفتار آنها سبب گمراهی هزاران نفر می شود، چقدر دشوار است: انسان، هم بار گناهان خود را بر دوش کشد و هم بار گناهان هزاران نفر دیگر را. و هر گاه سخنان گمراه کننده آنها باقی بماند و سرچشمه گمراهی نسلها شود بار آنها نیز بر دوششان سنگینی می کند!

جمله «لِيَحْمِلُوا» (باید این بار را بر دوش کشند) به صورت امر است، مفهومی بیان نتیجه و عاقبت کار است، درست همانند این که: به کسی می گوئیم اکنون که این عمل خلاف را انجام دادی باید نتیجه آن را تحمل کنی و تلخی آن را بچشی (بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که «لام» لِيَحْمِلُوا لام عاقبت باشد).

«أَوْزَار» جمع «وزر» به معنی بار سنگین و نیز به معنی گناه آمده است و این که به وزیر، «وزیر» گفته می شود، برای این است که: مسئولیت سنگینی به دوش می کشد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که: چگونه قرآن گفته است: «قسمتی از بار گناهان کسانی را که گمراه کرده اند، بر دوش دارند» و نگفته همه بار گناهان آنها را، با این که: در روایات می خوانیم: اگر کسی سنت بدی بگذارد تمام گناهان کسانی که به آن عمل کرده اند را بر دوش می کشد.

بعضی از مفسران، در پاسخ این سؤال گفته اند که: «پیروان گمراه» دو نوع گناه دارند، گناهی را که به عنوان پیروی از رهبران مرتکب می شوند، و گناهی را که مستقلاً دارند، آنچه بر دوش رهبران سنگینی می کند نوع اول است. و بعضی «مِنْ» را در آیه فوق، برای تبعیض نگرفته اند بلکه برای بیان این که: گناهان پیروان بر دوش رهبران است، دانسته اند.

ولی تفسیر دیگری به نظر می رسد که: از همه اینها دلچسب تر است، و آن این که: پیروان گمراه، دو حالت دارند، گاهی آگاهانه به دنبال این رهبران منحرف می افتند، که نظیرش را در طول تاریخ فراوان دیده ایم، در این صورت، عامل گناه هم دستور رهبران است، و هم تصمیم خودشان، و در اینجا است که یک سهم از مسئولیت گناهانشان بر دوش رهبران است (بی آن که چیزی از گناهان آنها کاسته شود).

اما گاه می شود: پیروان بدون این که: مایل باشند اغفال می شوند و تحت تأثیر وسوسه های رهبران گمراه قرار می گیرند که نمونه آن در میان مردم عوام در بسیاری از جوامع دیده می شود، - آنها حتی ممکن است با قصد «تَقَرُّبٍ إِلَى اللَّهِ»

به دنبال چنین برنامه هائی حرکت کنند، - در این صورت، همه بار گناهانشان بر دوش پیشوایان گمراه است، و خودشان اگر در تحقیق کوتاهی نکرده باشند مسئولیتی ندارند. ولی دسته اول که با علم و آگاهی تبعیت کرده اند، مسلماً سر سوزنی از گناهشان کم نمی شود، در عین این که پیشوایانشان سهمی از مسئولیت را بر دوش می کشند. ذکر این نکته نیز لازم است: تعبیر «بَغْيِرِ عِلْمٍ» دلیل بر آن نیست که: پیروان این گمراهان هیچگونه آگاهی از وضع رهبرانشان نداشتند و به طور کلی اغفال شده بودند تا هیچگونه مسئولیتی شخصاً نداشته باشند، بلکه این تعبیر همانند آنست که می گوئیم: افراد جاهل و نادان زود به دام اغواگران می افتند، اما افراد دانا بسیار دیر!

لذا قرآن در آیات دیگر این پیروان را تبرئه نکرده، و سهمی از مسئولیت را نیز برای آنان قائل شده است، چنانکه در آیات ۴۷ و ۴۸ سوره «مؤمن» می خوانیم: وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ: «گمراه کنندگان و گمراه شوندگان در دوزخ با هم بحث و جدل می کنند، پیروان نادان و ضعیف به مستکبرین می گویند ما پیرو شما بودیم، آیا سهمی از آتش را به جای ما می پذیرید؟! * آنها پاسخ می دهند ما همگی در دوزخیم خداوند حکم (عادلانه ای) بین بندگانش کرده است!»

آیه بعد، به بیان این نکته می پردازد: این اولین بار نیست که مستکبران به رهبران الهی تهمت می زنند، و وحی آسمانی را اساطیر اولین می شمارند، بلکه

«آنهایی که قبل از اینها بودند نیز از این گونه توطئه ها داشتند، ولی خداوند به سراغ شالوده زندگی آنها رفت و از اساس آن را ویران نمود، و سقف بر سرشان از بالا فرود آمد!» (قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ). «و عذاب و مجازات الهی از آنجا که باور نمی کردند و نمی دانستند به سراغشان آمد» (وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ).

گر چه بعضی از مفسران آیه فوق را به جریان کار «نمرود» و ساختمانی که به پندارش برای صعود به آسمان و مبارزه با خدای آسمان!! ساخته بود تفسیر کرده اند. و بعضی دیگر، به جریان «بخت النصر»، ولی مسلم است که مفهوم آیه عام است، و توطئه های همه مستکبران و رهبران گمراه را در بر می گیرد.

جالب این که: قرآن می گوید: خداوند برای بر هم زدن توطئه های این مستکبران، اقدام روبنائی نمی کند، بلکه به سراغ ریشه و زیربنای کار آنها رفته، تشکیلاتشان را از اساس به هم می ریزد، و سقفها را بر سرشان فرود می آورد.

آری، چنین است: مجازات الهی درباره این گونه افراد.

مسلماً ریشه کن کردن ساختمان و فرود آمدن سقف، ممکن است، اشاره به ساختمان و سقف ظاهری آنها باشد، که بر اثر زلزله ها و صاعقه ها در هم کوبیده شد و بر سر آنان فرود آمد. و ممکن است، کنایه از سازمان و تشکیلات آنها باشد که به فرمان خدا از ریشه بر کنده شد، و نابود گشت، ضمناً مانعی ندارد که آیه اشاره به هر دو معنی باشد.

این نکته نیز، قابل ملاحظه است که: قرآن بعد از ذکر کلمه «سقف» تعبیر به

«مِنْ فَوْقِهِمْ» می کند، با این که: مسلماً سقف همیشه در طرف بالا است، این ممکن است به خاطر تأکید باشد و هم به خاطر بیان این نکته که گاهی ممکن است سقف فرود آید، ولی صاحب خانه در آنجا نباشد اما در مورد این تبهکاران سقف فرود آمد، و آنها زیر آن بودند و نابود شدند.

تاریخ امروز و گذشته چقدر زنده و روشن، صحنه های این مجازات الهی را نشان می دهد، زورمندان و جبارانی بوده اند که: دستگاه خویش را آن چنان مستحکم می پنداشتند که، نه برای خود بلکه، برای آینده فرزندانسان در آن دستگاه نقشه می کشیدند، و طرح می ریختند و ظاهراً تمام مقدمات برای حفظ قدرت و ثبات نظامشان را فراهم ساخته بودند، ولی ناگهان، از همانجا که آنها هیچ فکرش را نمی کردند عذاب الهی به سراغشان آمد، و سقف بارگاهشان را بر سرشان فرو ریخت، آن چنان نابود، یا پراکنده شدند، که گوئی هرگز بر صفحه زمین نبودند!

آنچه گفته شد عذاب دنیای آنها است، ولی مجازات آنها به همین جا پایان نمی گیرد، بلکه «بعد از این در روز رستاخیز خدا آنها را رسوا می سازد» (ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ). و آنها را مورد سؤال قرار داده «می گوید: کجا هستید آن شریکانی که شما برای من ساخته بودید، و به آنها عشق می ورزیدید، و به خاطر آنها با دیگران به مجادله و حتی دشمنی برمی خاستید؟! (وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ). (۱)

۱ - «تُشَاقُّونَ» از ماده «شقاق» به معنی مخالفت و دشمنی است و اصل آن از ماده «شَقَّ» به معنی نصف کردن (و شکاف ایجاد نمودن) آمده است.

در اینجا آنها پاسخی برای این سؤال مسلماً ندارند ولی «عالمان در آنجا زبان به سخن می‌گشایند و می‌گویند: شرمندگی و رسوائی و همچنین بدبختی امروز برای کافران است» (قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ).

بدینگونه روشن می‌شود که: سخن گویان در قیامت، عالمان و دانشمندانند چرا که در آن محضر بزرگ، باید سخنی گفت که، خلافتی در آن نباشد و این از کسی جز عالمان با ایمان ساخته نیست.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر به امامان معصوم شده است، به خاطر آن است که: آنها مصداق اتم و اکمل عالمان باایمانند. (۱)

ذکر این نکته، نیز لازم است که، منظور، از این سؤال و جواب که میان مشرکان و عالمان رد و بدل می‌شود، کشف مطلب پنهان و مکتومی نمی‌باشد، بلکه این خود یک نوع مجازات و کیفر روانی است، - به خصوص این که مؤمنان آگاه در این جهان همواره مورد ملامت و سرزنش این مشرکان مغرور بودند، - و در آنجا باید این مغروران، کیفر خود را از همین راه ببینند، و مورد ملامت و شماتت واقع شوند در جایی که هیچ راه انکار و نجات برای آنها نیست.

آیه بعد توصیفی از کافرانی می‌کند که آیه قبل، با نام آنها پایان یافته بود با تعبیری که درس تکان دهنده‌ای برای بیدار کردن غافلان و بی‌خبران است می‌گوید: «آنها کسانی هستند که فرشتگان مرگ روح آنها را می‌گیرند، در حالی که به خود ظلم کرده بودند» (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ).

زیرا انسان، هر ظلم و ستمی کند در درجه اول، به خودش باز می‌گردد و

۱ - به تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۰، حدیث ۷۱، مراجعه فرمائید.

خانه خویشتن را قبل از خانه دیگران ویران می سازد؛ چرا که گام اول ظلم، گام اول ویرانگری ملکات درونی و صفات برجسته خود انسان است.

و از این گذشته، بنیاد ظلم در هر جامعه ای بر قرار شود، با توجه به پیوندهای اجتماعی، سرانجام دور می زند و به خانه ظالم بر می گردد.

اما آنها هنگامی که خود را در آستانه مرگ می بینند و پرده های غرور و غفلت از مقابل چشمانشان کنار می رود «فوراً تسلیم می شوند، و می گویند ما کار بدی انجام نمی دادیم!» (فَالْقَوُّوا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ).

چرا آنها انجام هر گونه کار بد را انکار می کنند؟ آیا دروغ می گویند، به خاطر این که: دروغ بر اثر تکرار، صفت ذاتی آنها شده است؟ و یا می خواهند بگویند ما می دانیم این اعمال را انجام داده ایم ولی اشتباه کرده ایم و سوء نیت نداشته ایم؟ ممکن است هر دو باشد.

ولی بلافاصله به آنها گفته می شود: شما دروغ می گوئید، اعمال زشت فراوانی انجام دادید «آری خداوند از اعمال و همچنین از نیتهای شما با خبر است» (بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

بنابراین جای انکار کردن و حاشا نمودن نیست!

«اکنون که چنین است از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود» (فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا).

«چه جای بدی است جایگاه متکبران» (فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ).

نکته ها:

۱ - سنت حسنه و سیئه

برای انجام یک عمل قطعا مقدمات زیادی لازم است، و در این میان، نقش رهبران و ارشاد کنندگان و یا وسوسه گران، نقش مهمی است.

همچنین نقش سستهای خوب یا زشت و ننگین، که زمینه فکری و اجتماعی را برای این گونه اعمال فراهم می کند نمی توان از نظر دور داشت، بلکه، گاه می شود که نقش رهبران، و یا سنت گذاران بر همه عوامل دیگر پیشی می گیرد.

از این رو، هیچ دلیلی ندارد که، آنها شریک جرم و یا شریک در نیکی ها نباشند.

روی همین منطبق در آیات قرآن و روایات اسلامی به مسأله «دلالت بر نیکی و بدی» و یا «سنت گذاردن، اعم از نیک و بد» تکیه فراوان شده است.

در آیات فوق خواندیم: مستکبران گمراه و اغواگر، هم بار گناهان خویش را بر دوش می کشند و هم سهمی از بار گناهان پیروانشان را (بی آن که از مسئولیت پیروان کاسته شود).

این موضوع تا آنجا مورد اهمیت است، که به گفته پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله): الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ: «آن کس که دعوت به نیکی می کند همانند فاعل آنست». (۱)

در حدیثی که در ذیل آیات فوق، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده، می خوانیم: أُيْمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الْهُدَى فَاتَّبَعَ فَلَهُ مِثْلُ أَجُورِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَأُيْمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَاتَّبَعَ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِثْلَ أَوْزَارِ مَنْ اتَّبَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ!:

«هر کسی دعوت به هدایت کند و از او پیروی کنند، پاداشی همچون پاداش پیروانش خواهد داشت، بی آن که از پاداش آنها چیزی کاسته شود. و هر کس دعوت به ضلالت کند، و از او پیروی کنند همانند کیفر پیروانش را خواهد

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۴۳۶ (جلد ۱۶، صفحه ۱۲۳ آل البیت).

داشت، بی آن که از کیفر آنها کاسته شود».(۱)

و از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل شده: مَنْ اسْتَنَّ بِسُنَّةِ عَدْلٍ فَاتَّبَعَ كَانَ لَهُ أَجْرٌ مَن عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ اسْتَنَّ سُنَّةَ جَوْرِ فَاتَّبَعَ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ.

«کسی که سنت عدلی ایجاد کند و از آن پیروی شود همانند پاداش کسانی را که به آن عمل می کنند خواهد داشت، بی آن که از پاداش آنها کم شود و کسی که سنت ظلمی بگذارد و از آن پیروی شود همانند گناه کسانی که به آن عمل می کنند خواهد داشت، بی آن که چیزی از گناهان آنها کاسته شود».(۲)

به همین مضمون روایات متعدد دیگری از پیشوایان معصوم(علیهم السلام) نقل شده که شیخ «حرّ عاملی»(رحمه الله) در جلد یازدهم «وسائل»، کتاب «الامر بالمعروف والنهی عن المنکر» باب شانزدهم، آنها را جمع آوری کرده است.

در «صحیح مسلم» نیز حدیثی به مضمون زیر آمده است:

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در میان یاران نشسته بود، جمعی پا برهنه و فاقد لباس خدمتش رسیدند، در حالی که شمشیرها را بر کمر بسته بودند (و آماده جهاد بودند) از مشاهده فقر آنها، چهره پیامبر(صلی الله علیه وآله) دگرگون شد، به خانه رفت و سپس برگشت و به بلال دستور داد مردم را دعوت به اجتماع و نماز کند، بعد از برگزاری نماز پیامبر خطبه ای خواند فرمود: ای مردم از خدا بترسید همان خدائی که شما را همگی از یک نفس آفرید، و بدانید خدا مراقب شما است، مردم! تقوا پیشه کنید و به فکر فردای قیامت باشید.

هر کدام بتوانید از دینار، درهم، لباس، گندم، خرما، حتی بخشی از یک دانه

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۶، صفحه ۳۵۹، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۴۳۷ (جلد ۱۶، صفحه ۱۷۴ آل البیت).

خرما به نیازمندان کمک کنید.

در این هنگام مردی از «انصار»، کیسه پولی آورد که در دستش جای نمی گرفت این امر سبب تشویق مردم شد، و پشت سر هم کمکهای مختلف فراهم کردند به حدی که دو کوبه از مواد غذایی و لباس جمع شد، آثار سرور در چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمایان گشت در این هنگام فرمود: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَ مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ». (۱)

معنی این بخش از حدیث همانند احادیث سابق است.

در اینجا سؤالی پیش می آید که: این احادیث و مانند آن از آیات قرآن، با آیه ۱۶۴ «انعام»: وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى: «کسی گناه دیگری را بر دوش نمی کشد»، چگونه سازگار است؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته کاملاً روشن است، و آن این که اینها مسئول گناهان دیگری نیستند بلکه مسئول گناهان خویشند، زیرا در تحقق گناه دیگران شرکت داشتند و از یک نظر گناه خودشان محسوب می شود.

۲ - تسلیم بیهوده!

کمتر کسی پیدا می شود که: حقیقت را در مرحله شهود ببیند و باز هم آن را انکار کند، به همین دلیل، گنهکاران و ستمگران، هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند، و پرده های غفلت و غرور کنار می رود، و چشم برزخی پیدا می کنند اظهار ایمان می کنند، همان گونه که در آیات فوق خواندیم: «فَأَلْقُوا السَّلَمَ».

۱ - «صحیح مسلم»، جلد ۲، صفحه ۷۰۴، بابُ الْحَثِّ عَلَى الصَّدَقَةِ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ.

منتها در این هنگام، سخنان مختلفی دارند، بعضی، اعمال زشت خود را حاشا می کنند، و می گویند: ما عمل بدی انجام ندادیم (همان گونه که در آیات فوق آمده) یعنی آن قدر دروغ گفته اند که، دروغ جزء خمیره وجودشان شده و با این که: می دانند جای دروغ نیست باز هم دروغ می گویند!، حتی از بعضی آیات قرآن استفاده می شود: در رستاخیز نیز جمعی دروغ می گویند: قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ: «مشرکان می گویند: سوگند به پروردگار که ما مشرک نبودیم»! (۱)

بعضی دیگر اظهار ندامت می کنند و تقاضای بازگشت به دنیا. (۲)

بعضی دیگر تنها ابراز ایمان می کنند مانند فرعون. (۳)

ولی به هر حال، هیچ یک از این سخنان پذیرفته نخواهد شد، چرا که وقت آن گذشته است و این گونه ابراز ایمان، جنبه اضطراری دارد و کراراً گفته ایم که ایمان اضطراری بی اثر است.

۱ - انعام، آیه ۲۳.

۲ - سجده، آیه ۱۲.

۳ - یونس، آیه ۹۰.

۳۰ وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ

۳۱ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

۳۲ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه:

۳۰ - (ولی هنگامی که) به پرهیزگاران گفته می شد: «پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟» می گفتند: «خیر (و سعادت)» (آری)، برای کسانی که نیکی کردند، در این دنیا نیکی است؛ و سرای آخرت از آنهم بهتر است؛ و چه خوب است سرای پرهیزکاران!

۳۱ - باغهایی از بهشت جاویدان است که همگی وارد آن می شوند؛ نه‌رها از زیر درختانشان می گذرد؛ و هر چه بخواهند در آنجا هست؛ خداوند پرهیزکاران را چنین پاداش می دهد.

۳۲ - همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند؛ به آنها می گویند: «سلام بر شما! وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید!»

تفسیر:

سرنوشت پاکان و نیکان

در آیات گذشته، اظهارات مشرکان درباره قرآن و نتایج آن را خواندیم، اما

در آیات مورد بحث، اعتقاد مؤمنان را با ذکر نتایجش می خوانیم.

نخست می گوید: «هنگامی که به پرهیزگاران گفته شد پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟ گفتند: خیر و نیکی» (وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا).

در تفسیر «قرطبی» می خوانیم: در آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در «مکه» بود، در موسم حج که از اطراف «جزیره عربستان» مردم گروه گروه وارد «مکه» می شدند، چون جسته گریخته مطالبی درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به گوششان رسیده بود، با افراد مختلف که روبرو می شدند از آنها پیرامون این موضوع سؤال می کردند، هر گاه از مشرکان این سؤال را می کردند آنها می گفتند: چیزی نیست، همان افسانه های خرافی و اسطوره های پیشینیان.

و هر گاه با مؤمنان روبرو می شدند و این سؤال را مطرح می کردند و می گفتند: پروردگار ما جز خیر و نیکی نازل نکرده است.

چه تعبیر رسا و زیبا و جامعی! «خَيْر» آن هم خیر مطلق، که مفهوم گسترده اش همه نیکی ها، سعادت ها و پیروزی های مادی و معنوی را در بر می گیرد، خَيْر در رابطه با دنیا، خَيْر در رابطه با آخرت، خَيْر برای فرد و خَيْر برای جامعه، خَيْر در زمینه تعلیم و تربیت و در زمینه سیاست و اقتصاد و امنیت و آزادی خلاصه خَيْر از هر نظر (زیرا می دانیم هنگامی که متعلق یک کلمه را حذف کنیم مفهوم آن عمومیت پیدا خواهد کرد).

ذکر این نکته نیز لازم است که: درباره قرآن تعبیرات گوناگونی در خود قرآن وارد شده است، تعبیر به نور، شفاء، هدایت، فرقان (جدا کننده حق از باطل) حق، تذکره و مانند اینها، ولی شاید این تنها آیه ای است که: در آن تعبیر به «خَيْر» شده است و می توان گفت: همه آن مفاهیم خاص، در این مفهوم عام جمع

است.

ضمناً تفاوت تعبیری که مشرکان و مؤمنان درباره قرآن می کردند، قابل ملاحظه است: مؤمنان می گفتند: خَيْرًا یعنی اَنْزَلَ خَيْرًا (خداوند خیر و نیکی نازل کرده است) و به این وسیله، ایمان خود را به وحی بودن قرآن آشکار می ساختند. (۱)

اما هنگامی که از مشرکان سؤال می کردند: پروردگارتان چه چیز نازل کرده، آنها می گفتند: اینها اساطیر الاولین است، و به این ترتیب، وحی بودن قرآن را به کلی انکار می کردند. (۲)
آن گاه، همان گونه که در آیات گذشته، نتیجه اظهارات مشرکان، به صورت کیفرهای مضاعف دنیوی و اخروی، مادی و معنوی، بیان شد، در آیه مورد بحث، نتیجه اظهارات مؤمنان به این صورت بیان شده است: «برای کسانی که نیکی کردند در این دنیا نیکی است» (لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ).

جالب این که «حَسَنَةٌ» که پاداش آنها همانند «خیر» که «اظهار» آنها بوده، مطلق گذاشته شده است و انواع حسنات و نعمتهای این جهان را در بر می گیرد.

این پاداش دنیای آنها است، سپس اضافه می کند: «سرای آخرت از این هم بهتر است، و چه خوبست سرای پرهیزکاران؟» (وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ).

باز در این تعبیر به کلمه «خَيْر» و جمله «لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ» برخورد می کنیم که هر دو، مطلقند با مفهوم گسترده شان، و باید هم چنین باشد چرا که پاداشها، بازتابهایی هستند از اعمال انسانها، در کیفیت و کمیت آنها!.

۱ - «خَيْرًا» در حقیقت مفعول است برای فعل محذوف و در تقدیر: «اَنْزَلَ خَيْرًا» بوده است.

۲ - «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» خبر است برای مبتدای محذوف و در تقدیر: «هَذِهِ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» بوده است.

ضمناً از آنچه گفتیم، روشن شد که: جمله «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا...» تا آخر آیه ظاهراً کلام خدا است، و قرینه مقابله میان این آیات و آیات گذشته، این معنی را تقویت می کند، هر چند بعضی از مفسران، در تفسیر آن دو احتمال داده اند: نخست این که: کلام خدا باشد، و دیگر این که: دنباله کلام پرهیزکاران است.

* * *

آیه بعد سرای پرهیزکاران را که قبلاً به طور سربسته بیان شد، توصیف کرده می گوید: «سرای پرهیزکاران باغهای جاویدان بهشت است که همگی وارد آن می شوند» (جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا).

«نهرهای جاری از پای درختان آنها می گذرد» (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ). تنها مسأله باغ و درخت، مطرح نیست، بلکه، «هر چه بخواهند در آنجا هست» (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ).

آیا تعبیری از این وسیعتر، و مفهومی از این جامعتر، درباره نعمتهای بهشتی پیدا می شود؟ حتی این تعبیر از تعبیری که در آیه ۷۱ سوره «زخرف» آمده است وسیعتر به نظر می رسد آنجا که می گوید: وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ: «در بهشت هر آنچه دلها بخواهد و چشم ها از آن لذت برد وجود دارد» آنجا سخن از خواست دلها است و اینجا سخن از خواست مطلق (يَشَاءُونَ).

بعضی از مفسران، از مقدم بودن «لَهُمْ فِيهَا» بر «ما يَشَاءُونَ» انحصار استفاده کرده اند یعنی تنها در آنجا است که انسان هر چه را بخواهد می یابد و گونه چنین امری در دنیا غیر ممکن است! و در پایان آیه می فرماید: «خداوند پرهیزگاران را چنین پاداش می دهد» (كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ).

یعنی شایسته پرهیزگاران این است که خداوند هر گونه نعمت را در اختیارشان بگذارد.

این آیات که توضیحی از چگونگی زندگی و مرگ پرهیزکاران است هماهنگ و هم قرینه با آیات گذشته است که از مشرکان مستکبر سخن می گفت، در آنجا خواندیم: فرشتگان مرگ آنها را قبض روح می کنند در حالی که ستمگرند و مرگ آنها آغاز دوران جدیدی از بدبختی آنهاست و سپس به آنها فرمان داده می شود که به درهای جهنم ورود کنید.

اما در اینجا می خوانیم که پرهیزکاران کسانی هستند که: «فرشتگان قبض ارواح، روح آنان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند» (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ).

پاکیزه از آلودگی شرک پاکیزه از ظلم و استکبار و هر گونه گناه.

در اینجا فرشتگان «به آنها می گویند: سلام بر شما باد» (يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ).

سلامی که نشانه امنیت، سلامت و آرامش کامل است.

سپس می گویند: «وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید» (ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

تعبیر به «تَتَوَفَّاهُمْ» (روح آنها را دریافت می دارند) تعبیر لطیفی است درباره مرگ، اشاره به این که: مرگ به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز نیست، بلکه انتقالی است از یک مرحله به مرحله بالاتر.

در تفسیر «المیزان» می خوانیم: در این آیه، سه موضوع مطرح است:

۱ - طیب و پاکیزه بودن، ۲ - سلامت و امنیت از هر نظر، ۳ - راهنمایی به

بهشت.

این سه موهبت همانست که در آیه ۸۲ سوره «انعام» نظیر آن را می خوانیم: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ: «آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستمی نیالودند، امنیت برای آنها است، و هدایت می شوند».

۳۳ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
۳۴ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
۳۵ وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ
وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
۳۶ وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
۳۷ إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَ مَا لَهُمْ مِنْ
نَاصِرِينَ

ترجمه:

۳۳ - آیا آنها انتظاری جز این دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند، یا فرمان
پروردگارت (برای مجازاتشان) فرا رسد، کسانی که پیش از ایشان بودند نیز چنین کردند!
خداوند به آنها ستم نکرد؛ ولی آنان به خویشتن ستم می نمودند.
۳۴ - و سرانجام بدی های اعمالشان به آنها رسید؛ و آنچه را (از وعده های عذاب) استهزا می
کردند، بر آنان وارد شد.
۳۵ - مشرکان گفتند: «اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدران ما، غیر او را پرستش

نمی کردیم؛ و چیزی را بدون اجازه او حرام نمی ساختیم!»! (آری،) کسانی که پیش از ایشان بودند نیز همین کارها را انجام دادند؛ ولی آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟! ۳۶ - ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را پرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید» خداوند گروهی را هدایت کرد؛ و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت؛ پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود!

۳۷ - هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی، (سودی ندارد؛ چرا که) خداوند کسی را که گمراه ساخت، هدایت نمی کند؛ و آنها یاورانی نخواهند داشت.

تفسیر:

وظیفه پیامبران ابلاغ آشکار است

بار دیگر به تجزیه و تحلیل، پیرامون طرز فکر و برنامه مشرکین و مستکبرین پرداخته و با زبان تهدید می گوید:

آنها چه انتظاری می کشند؟ «آیا انتظار این را دارند که فرشتگان مرگ به سراغشان بیایند، درهای توبه بسته شود، پرونده اعمال پیچیده گردد و راه بازگشت باقی نماند؟! (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ).

و یا این که انتظار می کشند «فرمان پروردگارت دائر به عذاب و مجازات آنها صادر گردد؟! (أَوْ يَأْتِي أَمْرٌ رَبِّكَ).

که در این حال، نیز درهای توبه بسته خواهد شد و راه بازگشت و جبران نیست، این چه طرز تفکری است که آنها دارند؟ و چه لجاجت و سرسختی ابلهانه ای؟ در اینجا «ملائکه» گرچه به طور مطلق ذکر شده ولی با توجه به آیات

گذشته که سخن از فرشتگان قبض ارواح بود اشاره به همین مطلب است. و جمله «يَأْتِي أَمْرُ رَبِّكَ» (فرمان خدا فرا رسد) گرچه احتمالات مختلفی را می پذیرد، اما با توجه به این که: این تعبیر، در آیات مختلفی از قرآن به معنی نزول عذاب آمده است در اینجا نیز، همین معنی را می رساند.

و به هر حال، مجموع این دو جمله، تهدیدی است برای این مستکبران که اگر اندرزهای الهی و پیامبران او آنان را بیدار نکند تازیانه های عذاب و مرگ بیدارشان خواهد ساخت، اما در آن زمان دیگر بیدار شدن، سودی ندارد.

و می افزاید: تنها این گروه نیستند که این چنین می کنند، بلکه «مشرکان و مستکبرین پیشین نیز چنین کردند» (كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ).

«خداوند به آنها ستم نکرد ولی آنها به خویشان ستم می کنند» (وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

چرا که آنها در حقیقت تنها نتیجه اعمال خود را باز می یابند.

این جمله، بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که: هر ظلم و ستم و شرّی از انسان سر می زند، سرانجام دامن خودش را می گیرد، بلکه قبل از همه به آنها می رسد، زیرا عمل بد، آثار شوم خود را در روح و جان انجام دهندگان می پاشد، قلبشان تاریک، روحشان آلوده و آرامشان نابود خواهد شد.

در آیه بعد، باز به نتیجه اعمال آنها پرداخته و می گوید: «سرانجام، سیئات اعمالشان به آنها رسید» (فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا).

«و آنچه را استهزاء می کردند (از وعده های عذاب الهی) بر آنها وارد شد» (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

جمله «حَاقَ بِهِمْ» به معنی «وارد شد بر آنها» می باشد، اما بعضی مانند:

«قرطبی» در ذیل آیه مورد بحث، و «فرید وجدی» در تفسیرش، به معنی احاطه کردن گرفته اند، و می توان معنی جامعی برای آن ذکر کرد، که هم وارد شدن را بگیرد و هم احاطه کردن را.

و به هر حال، تعبیر آیه فوق که می گوید: «سینات اعمالشان به آنها رسید» باز این واقعیت را تأکید می کند که: این اعمال انسان است که دامن او را در این جهان و آن جهان می گیرد، و در چهره های مختلف تجسم می یابد و او را رنج و آزار و شکنجه می دهد، نه چیز دیگر. (۱)

پس از آن به یکی از منطق های سست و بی اساس مشرکان اشاره کرده می گوید: «مشرکان گفتند: اگر خدای می خواست نه ما و نه نیاکان ما غیر او را عبادت نمی کردیم و به سراغ بتها نمی رفتیم» (وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبْدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا). «و چیزی را بدون اذن او تحریم نمی نمودیم» (وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ). این جمله، اشاره به قسمتی از چهارپایانی است که، مشرکان در عصر جاهلیت، از پیش خود تحریم کرده بودند، و به خاطر آن شدیداً مورد انتقاد از طرف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) واقع شدند.

خلاصه این که: آنها می خواستند: ادعا کنند، آنچه ما انجام می دهیم، از پرستش بتها، و حرام و حلال کردنها، همه، مورد رضای خدا است و بدون اذن او نیست. این سخن، ممکن است به این معنی باشد که: آنها عقیده به «جبر» داشتند، و

۱ - بنابراین، هیچ لزومی ندارد که ما کلمه «جزاء» را قبل از «سینات» در تقدیر بگیریم.

همه چیز را بسته به فرمان سرنوشت می دانستند (همان گونه که بسیاری از مفسران فهمیده اند).

ولی این احتمال، نیز وجود دارد که: آنها این سخن را به خاطر اعتقاد به جبر نمی دانستند بلکه، می خواستند: چنین استدلال کنند که اگر اعمال ما مورد رضای خدا نیست پس چرا قبلاً پیامبرانی نفرستاده، و از آن نهی نکرده است، چرا از همان روز اول، به نیاکان ما نگفت، من به این کار راضی نیستم، این سکوت او دلیل بر رضای او است!

این تفسیر با ذیل این آیه و آیات بعد سازگارتر است.

لذا بلافاصله می فرماید: «پیشینیان آنها نیز همین کارها را انجام دادند (و به همین بهانه ها متوسل شدند) ولی آیا پیامبران الهی وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟ (كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

یعنی، اولاً - این که: می گوئید: خداوند سکوت کرده، هرگز سکوت نکرده است، و هر پیامبری آمده آشکارا دعوت به توحید و نفی شرک نموده است.

ثانیاً - وظیفه خدا و پیامبر مجبور ساختن نیست، بلکه نشان دادن راه و ارائه طریق است، و این کار انجام شده است.

ضمناً جمله: كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ: «کسانی که قبل از آنها بودند نیز همین گونه انجام دادند»، یک نوع دلداداری برای پیامبر است که بداند این کارهایی که آنها می کنند همانست که بر سر همه پیامبران آورده اند، محزون مباش و سخت استقامت کن و بایست که خدا یار و یاور تو است.

به دنبال اعلام این واقعیت که: وظیفه پیامبران تنها ابلاغ آشکار است، آیه بعد اشاره کوتاه و جامعی به وضع دعوت پیامبران کرده، می گوید: «ما در هر امتی

رسولی فرستادیم» (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا).

«أُمَّت» از کلمه «أم» به معنی مادر و یا به معنی هر چیزی که دیگری را به خود ضمیمه می کند، آمده، و از این رو به هر جماعتی که در میان آنها یک نوع وحدت، از نظر زمان یا مکان یا تفکر و یا هدف بوده باشد امت می گویند، و از بررسی موارد استعمال آن، در قرآن که به ۶۴ مورد بالغ می شود این واقعیت تأیید می گردد.

سپس اضافه می کند: محتوای دعوت همه این رسولان این بود «خدای یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید» (أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ). (۱)

به این ترتیب، دعوت به سوی «توحید» و «مبارزه با طاغوت» اساس دعوت تمام پیامبران را تشکیل می داده، و نخستین چیزی بوده است که: همه بدون استثناء به آن دعوت می کردند، چرا که اگر پایه های توحید محکم نشود، و طاغوتها از جوامع انسانی و محیط افکار طرد نگردند، هیچ برنامه اصلاحی قابل پیاده کردن نیست.

«طاغوت»، همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم، صیغه مبالغه از ماده «طغیان» به معنی متجاوز و متعدی از حد و مرز است، و به هر چیزی که وسیله تجاوز از حد گردد، نیز گفته می شود، از این جهت، به شیطان، بت، حاکم جبار و ستمگر و مستکبر، و بالاخره مسیری که به غیر حق منتهی گردد، طاغوت گفته می شود.

این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می شود، هر چند گاهی آن را به «طاوagیت» جمع می بندند.

اکنون، ببینیم نتیجه دعوت انبیا به توحید به کجا رسید، در اینجا قرآن می گوید:

۱ - این جمله در تقدیر چنین بوده است: «لَيَقُولَ لَهُمْ اعْبُدُوا اللَّهَ».

«گروهی از آن امتهای کسانی بودند که خدا هدایتشان کرد» (فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ).
 «و گروهی از آنان ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت» (وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ).
 گرچه باز، در این آیه، پیروان مکتب جبر سر و صدا بلند کرده اند این هم دلیل دیگری بر مکتب ما! ولی کراراً گفته ایم، اگر آیات هدایت و ضلالت را در کنار هم بچینیم هیچگونه ابهامی در آنها نیست، و نه تنها اشاره ای به جبر نمی کند بلکه، به وضوح مسأله اختیار و اراده و آزادی انسان را بیان می دارد، چرا که بسیاری از آیات قرآن، می گوید: هدایت و ضلالت الهی به دنبال شایستگی ها یا ناشایستگی هائی است که در انسانها بر اثر اعمالشان پیدا می شود.

خداوند ظالمان، مسرفان، دروغگویان و مانند آنها را، طبق صریح آیات قرآن، هدایت نمی کند، ولی به عکس آنهایی که در راه خدا جهاد و تلاش و کوشش می کنند و آنهایی که دعوت پیامبران را می پذیرند، همه را مشمول الطاف خود قرار داده و در مسیر پر فراز و نشیب تکامل و سیر الی الله هدایتشان می کند، اما گروه اول را به حال خود وا می گذارد، تا نتیجه اعمالشان دامن آنها را بگیرد و در بیراهه ها سرگردان شوند.

و از آنجا که خاصیت اعمال اعم از نیک و بد از ناحیه خدا است، نتایج آنها را می توان به خدا نسبت داد.

آری، سنت خداوند بر این است که: نخست اقدام به هدایت تشریعی می کند، یعنی پیامبران را مبعوث می دارد، تا هماهنگ با فطرت، مردم را به توحید و نفی طاغوت دعوت کنند، و به دنبال این هدایت تشریعی، هر شخص و گروهی لیاقت و شایستگی از خود نشان داد، مشمول لطف او و هدایت

تکوینی اش می گردد.

آری، این است سنت همیشگی خدا، نه آن گونه که «فخر رازی» و امثال او از طرفداران مکتب جبر گفته اند که: خداوند نخست به وسیله انبیاء دعوت می کند، و بعد خودش ایمان و کفر را جبراً در افراد (بدون هیچ دلیلی) می آفریند.

و عجب این که: هیچ سؤال و پرسشی از خدا در این زمینه نمی توان کرد؟ راستی چه ترسیم وحشتناکی از خدا کرده اند، که با هیچ عقل و عاطفه و منطقی سازگار نیست؟.

جالب توجه این که: تعبیر آیه فوق، در مورد هدایت و ضلالت متفاوت است: در مورد اول می گوید: «گروهی را خدا هدایت کرد» اما در مورد دوم نمی گوید: «گروهی را خدا گمراه ساخت» بلکه، می گوید: حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ: «گمراهی برای آنها ثابت شد و دامانشان را چسبید»!.

این تفاوت در تعبیر، ممکن است اشاره به واقعیتی باشد که، در آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات وارد شده است که، خلاصه اش چنین است:

در رابطه با مسأله هدایت، بیشترین سهم مربوط به مقدماتی است که خدا آفریده، عقل داده، فطرت را برای توحید بسیج کرده، پیامبران را فرستاده، آیات تشریعی و تکوینی را ارائه نموده است، تنها یک تصمیم گیری آزادانه از ناحیه بندگان کافی است که آنها را به سر منزل مقصود برساند.

ولی در مسأله ضلالت تمام سهم را بندگان گمراه دارند، زیرا بر ضد مسیر حوادث تکوین و تشریع حرکت می کنند، فطرت الهی را زیر پا می گذارند، قوانین او را نادیده می گیرند، آیات تشریعی و تکوینی را پشت سر قرار می دهند، چشم و گوش دل را بر دعوت انبیاء می بندند، و خلاصه، با توسل به این همه تخریب و تحریف در وادی ضلالت گام می نهند آیا همه این امور از ناحیه

خودشان نیست؟

این، همان چیزی است که آیه ۷۹ سوره «نساء» به آن اشاره می کند: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ: «هر نیکی به تو برسد از ناحیه خدا است و هر بدی به تو برسد از ناحیه خود تو است».

در «اصول کافی» حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نقل شده که این مطلب را روشن تر می سازد، امام(علیه السلام) به یکی از یارانش که از مسأله جبر و اختیار سؤال کرد، فرمود: بنویس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ، وَ بِقُوَّتِي أَذِيتُ إِلَى فَرَانِضِي، وَ بِنِعْمَتِي قَوَّيْتُ عَلَى مَعْصِيَتِي، جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً، مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ ذَلِكَ أَنِّي أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي:

«به نام خداوند بخشنده مهربان امام زین العابدین(علیه السلام) فرمود: خداوند (در حدیث قدسی) چنین می فرماید: ای فرزند آدم به اراده من است که تو می توانی اراده کنی (من آزادی اراده به تو داده ام)، به نیروی من است که می توانی واجبات را انجام دهی، و با سوء استفاده از نعمت من است که قدرت بر معصیت را پیدا کرده ای!، من ترا شنوا و دانا آفریدم (و راه و چاه را به تو نشان دادم) آنچه از نیکی به تو می رسد از ناحیه خدا است، و آنچه بدی به تو می رسد از ناحیه خود تو است، و این به خاطر آنست که من نسبت به کارهای نیکی که انجام می دهی از تو اولی هستم، و تو نسبت به کارهای بدی که مرتکب می شوی از من اولی هستی».(۱)

و در پایان آیه، برای بیدار کردن گمراهان و تقویت روحیه هدایت یافتگان

این دستور عمومی را صادر می کند: «در روی زمین سیر کنید و آثار گذشتگان را که بر صفحه زمین و در دل خاک نهفته است بررسی نمائید و ببینید سرانجام کار کسانی که آیات خدا را تکذیب کردند به کجا کشید» (فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ). این تعبیر، خود دلیل زنده ای بر آزادی اراده انسان است، چرا که اگر هدایت و ضلالت اجباری بود، سیر در ارض و مطالعه حالات پیشینیان بیهوده بود، و این دستور خود تأکیدی است بر این که: سرنوشت هیچ کس به طور اجباری قبلاً تعیین نشده است بلکه به دست خود او است. قرآن مجید درباره «سیر در ارض» و مطالعه آثار پیشینیان بحثهای فراوان و جالبی دارد که ما در جلد سوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۳۷ سوره «آل عمران» مشروحاً بیان کردیم.

در آخرین آیه مورد بحث، ضمن دلداری به پیامبر (صلی الله علیه وآله) تأکید می کند که سرانجام کار این گروه گمراه و لجوج به جایی می رسد که هر قدر «بر هدایت آنها حریص باشی و تلاش کنی فایده ای ندارد زیرا خداوند کسی را که گمراه کرد هدایت نمی کند!» (إِنْ تَحَرَّصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ). «و برای آنها هیچ یار و یآوری نیست» (وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ). «تَحَرَّصْ» از ماده «حرص» به معنی طلب کردن چیزی با جدیت و کوشش است! بدیهی است این جمله در حق همه منحرفان نیست، زیرا وظیفه پیامبر (صلی الله علیه وآله) تبلیغ و هدایت است و می دانیم، و تاریخ نیز گواهی داده این تبلیغ و هدایت در مورد بسیاری از گمراهان اثر می گذارد و به آئین حق می پیوندند و عاشقانه از

آن دفاع می کنند.

بنابراین، جمله فوق، مخصوص آن گروه است که: خیره سری و لجاجت را به حد اعلا رسانده، و آن چنان در استکبار و غرور و غفلت و گناه غرقند، که دیگر درهای هدایت به روی آنها گشوده نخواهد شد، اینها هستند که: هر چند پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای هدایت آنها بکوشد، نتیجه ای ندارد، زیرا به خاطر اعمالشان آن چنان گمراه شده اند که دیگر قابل هدایت نیستند.

طبیعی است، چنین افرادی یار و یآوری نیز نمی توانند داشته باشند زیرا هر ناصر و یاور در زمینه مناسب اقدام می کند.

ضمناً این تعبیر، خود دلیلی بر نفی جبر است، چرا که «ناصر» مربوط به جایی است که جوششی از درون خود انسان باشد، و نقش او نقش کمک و یاری باشد (دقت کنید).
تعبیر به «ناصرین» به صورت جمع شاید اشاره به آنست که گروه مؤمنان بر عکس این گروه، نه یک یار بلکه یاران و یاوران متعدد دارند، خدا یار آنهاست، پیامبران و بندگان صالح خدا یار آنها هستند و فرشتگان رحمت نیز یاورشان محسوب می شوند.

در سوره «مؤمن» آیه ۵۱ می خوانیم: **إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ:**

«ما پیامبران خویش و همچنین مؤمنان را در زندگی این جهان، و در روز قیامت، روزی که شاهدان برای شهادت قیام می کنند یاری خواهیم کرد».

و در سوره «فصلت» آیه ۳۰ می خوانیم: **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ:**

«کسانی که بگویند پروردگار ما الله است و در راه این عقیده، استقامت به خرج دهند، فرشتگان آسمان بر آنها نازل می شوند و می گویند نترسید و محزون نباشید و بشارت باد بر شما، بهشتی که به آن وعده داده شده اید».

نکته ها:

۱ - بلاغ مبین چیست!

در آیات فوق دیدیم: وظیفه اصلی همه پیامبران بلاغ مبین است (فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

یعنی، رهبران الهی نمی توانند مخفیانه به دعوت خود ادامه دهند مگر این که: برای مدتی محدود و موقت باشد، برنامه مخفی کاری آن هم در عصر دعوت رسالت چیزی نیست که: قابل قبول و نتیجه بخش باشد، صراحت توأم با رشادت و قاطعیت، همگام با تدبیر، شرط این دعوت است.

به همین دلیل، در تاریخ همه پیامبران، می خوانیم: آنها با این که: غالباً تنها بودند با بیانی صریح و عریان و آشکار، دعوت خود را ابراز می داشتند، و به تمام پی آمدهای آن تن در می دادند. و این چنین است راه و رسم همه رهبران راستین (اعم از پیامبران و غیر آنها) که: در اصل دعوت هرگز به اصطلاح دندان روی حرف نمی گذارند، و از سخنان دو پهلوی استفاده نمی کنند، در بیان حقیقت چیزی فرو گذار نمی نمایند، و تمام عواقب این صراحت و قاطعیت را نیز به جان پذیرا هستند.

۲ - هر امتی رسولی دارد

در آیات فوق خواندیم: خداوند می گوید: «در میان هر امتی، رسولی

مبعوث کردیم».

و به دنبال آن این سؤال پیش می آید: اگر در هر امتی رسولی فرستاده شده باشد، باید پیامبران از تمام کشورهای جهان برخاسته باشند، زیرا هر یک از آنها حداقل امتی هستند، در حالی که تاریخ چنین چیزی به ما نشان نمی دهد؟!

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که: هدف از فرستادن پیامبران این است که: دعوت الهی به گوش امتها برسد، و گرنه می دانیم مثلاً در زمانی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) در «مکه» یا «مدینه» قیام کرد، در شهرهای دیگر حجاز پیامبری نبود، ولی فرستادگان رسول الله به آن مناطق گسیل شدند و صدای پیامبر را به گوش همگان رساندند.

علاوه بر این، خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) نامه هائی نوشت و با رسولانی به کشورهای مختلف مانند: ایران و روم و حبشه فرستاد و پیام الهی را به آنها ابلاغ کرد.

هم اکنون ما امتی هستیم که دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را از وراء اعصار و قرون وسیله دانشمندان که پیام آوران آن پیامبرند شنیده ایم و منظور از مبعوث ساختن رسول در هر امتی چیزی غیر از این نیست.

۳۸ وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
 ۳۹ لِيَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ
 ۴۰ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

ترجمه:

۳۸ - آنها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که: «هرگز خداوند کسی را که می میرد، بر نمی انگیزد!» آری، این وعده قطعی خداست (که همه مردگان را برای جزا باز می گرداند)؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند.
 ۳۹ - هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند، برای آنها روشن سازد؛ و کسانی که منکر شدند، بدانند دروغ می گفتند.
 ۴۰ - وقتی چیزی را اراده می کنیم، فقط به آن می گوئیم: «موجود باش!» بلافاصله موجود می شود.

شأن نزول:

مفسران در شأن نزول آیه نخستین چنین نقل کرده اند که مردی از مسلمانان از یکی از مشرکان طلبی داشت، هنگامی که از او مطالبه کرد، او در پرداخت دین خود تعلل ورزید.
 مرد مسلمان ناراحت شد و ضمن سخنانش چنین سوگند یاد کرد: قسم به

چیزی که بعد از مرگ در انتظار او هستیم... (و هدفش قیامت و حساب خدا بود)، مرد مشرک گفت: گمان می‌بری ما بعد از مرگ زنده می‌شویم؟! سوگند به خدا! که او هیچ مرده‌ای را زنده نخواهد کرد (این سخن را به این جهت گفت که: آنها بازگشت مردگان را به حیات و زندگی مجدد، محال، یا بیهوده می‌پنداشتند). آیه فوق نازل شد و به او و مانند او پاسخ گفت، (۱) و مسأله معاد را با دلیل روشنی بیان کرد، در حقیقت گفتگوی این دو نفر سببی بود برای طرح مجدد مسأله معاد.

تفسیر:

معاد و پایان گرفتن اختلافها

در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون «رسالت پیامبران» آمد این آیات با ذکر گوشه‌ای از مباحث «معاد»، این بحثها را تکمیل می‌کند.

نخست می‌گوید: «أَنَّهُمْ مُّكَدَّرٌ سَوَّغٌ يَّادُ كَرَدَنَدِ كِهْ خَدَاوَنَدِ كَسَانِی رَا كِهْ مِی مِیْرَنَدِ هَرْگَزِ مَبْعُوثُ نَمِی كُنَدِ، وَ بَهْ زَنْدَگِی جَدِیدِ بَازِ نَمِی گِرَدَانَدِ» (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ).^۱

این انکار بی دلیل، آن هم انکاری توأم با قَسَم‌های مؤکد، نشانه‌ای از نادانی آنها و بی خبریشان بود، لذا قرآن در پاسخ آنها چنین می‌گوید:

«این وعده قطعی خداوند است (که همه مردگان را به حیات جدید باز می‌گرداند تا نتیجه اعمالشان را ببینند) ولی غالب مردم نمی‌دانند» و بر اثر ناآگاهی دست به انکار می‌زنند (بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

تعبیر به «بلی» (آری) و «حَقًّا» و سپس ذکر وعده، آن هم وعده‌ای که بر خدا

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۶، صفحه ۳۶۰، و «قرطبی» و «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

است همگی نشانه تأکید و قطعیت مسأله معاد است.

اصولاً در مقابل کسی که، حقیقتی را با قاطعیت انکار می کند، باید با قاطعیت سخن گفت، تا آثار سوء روانی آن نفی قاطع با اثبات قاطع بر چیده شود، و مخصوصاً باید روشن کرد که: این نفی، از بی اطلاعی و نادانی است تا اثر خود را به کلی از دست دهد.

پس از آن به بیان یکی از هدفهای معاد، و بعد از آن، به ذکر قدرت خدا بر این کار، می پردازد، تا نشان دهد اگر سرچشمه انکار آنها این است که: بازگشت به حیات مجدد را از قدرت خدا دور می دانند این اشتباه بزرگی است، و اگر منشأ این کار، بی هدف بودن معاد است آن نیز اشتباه دیگری است.

نخست می گوید: «خداوند مردگان را مبعوث می کند تا برای همگان روشن سازد آنچه را که در آن اختلاف داشتند» (لَيُيِّنَنَّ لَهُمْ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ).
«و تا کسانی که این واقعیت را انکار کردند بدانند دروغ می گفتند» (وَلَيُعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ).

چرا که آن جهان، جهان کشف غطاء، و کنار رفتن پرده ها، و آشکار شدن حقایق است، چنانکه در سوره «ق» آیه ۲۲ می خوانیم: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ. «به انسان گفته می شود: تو در غفلت از چنین روزی بودی، ولی ما پرده را از برابر دیدگانت برداشتیم و امروز بسیار تیز بین هستی»!

و در آیه ۹ سوره «طارق» می خوانیم: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ: «رستاخیز روزی است که اسرار درون آشکار می گردد».

و در آیه ۴۸ سوره «ابراهیم» می خوانیم: وَبَرِّزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: «در آن

روز همگی در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می شوند».

بالاخره آن روز، روز شهود، و کشف اسرار، و آشکار شدن پنهانیه‌ها، و ظهور و بروز است، و در چنین شرایط و محیطی اختلاف در عقیده معنی ندارد، هر چند ممکن است، بعضی از منکران لجوج برای تبرئه خویش به دروغ در بعضی از مواقف قیامت متوسل شوند، ولی آن یک امر استثنائی و زودگذر است! این درست به آن می ماند که مجرمی را در پای میز دادگاه حاضر کنند، او همه چیز را منکر شود، ولی بلافاصله نوار ضبط صوت و دست خط او و سایر مدارک زنده و حسی را به او ارائه دهند، و به اتفاق او تمام آثار جرم را از درون خانه و اطاقش بیرون بیاورند، اینجا است که دیگر جایی برای گفتگو باقی نمی ماند، و تسلیم می شود ظهور حقایق در عالم قیامت حتی از این هم واضحتر و آشکارتر است!

گرچه حیات پس از مرگ و رستاخیز، اهداف متعددی دارد که در آیات قرآن به طور پراکنده به آنها اشاره شده است: تکامل انسان، اجرای عدالت، هدف دادن به زندگی این جهان، ادامه فیض خداوند و مانند آن.

ولی آیه مورد بحث، به هدف دیگری اشاره می کند، و آن بر طرف کردن اختلافات و بازگشت به توحید است.

می دانیم مهمترین اصلی که در عالم حکومت می کند: اصل توحید است این اصل فراگیر هم در ذات و صفات و افعال خدا صادق است و هم در مجموعه عالم آفرینش و قوانینی که بر آن حکومت می کند، و هر چیز باید سرانجام به این اصل باز گردد.

و لذا ما معتقدیم که این اختلافها و جنگها و ستیزها روزی همگی پایان می گیرد و همه مردم جهان در زیر پرچم حکومت واحدی، حکومت مهدی (علیه السلام)

جمع می شوند، چرا که آنچه بر خلاف روح عالم هستی یعنی توحید است باید سرانجام روزی بر چیده شود.

ولی اختلاف عقیده ها هرگز به طور کامل در این دنیا، از بین نخواهد رفت چرا که عالم غطاء و پوشش است، ولی، سرانجام روزی فرا می رسد که: این پوششها و پرده ها از میان خواهد رفت و یوم البروز و یوم الظهور است.

بنابراین، بازگشت به وحدت، و پایان گرفتن اختلافات عقیدتی یکی از اهداف معاد را تشکیل می دهد که در آیه فوق به آن اشاره شده است.

در آیات فراوانی از قرآن مجید، این مسأله تکرار و تأکید شده که: خداوند در روز قیامت در میان مردم داوری می کند و اختلافات بر طرف می شود. (۱)

بعد از آن به دومین نکته یعنی بیان این حقیقت می پردازد که اگر آنها بازگشت انسان را به زندگی جدید محال می شمردند، باید بدانند: قدرت خداوند برتر و بالاتر از اینها است، «هنگامی که ما چیزی را اراده کنیم فقط به آن می گوئیم موجود باش! آن نیز بلافاصله موجود می شود» (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

با چنین قدرت کامله ای که تنها فرمان موجود باش، برای وجود هر چیز کافی است، دیگر چه جای شک و تردید در قدرت خدا بر بازگشت مردگان به زندگی باقی می ماند.

شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که تعبیر به «کُن» (موجود باش) نیز به اصطلاح از ضیق بیان و عدم گنجایش الفاظ است، و الا حتی نیاز به جمله «کُن» نیست، اراده خدا همان، و تحقق یافتن همان!.

۱ - در این باره به آیات ۵۵ آل عمران، ۴۸ مائده، ۱۶۴ انعام، ۹۲ نحل و ۶۹ حج مراجعه فرمائید.

اگر بخواهیم مثال کوچک و ناقصی برای این مسأله در زندگی خود بزنیم می توانیم آن را تشبیه به ایجاد تصورات در مغز، به مجرد اراده کنیم، آیا هنگامی که ما تصمیم می گیریم، تصویری از یک کوه عظیم یا یک اقیانوس پهناور، یا یک باغ وسیع با اشجار فراوان، و مانند اینها در مغز خود داشته باشیم هیچگونه مشکلی برای ما وجود دارد؟ و اصلاً نیاز به جمله و کلمه ای داریم؟ بلکه به محض اراده تصویر این موجودات ذهنی در افق ذهن ما نمایان می گردد.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) می خوانیم: که یکی از یاران پرسید درباره اراده خدا و اراده خلق توضیحی بفرمائید، امام(علیه السلام) گفت: «اراده از خلق همان تصمیم باطنی و سپس افعالی است که بعد از آن آشکار می شود، ولی اراده خدا همان ایجاد کردن او است و نه غیر آن، زیرا که در خداوند نه اندیشه ای وجود دارد و نه تصمیم و نه تفکری، این صفات (که همگی زائد بر ذات است) درباره خدا مفهوم ندارد، اینها صفات مخلوقات است. بنابراین، اراده خدا همان ایجاد افعال است لا غیر، خداوند می گوید: موجود باش، آن هم موجود می شود، بی آن که حتی نیاز به لفظ و سخن گفتن به زبان و تصمیم گرفتن و تفکر داشته باشد، و این اراده خدا همچون ذاتش غیر قابل توصیف است».(۱)

۴۱ وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
 ۴۲ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ترجمه:

۴۱ - آنها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آنها می دهیم؛ و پاداش آخرت، از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند.
 ۴۲ - آنها کسانی هستند که صبر و استقامت پیشه کردند، و تنها بر پروردگارشان توکل می کنند.

شان نزول

بعضی از مفسران در شأن نزول این آیات چنین نقل کرده اند که گروهی از مسلمانان مانند: «بلال»، «عمار یاسر»، «صهیب» و «خبّاب» پس از اسلام آوردن در «مکه» سخت تحت فشار بودند، و برای تقویت اسلام و رساندن صدای خود به دیگران، پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به «مدینه» هجرت کردند، هجرتی که باعث پیروزی آنها و دیگران شد، در این میان «صهیب» که مرد مسنی بود به مشرکان «مکه» چنین پیشنهاد کرد: من پیر مردم و بودن من با شما سودی به حال شما ندارد، و اگر مخالفتان باشم قدرت بر زیان زدن به شما ندارم، بیائید اموال مرا بگیرید و بگذارید به «مدینه» بروم، آنها موافقت کردند.
 «صهیب» تمام اموال خود را به آنها داد، و به سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) هجرت کرد،

بعضی به «صهیب» گفتند: معامله پر سودی کردی! آیات فوق نازل شد و پیروزی او و امثال او را در این جهان و جهان دیگر بازگو کرد.

در تواریخ آمده است: در زمان خلفاء هنگامی که اموال بیت المال تقسیم می شد، و نوبت به مهاجرین می رسید، به آنها می گفتند: سهم خود را بگیرید، این همانست که خدا در این دنیا به شما وعده داده، و آنچه در انتظار شما در جهان دیگر است بیشتر است، سپس آیه فوق را می خواندند. (۱)

تفسیر:

پاداش مهاجران

بارها گفته ایم: یکی از مؤثرترین روشها در برنامه های تربیتی که قرآن از آن استفاده می کند روش مقایسه و مقارنه است که هر چیزی را با ضدش در برابر هم قرار دهند، تا موضع هر کدام به روشنی مشخص شود، در تعقیب آیات گذشته که، از منکران قیامت، و مشرکان لجوج سخن می گفت، آیات مورد بحث از مهاجران راستین، و پاکباز، سخن می گوید، تا وضع دو گروه در مقایسه با یکدیگر روشن گردد.

نخست می گوید: «کسانی که مورد ستم واقع شدند سپس برای خدا هجرت کردند، در این دنیا جایگاه و مقام خوبی به آنها می دهیم» (وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً).

این پاداش دنیای آنهاست «اما پاداش آخرت، اگر بدانند، بسیار بزرگتر است» (وَلَنَجْزِيَنَّ الْآخِرَةَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ).

در آیه بعد، این مهاجران راستین و پر استقامت و با ایمان را با دو صفت توصیف می کند، می گوید: «آنها کسانی هستند که شکیبائی و صبر و استقامت را پیشه خود ساخته، و توکل و تکیه آنها بر پروردگارشان است» (الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

نکته ها:

۱ - هر چند مسلمانان دو هجرت داشتند که: هجرت اول در محدوده نسبتاً کوچکی بود، (هجرت گروهی از مسلمانان و در رأس آنها «جعفر بن ابیطالب» به «حبشه» و هجرت دوم، هجرت عمومی و همگانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مسلمین از «مکه به مدینه»، ولی ظاهر آیات فوق هجرت دوم را بیان می کند، و شأن نزول نیز آن را تأیید می نماید.

درباره اهمیت و نقش هجرت در زندگی و تاریخ مسلمانان در گذشته و حال، و تداوم این مسأله در هر عصر و زمان، بحث مشروحی در ذیل آیه ۱۰۰ سوره «نساء» و همچنین ذیل آیه ۷۵ سوره «انفال» داشتیم. (۱)

و به هر حال، مقام مهاجران در اسلام، مقام فوق العاده پر ارجی است، هم خود پیامبر و هم مسلمانان بعد، همگی برای آنها احترام خاصی قائل بودند، چرا که آنها به تمام زندگی خویش، برای گسترش دعوت اسلام، پشت پا زدند.

بعضی جان خود را به خطر انداختند، و بعضی مانند «صهیب» از همه اموال خود چشم پوشیدند، و جالب این که: خود را در این معامله نیز برنده می دانستند. اگر فداکاری آن مهاجران در آن روزها نبود، محیط خفقان بار «مکه» و

۱ - به جلد چهارم تفسیر «نمونه»، صفحات ۸۹ تا ۹۴ و جلد هفتم، صفحات ۲۶۱ تا ۲۶۳ مراجعه فرمائید.

عناصر شیطانی که بر آن حکومت می کردند هرگز اجازه نمی دادند صدای اسلام به گوش کسی برسد، و این صدا را برای همیشه در گلوی مؤمنان خفه می کردند، اما آنها با این جهش حساب شده، نه تنها «مکه» را زیر سیطره خود درآوردند، بلکه صدای اسلام را به گوش جهانیان رساندند و این سنتی است برای همه مسلمانان، در چنین شرائطی، و در همه تاریخ.

۲ - تعبیر به «هَاجِرُوا فِي اللَّهِ» که حتی کلمه «سَبِيل» هم در آن ذکر نشده اشاره به نهایت اخلاص این مهاجران است که: تنها برای خدا و در مسیر الله و به خاطر رضای او، و حمایت و دفاع از آئینش دست به چنین هجرتی زدند، نه برای نجات جان خود و یا استفاده مادی دیگر.

۳ - جمله «مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» نشان می دهد: نباید فوراً میدان را خالی کرد، بلکه باید تا آنجا که ممکن است ایستاد و تحمل نمود، اما هنگامی که تحمل آزار دشمن، جز جرأت و جسارت او، و تضعیف مؤمنان ثمری نداشته باشد، در اینجا باید دست به هجرت زد، تا با کسب قدرت بیشتر، و فراهم ساختن سنگرهای محکمتر، جهاد در تمام زمینه ها از موضع بهتری تعقیب شود، و به پیروزی طرفداران حق در زمینه های نظامی، فرهنگی، تبلیغاتی منتهی گردد.

۴ - جمله «الْكُفُورُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ» که از ماده «بَوَّأْتُ لَهُ مَكَانًا» (مکانی برای او آماده ساختم و او را در آن جای دادم) گرفته شده نشان می دهد: مهاجران راستین، اگر چه در آغاز کار، امکانات مادی خود را از دست می دهند، ولی

سرانجام حتی از نظر زندگی دنیا پیروزی با آنها است. (۱)

چرا انسان زیر فشار ضربات دشمن بماند و ذلیلانه بمیرد، چرا با شجاعت مهاجرت نکند و از موضع تازه ای به مبارزه بر نخیزد تا حق خویش را بگیرد؟! در سوره «نساء» آیه ۱۰۰ همین مسأله با صراحت بیشتری بیان شده است: وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعاً كَثِيراً وَ سَعَةً: «کسانی که در راه الله هجرت کنند در این دنیای پهناور خدا، نقاط فراوان امن و وسیعی پیدا می کنند که می توانند در آنجا بینی مخالفان را به خاک بمالند»!

۵ - انتخاب دو صفت «صبر» و «توکل» برای مهاجران، دلیلش روشن است، زیرا در چنین حوادث سخت و طاقت فرسا، که در زندگی انسان پیش می آید در درجه اول، شکیبائی و صبر و استقامت لازم است، استقامتی به عظمت حادثه و یا برتر و بیشتر، سپس توکل و اعتماد بر خدا، و اصولاً اگر انسان در این گونه حوادث تکیه گاه محکم و مطمئن معنوی نداشته باشد، صبر و استقامت برای او ممکن نیست.

بعضی گفته اند: انتخاب «صبر» به خاطر این است که: در آغاز این مسیر به سوی الله شکیبائی و استقامت در برابر خواسته های نفس، لازم دارد، و انتخاب «توکل» به خاطر آن است که: پایان این مسیر، به انقطاع و بریدن از هر چه غیر خدا است و پیوستن به او می انجامد، بنابراین صفت اول، آغاز راه است و دوم پایان آن. (۲)

- ۱ - «لَنْبُوْنَهُمْ» در اصل از ماده «بَوَاء» به معنی تساوی اجزای مکان است، به عکس «نَبُوْه» (بر وزن ۲ مبدأ) که به معنی عدم تساوی اجزای مکان است.
- بنابراین، جمله «بَوَاتُ لَهْ مَكَانًا» یعنی محل را برای او صاف کردم، و سپس به معنی آماده ساختن محلی برای کسی آمده است.
- ۲ - تفسیر «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

و به هر حال، هجرت در بیرون، بدون هجرتی در درون، ممکن نیست، انسان، نخست باید از علائق پست مادی درونی ببرد، و به سوی فضائل اخلاقی هجرت کند، تا بتواند در بیرون دست به چنین هجرتی بزند و از دار الکفر - با پشت پا زدن به همه چیز - به دار الایمان منتقل گردد.

۴۳ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
 ۴۴ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

ترجمه:

۴۳ - و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم، اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید (تا تعجب نکنید از این که پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است).
 ۴۴ - (از آنها بپرسید که) از دلائل روشن و کتب (آگاهند!) و ما این قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند.

تفسیر:

اگر نمی دانید بپرسید!

گرچه دو آیه اخیر، به تناسب بحثهای مربوط به مشرکان سخن از مهاجران راستین داشت، ولی آیات مورد بحث، بار دیگر به بیان مسائل گذشته در رابطه با اصول دین می پردازد، و به یکی از اشکالات معروف مشرکان پاسخ می گوید.
 آنها می گفتند: چرا خداوند فرشته ای را برای ابلاغ رسالت نازل نکرده است.

یا می گفتند: چرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) مجهز به یک نیروی فوق العاده نیست که ما را مجبور به ترک کارهایمان بنماید.

و خداوند در پاسخ آنها می گوید: «ما پیش از تو نیز رسولانی فرستادیم و این رسولان جز مردانی که وحی به آنها فرستاده می شد نبودند» (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ). آری این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرائز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می دادند، و نیازهای آنها را به خوبی درک می کردند، در حالی که هیچ فرشته ای نمی تواند، از این امور به خوبی آگاه گردد، و آنچه را در درون یک انسان می گذرد به وضوح درک کند.

مسلماناً مردان وحی، وظیفه ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آنها گرفتن «وحی» و رساندن به انسانها و کوشش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود، نه این که: با یک نیروی خارق العاده الهی، و بر هم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترک همه انحرافات کنند، که اگر چنین می کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود.

پس از آن برای تأکید و تأیید این واقعیت، اضافه می کند: «اگر این موضوع را نمی دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید» (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

«ذکر» به معنی آگاهی و اطلاع است و «اهل ذکر» مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه های مختلف، شامل می شود، و اگر بسیاری از مفسرین «اهل ذکر» را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند نه به این معنی است که، اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد، بلکه، در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است؛ زیرا سؤال، درباره پیامبران و رسولان پیشین و این که: آنها مردانی از جنس بشر با برنامه های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتاً

می بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود. درست است که: آنها با مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند. بنابراین، علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین، منبع خوبی برای مشرکان محسوب می شدند.

«راغب» در «مفردات» می گوید: ذکر دو معنی دارد گاهی، به معنی حفظ، و گاهی، به معنی یادآوری است، البته این یادآوری ممکن است به وسیله دل بوده باشد (که ذکر درونی و باطنی محسوب می شود) و ممکن است به وسیله زبان باشد (که ذکر لفظی محسوب می گردد). و اگر می بینیم به قرآن، ذکر گفته شده است به خاطر همانست که حقایقی را بازگو می کند.

آیه بعد، می گوید: «اگر شما آگاه از دلائل روشن پیامبران و کتب آنها نیستید به آگاهان مراجعه کنید» (بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ). (۱)
«بَيِّنَات» جمع «بَيِّنَةٌ» به معنی دلائل روشن است، و ممکن است در اینجا اشاره به معجزات و سایر دلائل اثبات حقانیت انبیاء باشد، «زُّبُر» جمع «زُبُور» به

۱ - در این که: «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» از نظر ترکیب، متعلق به کدام فعل است، مفسران احتمالات متعددی داده اند:

بعضی آن را متعلق به «لَا تَعْلَمُونَ» دانسته اند (همان گونه که ما در بالا گفتیم و با ظاهر آیات سازگارتر است - توجه داشته باشید که علم هم بدون «باء» و هم به وسیله «باء» متعدی می شود).

بعضی دیگر گفته اند: جمله «أَرْسَلْنَا» قبل از آن در تقدیر است و در اصل چنین بوده: «أَرْسَلْنَاهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ».

بعضی دیگر گفته اند: متعلق آن جمله «وَمَا أَرْسَلْنَا» در آیه قبل است.

بعضی دیگر آن را متعلق به جمله «نُوحِيَ إِلَيْهِمْ» دانسته اند، روشن است: طبق هر کدام از اینها معنی آیه مفهوم خاصی خواهد داشت ولی در مجموع، تفاوت زیادی ایجاد نمی کند.

معنی کتاب است، در واقع «بیّنات»، دلائل اثبات نبوت را می گوید، و «زُبر» اشاره به کتابهایی است که تعلیمات انبیاء در آن جمع بوده است.

آن گاه روی سخن را به پیامبر کرده و می گوید: «ما این ذکر را (قرآن را) بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی» (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ).

«و تا این که آنها در این آیات، و وظائفی که در برابر آن دارند، بیندیشند» (وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ). در واقع، دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی، چیز نو ظهور و بی سابقه ای نیست همان گونه که بر رسولان پیشین، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظائفشان در برابر خدا، خلق و خویشتن آشنا سازند بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم، تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن بپردازی، و اندیشه انسانها را بیدار سازی، تا با احساس تعهد و مسئولیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش بروند.

نکته:

اهل ذکر کیانند؟

در روایات متعددی که، از ناحیه اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، می خوانیم: اهل ذکر امامان (علیهم السلام) هستند، از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) که در پاسخ سؤال از آیه فوق فرمود: نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ: «ما اهل ذکریم، و از ما باید سؤال شود» (۱).

و در روایت دیگری امام باقر (علیه السلام) در تفسیر همین آیه فرمود: الذِّكْرُ الْقُرْآنُ،

وَ آلُ الرَّسُولِ أَهْلُ الذِّكْرِ، وَ هُمْ الْمَسْتَوِلُونَ: «ذکر، قرآن است، و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اهل ذکرند، و از آنها باید سؤال کرد» (۱).

در بعضی دیگر می خوانیم: «ذکر» شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و اهل بیت او «اهل الذکر» هستند. ۲

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون رسیده.

در بسیاری از تفاسیر و کتب اهل سنت، نیز روایاتی به همین مضمون می خوانیم از جمله در تفاسیرهای دوازده گانه معروف اهل سنت از «ابن عباس» در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که: هُوَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (علیهم السلام) هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ وَالْعِلْمِ وَالْعَقْلِ وَ الْبَيَانِ: «اینان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) هستند آنها اهل ذکر، و اهل علم و عقل و بیان اند» ۳.

این نخستین بار نیست ما در روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده، بیان مصداقهای معینی را می بینیم که مفهوم وسیع آیه را هرگز محدود نمی کند.

و همان گونه که گفتیم: «ذکر» به معنی هر گونه آگاهی و یاد آوری و اطلاع است، و «اهل الذکر»، آگاهان و مطلعین را در همه زمینه ها در بر می گیرد.

ولی، از آنجا که قرآن مجید نمونه بارز یادآوری و علم و آگاهی است به آن «ذکر» اطلاق شده و همچنین شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز مصداق روشن «ذکر» است. به همین ترتیب امامان معصوم که اهل بیت او و وارث علم او هستند،

۱ و ۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحات ۵۵ و ۵۶.

۳ - «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۴۸۲ - منظور از تفاسیر دوازده گانه، تفسیر «ابو یوسف»، «ابن حجر»، «مقاتل بن سلیمان»، «وکیع بن جراح»، «یوسف بن موسی»، «تفسیر قتاده»، «تفسیر حرب الطائی»، «تفسیر سدی»، «مجاهد»، «مقاتل بن حیان»، «ابو صالح» و «محمد بن موسی الشیرازی» است.

حدیث دیگری از «جابر جعفی» در تفسیر همین آیه در کتاب «ثعلبی» نقل شده که می گوید: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَالَ عَلِيٌّ (علیه السلام) نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ: «هنگامی که آیه فوق نازل شد، علی (علیه السلام) فرمود: اهل ذکر مائیم» (به همان مدرک فوق مراجعه شود).

روشتترین مصداق «اهل الذکر» اند.

ولی، قبول همه این مسأله هیچگونه منافاتی با عمومیت مفهوم آیه و همچنین مورد نزول آن - که دانشمندان اهل کتاب اند - ندارد، و به همین دلیل علمای اصول و فقه‌های ما در مباحث مربوط به «اجتهاد و تقلید» و پیروی ناآگاهان در مسائل دینی از آگاهان و مجتهدین به این آیه استدلال کرده اند.

در اینجا این سؤال پیش می آید: در روایتی که در «عیون الاخبار» از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: امام (علیه السلام) به آن کسانی که آیه فوق را به دانشمندان یهود و نصاری تفسیر کرده بودند، خرده می گیرد و می گوید: «سبحان الله مگر چنین چیزی ممکن است؟ اگر ما به علمای یهود و نصاری مراجعه کنیم مسلماً ما را به مذهب خود دعوت می کنند».

سپس فرمود: «اهل ذکر ما هستیم» (۱).

ولی پاسخ این سؤال، روشن است، امام (علیه السلام) این سخن را به کسانی می گوید که آیه را منحصرأ به معنی مراجعه به علمای اهل کتاب در هر عصر و زمان، تفسیر کرده بودند، در حالی که، مسلماً چنین نیست در عصر و زمانی همچون عصر و زمان امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) هرگز، مردم موظف نبودند: برای درک حقایق به علمای یهود و نصاری مراجعه کنند، در این گونه اعصار، مرجع، علمای اسلام بودند که در رأس آنها ائمه اهل بیت (علیهم السلام) قرار داشتند.

به عبارت دیگر، اگر مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای آگاهی از این مسأله که پیامبران خدا همیشه از جنس بشر بودند، وظیفه داشتند به آگاهان از اهل کتاب مراجعه کنند، مفهومی این نیست که: تمام مردم در هر زمانی باید به آنها مراجعه نمایند، بلکه، هر مسأله ای را در هر زمانی باید از آگاهان نسبت به آن مسأله

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۷.

پرسید، و این مطلب روشنی است.

به هر حال، آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی، در تمام زمینه های زندگی مادی و معنوی است، و به همه مسلمانان تأکید می کند: آنچه را نمی دانند از اهل اطلاعش بپرسند، و پیش خود در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند.

به این ترتیب «مسأله تخصص» نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی، از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه زمینه ها مورد قبول و تأکید است.

و روی این حساب، بر همه مسلمانان لازم است، در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه ها داشته باشند که اگر کسانی مسائلی را نمی دانند به آنها مراجعه کنند.

ولی ذکر این نکته نیز لازم است که: باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد، که صداقت و درستی و بی نظری آنها ثابت و محقق است، آیا ما هرگز به یک طیب آگاه و متخصص، در رشته خود که از صداقت و درستکاریش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می کنیم؟! لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلیت قرار داده اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد، و هم با تقوا و پرهیزکار.

۴۵ أَمْ مِنْ الَّذِينَ مَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ

الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

۴۶ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ

۴۷ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

۴۵ - آیا توطئه گران از این ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فرو برد، و یا مجازات (الهی)، از آنجا که انتظارش را ندارند، به سراغشان آید؟!

۴۶ - یا به هنگامی که (برای کسب مال و ثروت افزون تر) در رفت آمدند، دامنشان را بگیرد در حالی که قادر به فرار نیستند؟!

۴۷ - یا به طور تدریجی، با هشدارهای خوف انگیز آنان را گرفتار سازد؟! چرا که پروردگار شما، رؤوف و رحیم است.

تفسیر:

انواع مجازاتها در برابر انواع گناهان!

قرآن، در بسیاری از بحثها، مطالب استدلالی را با مسائل عاطفی چنان به هم می آمیزد، که برترین اثر را در نفوس شنوندگان داشته باشد، آیات فوق، نمونه ای از این روش است.

آیات گذشته یک بحث منطقی در زمینه نبوت و معاد با مشرکان داشت، ولی آیات مورد بحث به تهدید جباران و مستکبران و گنهکاران لجوج

می پردازد، و آنها را به انواع عذابهای الهی بیم می دهد.

نخست می گوید: «آیا این توطئه گرانی که برای خاموش کردن نور حق به انواع نقشه های شوم متوسل شدند از عذاب الهی ایمن گشتند، که ممکن است خداوند هر آن آنها را در زمین فرو ببرد؟! (أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ).

آیا بعید است: زمین لرزه وحشتناکی رخ دهد، پوسته زمین بشکافد و دهان باز کند، آنها و همه زندگانشان را در خود فرو برد، همان گونه که در تاریخ اقوام، کراراً اتفاق افتاده است؟!.

جمله «مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ» به معنی توطئه چینی و نقشه کشی برای مقاصد شوم و رسیدن به هدفهای نادرست می باشد، همانند توطئه هائی که مشرکان برای خاموش کردن نور قرآن، و نابود کردن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و اذیت و آزار مؤمنان می چیدند.

«يَخْسِفُ» از ماده «خسف» (بر وزن وصف) به معنی پنهان گشتن و مخفی شدن است، لذا پنهان شدن نور ماه در زیر سایه زمین را «خسوف» می نامند و چاه «مخسوف» به چاهی می گویند، که آب در آن پنهان گردد، و نیز پنهان شدن انسانها و خانه ها را در شکاف زمین (شکافی که بر اثر زلزله ها پدید می آید) «خسف» می نامند.

و اضافه می کند: «یا این که هنگامی که آنها در حال غفلتند عذاب الهی از همانجا که انتظارش را ندارند به سراغشان بیاید» (أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ).

«و یا به هنگامی که آنها برای کسب مال بیشتر و در آمد فزونتر در رفت و آمد

هستند، عذاب دامانشان را بگیرد» (أَوْ يَأْخُذْهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ).
 «در حالی که قادر به فرار از چنگال عذاب نیستند» (فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ).
 همان گونه که سابقاً هم گفته ایم «مُعْجِزِينَ» از ماده «اعجاز» به معنی ناتوان ساختن است، و در این موارد به معنی فرار کردن از چنگال عذاب و مقاومت در برابر آن می باشد.

و یا این که: مجازات الهی یک مرتبه به سراغشان نیاید بلکه «به طور تدریجی و ضمن هشدارهای پی در پی، آنها را گرفتار سازد»؟ (أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ).
 امروز همسایه آنها گرفتار سانحه ای می شود، فردا یکی از بستگانشان گرفتار حادثه ای و روز دیگر بعضی از اموالشان نابود می گردد، و خلاصه هشدارها یکی بعد از دیگری به سراغ آنها می آید اگر بیدار شدند، چه بهتر، و گرنه، مجازات نهائی آنها را فرو خواهد گرفت.
 تدریجی بودن عذاب و مجازات در این گونه موارد، برای آن است که: هنوز احتمال هدایت در این گروه، وجود دارد، و رحمت خداوند اجازه نمی دهد که با اینها همچون سایرین رفتار شود «زیرا پروردگار شما رئوف و رحیم است» (فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّؤُفٌ رَحِيمٌ).
 جالب توجه این که: در آیات فوق، سخن از چهار نوع مجازات به میان آمده است:
 نخست خسف و فرو رفتن در زمین.
 دوم مجازات غافلگیرانه، از آنجائی که انسان انتظار آن را ندارد.
 سوم عذابی که به هنگام تلاش و کوشش در جمع مال به سراغ انسان

می آید.

و چهارم مجازات تدریجی.

مسلماً که هر یک از این چهار نوع مجازات، تناسب با نوعی از گناه دارد، هر چند همه آنها در مورد: *الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ*: «آنها که توطئه های شوم می چینند» وارد شده است؛ زیرا می دانیم همه کار خدا بر طبق حکمت و تناسب استحقاقها است.

مفسران تا آنجا که ما دیده ایم در این زمینه سخنی ندارند، ولی چنین به نظر می رسد: مجازات، نخست مخصوص آن گروه از توطئه گرانی است که در صف جباران و مستکبران خطرناکند همچون قارونها که خداوند چنان آنها را از اوج قدرت پائین می کشد و بدرون خاک و اعماق زمین فرو می فرستد که مایه عبرت همگان گردد.

نوع دوم ویژه توطئه گرانی است که در عیش و نوش و هوسهای سرکش خود غرقند، ناگهان عذاب الهی دامانشان را از آنجا که انتظار ندارند می گیرد.

نوع سوم مخصوص دنیاپرستان زراندوزی است که شب و روز در «تقلب»^(۱) و تلاشند که از هر طریق و با هر جنایتی که ممکن است بر حجم ثروت خود بیفزایند که خداوند آنها را در همان حال که سرگرم جمع ثروتند گرفتار عذاب می کند.

و اما مجازات نوع چهارم از آن کسانی است که: طغیان و توطئه و گناهشان به آن حد و پایه نرسیده است که راه بازگشتی برای آنان وجود نداشته باشد.

در اینجا خداوند از طریق «تَخَوُّف» (هشدار و تهدید) آنها را کیفر می دهد

۱ - «تقلب» گر چه در لغت عرب به معنی هرگونه رفت و آمد است، ولی در این گونه موارد - همانگونه که بسیاری از مفسران گفته اند و در بعضی از روایات اسلامی نیز تأکید شده - به معنی رفت و آمد در طریق تجارت و کسب مال است (دقت کنید).

یعنی نخست با حوادث دردناکی که در اطراف آنها به وقوع می پیوندد به آنها بیدار باش می دهد، اگر بیدار شدند و وضع خود را اصلاح کردند چه بهتر و گرنه آنان را در کام عذاب فرو می برد.

بنابراین ذکر رأفت و رحمت خداوند، به عنوان یک علت مربوط به گروه چهارم است که هنوز تمام پیوندهای خود را از خدا نبریده اند و همه پلها را پشت سر خود ویران نساخته اند.

- ۴۸ أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّحُوا ظِلَالَهُ عَنْ الْيَمِينِ
وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ
- ۴۹ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ
وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
- ۵۰ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

ترجمه:

- ۴۸ - آیا آنها مخلوقات خدا را ندیدند که سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند، و با
خضوع برای خدا سجده می کنند؟!
- ۴۹ - (نه تنها سایه ها، بلکه) تمام آنچه در آسمانها و زمین از جنبندگان وجود دارد، و همچنین
فرشتگان، برای خدا سجده می کنند و تکبر نمی ورزند.
- ۵۰ - آنها (تنها) از (مخالفت) پروردگارشان، که حاکم بر آنهاست، می ترسند؛ و آنچه را
مأموریت دارند انجام می دهند.

تفسیر:

سجده همه جنبندگان حتی سایه هایشان برای خدا!

این آیات بار دیگر به بحث توحید، باز می گردد، نخست می گوید: «آیا آنها (مشرکان توطئه
گر) مخلوقات خدا را ندیدند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با
خضوع برای خدا سجده می کنند» (أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ

اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ» (۱).
 «يَتَفَيَّؤُا» از ماده «فَيَّء» به معنی بازگشت و رجوع است.

بعضی گفته اند: عرب سایه موجودات را به هنگام صبحگاهان، «ظِلٌّ» می نامد و در عصرگاهان «فَيَّء»، و اگر می بینیم به قسمتی از غنائم و اموال فَيَّء گفته می شود، اشاره لطیفی به این حقیقت است که بهترین غنائم دنیا همچون سایه عصر گاه است که بزودی زائل و فانی می شود.

ولی، با توجه به این که: در آیه فوق به سایه های راست و چپ اشیاء اشاره شده و کلمه «فَيَّء» برای همه آنها به کار رفته استفاده می شود که «فَيَّء» در اینجا معنی وسیعی دارد و هر گونه سایه را شامل می شود.

هنگامی که انسان در موقع طلوع آفتاب رو به طرف جنوب بایستد می بیند قرص خورشید از سمت چپ، از افق مشرق، سر بر می آورد، و سایه همه اجسام به طرف راست او می افتند که همان طرف غرب است، این امر همچنان ادامه دارد و سایه ها مرتباً به طرف چپ جابه جا می شوند، تا زوال ظهر در این هنگام، سایه ها به طرف چپ کاملاً تغییر مکان می دهند تا هنگام غروب آفتاب که سایه های بزرگ و طولانی اجسام در طرف مشرق گسترده می شوند و با غروب آفتاب، همه آنها پنهان می گردند.

در اینجا خداوند حرکت سایه های اجسام را در راست و چپ به عنوان نشانه ای از عظمتش معرفی می کند و آنها را در حال سجده برای پروردگار و تواضع خضوع می داند.

۱ - «داخِر» در اصل از ماده «دخور» به معنی تواضع و کوچکی است.

نقش سایه ها در زندگی ما

بدون شک، سایه های اجسام نقش مؤثری در زندگی ما دارند که شاید بسیاری از آن غافل باشند، و انگشت گذاردن قرآن روی مسأله سایه ها، برای توجه دادن به همین نکته است.

سایه ها با این که: چیزی جز عدم نور نیستند فوائد فراوانی دارند:

۱ - همان گونه که نور آفتاب و اشعه حیاتبخش آن، مایه زندگی و رشد و نمو موجودات است، سایه ها نیز برای تعدیل تابش اشعه نور، نقش حیاتی دارند، تابش یکنواخت آفتاب آن هم در یک مدت طولانی، همه چیز را پژمرده می کند و می سوزاند، ولی نوازش متناوب سایه ها آن را در حد متعادل و مؤثری نگاه می دارد.

۲ - برای آنها که بیابانگردند و یا گرفتار بیابان می شوند، نقش مؤثر سایه ها در نجات انسانها فوق العاده محسوس است، آن هم سایه ای که متحرک است و در یک جا متمرکز نمی شود، و به هر سو حرکت می کند، هماهنگ با خواسته ها و نیاز انسان!

۳ - موضوع مهم دیگر این که: بر خلاف تصور عمومی تنها نور سبب رؤیت اشیاء نیست، بلکه همواره باید نور با سایه ها و نیم سایه ها توأم گردد، تا مشاهده اشیاء تحقق پذیرد، به تعبیر دیگر اگر در اطراف موجودی نور یکسان بتابد به طوری که هیچگونه سایه و نیم سایه ای نداشته باشد هرگز چنین شیئی که غرق در نور است مشاهده نخواهد شد.

یعنی همانطور که در تاریکی مطلق، چیزی قابل مشاهده نیست، در نور مطلق نیز قابل رؤیت نمی باشد، بلکه، دیدن اشیاء از آمیختن نور و ظلمت (نور و سایه ها) امکان پذیر می شود.

به این ترتیب، سایه ها نقش بسیار مؤثری در مشاهده و تشخیص و شناخت اشیاء از یکدیگر دارند (دقت کنید).

نکته دیگر این که: یمین (راست) در آیه فوق به صورت مفرد و «شَمَائِل» (جمع «شَمَال» بر وزن مشعل به معنی چپ) به صورت جمع آمده است.

این تفاوت تعبیر، ممکن است به خاطر آن باشد که: سایه در آغاز صبح (برای کسانی که متوجه نقطه جنوب هستند) در طرف راست می افتد سپس دائماً به طرف چپ حرکت می کند تا به هنگام غروب که در افق مشرق محو می گردد. (۱)

این احتمال را نیز مفسران داده اند که: «یمین» گرچه مفرد است ولی گاهی از آن اراده جمع می شود و در اینجا منظور جمع است. (۲)

در آیه گذشته، تنها سخن از «سجده» سایه ها - با آن مفهوم وسیعش - به میان آمده بود، ولی، در آیه بعد این مسأله را به عنوان یک برنامه عمومی برای همه موجودات مادی و غیر مادی، آسمانی و زمینی بیان کرده، می گوید: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنندگان است و همچنین فرشتگان برای خدا سجده می کنند» (وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ).

«و آنها در این راه هیچگونه استکبار نمی ورزند» (وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ) و در برابر خدا و فرمان او تسلیم محضند.

حقیقت سجده، نهایت خضوع و تواضع و پرستش است، و آن سجده معمولی ما که بر هفت عضو انجام می دهیم مصداقی از این مفهوم عام است، و منحصر به آن نیست. و از آنجا که، همه موجودات و مخلوقات خدا، در جهان تکوین و

۱ - تفسیر «قرطبی»، ذیل آیه فوق.

۲ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۷، صفحه ۱۱۰.

آفرینش، تسلیم قوانین عمومی عالم هستی می باشند، و از مسیر این قوانین منحرف نمی شوند و این قوانین همگی، از ناحیه خدا است پس در حقیقت، همه در پیشگاه او سجده می کنند، همه، بیانگر عظمت علم و قدرت او هستند همه، نشانه بزرگی و بی نیازی او می باشند و بالاخره همه، دلیل بر ذات مقدس اویند.

«دأبه» به معنی موجودات جنبنده است، و از آن مفهوم حیات و زندگی، نیز استفاده می شود، و این که: آیه فوق، می گوید: تمام جنبندگانی که در آسمان و زمین هستند برای خدا سجده می کنند از آن استفاده می کنیم که موجودات زنده، مخصوص کره زمین نیست، بلکه در کرات آسمانی نیز موجودات زنده و جنبنده ای وجود دارد.

گرچه بعضی احتمال داده اند: کلمه «مِنْ دَابَّةٍ» تنها قید برای «مَا فِي الْأَرْضِ» باشد یعنی تنها از جنبندگان زمین سخن می گوید، ولی بسیار بعید به نظر می رسد، به خصوص این که: در آیه ۲۹ سوره «شوری» می خوانیم: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ» از نشانه های خدا آفرینش آسمانها و زمین و جنبندگانی است که در آن دو وجود دارند».

درست است که سجده و خضوع و تواضع تکوینی، منحصر به موجودات زنده و جنبنده نیست، ولی، از آنجا که اینها اسرار و شگفتیهای بیشتری از آفرینش را از خود نشان می دهند انگشت روی اینها گذاشته شده است.

و از آنجا که مفهوم آیه، هم انسانهای عاقل و با ایمان و فرشتگان را شامل می شود، و هم، حیوانات و جانداران دیگر را، کلمه سجده، در معنی عام خود

– هم سجده اختیاری و تشریعی و هم سجده تکوینی و اضطراری – استعمال شده است.

و اما این که: در آیه فوق، «ملائکه» به طور جداگانه ذکر شده، به خاطر

آنست «دائمه» تنها به جنبندگانی گفته می شود که: جسمانی هستند، و اگر فرشتگان رفت و آمدی دارند، و حضور و غیابی، نه به معنی جسمانی و مادی است تا در مفهوم دایه داخل گردند.

در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «خداوند فرشتگانی دارد که از آغاز آفرینش آنها تا روز رستاخیز برای خدا سجده می کنند و در آن روز سر از سجده بر می دارند و می گویند: مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ: «ما حق عبادت تو را انجام ندادیم»!.

جمله «وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» اشاره به وضع حال فرشتگان است، که آنها در خضوع و سجده در پیشگاه حق کمترین استکبار به خود راه نمی دهند.

لذا بلافاصله بعد از آن به دو قسمت از صفات آنها که تأکیدی است بر نفی استکبار، اشاره کرده، می گوید: «آنها از مخالفت پروردگارشان که حاکم بر آنها است می ترسند» (يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ قُوَّتِهِمْ).

«و آنچه را مأموریت دارند به خوبی انجام می دهند» (وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).

همان گونه که در آیه ۶ سوره «تحریم» درباره گروهی از فرشتگان می خوانیم: لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ: «آنها در اطاعت فرمان خدا سرپیچی نمی کنند و آنچه را دستور داده شده است انجام می دهند».

از این آیه، به خوبی استفاده می شود: نشانه نفی استکبار دو چیز است: ترس در برابر مسئولیتها، و انجام فرمانهای خدا بدون چون و چرا که یکی اشاره به وضع روانی افراد غیر مستکبر دارد، و دیگری اشاره به طرز عمل آنها و برخوردشان با قوانین و دستورات، و دومی انعکاسی است از اولی و تحقق عینی آن است.

مسلماً کلمه «مِنْ فَوْقِهِمْ» اشاره به بالا بودن حسی و مکانی نیست، بلکه، به برتری مقامی اشاره می کند، چرا که خدا از همه برتر و بالاتر است.

در آیه ۶۱ سوره «انعام» می خوانیم: وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ: «او بر فراز بندگان قاهر است». و حتی فرعون هنگامی که می خواست قدرت و قوت خود را نشان بدهد می گفت: وَ أَنَا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ: «من بر فراز آنها قاهرم». (۱)

در تمام این موارد، «فَوْق» همان برتری مقامی را بیان می کند.

- ۵۱ وَ قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ
 ۵۲ وَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَاصِباً أَ فَغَيَّرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ
 ۵۳ وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ
 ۵۴ ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ
 ۵۵ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

ترجمه:

- ۵۱ - خداوند فرمان داده: «دو معبود (برای خود) انتخاب نکنید؛ معبود (شما) همان خدای یگانه است؛ تنها از (کیفر) من بترسید!»
 ۵۲ - آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست؛ و دین خالص (نیز) همواره از آن او می باشد؛ آیا از غیر او می ترسید؟
 ۵۳ - آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست! و هنگامی که ناراحتی به شما رسد، فقط او را می خوانید.
 ۵۴ - (اما) هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف می سازد، ناگاه گروهی از شما برای پروردگارشان همتا قائل می شوند.
 ۵۵ - (بگذار) تا نعمتهائی را که به آنها داده ایم کفران کنند! چند روزی بهره گیرند، اما به زودی خواهید دانست.

تفسیر:

دین یکی و معبود یکی!

در تعقیب بحث توحید و خداشناسی از طریق نظام آفرینش، آیات مورد بحث به نفی شرک می پردازد، تا با تقارن این دو به یکدیگر، حقیقت آشکارتر شود.

در آغاز می گوید: «خدا دستور داده که دو معبود برای خود انتخاب نکنید» (وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ).

«معبود تنها یکی است» (إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ).

وحدت نظام آفرینش و وحدت قوانین حاکم بر آن، خود دلیلی بر وحدت آفریدگار و وحدت معبود است.

اکنون که چنین است، «تنها از کیفر من بترسید و از مخالفت فرمان من بیم داشته باشید نه غیر آن» (فَإِيَّائِي فَارْهَبُونِ).

مقدم شدن کلمه «إِيَّائِي» دلیل بر حصر است مانند: «إِيَّاكَ تَعْبُدُ» یعنی تنها و تنها باید از مخالفت و کیفر من ترس داشته باشید.

جالب این که: در این آیه، تنها نفی دو معبود شده است، در حالی که می دانیم مشرکان عرب، بتها و معبودهای بسیار زیادی داشته، و بتخانه های آنها مملو از انواع و اشکال بتهای مختلف بود، این تعبیر، ممکن است اشاره به یکی از چند نکته و یا همه نکات زیر باشد:

۱ - آیه می گوید حتی پرستش دو معبود غلط است تا چه رسد به پرستش معبودهای متعدد و به تعبیر دیگر، حداقل را بیان کرده تا بقیه به طور مؤکدتری نفی شوند؛ زیرا هر عددی را بخواهیم ما فوق واحد انتخاب کنیم باید از دو بگذریم.

۲ - در اینجا همه معبودهای باطل، یکی محسوب شده، می گوید: آنها را در مقابل حق قرار ندهید، و دو معبود (حق و باطل) را نپرستید.

۳ - عربهای جاهلی در حقیقت دو معبود برای خود انتخاب کرده بودند: معبودی که خالق و آفریننده جهان است یعنی الله که به او اعتقاد داشتند، و دیگر معبودی که او را واسطه میان خود و الله و منشأ خیر و برکت و نعمت، می دانستند، یعنی بتها.

۴ - ممکن است آیه فوق، ناظر به نفی عقیده «ثنوین» (دوگانه پرستان) همانها که قائل به خدای خیر و خدای شر بودند، باشد، چرا که آنها منطقی هر چند ضعیف و نادرست برای خود در این دوگانه پرستی داشتند ولی بت پرستان عرب، حتی این منطق ضعیف را هم نداشتند. مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی» در ذیل همین آیه جمله لطیفی از بعضی از حکماء نقل می کند و آن این که: «پروردگار به تو دستور داده است: دو معبود را مپرست، اما تو آن همه معبود برای خود ساختی، نفس سرکش تو بتی است، و هوی و هوست بت دیگر، و دنیا و هدفهای مادیت بتهای دیگر، تو حتی در برابر انسانها سجده می کنی تو چگونه یگانه پرستی؟!»

و به دنبال این دستور، ضمن سه آیه، دلیل توحید عبادت را با چهار بیان مشخص می کند: نخست می گوید: «آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است» (وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

آیا در مقابل کسی که مالک عالم هستی است باید سجده کرد؟ یا بتهای فاقد همه چیز؟

آن گاه اضافه می کند: نه تنها آسمانها و زمین از آن او است که «همواره دین و تمام قوانین نیز از ناحیه او می باشد» (وَلَهُ الدِّينُ وَاصِباً).

هنگامی که ثابت شد عالم هستی از آن او است و قوانین تکوینی را او ایجاد کرده مسلم است: قوانین تشریعی هم باید به وسیله او تعیین گردد، و طبعاً اطاعت نیز مخصوص او است.

«واصب» در اصل از ماده «وصوب» به معنی دوام گرفته شده است، و بعضی آن را به معنی «خالص» تفسیر کرده اند (طبعاً تا چیزی خالص نباشد دوام پیدا نخواهد کرد) و ممکن است تعبیر آیه فوق اشاره به هر دو جهت باشد، یعنی همیشه و هر زمان دین خالص از آن خدا است، و کسانی که دین را به معنی اطاعت گرفته اند، «واصب» را به معنی واجب دانسته اند یعنی تنها باید اطاعت فرمان خدا کرد.

در روایتی می خوانیم: شخصی تفسیر این جمله را از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد، امام فرمود: «واصب» یعنی واجب. (۱)

ولی، روشن است: این معانی همه لازم و ملزوم یکدیگرند.

و در پایان این آیه می فرماید: آیا با این حال که همه قوانین و دین و اطاعت از آن خدا است «از غیر او پرهیز می کنید؟ (أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَتَقُونَ).

مگر بتهای می توانند به شما زیانی برسانند؟ یا نعمتی به شما ببخشند؟ که از مخالفتشان بیم دارید و عبادتشان را لازم می شمیرید؟!

«با این که آنچه از نعمتها دارید همه از ناحیه خدا است» (وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ).

این در حقیقت سومین، بیان است برای لزوم پرستش معبود یگانه، یعنی الله، و منظور این است: اگر پرستش بتها به خاطر شکر نعمت است، که بتها به شما نعمتی نداده اند که شکرش لازم باشد، بلکه سر تا پای وجود شما را نعمتهای خدا فرا گرفته است، با این حال بندگی او را رها می کنید و به سراغ بتها می روید!

علاوه بر این «هنگامی که ناراحتیها، مصائب، بلاها و رنجها به سراغ شما می آید برای دفع آنها تنها دست تضرع به درگاه او برمی دارید و او را می خوانید» (ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُّونَ).

از این رو اگر پرستش بتها به خاطر دفع ضرر، و حل مشکلات است، آن هم که از ناحیه خدا است و شما نیز عملاً ثابت کرده اید که در سخت ترین حالات زندگی، همه چیز را رها می کنید و تنها به درگاه او می روید.

و این چهارمین بیان برای مسأله توحید عبادت است.

«تَجْتَرُّونَ» در اصل از ماده «جَوَّار» (بر وزن غبار) به معنی آوای چهار پایان و وحوش است که بی اختیار به هنگام درد و رنج سر می دهند و سپس به عنوان کنایه در همه ناله هائی که بی اختیار از درد و رنج برمی خیزد به کار رفته است.

انتخاب این تعبیر در اینجا مخصوصاً این نکته را می رساند که در آن زمان که مشکلات فوق العاده زیاد می شود و کارد به استخوان می رسد و بی اختیار فریاد درد و رنج می کشید، آیا در آن زمان جز «الله» را می خوانید؟!

پس چرا در حال آرامش و مشکلات کوچک دست به دامن بت می زنید؟!

آری، در این گونه موارد، خداوند ندای شما را می شنود و به آن پاسخ می گوید و مشکلاتتان را برطرف می سازد «سپس هنگامی که زیان و رنج را از

شما بر طرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قرار می دهند» و به سراغ بتها می روند (ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ).

در حقیقت، قرآن به این نکته باریک اشاره می کند که فطرت توحید در وجود همه شما هست، ولی در حال عادی، پرده های غفلت و غرور و جهل و تعصب و خرافات آن را می پوشاند، اما به هنگامی که تند باد حوادث و طوفانهای بلا می وزد، این پرده ها کنار می روند و نور فطرت آشکار می گردد و می درخشد.

درست در همین حال است که خدا را با تمام وجود و با اخلاص کامل می خوانید، خدا نیز پرده های بلا و رنج و مصیبت را از شما دور می سازد که این گشودن پرده های رنج، نتیجه گشوده شدن پرده های غفلت است (توجه داشته باشید در آیه، تعبیر به «كَشَفَ الضُّرَّ» شده است که به معنی کنار زدن پرده های مشکلات است).

ولی، هنگامی که طوفان فرو نشست و به ساحل آرامش باز گشتید، از نو همان غفلت و غرور، و همان شرک و بت پرستی خودنمایی می کند.

در آخرین آیه مورد بحث، پس از ذکر دلایل منطقی فوق و روشن شدن حقیقت، با لحنی تهدیدآمیز، چنین می گوید: بروند و همه «نعمتهائی را که به شما داده ایم کفران کنید و چند روزی از این متاع دنیا بهره مند شوید ولی به زودی خواهید دانست نتیجه و پایان کارتان چیست» (لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ).

این درست به آن می ماند که: انسان شخص متخلف و منحرفی را با دلایل مختلف، نصیحت و ارشاد کند و سرانجام چون امکان دارد این نصایح و اندرزها در او اثر نکند، با یک جمله تهدید آمیز گفتار خود را پایان داده و می گوید: با

توجه به این مطالبی که گفتم باز هم هر چه از دست بر می آید بکن ولی نتیجه کارت را به زودی خواهی دید.

بنابراین «لام» در «لَيَكْفُرُوا» لام امر است، امری که برای تهدید بیان شده، همانند: «تَمَتَّعُوا» که آن هم امر است به عنوان تهدید، با این تفاوت که «لَيَكْفُرُوا» صیغه غائب است و «تَمَتَّعُوا» مخاطب، گوئی نخست آنها را غائب فرض کرده، می گوید: اینها بروند و همه این نعمتها را کفران کنند، و با این تهدید، حالت توجه مختصری برای آنها پیدا شده به طوری که به صورت مخاطب در آمده اند و به آنها می گوید چند روزی از این نعمتهای دنیا بهره گیرید اما روزی خواهید دید که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اید و سرانجام کارتان به کجا می رسد!

در واقع این آیه شبیه به آیه ۳۰ سوره «ابراهیم» است: قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ «بگو چند روزی از لذات این جهان بهره گیرید که سر انجام کار شما آتش دوزخ است»! (۱)

۱ - جمعی از مفسران، احتمال داده اند: جمله «لَيَكْفُرُوا» به عنوان غایت و نتیجه شرک و کفرانی است که در آیه قبل به آنها نسبت داده شده است. بنابراین، معنی چنین می شود: آنها پس از نجات از چنگال حوادث و مشکلات، راه توحید را رها کرده، و در شرک گام می نهند تا نعمتهای ما را انکار و کفران کنند.

- ۵۶ وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَغْلِبُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا
كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ
- ۵۷ وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ
- ۵۸ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ
- ۵۹ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أُوْمَسِكُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ
فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ
- ۶۰ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ
وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه:

- ۵۶ - آنان برای بتهائی که هیچگونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند سهمی از آنچه به آنان
روزی داده ایم قرار می دهند، به خدا سوگند از این افتراها که می بندید، بازپرسی خواهید شد!
- ۵۷ - آنها برای خداوند دخترانی قرار می دهند، - منزّه است او - ولی برای خودشان، آنچه را
میل دارند قائل می شوند.
- ۵۸ - در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند دختری نصیب تو شده صورتش سیاه می
شود، و خشمگین می گردد!
- ۵۹ - به خاطر بشارت بدی که به او داده شده از قوم و قبیله خود متواری می گردد؛ (و نمی
داند) آیا او را با قبول ننگ نگه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟ آگاه باشید که بد حکم می کنند!

۶۰ - برای آنها که به سرای آخرت ایمان ندارند، صفات زشت است؛ و برای خدا، صفات عالی است؛ و او قدرتمند و حکیم است.

تفسیر:

آنجا که تولد دختر ننگ بود!

از آنجا که در آیات گذشته بحثهایی مستدل پیرامون نفی شرک و بت پرستی آمده بود، این آیات به بخشی از بدعتهای شوم و عاداتهای زشت مشرکان می پردازد تا دلیل دیگری باشد برای محکوم ساختن شرک و بت پرستی، و در همین رابطه به سه قسمت از این بدعتها و عادات شوم اشاره می کند.

نخست می گوید: «این مشرکان برای بتهایی که هیچگونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند، سهمی از آنچه به آنها روزی داده ایم قرار می دهند» (وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَغْلُمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ). (۱)

این سهم، قسمتی از شتران و چهارپایان و بخشی از زراعت بوده که در سوره «انعام»، آیه ۱۳۶ به آن اشاره شده که مشرکان در جاهلیت آنها را مخصوص بتان می دانستند، و در راه آنها خرج می کردند، در حالی که نه از ناحیه این بتها سودی به آنها می رسید، و نه از زیان آنها بیمناک بودند که بخواهند با این کار، رفع خطر کنند، و این احمقانه ترین معامله ای بود که آنها انجام می دادند.

۱ - مفسران در معنی جمله «ما لَا يَغْلُمُونَ» و ضمیری که در این جمله است، دو تفسیر ذکر کرده اند: نخست این که: ضمیر «لَا يَغْلُمُونَ» به مشرکان باز گردد، یعنی مشرکان سهمی برای بتها قرار می دادند که از آنها خیر و شری سراغ نداشتند (و ما نیز همین تفسیر را در بالا انتخاب کردیم).

دیگر این که: ضمیر به خود بتها باز گردد، یعنی برای بتها که مطلقاً شعور و علم و عقل نداشتند، سهمی قرار می دادند، ولی در این صورت یک نوع تضاد در تعبیرات آیه احساس می شود، زیرا «ما» معمولاً برای موجود غیر عاقل است، در حالی که صیغه «يَغْلُمُونَ» معمولاً برای جمع عاقل است (و این دو با هم سازگار نیست) اما بنابر تفسیر اول، «ما» به بتها اشاره می کند و «لَا يَغْلُمُونَ» به عبادت کنندگان آنها.

پس از آن اضافه می کند: «به خدا سوگند در دادگاه عدل قیامت از این دروغها و تهمت‌ها بازپرسی خواهید شد!» (تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتُرُونَ).

و به دنبال این بازپرسی و اعتراف کردن - که در آنجا چاره ای از اعتراف نیست، - مجازات خواهید شد، بنابراین، عمل زشت و شوم شما هم زیان دنیا دارد زیرا قسمتی از سرمایه های شما را می بلعد و هم زیان در جهان دیگر.

دومین بدعت شوم آنها این بود که: برای خداوندی که از هر گونه آرایش جسمانی پاک است، دخترانی قائل می شدند و «معتقد بودند فرشتگان دختران خدایند» (وَيَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ).

ولی نوبت خودشان که می رسد «آنچه را میل دارند برای خود قائل می شوند» (وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ).

یعنی هرگز، حاضر نبودند همین دختران را که برای خدا قائل شده بودند برای خود نیز قائل شوند، و اصلاً دختر برای آنها عیب و ننگ و مایه سرشکستگی و بدبختی محسوب می شد!

آیه بعد برای تکمیل این مطلب اشاره به سومین عادت زشت و شوم آنها می کند و می گوید: «هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند خدا دختری به تو داده آن چنان از فرط ناراحتی چهره اش تغییر می کند که صورتش سیاه می شود!» (وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا).

«و مملو از خشم و غضب می گردد» (وَهُوَ كَظِيمٌ). (۱)

۱ - «كَظِيمٌ» به کسی می گویند که مملو از اندوه و غضب شده و خویشتنداری می کند، و به اصطلاح دندان بر جگر می فشارد.

کار به همینجا پایان نمی گیرد او برای نجات از این ننگ و عار، که به پندار نادرستش، دامنش را گرفته «از قوم و قبیله خود به خاطر این بشارت بدی که به او داده شده است متواری می گردد» (يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ).

باز هم، موضوع خاتمه نمی یابد بلکه، دائماً در این فکر غوطه‌ور است که «آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگه دارد و یا آن را زنده در زیر خاک پنهان سازد!» (أُيْمَسِّكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ).

در پایان آیه، این حکم ظالمانه و شقاوت آمیز غیر انسانی را با صراحت هر چه بیشتر محکوم کرده می گوید: «بدانید حکمی را که آنها می کردند، حکم زشت و بدی بود» (أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

سرانجام، ریشه این همه آلودگیها و بدبختیها را چنین معرفی می کند که اینها همه زائیده عدم ایمان به آخرت است «آنهایی که ایمان به سرای دیگر ندارند صفات زشت و شوم خواهند داشت» (لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ).

«اما برای خداوند صفات عالی است» (وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى).

«و او قادر حکیم است» (وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

و به همان نسبت که انسان به این خداوند بزرگ و عزیز و حکیم نزدیک می شود، شعاع نیرومندی از صفات عالیش، از علم و قدرت و حکمتش، در جان او پرتوافکن می گردد، و از خرافات و زشتکاریها و بدعتهای شوم فاصله می گیرد، اما هر قدر از او دور می گردد، به همان نسبت در ظلمات جهل و ضعف و زبونی و عادات زشت و شوم گرفتار می شود.

فراموش کردن خدا، و همچنین فراموش کردن دادگاه عدل او، انگیزه همه

پستیها، زشتیها، انحرافها و خرافات است، و یادآوری این دو اصل اصیل منبع اصلی احساس مسئولیت و مبارزه با جهل و خرافات، و عامل توانائی و دانائی است.

نکته ها:

۱ - چرا فرشتگان را دختران خدا می دانستند؟

در آیات متعددی از قرآن می خوانیم: مشرکان عرب، فرشتگان را، دختران خدا می پنداشتند، یا بدون ذکر انتساب به خداوند آنها را از جنس زن می دانستند، در سوره «زخرف»، آیه ۱۹ می خوانیم: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا: «فرشتگان را که بندگان خدا هستند زن می پنداشتند» و در سوره «اسراء» آیه ۴۰ می فرماید: أ فَاصْنَعُكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا: «آیا خداوند به شما پسرانی داده و از فرشتگان، دخترانی انتخاب کرده است». این پندار ممکن است بقایای خرافاتی باشد که از اقوام گذشته به عرب جاهلی رسیده بود، و نیز ممکن است، به خاطر این بوده که فرشتگان از نظرها مستورند و این صفت بیشتر در زنان وجود داشت، و لذا به گفته بعضی این که: عرب، «شمس» (خورشید) را مؤنث مجازی و «قمر» (ماه) را مذکر مجازی می گوید به خاطر این است که قرص آفتاب در میان نور خیره کننده اش آن چنان پوشیده است که نگاه کردن به آن آسان نیست در حالی که، قرص ماه کاملاً نمایان است.

این احتمال نیز وجود دارد که: لطافت وجود فرشتگان، سبب این توهم شده بود چرا که زن نسبت به مرد جنس لطیفتری است.

و به هر حال، این یک خرافه و پندار غلط قدیمی است که متأسفانه هنوز

رسوبات آن در اعماق فکری بعضی دیده می شود، و حتی در ادبیات زبانهای مختلف نیز وجود دارد.

از جمله این که: هنگامی که یک زن خوب را می خواهند توصیف کنند فرشته اش می گویند، و عکسهائی که از فرشتگان می اندازند غالباً به صورت زن است در حالی که فرشتگان اصولاً جسم مادی ندارند که مرد و زن و مذکر و مؤنث داشته باشند.

۲ - چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می کرد؟

این واقعاً وحشت آور است که انسان، آن قدر عاطفه خود را زیر پا بگذارد که به کشتن انسان، آن هم در زشتترین صورتش افتخار و مباهات نماید، انسانی که پاره تن خود او است انسانی که بی دفاع و ضعیف است، او را با دست خویش زنده زنده به خاک بسپارد.

این یک امر ساده نیست که انسان - هر چند نیمه وحشی - دست به چنین جنایت وحشتناکی بزند، قطعاً دارای ریشه های اجتماعی و روانی و اقتصادی بوده است.

مورخان می گویند: شروع این عمل زشت در جاهلیت از آنجا بود که جنگی میان دو گروه در آن زمان اتفاق افتاد، گروه فاتح، دختران و زنان گروه مغلوب را اسیر کردند، پس از مدتی که صلح برقرار شد، خواستند اسیران جنگی را به قبیله خود بازگردانند، ولی بعضی از آن دختران اسیر، با مردانی از گروه غالب ازدواج کرده بودند، آنها ترجیح دادند که در میان دشمن بمانند و هرگز به قبیله خود باز نگردند، این امر، بر پدران آن دخترها سخت گران آمد و مایه شماتت و سرزنش آنها گردید، تا آنجا که بعضی سوگند یاد کردند: هرگاه در

آینده دختری نصیبشان شود او را با دست خود نابود کنند تا به دست دشمن نیفتند! خوب، ملاحظه می کنید: وحشتناکترین جنایات زیر پوشش دروغین دفاع از ناموس و حفظ شرافت و حیثیت خانواده، انجام می گرفت، و عاقبت این بدعت زشت و ننگین مورد استقبال گروهی واقع شد، و مسأله «وئاد» (زنده به گور کردن دختران) یکی از رسوم جاهلیت شد و همانست که قرآن شدیداً آن را محکوم ساخته و می گوید: وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟ «در قیامت درباره دختران زنده به گور شده سؤال می شود * که به چه گناهی آنها کشته شدند؟» (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که تولید کننده بودن پسران، و مصرف کننده بودن دختران، در آن جوامع، نیز به این جنایت کمک کرده باشد، زیرا پسر برای آنها، سرمایه بزرگی محسوب می شد که در غارتگریها و نگهداری شتران و مانند آن، از وجودش استفاده می کردند، در حالی که دختران چنین نبودند.

از سوی دیگر، وجود جنگها و نزاعهای دائمی قبیلگی میان آنها سبب فقدان سریع مردان و پسران جنگجو می شد و طبعاً تناسب و تعادل میان تعداد دختران و پسران به هم می خورد، و تا آنجا وجود پسران عزیز شده بود که، تولد یک پسر، مایه مباهات بود و تولد یک دختر، مایه ناراحتی و رنج یک خانواده!

این امر، تا آنجا رسید که به گفته بعضی از مفسران، به محض این که: حالت وضع حمل به زن دست می داد شوهر، از خانه متواری می گشت، مبدا دختری برای او بیاورد و او در خانه باشد! سپس اگر به او خبر می دادند، مولود پسر است،

با خوشحالی و هیجان وصف ناپذیری به خانه باز می گشت، اما وای اگر به او خبر می دادند که نوزاد دختر است آتش خشم و اندوه جان او را در بر می گرفت. (۱)

داستان «وئاد» پر از حوادث بسیار دردناک و چندش آور است.

از جمله نقل کرده اند: مردی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد، اسلام آورد، اسلامی راستین، روزی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید و سؤال کرد: آیا اگر گناه بزرگی کرده باشم، توبه من پذیرفته می شود، فرمود: خداوند توباب و رحیم است، عرض کرد ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گناه من بسیار عظیم است، فرمود: وای بر تو هر قدر گناه تو بزرگ باشد، عفو خدا از آن بزرگتر است.

عرض کرد: اکنون که چنین می گوئی بدان: من در جاهلیت به سفر دوری رفته بودم، در حالی که همسرم باردار بود، پس از چهار سال باز گشتم، همسرم به استقبال من آمد، نگاه کردم دخترکی در خانه دیدم، پرسیدم: دختر کیست؟ گفت: دختر یکی از همسایگان است! من فکر کردم ساعتی بعد به خانه خود می رود اما با تعجب دیدم نرفت، غافل از این که: او دختر من است و مادرش این واقعیت را مکتوم می دارد، مبادا به دست من کشته شود.

سرانجام گفتم: راستش را بگو این دختر کیست؟ گفت: به خاطر داری هنگامی که به سفر رفتی باردار بودم، این نتیجه همان حمل است و دختر تو است!

آن شب را با کمال ناراحتی خوابیدم، گاهی، به خواب می رفتم و گاهی، بیدار می شدم، صبح نزدیک شده بود، از بستر برخاستم و کنار بستر دخترک رفتم در کنار مادرش به خواب رفته بود، او را بیرون کشیدم و بیدارش کردم و گفتم:

همراه من به نخلستان بیا.

او به دنبال من حرکت می کرد تا نزدیک نخلستان رسیدیم، من شروع به کندن حفره ای کردم، و او به من کمک می کرد که خاک را بیرون آورم، هنگامی که حفره تمام شد، من زیر بغل او را گرفتم و در وسط حفره افکندم...

در این هنگام، هر دو چشم پیامبر(صلی الله علیه وآله) پر از اشک شد... سپس دست چپم را به کتف او گذاشتم که بیرون نیاید و با دست راست خاک بر او می افشاندم! و او پیوسته دست و پا می زد، و مظلومانه، فریاد می کشید پدر جان! چه با من می کنی؟ در این هنگام، مقداری خاک به روی ریشه‌های من ریخت او دستش را دراز کرد و خاک را از صورت من پاک نمود، ولی من، همچنان قساوت‌مندانه خاک به روی او می ریختم، تا آخرین ناله هایش در زیر قشر عظیمی از خاک محو شد!

در اینجا پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حالی که بسیار ناراحت و پریشان بود و اشکها را از چشم پاک می کرد، فرمود: اگر نه این بود که رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفته، لازم بود هر چه زودتر انتقام از تو بگیرد! (۱)

و نیز در حالات «قیس بن عاصم» که از اشراف و رؤسای قبیله «بنی تمیم» در جاهلیت بود، و پس از ظهور پیامبر(صلی الله علیه وآله)، اسلام آورد می خوانیم:

«روزی به خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمد تا بار گناه سنگینی را که بر دوش می کشید، شاید سبک کند.

عرض کرد: «در گذشته گروهی از پدران بر اثر جهل و بی خبری دختران بی گناه خود را زنده به گور کردند، من نیز دوازده دختر نصیبم شد که همه را به این سرنوشت شوم مبتلا ساختم!.

هنگامی که سیزدهمین دخترم را همسر مخفیانه به دنیا آورد و چنین وانمود کرد که نوزادش مرده به دنیا آمده، اما در خفا آن را نزد اقوام خود فرستاده بود موقتاً فکرم از ناحیه این نوزاد راحت شد.

اما بعداً که از ماجرا آگاه شدم، او را با خود به نقطه ای بردم و به تضرع و التماس و گریه او اعتنا نکرده و زنده به گورش ساختم!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) از شنیدن این ماجرا، سخت ناراحت شد و در حالی که اشک می ریخت فرمود: مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ: «کسی که رحم نکند به او رحم نخواهد شد»، سپس رو به سوی «قیس» کرده گفت: روز بدی در پیش داری، «قیس» عرض کرد چه کنم تا بار گناهم سبک شود؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: به تعداد دخترانی که کشته ای بندگانی آزاد کن (شاید بار گناهت سبک شود). (۱)

و نیز در حالات «صعصعه بن ناجیه» (جلد «فرزدق» شاعر معروف) که انسان آزاده و شریفی بود، می خوانیم در عصر جاهلیت با بسیاری از عادات زشت آنها مبارزه می کرد، تا آنجا که ۳۶۰ دختر را از پدرانشان خرید، و از مرگ نجات داد، و حتی در یک مورد، برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او داشت، مرکب سواری خود، و دو شتر، به پدر آن دختر داد.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: کار بسیار بزرگی انجام دادی، و پاداش تو نزد خدا محفوظ است!

«فرزدق» به این کار نیای خود افتخار کرده می گفت:

وَمِنَّا الَّذِي مَنَعَ الْوَائِدَاتِ فَأَحْيَا الْوَيْئِدَ فَلَمْ تُؤَاوِدْهُ

«از دودمان ما کسی را سراغ داریم که جلو زنده به گور کردن دختران را گرفت آنها را زنده کرد تا در خاک دفن نشوند». (۲)

۱ - «جاهلیت و اسلام»، صفحه ۶۳۲.

۲ - «قاموس الرجال»، جلد ۵، صفحه ۱۲۵.

به زودی خواهیم دید: چگونه اسلام به همه این فجایع و جنایات وحشتناک پایان داد و به زن شخصیتی عطا کرد که در تاریخ سابقه نداشت.

۳- نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن

تحقیر و در هم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود، بلکه در میان اقوام دیگر و حتی شاید متمدن ترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی ناچیز داشت، و غالباً با او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می شد، ولی مسلماً عرب جاهلی این تحقیر را در اشکال زننده تر و وحشتناکتری انجام می داد. تا آنجا که اصلاً نسب را به مرد مربوط می دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگهداری و پرورش جنین، محسوب می کرد! چنانکه در شعر معروف جاهلی منعکس است:

بُنُوْنَا بُنُوْ اُبْنَانِنَا وَ بَنَاتُنَا بُنُوْهُنَّ اُبْنَاءُ الرَّجَالِ الْاَبَاعِ:

«فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند و اما فرزندان دختران ما پسران مردان بیگانه اند».

این را نیز می دانیم که: آنها برای زن، حقی در ارث قائل نبودند و برای تعدد زوجات، حدّ و مرزی قائل نمی شدند، به سادگی خوردن آب، ازدواج می کردند و به آسانی آنها را طلاق می دادند.

ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید، مخصوصاً تولد دختر را که ننگ می دانستند در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد.

و خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) احترام می گذاشت که مردم تعجب می کردند، با تمام مقامی که داشت، دست دخترش را

می بوسید، و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می کرد، دخترش «فاطمه» (علیها السلام) بود.

به عکس هنگامی که می خواست به سفر برود آخرین خانه ای را که خداحافظی می کرد، باز خانه فاطمه (علیها السلام) بود.

در حدیثی می خوانیم: به پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر دادند، خدا به او دختری داده است، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد، دید آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت! (گوئی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آنها برچیده نشده) پیامبر (صلی الله علیه و آله) فوراً فرمود: مَا لَكُمْ؟ رِيحَانَةُ أَشْمُهَا وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ! «این چه حالتی است در شما می بینم؟! خداوند گلی به من داده آن را می بویم، و اگر غم روزی او را می خورید، روزیش با خدا است». (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: نِعَمَ الْوَلَدُ الْبَنَاتُ، مُلَطِّفَاتٌ، مُجَهِّزَاتٌ، مُؤَنِّسَاتٌ، مُفْلِيَاتٌ. «چه فرزند خوبی است دختر! هم پر محبت است، هم کمک کار، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده». (۲)

در حدیث سومی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسیده: مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى تُحْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ كَحَامِلٍ صَدَقَهُ إِلَى قَوْمٍ مَحَاوِجٍ وَ لَيُبْدَأُ بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ، فَإِنَّهُ مَنْ فَرَحَ ابْنَتَهُ فَكَأَنَّمَا أُعْتِقَ رَقَبَةً مِنْ وَ لِدِ إِسْمَاعِيلَ: «کسی که بازار می رود و تحفه ای برای خانواده خود می خرد، همچون کسی است که می خواهد به نیازمندیانی کمک کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می خواهد تحفه را تقسیم کند، نخست باید به دختر، و بعد به پسر بدهد، چرا که هر کس دخترش را شاد و مسرور کند، چنان است که گوئی کسی از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) را آزاد کرده

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۲ (جلد ۲۱، صفحه ۳۶۵ آل البيت).

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۱۰۰ (جلد ۲۱، صفحه ۳۶۳ آل البيت).

باشد» (۱).

در حقیقت، این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است.

گرچه، در این زمینه، سخن بسیار است و در ذیل آیات مناسب بحث خواهد شد ولی از این واقعیت نمی توان به آسانی گذشت که با نهایت تأسف هنوز در جوامع اسلامی، آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد، و هنوز کم نیستند خانواده هایی که از تولد پسر خوشحال و از نوزاد دختر ناراحت می شوند، و یا لااقل تولد پسر را بر دختر ترجیح می دهند.

البته ممکن است، شرائط خاص اقتصادی و اجتماعی در رابطه با وضع زنان در جوامع کنونی، یکی از علل این گونه عادات و رسوم غلط بوده باشد، ولی، هر چه هست، باید عموم مسلمانان راستین با این طرز فکر مبارزه کنند، و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن را بسوزانند که اسلام نمی پسندد بعد از چهارده قرن، پیروانش به افکار جاهلی باز گردند، و این یک نوع جاهلیت ثانوی است.

حتی در جوامع غربی، که تصور می کنند برای زن شخصیت والائی قائلند عملاً می بینیم او را آن چنان تحقیر کرده اند که به صورت یک عروسک بی ارزش یا وسیله ای برای خاموش کردن آتش شهوت، و یا کالائی برای تبلیغ کالاهایشان در آورده اند. (۲)

۱ - «مکارم الاخلاق»، صفحه ۲۲۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۲۱، صفحه ۵۱۴ آل البیت.

۲ - جالب این که این بحث ها تصادفاً روز بیستم جمادی الثانی سنه ۱۴۰۱ که روز میلاد بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) و روزی که به عنوان «روز زن» از طرف جمهوری اسلامی تأیید شده بود، نوشته شد.

- ۶۱ وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ
- ۶۲ وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنََّّهُمْ مُّفْرَطُونَ
- ۶۳ تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ وَ لِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
- ۶۴ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

ترجمه:

- ۶۱ - و اگر خداوند مردم را به خاطر ظلمشان مجازات می کرد، جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذارد؛ ولی آنها را تا زمان معینی به تأخیر می اندازد. و هنگامی که اجلشان فرا رسد، نه ساعتی تأخیر می کنند، و نه ساعتی پیش می گیرند.
- ۶۲ - و آنها برای خدا چیزهائی قرار می دهند که خودشان از آن کراهت دارند
- = [فرزندان دختر]؛ با این حال زبانشان به دروغ می گوید سرانجام نیکی دارند! به ناچار برای آنان آتش است؛ و آنها از پیشگامان (دوزخ) اند.
- ۶۳ - به خدا سوگند، به سوی امتهای پیش از تو پیامبرانی فرستادیم؛ اما شیطان اعمالشان را در نظرشان آراست؛ و امروز او ولی و سرپرستشان است؛ و مجازات

دردناکی برای آنهاست!

۶۴ - ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند، برای آنها روشن کنی؛ و (این قرآن) مایه هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می آورند!

تفسیر:

گر حکم شود که مست گیرند!...

بعد از ذکر آیات گذشته که از جنایات وحشتناک مشرکان عرب در زمینه بدعتهای زشت و زنده به گور کردن دختران، سخن می گفت ممکن است این سؤال برای بعضی پیش آید که: چگونه خداوند بندگان گنهکار را با این همه ظلم و جنایت فجیع سریعاً کیفر نمی دهد؟! نخستین آیه مورد بحث گوئی در مقام پاسخ به همین سؤال است. می گوید: «اگر بنا شود خداوند مردم را به ظلمها و ستمهایی که مرتکب می شوند کیفر دهد، جنبنده ای بر پشت زمین باقی نخواهد گذارد!» (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ). (۱) «دَابَّة» به معنی هر گونه موجود زنده و جنبنده است، در اینجا ممکن است به قرینه «بِظُلْمِهِمْ» کنایه از انسانها باشد. یعنی اگر خداوند، انسانها را به خاطر ظلمشان مؤاخذه کند انسانی بر صفحه کره خاکی باقی نخواهد ماند. این احتمال نیز وجود دارد که: منظور همه جنبندگان باشد، زیرا می دانیم جنبندگان روی زمین، معمولاً برای انسان آفریده شده اند چنانکه قرآن می گوید:

۱ - ضمیر «عَلَيْهَا» به «أَرْض» یعنی زمین بر می گردد، هر چند قبلاً ذکر از آن به میان نیامده و این به خاطر وضوح مطلب است و نظیر آن در ادبیات عرب و غیر عرب فراوان دیده می شود.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا: «او خدائی است که آنچه را در روی زمین است به خاطر شما آفرید».(۱)

هنگامی که انسانها از میان بروند، فلسفه وجود جنبنندگان دیگر، نیز از میان خواهد رفت و نسل آنها قطع می شود.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر ما به عمومیت و وسعت مفهوم آیه بنگریم نتیجه اش آن خواهد بود که: هیچ انسانی در روی زمین، غیر ظالم وجود ندارد، و هر کسی به سهم خود مرتکب ستمی شده است، که اگر بنا بر مجازات سریع و فوری باشد، دامن همه را خواهد گرفت، با این که: می دانیم نه تنها پیامبران و امامان - که معصومند - مصداق چنین ظلمی نیستند، بلکه در هر عصر و زمان گروهی از نیکان و پاکان و مجاهدان راستین هستند که حسنات آنها مسلماً بر سیئات کوچکشان برتری دارد، و قطعاً مستحق مجازات نابود کننده نیستند.

پاسخ این سؤال را چنین می توان گفت: آیه یک حکم نوعی را بیان می کند، نه عمومی و همگانی و نظیر این تعبیر، در ادبیات عرب و غیر عرب نیز دیده می شود، این شعر معروف را غالباً شنیده ایم:

گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند!

و نیز شاعر می گوید:

گفت باید حدّ زند هشیار، مرد مست را گفت هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست!
شاهد این استثناء آیه ۳۲ سوره «فاطر» است که می فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ».

طبق این آیه، مردم سه گروهند:

گروهی ستمگر، گروهی میانه رو که گناهان خفیفی دارند و گروهی پیش گیری کنندگان به نیکی ها یعنی نیکان و پاکان، مسلماً از این سه گروه تنها گروه اولند که مشمول آیه مورد بحثند، نه گروه دوم و سوم و از آنجا که گروه اول، معمولاً اکثریت جوامع را تشکیل می دهند، ذکر چنین عمومی جای تعجب نخواهد بود.

از آنچه گفتیم روشن می شود: آیه هیچگونه دلالتی بر نفی عصمت انبیاء نمی کند و آنها که چنین پنداشته اند توجه به سایر آیات قرآن و قرائن موجود در کلام ندارند.

آن گاه قرآن به ذکر این نکته می پردازد که: «خداوند به همه ظالمان و ستمگران مهلت می دهد و تا اجل مسمی (زمان معینی) مرگ آنها را به تأخیر می اندازد» (وَ لَکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّی).^۱

«اما هنگامی که اجل آنها سر رسد، نه ساعتی تأخیر می کنند، و نه ساعتی پیشی می گیرند» (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا یَسْتَقْدِرُونَ).^۲

بلکه، درست در همان لحظه موعود، مرگ دامانشان را فرا می گیرد و لحظه ای پیش و پس نخواهد داشت.

اجل مسمی چیست؟

در این که: منظور از اجل مسمی چیست؟ مفسران بیانات گوناگونی دارند، ولی با توجه به سایر آیات قرآن از جمله آیه ۲ سوره «انعام» و آیه ۳۴ سوره «اعراف» به نظر می رسد: منظور همان فرا رسیدن مرگ است، یعنی خداوند مردم را برای اتمام حجت تا پایان عمرشان مهلت می دهد، شاید ظالمان به فکر اصلاح

خویش بیفتند، در برنامه زندگی خود تجدید نظر به عمل آورند، و به سوی خدا و حق و عدالت باز گردند.

هنگامی که این مهلت پایان گرفت، فرمان مرگشان فرا می رسد و از همان لحظه مرگ مجازاتها و کیفرها شروع می شود. (۱)

بار دیگر با بیان تازه ای بدعتهای زشت و خرافاتی را که عربهای جاهلی داشتند (در زمینه تنفر از فرزندان دختر و اعتقاد به این که: فرشتگان دختران خدایند) محکوم کرده می گوید: «آنها از یکسو از فرزندان دختر کراهت دارند ولی از سوی دیگر آن را برای خدا قائل می شوند!» (وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ).

این تناقض عجیبی است و همان گونه که در سوره «نجم» آیه ۲۲ آمده است: «این یک تقسیم ناهنجار است!» اگر فرشتگان، دختران خدایند، پس معلوم می شود دختر چیز خوبی است، چرا شما از فرزندان دختر ناراحت می شوید! و اگر بد است چرا برای خدا قائل هستید؟ «و با این حال آنها به دروغ می گویند که سرانجام نیک و پاداش خیر از برای آنها است» (وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى).

با کدام عمل، انتظار چنین پاداشی را دارند؟ با زنده به گور کردن دختران معصوم و بی گناه و بی دفاع؟ و یا با تهمت و افتراء به ساحت مقدس پروردگار؟ با کدامین عمل؟ کلمه «حُسْنَى» که مؤنث «احسن» است و به معنی نیکوتر یا نیکوترین می آید در اینجا به معنی بهترین پاداشها و یا بهترین عاقبتها است که این قوم

۱ - برای توضیح بیشتر درباره اجل مسمی به جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۴۸ و جلد ششم صفحه ۱۵۷ مراجعه فرمائید.

مغرور گمراه با همه جنایاتشان برای خود قائل بودند، و در این صورت این سؤال پیش می آید: با این که عرب جاهلی عقیده به معاد نداشت، چگونه چنین سخنی را می گفتند؟! ولی باید توجه داشت: همه آنها منکر معاد به طور مطلق نبودند، بلکه معاد جسمانی را نفی می کردند و از این که: انسان بار دیگر به حیات مادی باز گردد، تعجب داشتند! به علاوه این تعبیر ممکن است به صورت قضیه شرطیه بوده باشد یعنی آنها می گفتند: «اگر جهان دیگری هم در کار باشد ما در آنجا بهترین پاداش را خواهیم داشت» و همین گونه است طرز تفکر بسیاری از جباران و منحرفان لجوج که در عین دوری از خدا خود را به خدا از همه نزدیکتر می دانند و ادعاهای پوچ و مسخره ای دارند.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که منظور از «حُسْنی» همان «نعمت حسنی» یعنی پسران است؛ چرا که دختران را شوم و بد می دانستند، ولی پسران را خوب و نعمت عالی می دانستند.

اما تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد، لذا بلافاصله می گوید: «ناچار برای آنها آتش دوزخ است» (لَا جَرَمَ أَنْ لَهُمُ النَّارُ).

یعنی نه تنها عاقبت نیکی ندارند، بلکه پایان کارشان جز آتش دوزخ نیست. «و آنها از پیشگامان در آتشند» (وَأَنْتَهُمْ مُقَرَّبُونَ).

«مُقَرَّب» از ماده «فَرَط» (بر وزن فقط) به معنی پیشگام و متقدم است.

و از آنجا که ممکن است، بعد از شنیدن داستان عرب جاهلی برای بعضی این سؤال پیش آید که چگونه ممکن است انسان جگر گوشه خود را با آن قساوت، زنده به زیر خاکها بفرستد مگر چنین چیزی امکان پذیر است؟ در آیه

بعد گوئی به پاسخ سؤال پرداخته می گوید:

«به خدا سوگند ما پیش از تو پیامبرانی به سوی امتهای پیشین فرستادیم، ولی شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داد» (تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

آری، شیطان آن چنان در وسوسه های خود، مهارت دارد که زشت ترین و بدترین جنایات را گاهی در نظر انسان چنان زینت می دهد که آن را یک افتخار می پندارد، همان گونه که عرب جاهلی زنده به گور کردن دختران خود را سند افتخار می دانست و آن را به عنوان حمایت از ناموس و حفظ حیثیت و آبروی قبیله! مدح و تمجید می کرد، و می گفت: من امروز دخترم را به دست خود زیر خاک می فرستم تا فردا در یک جنگ به دست دشمن نیفتد.

جائی که ننگین ترین اعمال را در زیر فریبده ترین ماسکها بر اثر تزئین و وسوسه شیطان امکان پذیر باشد، حال بقیه کارها روشن است.

و ما امروز نمونه های بسیاری از این تزئینات شیطانی را در اعمال بسیاری از افراد می بینیم که دزدیها و غارتگریها و تجاوزها و جنایات خود را با تعبیرات مختلفی توجیه می کنند و در زیر لفافه های فریبده قرار می دهند.

پس از آن اضافه می کند: گروه مشرکان فعلی نیز دنباله رو همان برنامه های انحرافی امتهای پیشین اند که شیطان اعمالشان را در نظرشان تزئین داده بود.

«و شیطان امروز ولی و راهنما و سرپرست آنها است!» (فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ).

و از رهنمودهای او الهام می گیرند.

و به همین جهت «عذاب دردناک الهی در انتظار آنها است» (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

در تفسیر جمله «فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ» (شیطان امروز سرپرست آنها است)

مفسران بیانات گوناگونی دارند که، شاید از همه روشتر همانست که در بالا گفتیم، یعنی این جمله، اشاره به وضع مشرکان عرب در عصر جاهلیت است که اینها هم از برنامه های امتهای منحرف پیشین پیروی کردند، و شیطان سرپرست آنها است همان گونه که سرپرست گمراهان گذشته بود. (۱)

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از جمله مزبور آن باشد که: هنوز بازماندگان امتهای منحرف پیشین وجود دارند، و به راه انحرافی خود ادامه می دهند و شیطان نیز امروز ولی و سرپرست آنها است، همان گونه که در گذشته بود.

آخرین آیه مورد بحث، هدف بعثت پیامبران را بیان می کند تا روشن شود اگر اقوام و ملتها، هوی و هوسها، و سلیقه های شخصی خود را کنار بگذارند و دست به دامن راهنمایی پیامبران بزنند، اثری از این گونه خرافه ها، اختلافها، و اعمال ضد و نقیض، باقی نمی ماند، می گوید: «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر به خاطر این که: آنچه را در آن اختلاف داشته اند برای آنها تبیین کنی» (وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ). «و این قرآن مایه هدایت و رحمت است، برای آنها که ایمان دارند» (وَهُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

و سوسه های شیطان را از دل آنها می زداید، پرده های فریبده نفس اماره و شیطان صفتان را از چهره حقایق کنار می زند، خرافات و جنایاتی که در زیر

۱ - ولی لازمه این تفسیر این است که میان ضمیر «أَعْمَالُهُمْ» و ضمیر «وَلِيُّهُمْ» از نظر معنی تفاوت باشد، اولی به امتهای پیشین و دومی به مشرکان زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) باز گردد، و اگر جمله ای در تقدیر بگیریم این مشکل حل می شود. بگوئیم: «هُؤُلَاءِ يَتَّبِعُونَ الْأَمَمَ الْماضِيَّةَ» (دقت کنید).

ماسکهای فریبنده پنهان شده آشکار می سازد، اختلافاتی را که در سایه هوا و هوس پدید آمده
بر می چیند، به قساوتها پایان می دهد، و نور هدایت و رحمت را در همه جا می پاشد.

۶۵ وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

۶۶ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ

۶۷ وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

ترجمه:

۶۵ - خداوند از آسمان، آبی فرستاد؛ و زمین را، پس از آن که مرده بود، حیات بخشید. در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند.

۶۶ - و در وجود چهار پایان، برای شما (درسهای) عبرتی است: از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم!

۶۷ - و از میوه های درختان نخل و انگور، مسکرات (ناپاک) و روزی خوب و پاکیزه می گیرید؛ در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می کنند!

تفسیر:

آبها، میوه ها، دامها

بار دیگر به بیان نعمتها و مواهب گوناگون پروردگار باز می گردد، که هم تأکیدی است بر مسأله توحید و شناخت خدا، و هم در لابلاي آن اشاره ای به مسأله معاد است، و هم با ذکر این نعمتها، حسن شکرگزاری بندگان را تحریک

کرده، آنها را از این طریق به خدا نزدیکتر می سازد، مجموع این جهات سه گانه، پیوند این آیات و آیات گذشته را روشن می سازد.

از سوی دیگر در آخرین آیه بحث گذشته، سخن از نازل کردن آیات قرآن که حیات جان آدمی است در میان بود، و در نخستین آیه مورد بحث، سخن از نزول باران از آسمان که مایه حیات جسم آدمی است به میان آمده.

نخست می گوید: «خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین را بعد از آن که مرده بود به وسیله آن حیات بخشید» (وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا). «در این امر نشانه روشنی است از عظمت خدا، برای آنها که گوش شنوا دارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ).

مسئله حیات و زندگی زمین به وسیله نزول آب باران از آسمان، در آیات متعددی از قرآن، بیان شده است، زمینهای خشکیده و خاموش و بی روح که گاهی خشکسالی آنها را چنان از کار انداخته که انسان هرگز باور نمی کند در گذشته در آغوشش گیاهی پرورش یافته، و یا در آینده، موجود زنده ای در دامانش تولد خواهد یافت.

اما چند باران پی در پی و به دنبال آن تابش اشعه حیات بخش آفتاب، آن را به حرکت در می آورد، گوئی خفته ای است که بیدار می شود و یا صحیحتر مرده ای است که بادم مسیحائی باران به حیات باز گردد، انواع گلها و گیاهها در آن آشکار می شود و به دنبال آن حشرات و پرندگان و انواع حیوانات از هر طرف به سوی آن می آیند و زمزمه حیات و زندگی سر می دهند.

خلاصه، در آن سرزمین که سابقاً مرده و خاموش بود چنان غلغله ای بر پا می شود که آدمی را مبهوت می کند، و این راستی یکی از شاهکارهای آفرینش

است.

هم نشانه ای است از قدرت و عظمت آفریدگار، و هم دلیلی است بر امکان معاد که چگونه مردگان بار دیگر لباس حیات در تن می کنند، و هم نعمت بزرگی است از نعمتهای خداوند، مخصوصاً نعمتی مانند باران که بندگان، کمترین زحمتی برای ایجاد آن متحمل نمی شوند!

بعد از نعمت آب که مسلماً نخستین پایه حیات است، به نعمت وجود چهار پایان و مخصوصاً ماده غذایی بسیار مفیدی مانند شیر که از آنها گرفته می شود اشاره کرده می گوید: «و در وجود چهار پایان، درس عبرت بزرگی برای شما قرار دارد» (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً).

چه عبرتی از این برتر! که: «از درون شکم این حیوانات از میان غذاهای هضم شده، و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم» (نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ).

«فَرْث» در لغت به معنی غذاهای هضم شده درون معده است که به مجرد رسیدن به روده ها، ماده حیاتی آن جذب بدن می گردد، و تفاله های آن به خارج فرستاده می شود، در آن حال که این غذای هضم شده در درون معده است، به آن «فَرْث» می گویند و هنگامی که تفاله های آن خارج شد «رَوْث» (سرگین) گفته می شود.

می دانیم: مقدار کمی از غذا مانند بعضی از مواد قندی و همچنین آب از همان دیواره های معده، جذب بدن می شود، اما قسمت عمده، هنگامی که غذای هضم شده منتقل به روده ها شد، وارد خون می گردد.

و نیز می دانیم: شیر از غده های مخصوصی که درون پستان است تراوش

می کند و مواد اصلی آن از خون و غده های چربی ساز گرفته می شود. به این ترتیب، این ماده سفید رنگ تمیز خالص، این غذای نیرو بخش گوارا، از میان غذاهای هضم شده مخلوط با تفاله ها، و از لابلای خون به دست می آید، و این به راستی عجیب است، سرچشمه ای آن چنان آلوده و تنفرآمیز، اما محصولش این چنین خالص و زیبا و دل انگیز و گوارا!!.

بعد از حیوانات و شیر آنها به بخشی از مواهب گیاهان پرداخته می گوید: «خداوند از میوه های درختان نخل و انگور، غذای پر برکتی نصیب شما ساخت که گاه آن را به صورت زیانبار در می آورید و از آن شراب می سازید و گاه رزق پاک و پاکیزه از آن می گیرید» (وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا). «در این امر نشانه دیگری است از قدرت پروردگار برای آنها که عقل و خرد دارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

«سَکَر» گرچه در لغت معانی مختلفی دارد، ولی در اینجا به معنی مسکرات و مشروبات الکلی است، و معنی مشهور آن همین است.

روشن است: قرآن در این آیه، هرگز اجازه شراب سازی از خرما و انگور نداده بلکه با توجه به این که «مسکرات» را در مقابل «رزق حسن» قرار داده اشاره کوتاهی به تحریم خمر و نامطلوب بودن آن نموده است.

بنابراین، نیاز به این نداریم که بگوئیم این آیه قبل از نزول تحریم شراب، نازل شده و اشاره ای به حلال بودن آن است، بلکه به عکس آیه، اشاره به حرام بودن آن می کند و شاید اولین اخطار در زمینه تحریم خمر باشد.

در حقیقت گوئی در یک جمله معترضه و در میان پرائتز قرآن مجید

می خواهد ضمن بر شمردن نعمتهای الهی به سوء استفاده از آن نیز اشاره کند.

نکته ها:

۱ - پیدایش شیر چگونه است؟

قرآن مجید چنانکه در آیات فوق خواندیم می گوید: شیر از میان «فَرث» (غذای هضم شده داخل معده) و «دم» (خون) خارج می شود.

فیزیولوژی امروز این مطلب را ثابت کرده است: هنگامی که غذا در معده، هضم و آماده جذب می گردد، در سطحی بسیار وسیع و گسترده در داخل معده و روده ها در برابر میلیونها رگهای موئن قرار می گیرد، و عناصر مفید و لازم آن را جذب کرده و به درخت ریشه داری که نوک انتهائیش در نوک پستان خلاصه می شود، می رساند.

مادر غذا می خورد، عصاره اش به خون وارد می گردد، شاخ و برگهای انتهائی دستگاه خون و عروق، در مجاور شاخ و برگهای انتهائی دستگاه گردش خون «جنین» قرار می گیرد، و تا بچه در شکم مادر است بدین طریق او را تغذیه می کند، اما همین که از مادر جدا شد، نوک عقربه این قطب نمای تغذیه کننده متوجه نوک پستان مادر می شود، در این حالت، مادر دیگر نمی تواند، خون خود را به خون نوزاد برساند، از این رو، باید تغییر حالت و تصفیه ای انجام پذیرد که محصول جدید را برای کودکش گوارا و سازگار سازد، اینجاست که شیر به وجود می آید، از میان «فَرث» و «دم» یعنی از میان آنچه می خورد و تبدیل به فرث، و بعد از آن تبدیل به خون می شود.

و اتفاقاً ترکیب شیر نیز چیزی است حدّ وسط میان خون و فرث، نه خون تصفیه شده است و نه غذای هضم شده، از دومی فراتر می رود و به اولی

نمی رسد!

پستانها برای ساختن مواد پروتئینی شیر، تنها از اسیدهای آمینه ذخیره شده بدن استفاده می کنند.

بعضی از مواد شیر در خون وجود ندارند، و در غده های پستانی ساخته می شوند (مانند کازوئین).

بعضی قسمتهای دیگر موجود در شیر، بدون تغییر از پلاسمای خون، از طریق ترشح وارد شیر می شوند (مانند انواع ویتامین ها، نمک طعام و فسفات ها).

بعضی دیگر از مواد مانند قند موجود در شیر (لاکتوز) از قند موجود در خون گرفته می شود که، پستانها روی آن فعالیت داشته و در این تغییر و تبدیل سهم مؤثری دارند.

به طوری که ملاحظه می کنید، تولید شیر، نتیجه جذب مواد غذایی به وسیله خون و ارتباط مستقیم خون با غده های پستانها می باشد، ولی، نه بوی خاص فرث و نه رنگ مخصوص خون، هیچکدام به شیر منتقل نمی شود بلکه با رنگ و عطر و بوی تازه ای از نوک پستان تراوش می کند.

جالب توجه این که: دانشمندان می گویند برای تولید یک لیتر شیر در پستان حداقل باید پانصد لیتر خون از این عضو عبور کند، تا بتواند مواد لازم برای آن یک لیتر شیر را از خون بگیرد و برای تولید یک لیتر خون در عروق، باید مواد غذایی زیادی از روده های بگذرد و اینجاست که مفهوم: «مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ» کاملاً مشخص می گردد. (۱)

۱ - اقتباس از کتاب «شیمی حیاتی و پزشکی» و کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۶، صفحات ۷۱ تا ۷۷.

۲ - مواد غذائی مهم شیر

شیر سرشار است از مواد مختلف حیاتی که روی هم رفته یک مجموعه کامل غذائی را تشکیل می دهد.

مواد معدنی شیر عبارت است از: سدیم، پتاسیم، کلسیم، منیزیم، روی، مس و کمی آهن و همچنین فسفر و کلر و ید و گوگرد.

در شیر گازهای اکسیژن و ازت و اسید کربنیک نیز وجود دارد.

مواد قندی شیر، به قدر کافی و به صورت «لاکتوز» می باشد.

ویتامینهای محلول در شیر، ویتامین «ب» و «پ» و «آ» و «د» می باشد، امروز ثابت شده است: اگر حیوان خوب چرا شده باشد تمام اقسام ویتامینها در شیر آن وجود دارد، که شرح همه آنها در این مختصر نمی گنجد، و این مسأله نیز تقریباً مورد اتفاق است که: شیر تازه یک غذای کامل محسوب می شود.

و شاید به همین دلیل است که: در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: لَيْسَ يُجْزَى مَكَانَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ إِلَّا اللَّبَنُ: «تنها چیزی که می تواند جای آب و غذا را کاملاً بگیرد شیر است».

و نیز در روایات می خوانیم: شیر عقل انسان را زیاد می کند، ذهن انسان را صفا می بخشد روشنائی چشم را می افزاید، و نسیان و فراموشکاری را برطرف می کند، قلب را تقویت کرده و پشت را محکم می گرداند (و می دانیم هر یک از این آثار ارتباط نزدیکی با مواد حیاتی موجود در شیر دارد). (۱)

۳ - شیر غذای خالص و گوارا

در آیات فوق مخصوصاً روی «خالص بودن» و «گوارا بودن» شیر تکیه

۱ - در مباحث مربوط به «شیر» از کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۶ استفاده شده است.

شده است، و این در بدو نظر، برای هر کس روشن است که شیر غذائی است کم حجم، پر نیرو و خالص از مواد اضافی و در عین حال آن چنان گوارا است که برای هر انسان، در هر سن و سال، از کودکی تا پیری، مفید و سازگار است، و به خاطر همین جهات بسیاری از بیماران از این غذا استفاده می کنند، مخصوصاً برای رشد استخوانها اثر فوق العاده ای برای آن قائلند و به همین دلیل در موارد شکستگی استخوانها، توصیه می شود.

یکی از معانی «خلوص»، «پیوند» است، و شاید به خاطر همین معنی است که بعضی این تعبیر قرآنی را در مورد شیر اشاره به تأثیر فوق العاده آن در استخوان سازی می دانند. و جالب این که: در احکام اسلامی که در زمینه مسأله «رضاع» (شیر خواری) وارد شده نیز این معنی به وضوح دیده می شود.

زیرا از یکسو، می بینیم فقهاء می گویند: اگر کودکی از مادری به مقداری شیر بخورد که استخوانش محکم گردد، و گوشتش بروید، این کودک به آن مادر محرم می شود (و همچنین نسبت به شوهر آن زن و بعضی دیگر از کسان آنها) اما از سوی دیگر، می گویند ۱۵ بار شیر نوشیدن متوالی و حتی یکشبهانه روز پی در پی نوشیدن شیر، سبب این محرمیت می گردد، آیا اگر این دو سخن را به یکدیگر ضمیمه کنیم، مفهومش این نمی شود که: حتی تغذیه از شیر در یک شبانه روز، اثر در تقویت استخوانها و رویاندن گوشت دارد؟!

این نکته نیز لازم به تذکر است که در دستورات اسلامی به شیر «آغوز» که در لغت عرب به آن «لبأ» می گویند، اهمیت فوق العاده ای داده شده است تا آنجا که در کتب فقهی اسلامی، می خوانیم حیات کودک بستگی به آن دارد، و به همین

دلیل، دادن شیر «آغوز» را به کودک از واجبات شمرده اند. (۱)
و نیز شاید به همین جهت است که درباره موسی (علیه السلام) در سوره «قصص» آیه ۷ چنین
می خوانیم: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْتَقِيهِ فِي الْيَمِّ: «به مادر موسی
وحی فرستادیم: او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی او را به آغوش امواج بسپار»!

* * *

۱ - «شرح لمعه»، جلد ۲، صفحه ۱۱۹، کتاب نکاح، احکام الاولاد و منها الرضاع.

۶۸ وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ
وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

۶۹ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا
شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ

ترجمه:

۶۸ - و پروردگار تو به زنبور عسل «وحی» و (الهام غریزی) نمود که: «از کوهها و درختان و
داربستهائی که مردم می سازند، خانه هائی برگزین!».

۶۹ - سپس از تمام ثمرات (و شیره گلها) بخور و راههائی را که پروردگارت برای تو تعیین
کرده است، به راحتی بپیم، از درون شکم آنها، نوشیدنی با رنگهای مختلف خارج می شود که
در آن، شفا برای مردم است؛ به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای جمعیتی که می
اندیشند.

تفسیر:

پروردگارت به زنبور عسل وحی فرستاد!

در اینجا لحن قرآن به طرز شگفت انگیزی تغییر می یابد و در عین ادامه دادن بحثهای پیشین
در زمینه نعمتهای مختلف الهی و بیان اسرار آفرینش سخن از «زنبور عسل» (نحل) و سپس،
خود عسل، به میان می آورد، اما در شکل یک مأموریت الهی، و الهام مرموز، که نام وحی بر
آن گذارده شده است، نخست

می گوید:

«پروردگار تو به زنبور عسل، وحی کرد که خانه هائی از کوهها و درختان و داربستهائی که مردم می سازند انتخاب کن» (وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ).

در اینجا برای روشن شدن بحث، چند مطلب را باید مورد توجه قرار داد:

۱ - کلمه «وحی» در اصل چنانکه «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی اشاره سریع است، سپس، به معنی القا کردن مخفیانه سخنی آمده است، ولی، در قرآن مجید وحی در معانی مختلفی به کار رفته، که همه بازگشت به همان معنی اصلی می کند.

از آن جمله وحی نبوت است که در قرآن، فراوان از آن یاد شده است، در آیه ۵۱ سوره «شوری» می خوانیم: وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا... «خداوند با هیچ انسانی جز از طریق وحی سخن نمی گوید...».

و نیز «وحی» به معنی الهام، خواه الهام خود آگاه (در مورد انسانها) مانند: وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ. «ما به مادر موسی الهام کردیم که نوزادت را شیر ده و هر گاه از دستیابی دشمنان بر او ترسیدی او را به آغوش امواج دریا بسپار». (۱)
و خواه به صورت ناآگاه و الهام غریزی، چنانکه در مورد زنبور عسل در آیات فوق خواندیم؛ زیرا مسلّم است، وحی در اینجا همان فرمان غریزه و انگیزه های ناخودآگاهی است که: خداوند در جانداران مختلف آفریده است.

و نیز «وحی» به معنی اشاره است، چنانکه در داستان زکریا می خوانیم:

فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا: «زکریا به مردم با اشاره گفت: صبح و شام، تسبیح خدا گوئید» (۱).

و نیز به معنی رساندن مخفیانه پیام و خبر آمده است، چنانکه در آیه ۱۱۲ سوره «انعام» می خوانیم: يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا: «شیاطین انسانی و غیر انسانی مطالب فریبنده و گمراه کننده را به طور مرموز به یکدیگر می رسانند».

* * *

۲ - آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است؟

در اینجا این سؤال پیش می آید که: غرائز و یا الهام غریزی منحصر به زنبوران عسل است یا در همه حیوانات وجود دارد؟ اگر معنی دوم است، چرا تنها در اینجا این تعبیر آمده است؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که: امروز زندگی زنبوران عسل دقیقاً از طرف دانشمندان مورد بررسی عمیق قرار گرفته و ثابت شده است: این حشره شگفت انگیز آن چنان تمدن و زندگی اجتماعی شگفت انگیزی دارد که از جهات زیادی بر تمدن انسان و زندگی اجتماعی او پیشی گرفته است.

البته کمی از زندگی شگرفش در گذشته روشن بوده، ولی هرگز مثل امروز ابعاد مختلف آن که هر یک از دیگری عجیبتر است شناخته نشده بود، قرآن به طرز اعجاز آمیزی با کلمه «أوحی» به این موضوع اشاره کرده است، تا این واقعیت را روشن سازد که: زندگی زنبوران عسل را هرگز نباید با انعام و چهار پایان و مانند آنها مقایسه کرد.

و شاید همین انگیزه ای شود که به درون جهان اسرار آمیز این حشره عجیب، گام بگذاریم و به عظمت و قدرت آفریدگارش آشنا شویم. این است رمز دگرگون شدن لحن کلام در این آیه نسبت به آیات گذشته.

۳- قبل از هر چیز خانه سازی

نخستین مأموریت زنبوران در این آیه، مأموریت خانه سازی ذکر شده، و این شاید به خاطر آن است که مسأله مسکن مناسب، نخستین شرط زندگی است و به دنبال آن فعالیتهای دیگر امکان پذیر می شود، و یا به خاطر آن که: ساختمان خانه های شش ضلعی زنبوران عسل که شاید میلیونها سال است به همین شکل در شرق و غرب جهان ادامه دارد از عجیبترین برنامه های زندگی آنها است.(۱)

و حتی شاید از ساختن خود عسل عجیبتر است، چگونه این ماده مومی مخصوص را تهیه می کند؟ و چگونه این خانه های شش ضلعی را با ظرافت و مهندسی فوق العاده دقیقی می سازد؟ خانه هایی که نقشه آن بسیار حساب شده و زوایای آن کاملاً دقیق و یکسان است. اساساً برای استفاده کامل از یک سطح به گونه ای که هیچ قسمتی از آن، هدر نرود و یا زوایای تنگ و تاریکی پیدا نکند، راهی بهتر از انتخاب خانه های شش ضلعی با زوایای مساوی نیست، به اضافه این نوع خانه از استحکام خاصی برخوردار است.

۴- انتخاب این خانه ها، چنانکه قرآن در آیه فوق می گوید: گاهی در کوهها

۱- تا به حال ۴۵۰۰ نوع زنبور عسل وحشی شناخته شده، ولی شگفتی در این است که همه آنها یک نوع مهاجرت و کندو سازی و مکیدن و خوردن از گلها را دارند (اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، جلد ۵، صفحه ۵۵).

است، در لابلای صخره های غیر قابل عبور، و شکافهای مخصوص سنگهایی که آمادگی برای این هدف دارند، و گاهی در لابلای شاخه های درختان، و گاهی در کندوهائی که انسانها بر فراز داربستها در اختیارشان می گذارند.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود: لانه و کندوی عسل باید در نقطه مرتفعی از کوه و درخت و داربست باشد، تا به خوبی بتواند از آن استفاده کند.

پس از آن دومین مأموریت «زنبور عسل» شروع می شود چنانکه قرآن می گوید: «سپس ما به او الهام کردیم: از تمام ثمرات تناول کن» (ثُمَّ كَلَّمْنَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).

«و راههایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بیما» (فَاسْأَلْنِي سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا). «ذُلُّ» جمع «ذُلُول» به معنی تسلیم و رام باشد، و توصیف راهها به «ذُلُّ» به خاطر آنست که: این جاده ها آن چنان دقیق تعیین شده که: در برابر زنبوران عسل کاملاً رام و تسلیمند که بعداً به چگونگی آن اشاره خواهیم کرد.

سرانجام آخرین مرحله مأموریت آنها را (به صورت یک نتیجه) این چنین بیان می کند: «از درون زنبوران عسل نوشیدنی مخصوصی خارج می شود که رنگهای مختلفی دارد» (يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ).

«در این شراب حلال، داروی شفا بخش مهمی برای مردم است» (فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ). «و در این ماجرای برنامه زندگی زنبوران عسل و ارمغانی که آنها برای جهان انسانیت می آورند، که هم غذا است، هم شفا و هم درس زندگی، نشانه روشنی از عظمت و قدرت پروردگار است برای آنهایی که تفکر و اندیشه می کنند» (إِنَّ فِي

ذَٰلِكَ لَآيَةٌ لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُونَ).

در این آیه نیز نکات پر معنی و قابل ملاحظه ای است:

۱ - عسل از چه ساخته می شود؟

زنبوران عسل، معمولاً از ماده قندی مخصوصی که در ریشه گلها قرار داده شده است می مکند و آن را جمع آوری می کنند، ولی زنبورشناسان می گویند: کار زنبوران تنها استفاده از این ماده قندی بُن گلها نیست، بلکه احیاناً از تخمدان گلها و دمبرگها و میوه ها نیز استفاده می کنند که، قرآن از همه اینها تعبیر به «مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ» (همه میوه ها) کرده است.

جمله عجیبی که از «مترلینگ» دانشمند زیست شناس نقل شده، اهمیت تعبیر قرآن را آشکار می سازد آنجا که می گوید: «همین امروز، اگر زنبور عسل (اعم از وحشی و اهلی) از بین برود یکصد هزار نوع از گیاهها و گلها و میوه های ما از بین خواهد رفت، و از کجا که اصولاً تمدن ما از بین نرود؟» (۱) (زیرا نقش زنبوران عسل، در جا به جا کردن گرده های نر گلها و بارور ساختن گیاهان ماده و به دنبال آن پرورش یافتن میوه ها آن قدر عظیم است که: بعضی از دانشمندان حتی آن را از عسل سازی زنبوران هم مهمتر می دانند).

در حقیقت آنچه را زنبوران عسل از آن می خورند، بالقوه انواع میوه هائی است که به کمک آنها، شکل می گیرد و با این حال، چه پر معنی است کلمه «كُلِّ الثَّمَرَاتِ».

۲- راههای مطمئن و رام!

زنبورشناسان با مطالعاتی که روی این حشره انجام داده اند، به این نتیجه رسیده اند: صبحگاهان گروهی از زنبوران که مأموران شناسائی گلها هستند از کندو بیرون می روند، مناطق مختلف پر گل را کشف کرده، به کندو باز می گردند و به اطلاع دیگران می رسانند، حتی سمت و جهت آن را مشخص کرده و فاصله آن از کندو را نیز به اطلاع هموطنان خود می رسانند.

زنبوران برای رسیدن به منطقه گلها گاهی راه خود را نشانه گذاری می کنند، و از طریق پراکندن بوهای مختلف، در مسیر راه، و مانند آن، چنان راه را مشخص می کنند که، کمتر امکان دارد زنبوری سرگردان شود!

جمله «فَاسْئَلُكَ سُبُلَ رَبِّكَ ذُلَّالًا» (در جاده های پروردگارت که رام و تسلیم تو است گام بگذار) گویا اشاره به این واقعیت است.

۳- عسل در کجا ساخته می شود؟

شاید هنوز، بسیاری از افراد فکر می کنند: برنامه کار زنبوران عسل این است که: شیر گلها را مکیده و در دهان خود جمع و در کندو ذخیره می کنند، در حالی که، چنین نیست آنها شیر گلها را به بعضی از حفره های درون بدن خود که زنبورشناسان به آن، چینه دان می گویند، می فرستند، و در آنجا که حکم یک کارخانه کوچک مواد شیمیائی دارد تغییر و تحولاتی پیدا کرده، شهد گلها به عسل تبدیل می گردد، و مجدداً زنبور، عسل ساخته شده را، از بدن خود بیرون می فرستد.

عجیب این که سوره «نحل»، از سوره های «مکی» است و می دانیم در منطقه «مکه» نه گل و گیاهی وجود دارد، و نه زنبوران عسل، ولی قرآن با این

دقت و ظرافت از آن سخن می گوید، و با تعبیر جالبی مانند: *يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ*: «از درون زنبوران مایعی خارج می شود به رنگهای مختلف» حتی به ریزه کاریهای ساختن عسل نیز اشاره کرده است.

۴ - رنگهای مختلف عسل

رنگ عسل، بر حسب آن که زنبور بر چه گل و ثمره ای نشسته و از آن بهره گیری کرده باشد تفاوت می کند، به همین جهت، در پاره ای از موارد قهوه ای تیره، و گاهی نقره ای سفید، و گاهی بی رنگ، و گاهی زرد رنگ، گاهی شفاف، زمانی تیره، گاهی زرد طلایی، زمانی خرمائی و حتی گاهی، مایل به سیاهی است!

این تنوع رنگها علاوه بر این که: گویای تنوع سرچشمه های به دست آوردن عسل است، تنوعی برای ذوقها و سلیقه ها نیز محسوب می شود زیرا امروز ثابت شده است که: رنگ غذا در تحریک اشتهای انسان بسیار مؤثر است، قدیمی ها نیز گویا این مسأله روانی را شناخته بودند که: غذاهای خود را با زعفران و زردچوبه و رنگهای دیگر رنگین می ساختند، تا از طریق بصری نیز میهمانانشان را به خوردن غذا تشویق نمایند، در کتب غذاشناسی، در این زمینه بحث فراوان کرده اند، که نقل همه آنها مناسب با بحث فشرده تفسیری ما نیست.

۵ - عسل یک ماده فوق العاده شفابخش

می دانیم در گلها و گیاهان، داروهای حیات بخشی نهفته شده است که: هنوز معلومات ما - با اطلاعات وسیعی که از داروهای گیاهی داریم - نسبت به آن ناچیز است، و جالب این که: دانشمندان، از طریق تجربه به این حقیقت

رسیده اند که: زنبوران به هنگام ساختن عسل، آن چنان ماهرانه عمل می کنند که خواص درمانی و دارویی گیاهان کاملاً به عسل منتقل شده و محفوظ می ماند!.

روی همین جهت عسل دارای بسیاری از خواص درمانی گلها و گیاهان روی زمین به طور زنده است.

دانشمندان، برای عسل، خواص بسیار زیادی گفته اند که، هم جنبه درمانی دارد و هم پیشگیری و نیرو بخش.

عسل، زود جذب خون می شود و به همین جهت نیرو بخش است و در خونسازی فوق العاده مؤثر.

عسل، از ایجاد عفونت در معده و روده جلوگیری می نماید.

عسل، بر طرف کننده یبوست است.

عسل، برای کسانی که دیر به خواب می روند اثر بسیار مطلوبی دارد (مشروط بر این که: کم نوشیده شود زیرا زیاد آن خواب را کم می کند).

عسل، برای رفع خستگی و فشردگی عضلات اثر قابل ملاحظه ای دارد.

عسل، اگر به زنان باردار داده شود، شبکه عصبی فرزندانشان قوی خواهد شد.

عسل، میزان کلسیم خون را بالا می برد.

عسل، برای کسانی که دستگاه گوارش ضعیفی دارند نافع است، مخصوصاً برای کسانی که به نفخ شکم مبتلا هستند توصیه می شود.

عسل، به علت این که: زود وارد مرحله سوخت و ساز بدن می شود، می تواند به فوریت انرژی ایجاد کند و ترمیم قوا نماید.

عسل، در تقویت قلب مؤثر است.

عسل، برای درمان بیماریهای ریوی کمک کننده خوبی است.

عسل، به خاطر خاصیت میکرب کشی اش برای مبتلایان به اسهال مفید است.
 عسل، در درمان زخم معده و اثنی عشر عامل مؤثری شمرده شده است.
 عسل، به عنوان داروی معالجات رماتیسم، نقصان قوه نمو عضلات، و ناراحتیهای عصبی شناخته شده.

عسل، برای رفع سرفه مؤثر است، و صدا را صاف می کند.
 خلاصه، خواص درمانی عسل، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.
 علاوه بر این، از عسل داروهائی برای لطافت پوست و زیبایی صورت، طول عمر ورم دهان و زبان، ورم چشم، خستگی و ترک خوردگی پوست و مانند آن می سازند.
 مواد و ویتامینهای موجود در عسل، بسیار است، از مواد معدنی: آهن، فسفر، پتاسیم، ید، منیزیم، سرب، مس، سولفور، نیکل، روی، سدیم، و غیر آن، از مواد آلی: صمغ، پولن، اسیدلاکتیک، اسیدفورمیک، اسیدسیتریک، اسید تارتاریک و روغنهای معطر، و از ویتامینها دارای ویتامینهای ششگانه - آ - ب - ث - د - کا - ا - می باشد.

بعضی نیز قائل به وجود ویتامین پ ب در عسل هستند.

عسل، در خدمت درمان، بهداشت، و زیبایی انسانها است.

در روایات اسلامی نیز روی خاصیت درمانی عسل، تکیه شده است، در روایات متعددی از امام علی و امام صادق (علیهما السلام) و بعضی دیگر از معصومین (علیهم السلام) نقل شده که: مَا اسْتَشْفَى النَّاسُ بِمِثْلِ الْعَسَلِ: «مردم به چیزی مانند عسل

استشفاء نمی کنند».(۱)

و به تعبیر دیگر: لَمْ يَسْتَشْفِ مَرِيضٌ بِمِثْلِ شَرْبِهِ عَسَل: «هیچ بیماری به مانند شربت عسل درمان نکرده است».(۲)

و نیز در احادیث عسل برای درمان دل درد، توصیه گردیده و از پیامبر(صلی الله علیه وآله)نقل شده: مَنْ شَرِبَ الْعَسَلَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً يُرِيدُ مَا جَاءَ بِهِ الْقُرْآنُ عُوفِيَ مِنْ سَعٍ وَ سَعِينٍ دَاءً. «کسی که (لااقل) هر ماه یک بار عسل بنوشد، و شفائی را که قرآن از آن یاد کرده بطلبد، خدا او را از ۷۷ نوع بیماری شفا می بخشد».(۳)

البته از آنجا که هر حکم عامی، استثنائی دارد، موارد نادری وجود دارد که نوشیدن عسل در آن نهی شده است.

۶ - برای انسانها (لِلنَّاسِ)

جالب این که: زنبورشناسان می گویند: زنبور عسل برای رفع گرسنگیش کافی است که دو و یا سه گل را بمکد در حالی که در هر ساعت به طور متوسط روی دویست و پنجاه گل می نشیند و کیلومترها راه می رود و آن قدر پر کار است که در مدت عمر کوتاهش هر یک مقدار معتنا بهی عسل تولید می کنند.

و به هر حال، این تلاش و فعالیت چشمگیر او دلیل این است که او تنها برای خود کار نمی کند بلکه آن چنان که قرآن می گوید: لِلنَّاسِ و برای همه انسانها تلاش می کند.

۱ و ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحات ۷۳ - ۷۵ (جلد ۲۵، صفحات ۹۸ - ۱۰۰ آل البیت).

۳ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۹۰.

۷- مسائل جالب دیگری درباره عسل

این نکته امروز ثابت شده است که: عسل هرگز فاسد نمی شود، یعنی از غذاهائی است که همیشه تازه و زنده به دست ما می رسد، و حتی ویتامینهای موجود خود را هرگز از دست نمی دهد، علت این موضوع را دانشمندان وجود «پتاسیم» می دانند که، در آن به طور فراوان وجود دارد و مانع رشد میکربها است.

و علاوه بر آن، دارای مقداری مواد ضد عفونی کننده مانند: «اسید فورمیک» نیز هست، لذا عسل، هم خاصیت جلوگیری از رشد میکرب دارد، و هم میکرب کش است، و به همین جهت مصریان قدیم که از این خاصیت عسل آگاه بودند برای مومیائی کردن مردگان خود از آن استفاده می کردند!.

عسل را نباید در ظرفهای فلزی ذخیره کرد، این مطلبی است که دانشمندان به ما می گویند. و جالب این که: قرآن به هنگامی که از زنبوران عسل سخن می گوید می فرماید: «مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»، یعنی خانه های زنبوران عسل را تنها در سنگها و چوبها خلاصه می کند.

نکته مهم دیگر این که: برای رسیدن به خواص درمانی و بهداشتی عسل، باید هرگز آن را حرارت ندهند، و به صورت پخته در میان غذاهای دیگر استفاده نکنند. بعضی معتقدند: تعبیر قرآن به «شراب» (نوشیدنی) در مورد عسل، اشاره به همین نکته که آن را باید نوشید.

و نیز این نکته قابل ملاحظه است که: نیش زنبوران عسل نیز خاصیت درمانی دارد البته زنبور عسل با آن طبع لطیفی که دارد بی جهت به کسی نیش نمی زند، این ما هستیم که آنها را تحریک کرده و به نیش زدن وادار می کنیم.

از جمله این که: زنبوران عسل از بوی بد ناراحت می شوند و هر گاه صاحب زنبوران با دست آلوده و لباس بد بو، به کندو نزدیک شود، او را از نیش بی بهره نمی گذارند، مخصوصاً اگر صاحب زنبوران قبلاً دست خود را در کندوی دیگری کرده باشد و بوی کندوی بیگانه در دست او مانده باشد، به مجرد این که: دست در کندو کند به او حمله می کنند! و به همین جهت باید قبلاً دست خود را کاملاً بشوید.

البته زنبور به هنگامی که نیش بزند می میرد و بنابراین، نیش زدن او یک نوع خودکشی است!، استفاده از نیش زنبور عسل، برای بیماریهایی مانند: رماتیسم، مالاریا، درد اعصاب، و بعضی دیگر از امراض، باید طبق برنامه ای باشد که دانشمندان این فن بیان کرده اند، و گرنه، نیش زنبوران عسل احیاناً ممکن است زیان و حتی خطر هم داشته باشد!

گزش یک یا چند زنبور معمولاً قابل تحمل است، ولی دویست تا سیصد عدد زنبور، باعث مسمومیت و ناراحتی قلبی می شود و اگر تعدادشان به پانصد عدد برسد، موجب فلج دستگاه تنفسی، و احتمالاً مرگ خواهد شد.

۸- زندگی عجیب زنبوران عسل

در گذشته، کمتر، و امروز بر اثر مطالعات پی گیر دانشمندان بسیار بیشتر، این نکته ثابت شده است که: زنبوران عسل دارای زندگی بسیار منظم توأم با برنامه ریزی و تقسیم کار و مسئولیت و نظام بسیار دقیق است.

شهر زنبوران از پاکترین، منظمترین و پرکارترین شهرها است، شهری است که بر خلاف همه شهرهای انسانها، بیکار و فقیر ندارد و از تمدن درخشانی برخوردار است.

از افراد متخلف و وظیفه نشناس در این شهر کمتر اثر دیده می شود، و اگر زنبورانی ندرتاً در بیرون کندو بر اثر سهل انگاری از گلهای بد بو و زیانبخش استفاده کنند در همان دروازه کندو بازرسی و ضمن یک محاکمه صحرائی محکوم به اعدام می گردند!

«مترلینگ» دانشمند زیست شناس بلژیکی که مطالعات فراوانی در رابطه با زندگی زنبوران عسل کرده، درباره نظام عجیبی که بر شهر آنها حکمفرما است چنین می گوید:

«ملکه (یا صحیحتر مادر کندو) در شهر زنبوران عسل آن طور که ما تصور می کنیم فرمانفرما نیست، بلکه او نیز مثل سایر افراد این شهر، مطیع قواعد و نظامات کلی می باشد. ما نمی دانیم: این قوانین و نظامات از کجا وضع می شود، و به انتظار این هستیم شاید روزی بتوانیم به این موضوع پی ببریم، و واضح این مقررات را بشناسیم، ولی فعلاً به طور موقت آن را به نام «روح کندو» می خوانیم!

ملکه، نیز مانند دیگران از روح کندو اطاعت می کند.

ما نمی دانیم روح کندو، در کجاست؟ و در کدامیک از سکنه شهر عسل حلول کرده است؟ ولی می دانیم، روح کندو، شبیه به غریزه پرندگان نیست، و نیز می دانیم که روح کندو، یک عادت و اراده کورکورانه نژاد زنبور عسل نمی باشد، روح کندو، وظیفه هر یک از سکنه شهر را بر طبق استعدادشان معلوم می کند، و هر کس را به یک کار می گمارد.

روح کندو، به زنبوران مهندس و بنا و کارگر، دستور می دهد خانه بسازند. روح کندو، در روز و ساعت معین به تمام سکنه شهر دستور می دهد: از شهر

مهاجرت نمایند، و برای به دست آوردن مسکن و مأوای جدید، خود را به دست حوادث نامعلوم و انواع مشقتها بسپارند!

ما نمی توانیم بفهمیم قوانین شهر عسل که به وسیله روح کندو وضع شده در کدام مجمع شورا مطرح می گردد، و تصمیم به اجرای آن می گیرند و کیست که فرمان حرکت را در روز معین صادر می کند؟

آری، در کندو، مقدمات مهاجرت برای اطاعت خدائی که سرنوشت زنبور عسل را در دست گرفته فراهم می شود. (۱)

اگر دانشمند مزبور، به خاطر رسوباتی که از مکتب مادیرایان در فکر او وجود داشته با ابهام از این مسأله سخن می گوید، ما با توجه به راهنمایی قرآن، بسیار خوب درک می کنیم که: این همه آوازه ها و برنامه ها از کجاست؟ و تنظیم کننده و فرمان دهنده کیست؟! چه تعبیر زیبایی قرآن دارد: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...» «پروردگارت به زنبور عسل وحی و الهام فرستاد...»!

از این رساتر و جامعتر و گویاتر تصور نمی شود.

هر چند آنچه درباره زنبوران عسل ناگفته ماند، بسیار بیش از آنست که گفتیم، اما روش تفسیری ما اجازه نمی دهد: بیش از این مقدار، موضوع فوق را دنبال کنیم. (۲)

ولی آیا همین مقدار که گفتیم: برای پی بردن به عظمت پروردگار، برای آنها که اهل فکر و اندیشه اند کافی نیست؟ آری: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ».

۱ - تلخیص از صفحات ۳۵ و ۳۶ کتاب «زنبور عسل» نوشته «مترلینگ».

۲ - در بحثهای فوق، درباره زنبوران عسل و خواص خود عسل از کتابهای «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، و «زنبور عسل» نوشته «مترلینگ»، و «شگفتی های عالم حیوانات» و بعضی کتب دیگر استفاده شده است.

- ۷۰ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لَكُمْ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ
- ۷۱ وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَلْيَسَ اللَّهُ يُجْحَدُونَ
- ۷۲ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَحَدَهُ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَلْبَاطِلٌ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ

ترجمه:

۷۰ - خداوند شما را آفرید؛ سپس شما را می میراند؛ بعضی از شما به نامطلوب ترین سنین بالای عمر می رسند، تا بعد از آگاهی، چیزی ندانند (و همه چیز را فراموش می کنند)؛ خداوند دانا و تواناست.

۷۱ - خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد (چرا که تشاهیتان متفاوت است) اما آنها که برتری داده شده اند، حاضر نیستند از روزی خود به بردگان نشان بدهند و همگی در آن مساوی گردند؛ آیا آنان نعمت خدا را انکار می نمایند (که شکر او را ادا نمی کنند)؟!

۷۲ - خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ و از همسرانتان برای دشما فرزندان و نوه هائی به وجود آورد؛ و از پاکیزه ها به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می آورند، و نعمت خدا را انکار می کنند؟!

تفسیر:

سرچشمه تفاوت روزیها

از آنجا که در آیات گذشته، بخشی از نعمتهای مهم الهی و مواهب گوناگونی که در جهان گیاهان و حیوانات آفریده شده است، بیان گردید، تا از این راه مردم به آفریننده این همه نعمتها و نظام دقیق آنها آشنا شوند، آیات مورد بحث، از طریق دیگری مسأله اثبات خالق یکتا را تعقیب می کند و آن، از طریق دگرگونی و تغییرات نعمتها است که از اختیار انسان بیرون است و نشان می دهد از ناحیه دیگری مقدر می شود.

نخست، می گوید: «خداوند شما را آفرید» (وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ).

«سپس روح شما را می گیرد و مرگتان فرا می رسد» (ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ).

هم حیات از ناحیه او است، و هم مرگ، تا بدانید این شما نیستید که آفریننده مرگ و حیاتید. مقدار طول عمر شما نیز در اختیارتان نیست، بعضی در جوانی یا نزدیک به پیری از دنیا می روند ولی، «بعضی از شما به بالاترین و بدترین سالیان عمر یعنی نهایت پیری باز می گردند» (وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ). (۱)

و نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که: «بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی می سپارد (لَكِي لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا). (۲)

۱ - «أُرْدَلُ» از ماده «رذل» به معنی چیز پست و نامطلوب است و منظور از «أُرْدَلِ الْعُمُرِ» سنین بسیار بالا است که ناتوانی و نسیان، وجود انسان را فرا می گیرد به حدی که قادر به انجام حوائج ابتدائی خود نیست، و به همین دلیل، قرآن آن را سالهای نامطلوب عمر شمرده است. بعضی از مفسران، آن را سن ۷۵ سالگی و بعضی ۹۰ سالگی، و بعضی ۹۵ سالگی شمرده اند، ولی حق آنست که سن معینی ندارد و نسبت به اشخاص متفاوت است.

۲ - جمله «لَكِي لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا» ممکن است غایت و نتیجه رسیدن به سنین بالای زندگی باشد، و مفهومش این خواهد بود که: در این سالها مغز و اعصاب انسان قدرت تمرکز و حفظ را از دست می دهد، و فراموشی و بی خبری بر وجود انسان حاکم می شود. و نیز ممکن است معنی علت داشته باشد یعنی خداوند آنها را به سنین بالا می برد به این علت، که حالت نسیان را بر آنها چیره کند تا دیگر انسانها بدانند، از خود چیزی ندارند.

درست مانند آغاز عمر و سنین کودکی که یکپارچه نسیان بود و فراموشکاری و ناآگاهی، آری «خداوند آگاه و قادر است» (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ).

همه قدرتها در اختیار او است و به هر مقدار که صلاح بداند، می بخشد و به هر موقع که لازم ببیند می گیرد.

در آیه بعد نیز ادامه می دهد: حتی روزی های شما به دست شما نیست، «این خداوند است که بعضی از شما را بر بعض دیگر از نظر روزی برتری می دهد» (وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ).

«اما آنها که برتری یافته اند به خاطر تنگ نظری، حاضر نیستند از آنچه در اختیار دارند به بندگان مملوک خود بدهند و آنها را در اموال خویش شریک سازند تا آنها نیز با شما مساوی گردند» (فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ).

بعضی از مفسران، احتمال داده اند: این جمله اشاره به پاره ای از اعمال احمقانه مشرکان باشد که، برای بتها و آلهه خود، سهمی از چهارپایان و کشت و زرع خود قائل بودند، در حالی که، این سنگ و چوبهای بی ارزش کمترین نقشی در زندگی آنها نداشتند، ولی، حاضر نبودند همان را در اختیار بردگان بیچاره ای بگذارند که شب و روز به آنها خدمت می کردند.

آیا ایجاد تفاوت با عدالت سازگار است؟

در اینجا این سؤال پیش می آید: آیا ایجاد تفاوت و اختلاف، از نظر رزق و روزی در میان مردم با اصول عدالت پروردگار، و مساواتی که باید بر نظام جوامع بشری حاکم باشد، سازگار است؟

در پاسخ این سؤال باید به دو نکته دقیقاً توجه داشت:

۱ - بدون شک اختلافی که در میان انسانها از نظر بهره های مادی و درآمدها وجود دارد قسمت مهمش مربوط به تفاوت استعدادهای آنها است، این تفاوت استعدادهای جسمانی و روحانی، که سرچشمه تفاوت در کمیت و کیفیت فعالیتهای اقتصادی می شود بهره بعضی را بیشتر، و در آمد بعضی را کمتر می کند.

البته، تردیدی نیست: گاهی حوادثی که از نظر ما صرفاً جنبه تصادف دارد، سبب می شود: بعضی به مواهب بیشتری دست یابند، ولی اینها را می توان امور استثنائی شمرد، آنچه پایه و ضابطه اصلی در غالب موارد است، همان تفاوت در کمیت یا کیفیت تلاشها است - البته موضوع بحث ما یک جامعه سالم و خالی از استثمار و بهره کشیهای ظالمانه است، نه جوامع منحرف که از قوانین آفرینش و نظام انسان برکنارند - .

حتی کسانی را که گاهی ما آنها را انسانهای بی دست و پا و بی عرضه ای می پنداریم و از این که: درآمدهای قابل ملاحظه ای دارند تعجب می کنیم، اگر با دقت بیشتری در جسم و روان و اخلاق آنها بنگریم و قضاوتهائی که از مطالعات سطحی سرچشمه می گیرد، دور بیفکنیم، خواهیم دید: آنها غالباً نقطه قوتی داشته اند که به جایی رسیده اند (باز تکرار می کنیم موضوع بحث ما جامعه سالمی است که از استثمار دور باشد).

به هر حال، این تفاوت درآمدها از تفاوت استعدادهای سرچشمه می گیرد که آن هم نیز از مواهب الهی است، ممکن است در پاره ای از موارد اکتسابی باشد ولی در پاره ای از موارد نیز قطعاً غیر اکتسابی است، بنابراین، حتی در یک جامعه سالم از نظر اقتصادی نیز تفاوت درآمدها غیر قابل انکار است، مگر این که: بتوانیم انسانهای قالبی همشکل، هم رنگ و هم استعداد بسازیم که هیچگونه تفاوتی با هم نداشته باشند و تازه اول درد سر و مشکلات است!

۲- بدن یک انسان، یا اندام یک درخت، یا یک بوته گل را در نظر بگیرید، آیا امکان دارد این ساختمان موزون با تساوی میان اعضاء و اندامها از هر نظر پیدا شود؟ آیا قدرت مقاومت و استعداد ریشه درختان می تواند با گلبرگهای لطیف شکوفه ها، و استخوان پاشنه پا با پرده های ظریف شبکیه چشم از هر نظر یکسان باشد؟ و اگر ما بتوانیم آنها را یکسان کنیم آیا فکر می کنید کار صحیحی انجام داده ایم؟!

اگر از «شعارهای» کاذب و خالی از «شعور» بگذریم، فرض کنید ما یک روز بتوانیم همان انسانها قالبی و خیالی از هر نظر را بسازیم و کره زمین را از پنج هزار میلیون نفر انسان هم شکل، هم قواره، هم ذوق، هم فکر و همسان از هر نظر، درست مانند سیگارهایی که به یک کارخانه سفارش داده اند، پر کنیم.

آیا آن روز زندگی خوبی نصیب انسانها خواهد شد؟ مسلماً نه، جهنمی پیدا می شود که همه، در آن در زحمت خواهند بود، همه، به یکسو حرکت می کنند، همه، یک چیز می خواهند، همه، یک پست می طلبند، همه، یک نوع غذا را دوست دارند، و همه، می خواهند یک کار واحد انجام دهند.

بدیهی است، خیلی زود، عمر چنین زندگی پایان می یابد و به فرض باقی بماند زندگی خسته کننده بی روح و یکنواختی خواهد بود که چندان تفاوتی با

مرگ ندارد.

بنابراین، وجود تفاوت در استعدادها و آنچه لازمه این تفاوت است، برای حفظ نظام جامعه و حتی برای پرورش استعدادهای مختلف، نهایت لزوم را دارد، و شعارهای کاذب هرگز نمی تواند جلو این واقعیت را بگیرد.

اما مبدا این سخن را چنین تفسیر کنید که: ما جامعه طبقاتی و نظام استثمار و استعمار را با این سخن می پذیریم، نه، هرگز، منظور، تفاوتهای طبیعی است و نه مصنوعی، تفاوتهایی است که در عین حال، مکمل یکدیگر و معاون یکدیگر بوده باشند، نه سدی بر سر راه پیشرفت یکدیگر ایجاد کنند و به تجاوز و تعدی پردازند.

اختلاف طبقاتی (توجه داشته باشید منظور از طبقات همان مفهوم اصطلاحی آن، یعنی طبقه استثمار کننده و استثمار شونده است) هرگز موافق نظام آفرینش نیست، آنچه موافق و هماهنگ نظام آفرینش است، تفاوت استعدادها و تلاشها و کوششها است و میان این دو از زمین تا آسمان فرق است (دقت کنید).

و به تعبیر دیگر، تفاوت استعدادها باید در مسیر سازنده به کار افتد، درست مانند تفاوت ساختمان اعضاء یک بدن، یا اندام یک گل، آنها در عین تفاوت معاون یکدیگرند، نه مزاحم یکدیگر.

کوتاه سخن این که: نباید تفاوت استعدادها و درآمدها باعث سوء استفاده در راه ایجاد جامعه طبقاتی گردد. (۱)

و به همین دلیل در پایان آیه مورد بحث، می فرماید: «آیا آنها نعمت خدا را

۱ - در زمینه فلسفه تفاوت استعدادها، و بهره های ناشی از آن، در جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۶۵ به بعد نیز مشروحاً بحث کرده ایم.

انکار می کنند» (أَفَبِعِمْهَ اللّٰهُ يَجْحَدُونَ).

اشاره به این که: این تفاوتها در صورت طبیعی اش (نه صورت مصنوعی و ظالمانه) از نعمتهای خدا است که برای حفظ نظام مجتمع بشری ایجاد شده است.

آخرین آیه مورد بحث که مانند دو آیه گذشته با کلمه «اللّٰه» شروع می شود، و بیانگر نعمتهای خداوند است، اشاره به مواهب او از نظر نیروهای انسانی و معاونان و کمک کاران، و همچنین روزیهای پاکیزه، می کند، و این حلقه های سه گانه نعمت را که در این سه آیه ذکر شده، تکمیل می نماید.

یعنی از نظام حیات و مرگ، شروع کرده، آن گاه تفاوت روزی ها و استعدادها را که نظام «تنوع زندگی» است بیان می کند، و با آیه مورد بحث که ناظر به نظام تکثیر مثل بشر، و روزی های پاکیزه است پایان می گیرد.

می گوید: «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد» (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا).

همسرانی که هم مایه آرامش روح و جسمند و هم سبب بقاء نسل.

لذا بلافاصله اضافه می کند: «و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه ها قرار داد» (وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً).

«حَفَدَةً» جمع «حافد» در اصل به معنی کسی است که بدون انتظار پاداش، با سرعت همکاری می کند، ولی در آیه مورد بحث، به عقیده بسیاری از مفسران، منظور نوه ها است و بعضی خصوص نوه های دختری را گفته اند.

بعضی دیگر معتقدند: «بَنِينَ» به فرزندان کوچک گفته می شود و «حَفَدَةً» به فرزندان بزرگ که می توانند کمک و همکاری کنند.

و بعضی آن را هرگونه معاون و کمک کار را اعم از فرزندان و غیر فرزندان دانسته اند. (۱) ولی معنی اول یعنی نوه ها در اینجا از همه، نزدیکتر به نظر می رسد، هر چند مفهوم «حَفَدَه» در اصل، - چنانکه گفتیم - وسیع است. و به هر حال، بی شک وجود نیروهای انسانی، همچون فرزندان، نوه ها و همسران در اطراف هر کس، نعمت بزرگی برای او است، که هم از نظر معنوی او را حمایت می کنند و هم از نظر مادی.

سپس می فرماید: «خداوند از پاکیزه ها به شما روزی داد» (وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ). «طَّيِّبَات» در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه روزی پاکیزه را شامل می شود خواه جنبه مادی داشته باشد، یا معنوی، جنبه فردی داشته باشد یا اجتماعی. و در پایان، به عنوان یک نتیجه گیری کلی از این بحث می گوید: آیا آنها با این همه آثار عظمت و قدرت خدا که مشاهده می کنند، و با این همه مواهبی که از ناحیه او به آنها ارزانی شده، باز به سراغ بتها می روند؟ «آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خداوند را انکار می کنند؟» (أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ). این چه نوع قضاوتی است؟ و این چه برنامه نادرستی است؟ که انسان سرچشمه نعمتها را فراموش کرده و به سراغ موجودی برود که منشأ کمترین اثری نیست و مصداق روشن «باطل» در تمام ابعاد است.

۱ - در این صورت باید «حَفَدَه» عطف به «بَنین» نباشد، بلکه عطف بر «أَزْوَاجاً» بوده باشد، ولی این گونه عطف بر خلاف ظاهر است. ظاهر این است: عطف بر «بَنین» بوده باشد. (دقت کنید).

* * *

نکته ها:

۱ - اسباب و سرچشمه های روزی

بدون شک - همان گونه که گفتیم - انسانها از نظر استعدادها و مواهب خداداد با هم متفاوتند، ولی با این حال آنچه پایه اصلی پیروزیها را تشکیل می دهد تلاش و سعی و کوشش آدمی است، آنها که سخت کوشترند، پیروزترند، و آنها که تنبتر و کم تلاشتند، محرومترند. به همین دلیل قرآن، بهره انسان را متناسب با سعی او می شمرد و صریحاً می گوید: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۱).

و در این میان به کار بستن اصول تقوا، درستکاری، امانت، نظامات و قوانین الهی، و اجرای اصول عدل و داد، اثر فوق العاده عمیقی دارد، چنانکه قرآن می گوید: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ: «اگر مردمی که در شهرها و آبادیهای روی زمین زندگی می کنند ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، درهای برکات از آسمان و زمین را به روی آنها می گشایم» (۲).

و نیز می گوید: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ: «کسی که تقوا را پیشه کند خداوند گشایشی برای او می دهد * و از آنجا که گمان ندارد به او روزی می بخشد» (۳).

و نیز به همین دلیل، نقش انفاق را در وسعت روزی یاد آور شده و می گوید: إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ: «اگر به خدا قرض الحسنه دهید یعنی

۱ - نجم، آیه ۳۹.

۲ - اعراف، آیه ۹۶.

۳ - طلاق، آیات ۲ و ۳.

در راه او اتفاق کنید آن را برای شما مضاعف می گرداند» (۱). شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که در زندگی اجتماعی، از میان رفتن یک فرد یا یک گروه، زیانش متوجه همه اجتماع می گردد، و به همین دلیل نگهداری افراد و کمک به آنها بازده برای کل اجتماع دارد (گذشته از جنبه های معنوی و انسانی).

خلاصه این که: اگر نظام حاکم بر اقتصاد جامعه، نظام تقوا، درستی، پاکی، تعاون، همکاری و اتفاق باشد بدون شک چنین جامعه ای نیرومند و سربلند خواهد شد، اما اگر به عکس نظام استثمار، تقلب، چپاول، تجاوز و فراموش کردن دیگران باشد چنین جامعه ای از نظر اقتصادی نیز عقب مانده خواهد بود، و رشته زندگی مادی آنها نیز متلاشی می گردد.

لذا در روایات اسلامی، به مسأله تلاش و کوشش توأم با تقوا برای کسب روزی اهمیت فوق العاده ای داده شده است، تا آنجا که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لَا تَكْسُلُوا فِي طَلَبِ مَعَاشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا: «در تحصیل روزی تنبلی نکنید زیرا پدران ما در این راه می دویدند و آن را طلب می کردند» (۲).

و نیز از همان امام بزرگوار می خوانیم: الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: «کسی که برای خانواده خود، تلاش روزی می کند، مانند مجاهدان راه خدا است» (۳). حتی دستور داده شده است: مسلمانان صبح هر چه زودتر از خانه خارج

۱ - تغابن، آیه ۱۷.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۳۸ (جلد ۱۷، صفحه ۶۰ آل البیت).

۳ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۴۳ (جلد ۱۷، صفحه ۶۶ آل البیت).

شوند و به دنبال تلاش برای زندگی بروند(۱) و از جمله کسانی که دعایشان هرگز به اجابت نمی رسد، کسانی هستند که تنی سالم دارند و گوشه خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می کنند.

در اینجا این سؤال پیش می آید پس چرا در آیات و روایات بسیاری آمده، روزی به دست خدا است و تلاش در راه آن مذموم است؟!

در پاسخ این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

۱ - دقت در منابع اسلامی نشان می دهد: آیات و یا روایاتی که در نظر سطحی و ابتدائی - چه در این بحث چه در بحثهای دیگر - متضاد به نظر می رسند، هر کدام به یکی از ابعاد مسأله ای که دارای بعدهای مختلفی است، نظر دارند که غفلت از این ابعاد، موجب توهم تناقض شده است.

آنجا که مردم با ولع و حرص هر چه شدیدتر به دنبال دنیا و زرق و برق جهان ماده می روند، و برای نیل به آن از هیچ جنایتی فروگذار نمی کنند، دستورات مؤکد و پشت سر هم وارد می شود و آنها را به ناپایداری دنیا و بی ارزش بودن مال و جاه، توجه می دهد. و آنجا که گروهی به بهانه زهد، دست از کار و کوشش و تلاش می کشند، اهمیت کار و کوشش به آنها گوشزد می شود.

برنامه رهبران راستین نیز باید چنین باشد که جلو افراط و تفریطها را به طرز شایسته ای بگیرند.

آیات و روایاتی که تأکید می کند: روزی در دست خدا است، و سهم و بهره هر کسی را خدا تعیین کرده در حقیقت برای پایان دادن به حرص و ولع و دنیا

پرستی، و فعالیت بی قید و شرط و بی حد و مرز برای کسب درآمد بیشتر است، نه این که: هدف آن خاموش کردن شعله های گرم و داغ نشاط کار و کوشش برای زندگی آبرومندانه و مستقل و خود کفا است.

و با توجه به این واقعیت، تفسیر روایاتی که می گوید: بسیاری از روزی ها است که اگر شما هم به دنبال آن نروید به دنبال شما می آید، روشن می شود.

۲ - از نظر جهان بینی توحیدی همه چیز به خدا منتهی می شود، یک خداپرست موحد راستین چیزی را از ناحیه خود نمی داند، بلکه هر موهبتی به او می رسد، سرچشمه آن را از خدا می بیند و می گوید: بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: «کلید همه خوبیها و نیکیها به دست تو است و تو بر هر چیزی قادر و توانائی». (۱)

و به این ترتیب، او باید در هر مورد توجه به این حقیقت داشته باشد که حتی فرآورده های سعی و کوشش و فکر و خلاقیت او نیز - اگر درست بنگرد - از طرف خدا است، و اگر یک لحظه نظر لطفش برگرفته شود همه اینها خاموش می گردد.

او به هنگامی که بر مرکب سوار می شود، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا می گوید: «منزه است خداوندی که این را مسخر ما ساخت». (۲)

هنگامی که به نعمتی برسد، سرود توحید را سر می دهد و می گوید: وَ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ: «هر نعمتی داریم از تو است ای خدا». (۳)

و حتی هنگامی که یک گام مهم اصلاحی همچون پیامبران در مسیر نجات انسانها برمی دارد، می گوید: وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ:

۱ - آل عمران، آیه ۲۶.

۲ - زخرف، آیه ۱۳.

۳ - این جمله در تعقیبات نماز عصر در کتب دعا وارد شده است.

«موفقیت من تنها از ناحیه خدا است، بر او توکل کردم، و به سوی او باز می گردم».(۱)
 ولی آنچه مسلم است در کنار همه این بحثها، اساس و پایه کسب روزی، تلاش و فعالیت صحیح، مثبت و سازنده و دور از هر گونه افراط و تفریط است، و اما روزی هائی که بدون تلاش به انسان می رسد، جنبه فرعی دارد نه اساسی، و شاید به همین دلیل، علی(علیه السلام) در کلمات قصارش در درجه اول، روزی هائی را ذکر می کند که انسان به دنبال آن می رود سپس آنها که به دنبال انسان می آید: يَا اِبْنَ اٰدَمَ! الرِّزْقُ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ: «ای فرزند آدم روزی دو گونه است یکی آن روزی که تو به دنبال آن می روی، و دیگری آن روزی که به دنبال تو می آید».(۲)

* * *

۲ - مواسات با دیگران

در آیات فوق اشاره ای به تنگ نظری و بخل بسیاری از انسانها شده که آنها حاضر نیستند از مواهب بیشتری که در اختیار دارند به زیر دستان خود ببخشند (مگر آنان که در مکتب تربیتی انبیاء و رهبران الهی، پرورش یافته اند).

در ذیل همین آیات، در روایاتی تأکید و توصیه به مسأله مساوات و مواسات شده است از جمله: در تفسیر «علی بن ابراهیم» در ذیل آیات فوق می خوانیم: لَا يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَخْصَّ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْمَأْكُولِ دُونَ عِيَالِهِ:

«برای انسان سزاوار نیست که در خانه غذای اختصاصی داشته باشد، و از چیزی بخورد که خانواده او نمی خورد».(۳)

۱ - هود، آیه ۸۸.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۳۷۹.

۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۶۸، حدیث ۱۴۷.

و نیز از «ابوذر» نقل شده که: از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم، می فرمود: إِنَّمَا هُمْ إِخْوَانُكُمْ فَكُسُوهُمْ مِمَّا تَكْسُونَ، وَ أَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تُطْعَمُونَ، فَمَا رَأَى عَبْدُهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا وَ رِدَائُهُ رِدَائُهُ، وَ إِزَارُهُ إِزَارُهُ، مِنْ غَيْرِ تَفَاوُتٍ!

«زیر دستان شما برادران شما هستند از آنچه می پوشید، به آنها بپوشانید، و از آنچه می خورید، به آنها اطعام کنید - ابوذر بعد از این توصیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) - کاری می کرد که ردا و لباس زیر دستانش با خودش کمترین تفاوتی نداشته باشد»! (۱)

از روایات فوق و همچنین از خود آیه که می گوید: «فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ» استفاده می شود که: اسلام توصیه می کند: همه مسلمانان به عنوان یک برنامه اخلاق اسلامی با همه اعضاء خانواده خود و کسانی که در زیر دست آنها قرار دارند، حتی الامکان مساوات را رعایت کنند، و در محیط خانواده و در برابر زیردستان هیچگونه فضیلت و امتیازی برای خود قائل نشوند.

۷۳ وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
 شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ
 ۷۴ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه:

۷۳ - آنها غیر از خدا، موجوداتی را می پرستند که هیچ رزقی را برای آنان از آسمانها و زمین در اختیار ندارند؛ و توان این کار را نیز ندارند.
 ۷۴ - پس، برای خدا امثال (و شبیه ها) قائل نشوید، خدا می داند و شما نمی دانید.

تفسیر:

برای خدا شبیه قرار ندهید

در تعقیب بحثهای توحیدی گذشته، آیات مورد بحث، به مسأله شرک پرداخته و با لحنی پر از سرزنش، ملامت و توبیخ می گوید: «آنها غیر از خدا موجوداتی را پرستش می کنند که مالک روزی آنها از آسمان و زمین نیست، و کمترین نقشی در این زمینه ندارد» (وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا).
 نه تنها مالک چیزی در این زمینه نیستند، بلکه «توانائی بر خلق و ایجاد و دسترسی به آنها نیز ندارند» (وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ).

اشاره به این که: مشرکان به این گمان به دنبال پرستش بتها می رفتند که آنها را در سر نوشت و سود و زیان خود، مؤثر می پنداشتند، در حالی که می دانیم: یکی از مهمترین مسائل زندگی انسان رزق و روزی او است، اعم از ارزاقی که

از آسمان نازل می شود (همچون قطرات حیات بخش باران و اشعه زنده کننده آفتاب و مانند آن) و یا آنها که از زمین می روید و استخراج می گردد، هیچ یک از اینها در اختیار بتها نیست، آنها موجودات بی ارزشی هستند که هیچ اراده ای از خود ندارند، و تنها خرافات و تعصبات مملو از جهل است که به آنان نقشی داده است.

در حقیقت جمله «لَا يَسْتَبِيعُونَ» دلیلی است برای جمله «لَا يَمْلِكُ» یعنی آنها مالک چیزی از روزیها نیستند به دلیل این که: کمترین قدرتی برای خلقت یا حفظ آنها ندارند.

آیه بعد، به عنوان یک نتیجه گیری می گوید: «اکنون که چنین است شما برای خدا امثال و شبیه و نظیر قائل نشوید» (فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ).

«چرا که خدا می داند و شما نمی دانید» (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» اشاره به منطقی است که مشرکان عصر جاهلی داشته اند (و شبیه آن، در میان بعضی از مشرکان عصر ما نیز دیده می شود).

آنها می گفتند: ما اگر به سراغ بتها می رویم به خاطر این است که ما شایسته پرستش خدا نیستیم باید به سراغ بتها برویم که آنها مقربان درگاه او هستند! خداوند همانند یک پادشاه بزرگ است که وزراء و خاصان او به سراغ او می روند، و توده مردم که دسترسی به او ندارند به سراغ حواشی و خاصان و مقربانش خواهند رفت.

این گونه منطقیهای زشت و غلط که: گاهی در لباس یک مثل انحرافی مجسم می گردد یکی از خطرناکترین منطقیها است.

قرآن در پاسخ آنها می گوید: «برای خداوند مثال نزنید» یعنی مثالی که متناسب با افکار محدود و موجودات «ممکن» و مملو از نقائص است.

شما اگر توجه به احاطه وجودی خداوند نسبت به همه موجودات و لطف و مرحمت بی انتهای او و نزدیکی به خودتان می داشتید، تا آنجا که از شما به شما نزدیکتر است، هرگز برای توجه به خدا به وسائط متوجه نمی شدید.

خدائی که شما را دعوت به نیایش و سخن گفتن مستقیم با خودش کرده، و درهای خانه اش را شب و روز به روی شما باز گذارده، این خدا را نباید به پادشاه جبار مستکبری تشبیه کرد که، درون قصرش خزیده و جز عده معدودی، راه به درون خانه او ندارند «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ».

در بحثهای صفات خدا مخصوصاً این نکته را متذکر شده ایم: از خطرناکترین پرتگاههایی که در راه شناخت صفات او وجود دارد، پرتگاه تشبیه است، یعنی صفات او را با بندگان مقایسه کردن و شبیه دانستن، چرا که خدا وجودی است بی نهایت از هر نظر و دیگران وجودهایی هستند محدود از هر جهت و هر گونه تشبیه و تمثیل در اینجا مایه بُعد و دوری از شناخت او می شود.

حتی در آنجائی که ناچار می شویم ذات مقدس او را به نور و مانند آن تشبیه کنیم باید توجه داشته باشیم که این گونه تشبیهات، به هر حال ناقص و نارسا است، و تنها از یک جنبه، قابل قبول است نه از تمام جهات! (دقت کنید).

در حالی که بسیاری از مردم توجه به این واقعیت ندارند، غالباً در دره تشبیه و قیاس سقوط می کنند، و از حقیقت توحید به دور می افتند و لذا قرآن کراراً هشدار می دهد: گاهی با جمله: وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ: «چیزی شبیه او نمی باشد». (۱)

و گاهی، با جمله لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ: «هیچ چیز مانند او نیست». (۱)
و گاهی با جمله «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» که در آیات فوق آمده است، مردم را به این واقعیت
توجه می دهد.

و شاید جمله «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (خداوند می داند و شما نمی دانید) که در ذیل
آیات فوق آمده نیز بیانگر همین موضوع باشد که مردم غالباً از اسرار صفات خدا بی خبرند.

- ۷۵ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
- ۷۶ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
- ۷۷ وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه:

- ۷۵ - خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست؛ و انسان (با ایمانی) را که از جانب خود، رزقی نیکو به او بخشیده ایم، و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده، انفاق می کند؛ آیا این دو نفر یکسانند؟ ستایش مخصوص خداست؛ ولی اکثر آنها نمی دانند.
- ۷۶ - خداوند مثالی (دیگر) زده است: دو نفر را، که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است؛ و قادر بر هیچ کاری نیست؛ و سر بار صاحبش می باشد؛ او را در پی هر کاری بفرستد، خوب انجام نمی دهد؛ آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می کند، و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟!
- ۷۷ - غیب آسمانها و زمین، مخصوص خداست (و او همه را می داند)؛ و امر قیامت (به قدری نزدیک و آسان است) درست همانند چشم بر هم زدن، و یا از آن هم نزدیکتر؛ چرا که خدا بر هر چیزی تواناست.

تفسیر:

دو مثال زنده برای مؤمن و کافر!

در تعقیب آیات گذشته که از ایمان و کفر و مؤمنان و مشرکان سخن می گفت در آیات مورد بحث، با ذکر دو مثال زنده و روشن، حال این دو گروه را مشخص می کند. در نخستین مثال، مشرکان را به برده مملوکی که توانائی هیچ چیز را ندارد، و مؤمنان را به انسان غنی و بی نیازی که از امکانات خود همگان را بهره مند می سازد تشبیه می کند، و می گوید: «خداوند برده مملوکی را به عنوان مثال ذکر می کند که قادر بر هیچ چیز نیست!» (ضَرْبَ اللَّهِ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ).

نه قدرت تکوینی چندانی دارد، زیرا در چنگال مولایش همیشه اسیر است، و از هر نظر محدود، و نه قدرت تشریعی، زیرا حق تصرف در اموال خود (اگر اموالی داشته باشد) و همچنین سایر قرار دادهای مربوط به خویش را ندارد.

آری، بنده بندگان خدا بودن، نتیجه ای جز اسارت و محدودیت از هر نظر نخواهد داشت. «و در مقابل آن انسان با ایمانی که به او رزق حسن و انواع روزی ها و مواهب پاکیزه بخشیده است» (وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا).

این انسان آزاده با داشتن امکانات فراوان «پنهان و آشکار از آنچه در اختیار دارد انفاق می کند» (فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا).

«آیا این دو نفر یکسانند؟! (هَلْ يَسْتَوُونَ).

مسلمان نه، بنابراین «همه حمد و ستایش مخصوص خداست» (الْحَمْدُ لِلَّهِ).

خداوندی که بنده اش آزاده، پر قدرت و پر بخشش است، نه از آن بتها که بندگان شان آن چنان ناتوان و محدود و بی قدرت و اسیرند!

«ولی اکثر آنها (مشرکان) نمی دانند» (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). (۱)

دگر بار مثال گویای دیگری برای بندگان بت، و مؤمنان راستین می زند و آنها را به ترتیب به گنگ مادرزادی که در عین حال برده و ناتوان است، و یک انسان آزاده گویا که دائماً به عدل و داد دعوت می کند و بر صراط مستقیم قرار دارد تشبیه می نماید، می فرماید:

«خداوند دو مرد را مثل زده است، که یکی از آنها گنگ مادر زاد است و قادر بر هیچ کاری نیست» (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ). (۲)

«او در عین برده بودن سرباری است برای مولا و صاحبش» (وَهُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ).

به همین دلیل، «او را به دنبال هر برنامه ای بفرستد توانائی بر انجام کار خوبی ندارد» (أَيْنَمَا يُوجَّهْ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ).

به این ترتیب، او دارای چهار صفت کاملاً منفی است: گنگ مادر زاد بودن ناتوانی مطلق، سربار صاحب بودن، و هنگامی که به دنبال کاری فرستاده شود، هیچ گام مثبتی بر نخواهد داشت. این صفات چهارگانه که در عین حال علت و معلول یکدیگرند، ترسیمی از یک انسان، صددرصد منفی است، که وجودش، منشأ هیچ خیر و برکتی

۱ - طبق تفسیری که در بالا ذکر کردیم مثال فوق تشبیهی برای مؤمن و کافر است. ولی جمعی از مفسران، احتمال دیگری در تشبیه فوق داده اند که: منظور تشبیه «بتها» به «عبد مملوک» و تشبیه «خداوند» به «مؤمن آزاده» است که همه گونه انفاق و موهبت دارد. (ولی این سخن بعید به نظر می رسد).

۲ - «راغب» در «مفردات» می گوید: «أَبْكَم» به معنی کسی است که به طور مادرزاد گنگ متولد می شود و «أَخْرَس» به هرگونه گنگ گفته می شود. بنابراین كُلُّ أَبْكَمٍ أَخْرَسٌ وَ لَيْسَ كُلُّ أَخْرَسٍ أَبْكَمٌ. «هر ابکمی، اخرس است اما هر اخرسی، ابکم نیست».

سپس اضافه می کند: گاهی این ماده در مورد کسی اطلاق می شود که به خاطر ضعف عقل از سخن گفتن عاجز و ناتوان است.

نمی باشد، و سربار جامعه و یا خانواده خویش است.

«آیا چنین کسی با آن کس که زبان گویا و فصیح دارد، و مرتباً به عدل و داد دعوت می کند، و بر جاده صاف، و راه راست قرار دارد، مساوی است؟!» (هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

گرچه در اینجا بیش از دو صفت بیان نشده: «دعوت مستمر به عدل و داد و داشتن روش مستقیم و برنامه صحیح و خالی از هرگونه انحراف»، ولی، این دو صفت خود بیانگر صفات دیگری است.

آیا کسی که دائماً دعوت به عدل و داد می کند، ممکن است شخصی گنگ یا ترسو و بی شخصیت بوده باشد؟ نه، هرگز، چنین کسی زبانی گویا، و منطقی محکم و اراده ای نیرومند و شجاعت و شهامت کافی دارد.

آیا کسی که، همواره بر صراط مستقیم گام می زند، انسان بی دست و پا و ناتوان و بی هوش و کم عقل است؟ هرگز، مسلماً شخصی است کنجکاو، باهوش، پر تدبیر و با استقامت.

مقایسه این دو فرد با هم، بیانگر فاصله زیادی است که در میان طرز فکر بت پرستی و خدا پرستی وجود دارد و روشن کننده تفاوت این دو برنامه و پرورش یافتگان این دو مکتب است.

و از آنجا که، غالباً دیده ایم قرآن، بحثهای مربوط به توحید و مبارزه با شرک را با مسائل مربوط به معاد و دادگاه بزرگ قیامت، می آمیزد، در اینجا نیز بعد از گفتاری که در آیات قبل در زمینه شرک و توحید گذشت، به سراغ معاد می رود، و به پاسخ قسمتی از ایرادات مشرکان پرداخته، نخست می گوید: «خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند» (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

گویا این پاسخ به ایرادی است که منکران معاد جسمانی داشته، می گفتند: هنگامی که ما مُردیم و ذرات خاک ما در هر گوشه ای پراکنده شد، چه کسی از آنها

آگاهی دارد که جمع آوریشان کند؟

به علاوه، به فرض که ذرات آنها جمع آوری شود، و به حیات باز گردند چه کسی است که از اعمال آنها که به دست فراموشی سپرده شده است آگاه باشد و پرونده آنها را مورد رسیدگی قرار دهد؟!

آیه فوق در یک جمله، این سؤال را در همه ابعادش پاسخ می گوید که خدا غیب همه آسمانها و زمین را می داند، او همه جا همیشه حاضر است.

بنابراین، اصولاً غیب و پنهانی برای او مفهوم ندارد، همه چیز برای او شهود است و این تعبیرات مختلف با مقایسه با وجود ما و هماهنگ با منطق ما است.

سپس، اضافه می کند: «امر قیامت به قدری آسان است درست همانند یک چشم بر هم زدن و یا از آن هم نزدیکتر!» (وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ). (۱)

و این در واقع، اشاره به ایراد دیگری از منکران معاد است که می گفتند: چه کسی توانائی بر این کار دارد، این کار، کار فوق العاده مشکلی است، قرآن در پاسخ آنها می گوید: برای شما که قدرت ناچیزی دارید این برنامه مشکل به نظر می رسد، اما برای خداوندی که قدرتش بی پایان است آن قدر ساده است همانند یک چشم بر هم زدن که هم سریع است و هم بسیار آسان!

جالب این که: بعد از بیان تشبیه قیام قیامت به یک نگاه سریع یا چشم بر هم زدن، جمله «أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» (یا از این نزدیکتر) را بیان می کند، یعنی حتی تشبیه به نگاه سریع به خاطر تنگی بیان است، به گونه ای سریع است که اصلاً زمان برای آن مطرح نیست، و اگر تعبیر به «كَلَمْحِ الْبَصَرِ» شده به خاطر آن است که کوتاهترین زمان در منطق شما این است. به هر حال، این دو جمله، اشاره ای است زنده و گویا به قدرت بی انتهای

۱ - «لَمْحِ» (بر وزن مسح) در اصل به معنی درخشیدن برق است، سپس به معنی نگاه سریع آمده است، ضمناً باید توجه داشت که «أَوْ» در اینجا به معنی «بَل» است.

خداوند - مخصوصاً در زمینه مسأله معاد و رستاخیز انسانها - لذا در پایان آیه می فرماید:

«چون خدا بر هر چیزی تواناست» (إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

نکته ها:

۱ - انسانهای آزاده و اسیر!

بر خلاف آنچه بعضی می پندارند مسأله توحید و شرک، یک مسأله صرفاً اعتقادی و ذهنی نیست، بلکه در تمام زندگی انسان اثر می گذارد، و همه را به رنگ خود در می آورد، توحید در هر قلبی جوانه زند موجب حیات آن قلب، و عامل رشد و شکوفائی آن است، چرا که توحید افق دید انسان را آن چنان گسترده می کند که به بی نهایت پیوندش می زند.

اما به عکس، شرک انسان را در جهانی فوق العاده محدود، جهان بتهای سنگی و چوبی و یا بشرهای ضعیف بت گونه فرو می برد، و دید و درک و همت و توانائی و تلاش انسان را به همین رنگ و در همین ابعاد قرار می دهد.

در آیات فوق، این واقعیت در لباس مثال چنان زیبا بیان شده که رساتر از آن ممکن نیست. مشرک «أَبْکَم» است، گنگ است، گنگ مادر زاد، که عملش از ضعف فکر و نداشتن منطق عقلی حکایت می کند، و به خاطر اسارت در چنگال شرک توانائی بر هیچ کار مثبتی ندارد (لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ).

او یک انسان آزاده نیست بلکه اسیر چنگال خرافات و موهومات است. و به خاطر همین صفات، سربار جامعه، محسوب می شود، چرا که مقدرات خود را به دست بتها و یا انسانهای استعمارگر می پردازد.

او همیشه وابسته است، و تا طعم توحید که آئین آزادگی و استقلال است بچشد از این وابستگی بیرون نمی آید (وَهُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاةٍ).

او با این طرز تفکر در هر مسیری گام بگذارد، ناکام خواهد بود، و به هر سو

روی آورد خیری نصیبش نخواهد شد (أَيْنَمَا يُوجَّهْ لَايَأْتِ بِخَيْرٍ).

چقدر میان یک چنین انسان کوتاه فکر، خرافی، اسیر، ناتوان و فاقد برنامه، با انسان آزاده شجاعی که نه تنها خود اصول دادگری را به کار می بندد، بلکه دائماً در جامعه خود منادی عدل و داد است، فاصله وجود دارد؟!

علاوه بر این، او به خاطر داشتن تفکر منطقی و هماهنگی با نظام توحیدی آفرینش، دائماً بر جاده مستقیم که نزدیکترین جاده ها است گام بر می دارد، به سرعت به مقصود می رسد، و سرمایه های وجودی خویش را در راههای کج و انحرافی نابود نمی کند.

کوتاه سخن این که: توحید و شرک تنها یک عقیده نیست، یک الگوی کامل برای تمام زندگی است، یک برنامه وسیع و گسترده است که فکر و اخلاق و عواطف و زندگی فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را در بر می گیرد، و مقایسه عربهای مشرک عصر جاهلیت با مسلمانان موحد آغاز اسلام می تواند ترسیم روشنی از این دو برنامه و مسیر باشد. همانها که تا دیروز آن چنان گرفتار جهل و تفرقه و انحطاط و بدبختی بودند، که غیر از محیط محدود مملو از فقر و فساد خود را نمی شناختند، پس از آن که گام در وادی توحید نهادند از چنان وحدت و آگاهی و قدرتی برخوردار شدند که سراسر جهان متمدن آن روز را در زیر بال و پر گرفتند.

۲ - نقش عدالت و راستی در زندگی انسانها

جالب این که: در آیات فوق از میان تمام برنامه های موحدان انگشت روی دعوت به عدل و گام نهادن بر جاده مستقیم گذارده شده است، و این نشان می دهد که ریشه اصلی خوشبختی یک انسان یا یک جامعه انسانی در این دو است.

داشتن برنامه صحیحی که نه شرقی باشد و نه غربی، نه منحرف به چپ و نه

به راست، و سپس دعوت به اجرای اصول عدالت آن هم نه به صورت یک برنامه موقت، بلکه همان گونه که جمله «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» می گوید، یک برنامه مستمر و همیشگی؛ چرا که فعل مضارع معنی استمرار می رساند.

* * *

۳ - در روایتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده در تفسیر آیات فوق می خوانیم: *الَّذِي يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ*: «کسی که دعوت به عدل می کند، امیرمؤمنان و امامانند». (۱)

بعضی از مفسران، جمله «مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» را به «حمزه»، «عثمان بن مظعون» و یا «عمار» و «أَبْنَكَم» را به «ابی بن خلف»، «ابوجهل» و مانند آنها تفسیر کرده اند.

روشن است: همه اینها از قبیل بیان مصداقهای واضح و مهم می باشد و هرگز دلیل بر انحصار نیست، این تفسیرها ضمناً مشخص می کند که: آیات فوق در صدد بیان تشبیهی برای مشرکان و مؤمنان است نه بتها و خداوند.

* * *

- ۷۸ وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
- ۷۹ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْءِ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
- ۸۰ وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِّنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثْنَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ
- ۸۱ وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُم سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ
- ۸۲ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
- ۸۳ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

ترجمه:

- ۷۸ - و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را به جا آورید.
- ۷۹ - آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمانها نگه داشته شده، نظر نیفکندند؟ هیچ کس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد؛ در این امر، نشانه هائی (از عظمت و قدرت خدا) است برای کسانی که ایمان می آورند.

۸۰ - و خدا برای شما از خانه هایتان محل سکونت (و آرامش) قرار داده؛ و از پوست چهارپایان نیز برای شما خانه هائی قرار داد که روز کوچ کردن و روز اقامتتان، به آسانی می توانید آنها را جا به جا کنید؛ و از پشم و کرک و موی آنها، برای شما اثاث و متاع (وسایل مختلف زندگی) تا زمان معینی قرار داد.

۸۱ - و (نیز) خداوند از آنچه آفریده است سایه هائی برای شما قرار داده؛ و از کوهها پناهگاههائی؛ و برای شما پیراهنهائی آفریده، که شما را از گرما (و سرما) حفظ می کند؛ و پیراهنهائی که به هنگام جنگ، حافظ شماست؛ این گونه نعمتهایش را بر شما کامل می کند، شاید تسلیم فرمان او شوید.

۸۲ - (با این همه)، اگر روی برتابند، (نگران مباش؛) تو فقط وظیفه ابلاغ آشکار داری.

۸۳ - آنها نعمت خدا را می شناسند؛ سپس آن را انکار می کنند، و اکثرشان کافرنند.

تفسیر:

انواع نعمتهای مادی و معنوی

بار دیگر قرآن به عنوان یک درس توحید و خداشناسی به مسأله نعمتهای گوناگون پروردگار باز می گردد، و در این بخش از نعمتها نخست به نعمت علم و دانش و ابزار شناخت اشاره کرده، می گوید: «خداوند شما را از شکم مادران بیرون فرستاد در حالی که هیچ نمی دانستید» (وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا).

البته، در آن محیط محدود و تاریک و وابسته، این جهل و بی خبری قابل تحمل بود، ولی، به هنگامی که در فراخنای این عالم پهناور گام گذاردید، دیگر ادامه آن جهل امکان پذیر نبود، لذا ابزار درک حقایق و شناخت موجودات، یعنی «گوش و چشم و عقل در اختیار شما گذارد» (وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ).

تا این نعمتهای بزرگ را درک کنید، و حس شکرگزاری شما در برابر

بخشنده این همه موهبت تحریک گردد «شاید شکر او را به جای آورید» (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

نکته ها:

۱ - انسان در آغاز هیچ علمی نداشت

این آیه به وضوح می گوید انسان در آغاز تولد، مطلقاً علمی نداشته، بنابراین، هر چه کسب کرده، بعد از تولد و به وسیله ابزاری که خدا در اختیارش قرار داده بوده است. در اینجا این سؤال پیش می آید: چگونه قرآن می گوید: به هنگام خارج شدن از محیط رحم و محل پرورش جنین هیچ چیز نمی دانستید، در حالی که ما دارای یک سلسله علوم فطری هستیم، مانند آگاهی از توحید و خداشناسی و همچنین مسائل بدیهی (مثل عدم اجتماع نقیضین و یا بزرگتر بودن کل از جزء، و یا خوبی و بدی مسائل اجتماعی و اخلاقی مانند حسن عدالت و قبح ظلم، و امثال اینها) همه اینها علوم می هستند که در نهاد ما از آغاز قرار داشته، و با ما از مادر متولد شده است، پس چگونه قرآن می گوید: در آغاز تولد هیچ نمی دانستید؟!.

آیا حتی علم ما به وجود خویشتن که علم حضوری محسوب می شود، نیز وجود نداشت و از طریق «سمع و بصر و افئده» (گوش و چشم و عقل) به دست آمد؟! در پاسخ این سؤال می گوئیم: بدون شک حتی این علوم بدیهی، ضروری و فطری در آن لحظه به صورت «فعلیت» در انسان نبود، تنها استعداد و قوه آن در نهاد آدمی وجود داشت. و به تعبیر دیگر، ما، در لحظه تولد از همه چیز غافل بودیم حتی از خویشتن خویش، ولی درک بسیاری از حقایق به صورت بالقوه در ما نهفته بود، کم کم، چشم ما قدرت بینائی پیدا کرد، گوش، قدرت شنوائی، و عقل، قدرت درک و

تجزیه و تحلیل یافت و ما از این مواهب سه گانه الهی بهره مند شدیم. نخست، تصورات بسیاری از اشیاء را از طریق حس درک کردیم، و آن را به عقل سپردیم، پس از آنها مفاهیم کلی، و کلی تر، ساختیم و از طریق «تعمیم» و «تجريد» به حقایق عقلی دست یافتیم.

از آن پس، قدرت تفکر ما به جایی می رسد که از خویشتن (به عنوان یک علم حضوری آگاه می شویم) سپس علوم و دانشهائی که بصورت بالقوه در نهاد ما بود، جان می گیرد و فعلیت پیدا می کند، و ما این علوم بدیهی و ضروری را پایه ای قرار می دهیم برای شناخت علوم نظری و غیر بدیهی.

بنابراین، عمومیت و کلیت آیه که می گوید: در آغاز تولد هیچ نمی دانستید تخصیص و استثنائی بر نداشته است.

۲ - نعمت ابزار شناخت.

بدون شک، هرگز عالم خارج به درون وجود ما راه نمی یابد، بلکه تصویر و ترسیم و اشکالی از آن با وسائلی در روح ما نقش می بندد، و به این ترتیب، همیشه شناخت ما نسبت به جهان خارج، به وسیله ابزاری صورت می گیرد که از همه مهمتر «سَمْع و بَصَر» (چشم و گوش) است.

این ابزار، آنچه را از خارج دریافته اند، به ذهن و فکر ما منتقل می سازند و ما با نیروی عقل و اندیشه آن را در می یابیم و به تجزیه و تحلیل آن می پردازیم.

به همین دلیل، در آیه فوق، پس از بیان عدم آگاهی مطلق، انسان به هنگام گام نهادن در این جهان، می فرماید: «خداوند چشم و گوش و دل را در اختیاران گذاشت» (تا حقایق هستی را دریابید).

و اگر می بینیم نخست، از «گوش» نام می برد و آن گاه از «چشم»، با این که: چشم ظاهراً دایره فعالیت وسیعتری دارد شاید به خاطر آنست که در نوزاد نخست فعالیت گوش شروع می شود، و بعد از مدتی چشمها قدرت دید پیدا

می کنند، زیرا چشم در عالم رحم مادر که تاریکی مطلق بر آن حکومت می کند، در آغاز تولد آمادگی برای پذیرش اشعه نور ندارد.

به همین دلیل، بعد از تولد غالباً بسته است، تدریجاً به نور عادت می کند، و قدرت دید در آن زنده می شود، در حالی که گوش انسان، به اعتقاد بعضی، حتی در عالم جنین کم و بیش قدرت شنوایی دارد، و آهنگ قلب مادر را می شنود و به آن عادت می کند!

از این گذشته، انسان با چشم، تنها امور حسی را می بیند در حالی که گوش وسیله ای است برای تعلیم و تربیت در همه زمینه ها، زیرا از طریق شنیدن کلمات به همه حقایق - اعم از آنچه در دایره حس است و آنچه بیرون از دایره حس - آشنا می گردد، اما چشم، این وسعت عمل را ندارد، درست است که انسان با خواندن کلمات، از طریق چشم می تواند به این مسائل آشنا شود، اما می دانیم خواندن و سؤاد در مورد همه انسانها جنبه عمومی ندارد، در حالی که شنیدن کلمات، عمومی است.

اما این که: چرا «سَمْع» به صورت مفرد ذکر شده و «أَبْصَار» (جمع بَصَر) به صورت جمع؟ دلیل آن را در جلد اول، ذیل آیه ۷ سوره «بقره» بیان کرده ایم.

این نکته نیز، قابل توجه است که: «فؤاد» گرچه به معنی قلب (عقل) آمده است، ولی این تفاوت را با قلب دارد، که در معنی فؤاد، جوشش و افروختگی و یا به تعبیر دیگر تجزیه و تحلیل و ابتکار افتاده است.

«راغب» در «مفردات» می گوید: الْفُؤَادُ كَالْقَلْبِ لَكِنْ يُقَالُ لَهُ فُؤَادٌ إِذَا اغْتَبِرَ فِيهِ مَعْنَى التَّفَقُّدِ أَيْ التَّوَقُّدِ: «فؤاد مانند قلب است، و لکن این کلمه در جایی گفته می شود که افروختگی و پختگی در آن منظور باشد»، و مسلماً این موضوع پس از تجربه کافی به انسان دست می دهد، و به هر حال، گرچه ابزار شناخت، منحصر به این دو، یا این سه، نیست، ولی مسلماً مهمترین ابزار همین ها است.

زیرا علم انسان یا از طریق «تجربه» حاصل می شود یا «استدلالات عقلی»،

اما تجربه بدون استفاده از چشم و گوش امکان ندارد، و اما استدلالات عقلی از طریق فؤاد، یعنی عقل صورت می گیرد.

۳ - تا شکر او را به جای آورید (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)

از آنجا که، نعمت ابزار شناخت برترین نعمتی است که به انسان داده شده است، چرا که نه تنها با چشم و گوش، آثار خدا را در پهنه هستی می نگرد و سخنان رهبران الهی را می شنود، و با دل درک و تجزیه و تحلیل می کند، بلکه در زندگی مادی او نیز هر گونه پیشرفت و ترقی و تکامل مرهون این سه وسیله است، لذا بلافاصله بعد از آن با جمله «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» اهمیت این سه موضوع را یادآور می شود، یعنی این وسائل را به شما داد تا عالم و آگاه شوید و سپس شکر این همه آگاهی و علم و دانش که بزرگترین امتیاز شما از حیوانات است به جای آورید، و بدون شک، هیچ انسانی قادر بر ادای شکر این سه نعمت بزرگ نیست جز این که: عذر تقصیر به درگاه خدا آورد!

آیه بعد، اسرار عظمت خدا در پهنه هستی را همچنان ادامه می دهد و می گوید: «آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمان حرکت دارند نظر نیفکندند؟» (أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْءِ السَّمَاءِ).

«جَوْء» در لغت به معنی «هوا» است - آن چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید - و یا قسمتی از هوا که از زمین دور است - آن چنان که در تفسیر «مجمع البیان» و «المیزان» و «آلوسی» آمده است - می باشد.

و از آنجا که طبیعت اجسام، جذب شدن به سوی زمین است، حرکت پرندگان در بالای زمین را با عنوان «مُسَخَّرَات» (تسخیر شده ها) بیان کرده است، یعنی، خداوند نیروئی در بال و پر آنها و خاصیتی در هوا قرار داده است که به آنها این امکان را می دهد که: بر خلاف قانون جاذبه به هوا پرواز کنند.

سپس اضافه می کند «هیچ کس جز خدا آنها را این چنین نگه نمی دارد» (ما يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ). درست است که، خاصیت طبیعی بالها و عضلاتی که در آن آفریده شده، و شکل مخصوص پرندگان و ویژگیهایی که در هوا موجود است، دست به دست هم داده و به پرندگان امکان پرواز می دهند، ولی، چه کسی این شکل و خواص را آفریده؟ و این نظام دقیق و حساب شده را مقرر داشته؟ آیا طبیعت کور و کر؟، یا کسی که از تمام خواص فیزیکی اجسام آگاه است و علم بی پایانش به همه اینها احاطه دارد؟

و اگر می بینیم این امور، به خدا نسبت داده می شود، به خاطر همان است که سرچشمه آن از او است، و این تعبیر که خواص اسباب و علل را به خدا نسبت می دهد، در قرآن فراوان است. و در پایان آیه می فرماید: «در این امر نشانه هائی است از عظمت و قدرت خدا برای کسانی که ایمان دارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

یعنی، با چشم کنجکاو و حقیقت جو، این امور را می نگرند و به تجزیه و تحلیل آن می پردازند و در پرتو آن ایمانشان قویتر و راسختر می گردد.

نکته ها:

۱ - اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان

درک این مسأله آسان است که: چرا بسیاری از شگفتیهای جهان هستی در نظر ما زیاد جلوه نمی کند؟ زیرا همیشه آن را دیده ایم و به آن خو گرفته ایم، و این عادت و خو گرفتن، در حقیقت حجابی شده است که بر این صحنه های شگفت انگیز افتاده، به همین دلیل، اگر بتوانیم ذهن خود را از آنچه به آن خو گرفته ایم تخلیه کنیم، شگفتیهای فراوانی در اطراف خود مشاهده خواهیم کرد.

مسأله پرواز پرندگان از همین قبیل است، جسم سنگین بر خلاف قانون

جاذبه، به آسانی حرکت کند، آن چنان سریع بالا برود که در چند لحظه از نظرها ناپدید گردد، این مسأله ساده ای نیست.

اگر روی ساختمان پرندگان از هر نظر دقت کنیم، خواهیم دید: تمام وجود آنها برای پرواز هماهنگ است:

ساختمان دوکی شکل آنها که مقاومت هوا را بر بدنشان به حداقل می رساند، پره‌های سبک و تو خالی آنها، به اضافه سینه پهنشان که به آنها امکان سوار شدن بر امواج هوا را می دهد، ساختمان مخصوص بالها که نیروی بالابر را در آنها ایجاد می کند. (۱)

و ساختمان مخصوص دمها که برای مانور دادن و حرکت سریع به چپ و راست و بالا و پائین (مانند دم هواپیما) به آنها کمک می کند، و هماهنگی قدرت دید و سایر حواس که آنها را در این برنامه یاری می دهد، همه اموری هستند که امکان پرواز سریع را برای پرندگان فراهم می سازند.

از همه اینها گذشته پرورش جنین، به صورت جداگانه از مادر (از طریق تخم گذاری) سبب می شود: سنگینی دوران بارداری که مسلماً مانعی برای پرواز است، از آنها برداشته شود، و امور فراوان دیگر، که هر کدام دقیقاً از نظر فیزیکی عامل مؤثری است برای پرواز. این مجموعه، نشان می دهد: علم و قدرت فوق العاده ای در پیدایش آن به کار رفته است و به گفته قرآن: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».

۱ - «نیروی بالابر» اصطلاح فیزیک جدید است که در مورد هواپیماها از آن استفاده می شود، و خلاصه آن این است: اگر جسمی دارای دو سطح متفاوت باشد (مانند بال هواپیما که سطح زیرین صاف و سطح روئینش انحنا و برآمدگی دارد) و به طور افقی حرکت کند نیروی خاصی در آن پیدا می شود که آن را به سطح بالا می برد، این نیرو به خاطر آن است که فشار هوا بر سطح زیرین بیشتر از سطح روئین است؛ زیرا سطح زیرین کوتاهتر و سطح روئین طولانی تر است، این مسأله مهمی است که اساس حرکت هواپیماها بر آن استوار است و اگر به بالهای پرندگان دقت کنیم این موضوع را به وضوح می توان در آنها دید (دقت کنید). و اصولاً باید گفت: ساختمان هواپیما در جنبه های مختلف تقلیدی است از ساختمان پرندگان!.

شگفتیهای جهان پرندگان بیش از آنست که در یک کتاب و چند کتاب بگنجد هم اکنون، پرندگان زیادی را به نام پرندگان مهاجر می شناسیم که برای ادامه حیات خود به نقاط مختلف جهان سفر می کنند.

حتی گاهی، فاصله میان قطب شمال و جنوب را که فاصله ای است بسیار طولانی، می پیمایند، و در این سفر دور و دراز از وسیله های راهنمایی مرموزی استفاده می نمایند، و در پرتو آن، می توانند راه خود را از میان کوهها، دشتها، دره ها و دریاها، حتی در روزهای ابری و احوانا شبهای تاریک که هیچ انسانی قادر به پیدا کردن راهش نیست پیدا کنند.

گاهی بر فراز آسمان در خوابند و پرواز می کنند، گاهی، هفته ها بدون یک لحظه توقف شب و روز به پرواز ادامه می دهند، بی آن که نیاز به غذا داشته باشند! زیرا قبل از شروع به حرکت، با یک الهام درونی، بیش از اندازه غذا می خورند، و این غذاها به صورت چربیها در اطراف بدن آنها ذخیره می شود.

همچنین اسرار دیگری که پرندگان دارند از جمله: در ساختن خانه، تربیت فرزندان، مبارزه با دشمنان، پیدا کردن غذاهای لازم، همکاری با یکدیگر و حتی تعاون و همزیستی با غیر جنس خود و مانند اینها که هر کدام داستان طولانی دارد.

آری، همان گونه که در آیه فوق خواندیم «هر یک از اینها نشانه هائی است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی پایانش».

۲ - پیوند آیات

بدون شک، میان آیه فوق، که از پرواز پرندگان سخن می گوید، و آیه قبل و بعد آن، این پیوند وجود دارد که: همگی از نعمتهای خدا در جهان آفرینش و ابعاد و قدرت و عظمت او سخن می گویند.

ولی این احتمال، نیز چندان دور نیست که ذکر پرواز پرندگان، به دنبال بیان

ابزار شناخت، اشاره لطیفی به این نکته باشد که، پرواز این پرندگان را در جهان محسوس، با پرواز اندیشه ها در جهان نامحسوس، تشبیه کند که هر کدام با ابزاری که دارند، در جو مخصوص به خودشان، به پرواز در می آیند.

علی(علیه السلام) در خطبه «شقشقیه» می فرماید: *يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْفَعُنِي إِلَّا الطَّيْرُ*: «سیلاب علم و دانش از کوهسار وجودم سرازیر می شود، و اندیشه های دور پرواز به قله آن نمی رسد»!

و در کلمات قصارش در بیان فضیلت «مالک اشتر» آن افسر جانباز می خوانیم: *لَا يَرْتَقِيهِ إِلَّا الْحَافِرُ وَ لَا يُوفِي عَلَيْهِ إِلَّا الطَّائِرُ*: «هیچ مرکبی نمی تواند از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده اندیشه به اوج او راه نمی یابد».(۱)

همان گونه که در آغاز این سوره گفتیم یکی از نامهای این سوره، سوره نعمتها است به خاطر این که: به نعمتهای گوناگون مادی و معنوی پروردگار که بالغ بر پنجاه نعمت می شود در این سوره اشاره شده است، تا هم دلیلی بر شناسائی ذات پاک او باشد و هم انگیزه ای بر شکر نعمتش.

در سومین آیه مورد بحث، نیز مسأله ادامه یافته، می فرماید: «خداوند برای شما از خانه هایتان محل سکونت قرار داد» (*وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا*).

و حقاً نعمت مسکن، از مهمترین نعمتها است، که تا آن نباشد، بقیه گوارا نخواهد بود. کلمه «بُيُوت» جمع «بیت» به معنی اطاق یا خانه است، و ماده «بیتوته» که این کلمه از آن گرفته شده است در اصل، به معنی توقف شبانه می باشد، و از آنجا که انسان از اطاق و خانه خود، بیشتر برای آرامش در شب استفاده می کند، کلمه «بیت» به آن اطلاق شده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که: قرآن نمی گوید: خانه شما را محل سکونتتان قرار داد، بلکه، با ذکر کلمه «مِنْ» که برای تبعیض است می گوید: قسمتی از خانه و اطاقهای شما را محل سکونت قرار داد و این تعبیر کاملاً دقیقی است؛ چرا که یک خانه کامل، خانه ای است که دارای مرافق مختلف باشد از محل سکونت گرفته، تا محل توقف مرکب و انبار، برای ذخیره های لازم و سایر نیازمندیها.

و به دنبال ذکر خانه های ثابت سخن از خانه های سیار به میان آورده می گوید: «خداوند برای شما از پوست چهارپایان خانه هائی قرار داد» (وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا) (۱) «خانه هائی که بسیار سبک و کم وزن است، و به هنگام کوچ کردن و موقع اقامت به آسانی آن را جا به جا می کنید» (تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ).

علاوه بر این «از پشم ها و کرکها و موهای این چهار پایان برای شما، اثاث و متاع و وسائل مختلف زندگی تا زمان معینی قرار داد» (وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ).

می دانیم موهائی که بر بدن چهار پایان می روید بعضی کاملاً خشن است، مانند موهای بز که عرب آن را «شَعْر» می گوید (و جمع آن أشعار است) و گاهی کمی نرمتر است که آن را پشم می گوئیم و عرب آن را «صُوف» می نامد (و جمع آن أصواف است) و گاهی از آن هم نرمتر است که آن را «کرک» می نامیم که عرب آن را «وَبَر» (بر وزن ظفر) جمع آن اوبار می گوید بدیهی است این تفاوت ساختمان موها سبب می شود که از هر کدام برای مصرف خاصی استفاده شود، از

۱ - گر چه در عصر و زمان ما خیمه هائی که از پوست بسازند کم است، ولی آیه فوق نشان می دهد که در آن عصر و زمان خیمه های چرمی از بهترین خیمه ها محسوب می شده که قرآن نخست روی آن انگشت گذارده است. شاید به این دلیل که در برابر بادهای سوزان بیابان های حجاز این گونه خیمه ها از همه امن تر بوده است.

یکی فرش درست کنند، از دیگری لباس، از دیگری خیمه و مانند آن. در این که: منظور از «اثاث» و «متاع» در این آیه چیست؟ مفسران احتمالاتی داده اند. روی هم رفته «اثاث» به معنی وسائل خانه است و در اصل از ماده «اثَّ» به معنی کثرت و درهم پیچیدگی گرفته شده و از آنجا که وسائل خانه معمولاً زیاد است به آن اثاث گفته اند. «متاع» به هر گونه چیزی می گویند که انسان از آن متمتع و بهره مند می شود (بنابراین، هر دو تعبیر یک مطلب را از دو زاویه مختلف نشان می دهد).

و با توجه به آنچه گفته شد، ذکر این دو تعبیر، پشت سر هم ممکن است اشاره به این باشد که: شما می توانید از پشم و کرک و موی چهار پایان، وسائل زیادی برای خانه خود فراهم سازید و از آن متمتع گردید.

بعضی دیگر مانند: «فخر رازی» این احتمال را داده اند که منظور از «اثاث»، پوشش و لباس است، و «متاع» اشاره به فرش است، ولی، هیچگونه دلیلی برای اثبات این موضوع ذکر نکرده اند.

«آلوسی» در «روح المعانی» این احتمال را نیز نقل می کند که: «اثاث» اشاره به وسائل منزل بوده باشد، و «متاع» به وسائلی که به عنوان مال التجاره از آن استفاده می کنند. ولی آنچه ابتدا گفتیم نزدیکتر به نظر می رسد.

برای کلمه «إلی حین» نیز تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند، اما، ظاهراً منظور این است: در این جهان و تا پایان زندگی از این وسائل بهره می گیرید، اشاره به این که: عمر زندگی این جهان و وسائل و ابزار آن جاودان نیست، و هر چه باشد محدود است.

سایه ها، مسکن ها، و پوشش ها

سپس، به سراغ یکی دیگر از نعمتهای الهی می رود و می گوید: «خداوند از آنچه آفریده است سایه هائی برای شما قرار داد» (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا). «و از کوهها، برای شما پناهگاههائی» (وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا). «اُكْنَان» جمع «کِن» (بر وزن جن) به معنی وسیله پوشش و حفظ و نگهداری است، و به همین جهت به مخفیگاهها و غارها و پناهگاههائی که در کوهها وجود دارد، «اُكْنَان» گفته می شود.

در اینجا به وضوح می بینیم که سایه ها اعم از سایه درختان و اشیاء دیگر و یا سایه های غارها و پناهگاههای کوهستانی، به عنوان یک نعمت قابل ملاحظه الهی بیان شده است، و حقیقت نیز همین است؛ زیرا همان گونه که انسان در زندگی خود نیاز به تابش نور دارد، در بسیاری از اوقات نیاز به سایه دارد، چرا که اگر نور یکنواخت بتابد، زندگی غیر ممکن خواهد بود.

می دانیم بزرگترین سایه برای ما ساکنان زمین، سایه کره زمین است که شب نام دارد و نیمی از سطح زمین را می پوشاند، نقش این سایه بزرگ، در زندگی انسانها برای هیچ کس پوشیده نیست، همچنین نقش سایه های کوچکتر و کوچکتر به هنگام روز در مناطق مختلف.

ذکر نعمت «سایه ها» و «پناهگاههای کوهستانی» پس از ذکر نعمت «خانه ها» و «خیمه ها» که در آیه قبل گذشت گویا اشاره به این است که انسانها از سه گروه خارج نیستند: گروهی، در شهرها و آبادیها زندگی می کنند و از خانه ها بهره می گیرند، گروهی دیگر، که در سفرند و خیمه با خود دارند از خیمه ها استفاده می کنند، اما خداوند گروه سوم یعنی مسافرانی که حتی خیمه با خود ندارند، محروم نگذاشته، و در مسیر راه پناهگاههائی برای آنها تهیه دیده است.

ممکن است اهمیت غارها و پناهگاههای کوهستانی برای شهرنشینان

آسوده خاطر، هرگز روشن نباشد، ولی بیابانگردها، مسافران بی دفاع، چوپانها و خلاصه، همه کسانی که از نعمت خانه های ثابت و سیار محرومند و در یک آفتاب داغ تابستان و یا سوز سرمای زمستان گرفتار می شوند می دانند تا چه اندازه وجود یک پناهگاه کوهستانی، اهمیت حیاتی دارد و گاهی انسانها و حیوانات زیادی را از مرگ حتمی نجات می بخشد، به خصوص این که: این گونه پناهگاهها معمولاً در زمستان گرم، و در تابستان سرد است.

آن گاه، در تعقیب این سایبانهای طبیعی و مصنوعی به سراغ پوششهای تن انسان می رود و می گوید: «خداوند برای شما پیراهنهایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می کند» (وَجَعَلَ لَكُم سَرَائِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ).

«و همچنین پیراهنهای مخصوص پر مقاومتی که حافظ شما به هنگام جنگ است» (وَسَرَائِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ).

«سَرَائِيل» جمع «سریال» (بر وزن مثقال) به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی پیراهن است، از هر جنسی که باشد، سایر مفسرین نیز همین معنی را تأیید کرده اند، و بعضی آن را به معنی هر گونه لباس و پوشش دانسته اند، اما مشهور همان معنی اول است.

البته، پوشش و لباس تنها فایده اش این نیست که: انسان را از گرما و سرما حفظ کند، بلکه هم شکوهی است برای انسان، و هم در برابر بسیاری از خطراتی که متوجه جسم او می شود، لباس، یک وسیله دفاعی است، چرا که اگر انسان برهنه بود، شاید هر روز گوشه ای از بدنش مجروح می شد، ولی در آیه فوق روی خاصیت اول از نظر اهمیت تکیه شده است.

قابل توجه این که: تنها «دفاع در مقابل گرما» در آیه ذکر شده، این تعبیر شاید به خاطر آنست که عرب در بسیاری از موارد، از دو ضد یکی را به عنوان اختصار ذکر می کند که دومی به قرینه اولی روشن می شود و یا به این جهت است که در آن مناطق که قرآن نازل گردید، دفاع در برابر گرما از اهمیت بیشتری

برخوردار بود.

این احتمال نیز وجود دارد که: خطرات گرمزدگی و سوختگی در برابر آفتاب سریعتر و خطرناکتر است.

به تعبیر دیگر تحمل انسان در مقابل گرما و تابش شدید آفتاب، کمتر از مقاومت او در برابر سرما است، چرا که حرارت درونی انسان در سرما تا حد زیادی می تواند او را حفظ کند، ولی دفاع بدن در مقابل گرما کمتر است.

و در پایان آیه، به عنوان یک تذکر و هشدار می گوید: «این گونه خداوند نعمتش را بر شما تمام می کند شاید در برابر فرمان او تسلیم شوید» (كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ).

این طبیعی است که: انسان با بررسی نعمتهای مختلفی که وجودش را احاطه کرده، بی اختیار به یاد آفریننده نعمت می افتد، و اگر کمترین حسّ قدردانی و شکرگزاری در درونش باشد، بیدار می گردد و به سراغ بخشنده نعمت می رود و به شناخت او می پردازد.

گرچه، بعضی از مفسران، کلمه «نعمت» که در آیه فوق آمده را محدود به بعضی از نعمتها مانند: نعمت آفرینش و تکامل عقل و یا توحید و یا نعمت وجود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دانسته اند، اما روشن است: نعمت در این آیه، معنی وسیعی دارد همه اینها و غیر اینها را شامل می شود، و این تفسیرهای محدود از قبیل تفسیر به مصداق واضح و روشن است.

بعد از ذکر این نعمتهای آشکار و نهان می فرماید: «با این همه اگر آنها روی برتابند و تسلیم دعوت حق نشوند، نگران مباش چرا که وظیفه تو فقط ابلاغ آشکار است» (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).

منطق و سخن گوینده، هر قدر مستدل و گیرا و جذاب باشد، تا شنونده آمادگی نداشته باشد، اثر نخواهد کرد، به تعبیر دیگر، قابلیت محل نیز شرط

است، و هر سخنی اهلی دارد.

بنابراین، اگر کوردلان لجوج تسلیم دعوت تو نشوند، چیز تازه ای نیست، مهم آنست که تو در «بلاغ مبین» کوتاهی نکنی، و دعوت را آشکار برای همگان بیان نمائی. این جمله، در حقیقت، برای دلداری پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تسلی خاطر او است.

و برای تکمیل این گفتار اضافه می کند که: «آنان نعمت خدا را می شناسند و به ابعاد آن آشنا هستند و به عمقش پی برده اند ولی با این حال باز انکار می کنند» (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا).

بنابراین، دلیل کفر آنها را در عدم آگاهی نباید جستجو کرد، چرا که به قدر کافی آگاه شده اند، عامل این کفر را در صفات زشت دیگر آنها که سدّ راه ایمانشان شده است، باید یافت، و آن: تعصب کورکورانه، لجاجت، دشمنی با حق، مقدم شمردن منافع کوتاه مدت مادی بر همه چیز، آلوده بودن به انواع شهوات و بالاخره تکبر و خود برتر بینی است.

و شاید به همین دلیل در پایان آیه اضافه می کند: «و اکثر آنها کافرند» (وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ). کلمه «أَكْثَرُهُمُ» توجه بسیاری از مفسران را به خود جلب کرده است و از خود سؤال کرده اند: چرا تعبیر به «أَكْثَرُ» می کند؟

هر یک برای آن تفسیری ذکر کرده اند، ولی آنچه به نظر از همه نزدیکتر می رسد همانست که در بالا اشاره شد یعنی اکثریت این کفار لجوج و معاند و متعصبند و کسانی که در اشتباه باشند، اقلیتی را تشکیل می دهند.

اطلاق کفر، به این نوع از کفر که از استکبار سرچشمه می گیرد در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود از جمله درباره شیطان می خوانیم: أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ: «شیطان از اطاعت فرمان خدا سر باز زد و استکبار کرد و از

کافران بود» (۱).

این احتمال را نیز داده اند که: منظور از «أَكْثَر» آنهایی هستند که اتمام حجت در حقشان شده است، و در برابر آنها اقلیتی بوده اند که هنوز اتمام حجت بر آنها نشده بود، این معنی را نیز می توان به معنی اول باز گرداند.

نکته ها:

۱ - نِعْمَتَ اللَّهِ چیست؟

در این که: منظور از «نِعْمَتَ اللَّهِ» در این آیه، چیست؟ با تفسیرهای متعددی در کلمات مفسران برخورد می کنیم که: غالباً از قبیل تفسیر به مصداق است، در حالی که مفهوم «نِعْمَتَ اللَّهِ» آن چنان وسیع و گسترده است که همه نعمتهای مادی و معنوی را شامل می شود، و حتی وجود شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) را.

در روایات اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم: منظور از «نِعْمَتَ اللَّهِ» همان نعمت وجود ائمه و رهبران معصوم (علیهم السلام) است.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: نَحْنُ وَاللَّهِ نِعْمَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَى عِبَادِهِ وَبِنَا فَازَ مَنْ فَازَ: «به خدا سوگند نعمت الله که خداوند به وسیله آن، بندگان را مشمول لطف خود قرار داده مائیم، و سعادتمندان به وسیله ما سعادتمند می شوند» (۲).

روشن است: سعادت و پیروزی بدون استفاده از رهبری رهبران راستین، امکان پذیر نیست و این از روشترین نعمتهای الهی است که به عنوان بیان یک مصداق آشکار در اینجا ذکر شده است.

۱ - بقره، آیه ۳۴.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۷۲، حدیث ۱۶۶.

۲ - در کشاکش نیروی حق و باطل

بعضی از مفسران، نظر خود را متوجه این نکته کرده اند که: چرا در آیات فوق، در جمله «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»، کلمه «ثُمَّ» که معمولاً برای عطف کردن توأم با فاصله به کار می رود، ذکر شده، و نشان می دهد در میان آگاهی آنها نسبت به نعمتهای الهی و سپس انکار کردن فاصله ای بوده است، و گفته اند: هدف از این تعبیر، بیان این نکته است که: سزاوار این بوده آنها با شناخت نعمت خدا، صمیمانه اعتراف کنند، و به سوی او بیایند، اما راه انکار را پوئیدند، قرآن عمل آنها را مستبعد شمرده و با «ثُمَّ» از آن تعبیر کرده است!

ولی ما احتمال می دهیم: «ثُمَّ» در اینجا اشاره به نکته ظریفتری باشد و آن این که: هنگامی که دعوت حق با اصول منطقی در درون جان انسان پرتو افکن شد، با عوامل نفی و بطلان که احياناً در آن وجود دارد، درگیر می شود، این طوفان و جدال مدتی طول می کشد، که مقدار آن متناسب با قدرت و ضعف عوامل نفی است، اگر عوامل نفی و انکار قویتر بود بعد از مدتی غلبه با آنها خواهد شد و به این ترتیب، تعبیر به «ثُمَّ» کاملاً متناسب خواهد بود.

در آیات سوره «انبیاء» نیز ضمن بیان سرگذشت ابراهیم (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که منطق نیرومندش را پس از شکستن بتها برای بت پرستان آشکار کرد، آنها لحظات کوتاهی در خود فرو رفتند و خویشان را ملامت کردند، و نزدیک بود بیداری گرایش به حق سراسر وجودشان را روشن کند، اما عوامل منفی یعنی تعصب و استکبار و لجاجت بر دعوت حق غلبه کرد، این لحظات پایان یافت و مجدداً به انکار برخاستند (در اینجا نیز کلمه «ثُمَّ» به چشم می خورد): «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ * ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ» (۱).

ضمناً، از این بیان هماهنگی آنچه در معنی کافرون در اینجا گفتیم با «ثُمَّ» روشتر می شود.

- ۸۴ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
وَلَا لَهُمْ يُسْتَعْتَبُونَ
- ۸۵ وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يَخَفُّ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ
- ۸۶ وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا
الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ
- ۸۷ وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
- ۸۸ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ
بِمَا كَانُوا يَفْسِدُونَ
- ۸۹ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا
عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً
وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ

ترجمه:

- ۸۴ - (به خاطر بیاورید) روزی را که از هر امتی گواهی (بر آنان) بر می انگیزیم؛ سپس به آنان
که کفر ورزیدند، اجازه (سخن گفتن) داده نمی شود؛ و (نیز) اجازه عذرخواهی و تقاضای عفو
به آنان نمی دهند.
- ۸۵ - و هنگامی که ظالمان عذاب را ببینند، نه به آنها تخفیف داده می شود، و نه مهلت.
- ۸۶ - و هنگامی که مشرکان معبودهائی را که همتای خدا قرار دادند می بینند، می گویند:
«پروردگارا! اینها همتایانی هستند که ما به جای تو، آنها را می خواندیم!» در

این هنگام، معبودان به آنها می گویند: «شما دروغگو هستید (شما هوای نفس خود را پرستش می کردید)»!

۸۷ - و در آن روز، همگی (ناگزیر) در پیشگاه خدا تسلیم می شوند؛ و تمام آنچه را (نسبت به خدا) دروغ می بستند، گم و نابود می شود.

۸۸ - کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، به خاطر فسادى که می کردند، عذابی بر عذابشان می افزایم.

۸۹ - (به یاد آورید) روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها بر می انگیزیم؛ و تو را گواه بر آنان قرار می دهیم، و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

تفسیر:

آنجا که تمام درها به روی بدکاران بسته می شود

در تعقیب آیات گذشته، که واکنش نادرست منکران حق را در برابر نعمتهای گوناگون پروردگار، بیان می کرد، در این آیات به گوشه ای از مجازاتهایی دردناک آنها در جهان دیگر، اشاره می کند تا سرنوشت شوم خود را دریابند و تا دیر نشده، به تجدید نظر برخیزند.

نخست، می گوید: «به خاطر بیاورید روزی را که ما از هر امتی گواهی بر آنها مبعوث می کنیم» (وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا). (۱)

آیا با وجود علم بی پایان خدا، نیازی به وجود شهید و گواه دیگری نیز هست؟ این سؤالی است که: فوراً در اینجا به ذهن می رسد، اما با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود، و آن این که: این امور، غالباً جنبه روانی دارد یعنی

۱ - «يَوْمَ» در اینجا ظرف است و متعلق به فعل مقدر، و در تقدیر چنین بوده: «وَلْيَذْكُرُوا» یا «وَأَذْكُرُوا».

انسان هر قدر مراقبین و گواهان بیشتری در برابر خود ببیند، بیشتر حساب کار خود را می‌رسد، حداقل از شرمساری و رسوائی در میان افراد فزونتری نگران می‌شود. سپس اضافه می‌کند که در آن دادگاه، «اجازه سخن گفتن به کافران داده نمی‌شود» (ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا).

آیا ممکن است خداوند اجازه دفاع به مجرمی ندهد؟ آری، در آنجا نیاز به سخن گفتن با زبان نیست، دست و پا و گوش و چشم و پوست بدن و حتی زمینی که انسان بر آن گناه یا ثواب کرده است، گواهی می‌دهند.

بنابراین، نوبت به زبان نمی‌رسد، این حقیقتی است که، از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می‌شود. (۱)

نه تنها به آنها اجازه سخن گفتن داده نمی‌شود «بلکه توانائی بر جبران و اصلاح و تقاضای عفو نیز ندارند» (وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ). (۲)

چرا که آنجا سرای برخورد با نتیجه‌ها و بازتابهای عمل است، نه جای انجام عمل و یا جبران و اصلاح، درست همانند میوه‌ای که از شاخه جدا می‌شود که دوران رشد و نموش پایان گرفته است.

آیه بعد اضافه می‌کند: این ظالمان ستم پیشه، هنگامی که از مرحله حساب

۱ - به آیات ۶۵ سوره «یس» و ۳۶ سوره «مرسلات» مراجعه شود.

۲ - «يُسْتَعْتَبُونَ» از ماده «اسْتَعْتَاب» در اصل از «عتاب» گرفته شده است که: به معنی اظهار خشونت در سخن با دیگری است.

بنابراین «استعتاب» مفهومی است که: شخص گنهکار از صاحب حق، طلب عتاب کند، یعنی خود را در برابر سرزنشهای او قرار می‌دهد تا خشم صاحب حق فرو بنشیند و رضایت بدهد.

به همین دلیل بعضی «استعتاب» را به معنی «استرضاء» یعنی «رضایت طلبیدن» گرفته‌اند، در حالی که حقیقت مفهوم آن رضایت طلبیدن نیست، بلکه لازمه مفهوم آن است.

گذشته، و در برابر عذاب الهی قرار گرفتند، گاهی تقاضای تخفیف و گاهی تقاضای مهلت می کنند، اما «هنگامی که ظالمان مجازات را ببینند نه به آنها تخفیف عذاب داده می شود و نه مهلت» (وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ).

نکته جالب توجه این که: در این دو آیه به چهار مرحله از حالات مجرمان اشاره شده که مشابه آن را در این جهان نیز با چشم خود می بینیم:

نخستین مرحله این که: مجرم می کوشد با پشت هم اندازی خود را تبرئه کند.

هنگامی که به این هدف نائل نشد، در مرحله دوم تلاش می کند: طرف را بر سر مهر آورد، سرزنشهای او را به جان بخرد و رضایت او را حاصل کند.

اگر این مرحله نیز کارگر نشد، در مرحله سوم تقاضای تخفیف عذاب می کند، می گوید مجازات بکن! اما کمتر؟

اگر آن هم به خاطر عظمت گناهش مؤثر نیفتاد تقاضای مهلت می کند، و این آخرین تلاش برای نجات از مجازات است.

ولی قرآن می گوید: اعمال این ستمکاران آن قدر زشت و بار گناهانشان سنگین است که نه اجازه دفاع می یابند، نه موفق به جلب رضایت می شوند، نه تخفیفی در کارشان است، و نه مهلتی!.

در آیه بعد، همچنان، سخن از آینده شوم مشرکان، به خاطر پرستیدن بتها است، می فرماید: در صحنه قیامت معبودهای ساختگی و انسانهایی که همچون بت پرستش می شدند، در کنار پرستش کنندگان قرار می گیرند، «هنگامی که این عابدان، معبودان خود را می بینند می گویند: پروردگارا! اینها همان، شریکانی هستند که ما برای تو ساختیم و به جای خواندن تو آنها را می خواندیم» (وَ إِذَا

رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ).
 این معبودان نیز، ما را در این کار وسوسه کردند، و در حقیقت شریک جرم ما بودند، بنابراین،
 سهمی از عذاب و مجازات ما را برای آنها قرار ده.
 در این هنگام به فرمان خدا، «بتها به سخن در می آیند و به عابدان خود می گویند: شما قطعاً
 دروغگو هستید!» (فَالْقَوْمُ إِلَيْهِمْ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ).
 ما نه شریک خدا بودیم و نه شما را وسوسه کردیم و نه محکوم به پذیرش بخشی از مجازاتتان
 هستیم.

نکته ها:

- ۱ - تعبیر به «شُرَكَاءَهُمْ» (شرکای بت پرستان) به جای «شُرَكَاءُ اللَّهِ» (شریکان خدا) به خاطر
 این است که: بتها هرگز شریک پروردگار نبودند، بلکه این شرکاء تخیلی و پنداری و کاذب را
 بت پرستان برای خود ساخته بودند، و چه بهتر که به خود آنها نسبت داده شود، نه به خدا.
 علاوه بر این - چنانکه در گذشته دیدیم - بت پرستان بخشی از چهارپایان و زراعتهای خود را
 به بتها اختصاص می دادند و آنها را شریک خود می ساختند.
- ۲ - از آیه فوق استفاده می شود: بتها نیز در عرصه قیامت، ظاهر می شوند نه تنها انسانهایی که
 همچون فرعون و نمرود، معبود واقع شدند بلکه بتهای بی جان نیز در آنجا حضور دارند.
 در آیه ۹۸ از سوره «انبیاء» خطاب به مشرکان می خوانیم: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
 حَصَبُ جَهَنَّمَ: «شما و آنچه را غیر از خدا پرستش می کنید آتشگیره جهنمند».

۳ - در آیه بالا می خوانیم: مشرکان در آن روز می گویند: «ما این معبودها را پرستش می کردیم» البته این سخن دروغی نیست که بتها بخواهند آنها را تکذیب کنند. ولی ممکن است این تکذیب، به خاطر آن باشد که: معبودهای ساختگی، لیاقت خود را برای پرستش تکذیب می کنند، و یا این که: عابدین، جمله دیگری را هم اضافه می کردند که: خدایا این معبودها نیز در وسوسه کردن ما شریک بودند، و در جواب می شنوند که: شما دروغ می گوئید، ما قدرت بر وسوسه نداشتیم.

۴ - تعبیر به «فَالْقَوَا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ» (سخن به آنها می افکنند) به جای «قَالُوا لَهُمْ» (به آنها می گویند) شاید به خاطر آن است که بتها قدرتی بر سخن گفتن از خود ندارند و اگر سخنی می گویند به خاطر القای پروردگار است، یعنی خداوند سخنی به آنها القا می کند و آنها همان را به پرستش کنندگان خود القا می نمایند.

در آیه بعد، اضافه می کند: بعد از این سخن و شنیدن پاسخ «همگی در پیشگاه خدا اظهار تسلیم می کنند» و غرور و نخوت و تعصبهای کورکورانه این عابدان نادان با دیدن چهره حق کنار می رود، و سر تعظیم در پیشگاهش فرود می آورند (وَالْقَوَا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ). (۱) و در این هنگام که، همه چیز همچون آفتاب روشن می گردد «تمام دروغها و افتراهای این گروه بی خرد، گم و نابود می شود» (وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

۱ - بعضی از مفسران مانند نویسنده محترم «المیزان»، احتمال داده اند: اظهار تسلیم در اینجا، فقط از ناحیه عابدان بوده و نه بتها، و جمله آخر آیه را گواه بر این مطلب گرفته اند.

هم نسبت دروغین شریک خدا بودن، محو و بی رنگ می شود، و هم پندار شفاعت بتها در پیشگاه خدا، چرا که به خوبی می بینند، نه تنها کاری از بتها ساخته نیست، بلکه همانها آتش گیره های دوزخ می شوند و به جان پرستش کنندگانشان می افتند!

تا اینجا بیان حال مشرکان گمراهی بود، که در شرک و انحراف خود غوطه‌ور بودند، بی آن که دیگری را به این راه بخوانند، سپس حال کسانی را بیان می کند که: در عین گمراهی به گمراه ساختن دیگران نیز اصرار دارند، و می فرماید: «کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا باز داشتند، مجازاتی ما فوق مجازات کفرشان بر آنها می افزائیم در برابر آنچه فساد می کردند» (الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ).

آنها هم بار مسئولیت خویش را بر دوش می کشند و هم شریک جرم دیگران هستند، چرا که، عامل فساد در روی زمین و گمراهی خلق خدا، و مانع از پیمودن راه حق، شدند.

تاکنون کراراً یادآور شده ایم که، از نظر منطق اجتماعی اسلام، هر کس سنت نیک و بدی بگذارد در تمام عمل عاملان به آن سنت شریک است، در حدیث مشهوری می خوانیم: «هر کس سنت نیکی بگذارد، پاداش کسانی که به آن عمل کنند، برای او هست، بی آن که از پاداش آنها کاسته شود، و هر کس سنت بدی بگذارد، گناه همه کسانی که به آن عمل می کنند، بر او نوشته می شود، بی آن که از گناه آنها چیزی کاسته شود» (۱).

به هر حال این تعبیرهای تکان دهنده قرآن و احادیث، مسئولیت رهبران را

در برابر خدا و خلق خدا آشکار می سازد.

سپس به دنبال سخنی که از وجود گواه در امتی در چند آیه قبل به میان آمد مجدداً به سراغ آن بحث با توضیح بیشتری می رود، و می گوید: «به خاطر بیاورید آن روز را که ما از میان هر امتی گواهی از خود آنها بر آنها مبعوث می کنیم» (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ).

با این که: علم خدا به همه چیز احاطه دارد، اما وجود این گواهان مخصوصاً از کسانی که از میان خود امتهای برخاسته اند تأکید بیشتری بر نظارت دائمی بر اعمال انسانها است، و هشدار است بر این مراقبت قطعی و همیشگی.

گرچه این حکم عام، شامل مسلمانان و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز می شود، ولی برای تأکید بیشتر، خصوصاً آن را مطرح کرده می فرماید: «و ما تو را شاهد و گواه بر این گروه مسلمانان قرار می دهیم» (وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلَاءِ).

بنا بر آنچه گفته شد منظور از «هَؤُلَاءِ» مسلمانانی است که در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) می زیستند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) ناظر و شاهد و گواه اعمال آنها بود، و طبعاً بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) باید کسی در میان امت باشد که، شاهد و گواه اعمال آنها گردد.

شاهدی باشد پاک، از هر گونه گناه و خطا، تا حق شهادت را به خوبی بتواند ادا کند.

و از همین رو، بعضی از مفسران (اعم از علمای تشیع و تسنن) خواسته اند این آیه را دلیلی بر وجود گواه و حجت عادل در هر عصر و زمان بدانند.

البته تفسیر آن طبق عقیده شیعه دائر به وجود امام معصوم در هر زمان، کاملاً روشن است، ولی برای علمای مذهب تسنن، توجیه آن چندان آسان نیست.

و شاید به خاطر همین مشکل، «فخر رازی» در تفسیرش گرفتار توجیهی

شده که خالی از اشکال نیست، او می گوید:

«از این آیه، نتیجه می گیریم که هیچ عصری از اعصار خالی از شاهد و گواهی بر مردم نیست، شاهد و گواه باید جائز الخطا نباشد و گرنه او هم نیاز به شاهد و گواه دیگری دارد، و این امر به صورت تسلسل تا بی نهایت ادامه خواهد یافت، نتیجه این که: در هر عصری باید جمعیتی باشند که گفتارشان حجت باشد و این راهی ندارد جز این که: بگوئیم اجماع امت، حجت است» (یعنی مجموع مردم هر زمان به طور دسته جمعی هرگز راه خطا نمی پویند). (۱)

اگر «فخر رازی» کمی از محدوده عقائد خویش گام بیرون می نهاد، مسلماً گرفتار چنین سخن تعصب آمیزی نمی شد، زیرا قرآن می گوید: برای هر امتی یک گواه از جنس آنها قرار دادیم، نه این که: مجموع امت، برای فرد امت، حجت و گواه است.

البته همان گونه که در سوره «نساء» ذیل آیه ۴۱ مشروحاً بیان کردیم دو احتمال دیگر در تفسیر «هُؤُلَاءِ» داده شده: نخست این که: «هُؤُلَاءِ» اشاره به شهداء امتهای پیشین یعنی انبیاء و اوصیای آنها بوده باشد و به این ترتیب، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هم گواه بر این امت است، و هم بر پیامبران گذشته، دیگر این که: منظور از شاهد و گواه شاهد عملی بودن است، یعنی کسی که وجودش، الگو و میزان سنجش حق و باطل است. (۲)

و از آنجا که قرار دادن شهید و گواه، فرع بر این است که: قبلاً برنامه کامل و جامعی در اختیار افراد قرار داده شده باشد، به طوری که حجت بر همگی تمام شود، تا به دنبال آن، مسأله نظارت و مراقبت مفهوم صحیحی پیدا کند، بلافاصله

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۰، صفحه ۹۸.

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۹۱ به بعد مراجعه فرمائید.

می گوید: «و ما این کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیان همه چیز در آن است» (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ).

«هم هدایت است و هم رحمت، و هم مایه بشارت برای همه مسلمانان جهان» (وَهْدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرًى لِّلْمُسْلِمِينَ).

نکته ها:

۱ - قرآن بیانگر همه چیز است.

از مهمترین مباحثی که در آیات فوق به میان آمده «تبیان کل شیء» بودن قرآن است. «تبیان» (به کسر «تا» یا فتح آن) معنی مصدری دارد، یعنی بیان کردن (۱) و از این تعبیر با توجه به وسعت مفهوم «کل شیء» به خوبی می توان استدلال کرد که: در قرآن، بیان همه چیز هست، ولی با توجه به این نکته که قرآن یک کتاب تربیت و انسانسازی است که برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه های معنوی و مادی نازل شده است روشن می شود که: منظور از همه چیز، تمام اموری است که برای پیمودن این راه لازم است، نه این که: قرآن یک «دائرة المعارف» بزرگ است که تمام جزئیات علوم ریاضی و جغرافیائی و شیمی و فیزیک و گیاه شناسی و مانند آن در آن آمده است، هر چند قرآن یک دعوت کلی به کسب همه علوم و دانشها کرده که تمام دانشهای یاد شده و غیر آن در این دعوت کلی جمع است. به علاوه، گاهگاهی به تناسب بحثهای توحیدی و تربیتی، پرده از روی

۱ - «الوسی» در «روح المعانی» از بعضی از ادبای عرب نقل می کند که: تمام مصدرهائی که بر وزن «تفعال» آمده همه به فتح «تا» می باشد مگر دو لفظ «تبیان» و «تلقاء»، ضمناً بعضی، این کلمه را مصدر، و بعضی، اسم مصدر دانسته اند.

قسمتهای حساسی از علوم و دانشها برداشته است، ولی، با این حال، آنچه قرآن به خاطر آن نازل شده، و هدف اصلی و نهائی قرآن را تشکیل می دهد، همان مسأله انسان سازی است، و در این زمینه، چیزی را فروگذار نکرده است.

گاهی، انگشت روی جزئیات این مسائل گذارده و تمام ریزه کاریها را بیان می کند (مانند احکام نوشتن قراردادهای تجارتي و اسناد بدهکاری که در طولانی ترین آیه قرآن یعنی آیه ۲۸۲ سوره «بقره» طی ۱۸ حکم! بیان شده است). (۱)

و گاهی، مسائل حیاتی انسان را به صورتهای کلی و کلی تر مطرح می کند، مانند آیه ای که به دنبال بحث، تفسیر آن فرا می رسد: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ: «خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می دهد و شما را از هر گونه زشتی و منکر و ستم، نهی می کند».

وسعت این مفاهیم، مانند وسعت مفهوم «وفای به عهد» در آیه: «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا». (۲)

و «وفای به عقد» در آیه: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ». (۳)

و لزوم «اداء حق جهاد» در آیه: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ». (۴)

و «اقامه قسط و عدل» در آیه: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». (۵)

و «توجه به نظم در تمام زمینه ها» در آیه: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ». (۶)

۱ - به تفسیر «نمونه» جلد ۲، صفحه ۲۸۳ به بعد مراجعه فرمائید.

۲ - اسراء، آیه ۳۴.

۳ - مائده، آیه ۱.

۴ - حج، آیه ۷۸.

۵ - حدید، آیه ۲۵.

۶ - رحمان، آیات ۷ - ۹.

و «خودداری از هر گونه فساد در روی زمین» در آیه: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (۱).

و «دعوت به تدبیر و تفکر و تعقل» که در بسیاری از آیات قرآن وارد شده است، و امثال این برنامه های انسان شمول که می تواند راهگشا در همه زمینه ها باشد، دلیل روشنی است بر این که: در قرآن بیان همه چیز هست.

حتی فروع این دستورهای کلی را نیز بلا تکلیف نگذارده، و مجرائی که باید از آن مجرا این برنامه ها تبیین شود، بیان کرده و می گوید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا: «آنچه پیامبر به شما دستور می دهد اجرا کنید و آنچه شما را از آن نهی می کند بازایستید» (۲). هر قدر انسان، در اقیانوس بی کرانه قرآن، بیشتر شناور شود و به اعماق آن، برای استخراج گوهرهای برنامه های سعادت بخش، فروتر رود، عظمت این کتاب آسمانی و شمول و جامعیت آن آشکارتر می شود.

و درست به همین دلیل آنها که در زمینه این برنامه ها دست نیاز به این سو و آن سو، دراز می کنند، مسلماً قرآن را نشناخته اند، و آنچه خود دارند، از بیگانه تمنا می کنند.

این آیه علاوه بر این که: اصالت و استقلال تعلیمات اسلام را در همه زمینه ها مشخص می کند بار مسئولیت مسلمانان را سنگین تر می گرداند، و به آنها می گوید: با بحث مستمر و پیگیر در قرآن، هر چه را لازم دارید از آن استخراج کنید.

در روایات اسلامی مخصوصاً روی جامعیت قرآن، به مناسبت همین آیه و مانند آن بسیار تأکید شده است.

۱ - اعراف، آیه ۸۵.

۲ - حشر، آیه ۷.

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ شَيْئاً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ، حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا، أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ، أَلَا وَ قَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ:

«خداوند در قرآن هر چیزی را بیان کرده است، به خدا سوگند چیزی که مورد نیاز مردم بوده است کم نگذاشته، تا کسی نگوید: اگر فلان مطلب درست بود در قرآن نازل می شد، آگاه باشید همه نیازمندیهای بشر را خدا در آن نازل کرده است».(۱)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئاً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ (صلی الله علیه وآله) وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا، وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا:

«خداوند متعال، چیزی را که مورد نیاز این امت است، در کتابش فرو گذار نکرده، و برای رسولش تبیین نموده است، و برای هر چیزی حدی قرار داده، و دلیل روشنی برای آن نهاده، و برای هر کسی که از این حد تجاوز کند، حدّ و مجازاتی قائل شده است».(۲)

حتی، در روایات اسلامی اشاره روشنی به این مسأله شده که: علاوه بر ظاهر قرآن، و آنچه توده مردم و دانشمندان از آن می فهمند، باطن قرآن نیز اقیانوسی است که بسیاری از مسائلی که فکر ما به آن نمی رسد، در آن نهفته است.

این بخش از قرآن، علم خاص و پیچیده ای دارد که در اختیار پیامبر (صلی الله علیه وآله) و

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۷۴، حدیث ۱۷۶.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۷۴، حدیث ۱۷۷.

اوصیای راستین او است، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: ما مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ: «تمام اموری که حتی دو نفر در آن اختلاف دارند، اصل و ضابطه ای در قرآن دارد ولی عقل و دانش مردم به آن نمی رسد».(۱)

عدم دسترسی عموم به این بخش که آن را می توان تشبیه به «وجدان ناخود آگاه آدمی» کرد، هرگز مانع از آن نخواهد بود که، بخش خود آگاه و ظاهرش مورد استفاده همگان قرار گیرد.

۲ - چهار مرحله هدایت

جالب این که: در آیه فوق، چهار تعبیر برای هدف نزول قرآن ذکر شده است:

۱ - تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ: «قرآن بیانگر همه چیز است».

۲ - مایه هدایت است (هُدًى).

۳ - اسباب رحمت است (وَرَحْمَةً).

۴ - در آخرین مرحله، می گوید: موجب بشارت برای عموم مسلمانان است (وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ).

اگر درست بیندیشیم، پیوند منطقی روشنی در میان این چهار مرحله، وجود دارد، زیرا در مسیر هدایت و راهنمایی انسانها، نخستین مرحله، بیان و آگاهی است، و مسلّم است که بعد از آگاهی، هدایت و راهیابی قرار دارد، و به دنبال آن عملکردها است که مایه رحمت خواهد بود، و سرانجام که انسان عمل مثبت و

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۷۵، حدیث ۱۸۰.

صالح انجام داد خود را در برابر پاداش بی پایان خدا، می بیند که مایه بشارت و سرور همه
رهروان این راه است.

۹۰ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

ترجمه:

۹۰ - خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد؛ و از فحشاء و منکر و ستم، نهی می کند؛ خداوند به شما اندرز می دهد، شاید متذکر شوید.

تفسیر:

جامعترین برنامه اجتماعی

در تعقیب آیه گذشته که قرآن را بیانگر همه چیز می شمرد، در این آیات نمونه ای از جامعترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی، و انسانی و اخلاقی بیان شده است. در نخستین آیه به شش اصل مهم که سه اصل، جنبه مثبت و مأمور به، و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد، دیده می شود.

در آغاز می گوید: «خداوند فرمان به عدل و احسان می دهد و (همچنین) بخشش به نزدیکان» (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ).

چه قانونی از «عدل» وسیعتر و گیراتر و جامعتر تصور می شود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می گردد، آسمانها و زمین و همه موجودات با عدالت بر پا هستند (بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ). (۱)

جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز، نمی تواند از

این قانون عالم شمول، بر کنار باشد، و بدون عدل، به حیات سالم خود ادامه دهد. می دانیم عدل به معنی واقعی کلمه آنست که هر چیزی در جای خود باشد، بنابراین، هر گونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل عدل است. یک انسان سالم، کسی است که تمام دستگاههای بدن او هر یک کار خودش را بدون کم و زیاد، انجام دهد، اما به محض این که: یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می شود، و بیماری حتمی است. کل جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.

اما از آنجا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تأثیر عمیقش، در مواقع بحرانی و استثنائی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به «احسان» را پشت سر آن می آورد. به تعبیر روشنتر در طول زندگی انسانها مواقع حساسی پیش می آید که حل مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست، بلکه، نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد، که با استفاده از اصل «احسان» باید تحقق یابد.

فی المثل، دشمن غدارى به جامعه ای حمله کرده است، و یا طوفان و سیل و زلزله، بخشی از کشوری را ویران نموده، اگر مردم در چنین شرائطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلاً مالیاتهای عادلانه، و سایر قوانین عادی، مشکل را حل کند، امکان پذیر نیست. اینجاست که باید همه کسانی که دارای امکانات بیشتر از نظر نیروی فکری،

جسمانی و مالی هستند، دست به فداکاری بزنند، و تا آنجا که در قدرت دارند، ایثار کنند، و گرنه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آنها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی، جمع کثیری را به کلی فلج کند.

اتفاقاً این دو اصل، در سازمان بدن یک انسان نیز به طور طبیعی حکومت می کند، در حال عادی تمام دستگاههای بدن نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کل بدن، کار می کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره مند است (این همان اصل عدالت است). ولی گاه عضوی مجروح می شود و توان متقابل را از دست می دهد، آیا ممکن است در این حال، بقیه اعضا او را به دست فراموشی بسپارند، به خاطر این که: از کار افتاده است؟ آیا ممکن است دست از حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلماً نه (و این همان احسان است).

در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد و گرنه جامعه سالمی نیست. در اخبار اسلامی و همچنین گفتار مفسران در فرق میان این دو یعنی عدل و احسان بیانات مختلفی دیده می شود که، شاید غالباً به آنچه در بالا گفتیم باز می گردد. در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: *الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ، وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ*: «عدل آنست که حق مردم را به آنها برسانی، و احسان آن است که بر آنها تفضل کنی» (۱) این همان است که در بالا اشاره شد.

بعضی گفته اند: عدل، اداء واجبات و احسان انجام مستحبات است.

بعضی دیگر گفته اند: عدل، توحید است، و احسان اداء واجبات (طبق این

تفسیر عدل به اعتقاد اشاره می کند و احسان به عمل).

بعضی گفته اند: عدالت، هماهنگی ظاهر و باطن است، و احسان آن است که باطن انسان از ظاهر او بهتر باشد.

بعضی دیگر عدالت را مربوط به جنبه های عملی دانسته اند و احسان را مربوط به گفتار. ولی، همان گونه که گفتیم، برخی از این تفسیرها با تفسیری که در بالا آوردیم هماهنگ است و برخی دیگر نیز منافات با آن ندارد و قابل جمع.

اما مسأله نیکی به نزدیکان (إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى) در واقع بخشی از مسأله احسان است، با این تفاوت که: احسان در کل جامعه است، و «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک محسوب می شود، و با توجه به این که: جامعه بزرگ، از جامعه کوچکتر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده، هر گاه، این واحدهای کوچکتر از انسجام بیشتری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر می شود، و در واقع وظائف و مسئولیتها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم می گردد، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می پردازد، و از این طریق، همه این گونه اشخاص زیر پوشش حمایت نزدیکان خود قرار می گیرند.

در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم: منظور از «ذِي الْقُرْبَى»، نزدیکان پیامبر یعنی امامان اهلیتند، و منظور از «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى»، اداء خمس می باشد.

این تفسیر هرگز نمی خواهد مفهوم آیه را محدود کند، بلکه هیچ مانعی ندارد آیه، به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق روشن آن مفهوم عام محسوب گردد.

بلکه، اگر ما «ذِي الْقُرْبَى» را به معنی مطلق نزدیکان اعم از نزدیکان در

فامیل و نسب و یا نزدیکان دیگر بدانیم، آیه مفهوم وسیعتری پیدا می کند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل می شود (هر چند معروف در معنی ذی القربی، خویشاوندان است).

مسأله کمک به جامعه های کوچک (یعنی بستگان و خویشاوندان) از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخوردار است، از ضمانت اجرائی بیشتری بهره مند خواهد بود.

بعد از تکمیل این سه اصل مثبت، به سه اصل منفی و منهی می پردازد و می گوید: «خداوند از فحشاء و منکر و بغی، نهی می کند» (وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ).

پیرامون این تعبیرات سه گانه «فحشاء»، «منکر» و «بغی» نیز مفسران سخن بسیار گفته اند، اما آنچه مناسبتر با معنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می رسد، آنست که «فحشاء» اشاره به گناهان پنهانی، «منکر» اشاره به گناهان آشکار، و «بغی»، هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برترینی نسبت به دیگران است.

بعضی از مفسران (۱) گفته اند: سرچشمه انحرافات اخلاقی، سه قوه است: قوه شهوانی، غضبی و نیروی وهمی شیطانی.

اما قوه شهوانی، انسان را به لذت گیری هر چه بیشتر می خواند، و غرق در «فحشاء» و زشتیها می کند.

قوه غضبیه، انسان را به انجام «منکرات» و آزار مردم وا می دارد.

اما قوه وهمیه شیطانی، حس برتری طلبی و ریاست خواهی و انحصارجویی و «تجاوز به حقوق دیگران» را در انسان زنده می کند و او را به

این اعمال و ا می دارد.

خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق، نسبت به طغیان این غرائز، هشدار داده و با یک بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را در بر می گیرد به راه حق، هدایت نموده است. و در پایان آیه، به عنوان تأکید مجدد روی تمام این اصول ششگانه می فرماید: «خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید» (يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

جامعترین آیات خیر و شر

جاذبه محتوای این آیه و طرز بیان آن چنان است که: در روایتی می خوانیم: «عثمان بن مظعون» که از صحابه معروف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است می گوید: «من در آغاز، اسلام را تنها به طور ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و جان، دلیل آن هم این بود که: پیامبر (صلی الله علیه وآله) کاراً پیشنهاد اسلام به من کرد و من هم از روی حیا پذیرفتم، این وضع همچنان ادامه یافت، تا این که: روزی خدمتش بودم، دیدم سخت در اندیشه فرو رفته است ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت، گوئی پیامی را دریافت می دارد، وقتی به حال عادی بازگشت، از ماجرا پرسیدم.

فرمود: آری هنگامی که با شما سخن می گفتم ناگهان جبرئیل را مشاهده کردم که: این آیه را برای من آورد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى...»، پیامبر (صلی الله علیه وآله) آیه را تا آخر برای من خواند، چنان محتوای آیه در قلب من اثر گذاشت که، از همان ساعت اسلام در جان من نشست، من به سراغ «ابوطالب» عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله) رفتم و جریان را به او خبر دادم.

فرمود: ای طایفه قریش از محمد (صلی الله علیه وآله) پیروی کنید، که هدایت خواهید شد،

زیرا او شما را جز به مکارم اخلاق دعوت نمی کند، سپس به سراغ «ولید بن مغیره» (دانشمند معروف عرب و یکی از سران شرک) رفتم و همین آیه را بر او خواندم، او گفت: اگر این سخن از خود محمد (صلی الله علیه وآله) است بسیار خوب گفته و اگر از پروردگار او است باز هم بسیار خوب است». (۱)

در حدیث دیگری می خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) این آیه را برای «ولید بن مغیره» خواند، «ولید» گفت: فرزند برادر (۲) دوباره بخوان! پیامبر (صلی الله علیه وآله) تکرار کرد. «ولید» گفت: إِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً، وَإِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً، وَإِنَّ أَغْلَاهُ لَمُثْمِرٌ، وَإِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْدِقٌ، وَمَا هُوَ قَوْلُ الْبَشَرِ:

«شیرینی خاصی دارد و زیبایی و درخشندگی مخصوصی، شاخه هایش پر بار، و ریشه هایش پر برکت است، و این گفتار بشر نیست». (۳)

در حدیث دیگر از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: جَمَاعُ التَّقْوَى فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ: «مجموعه تقوا در این گفتار خدا است، که می فرماید: خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد». (۴)

از احادیث بالا و احادیث متعدد دیگر به خوبی استفاده می شود که: آیه فوق به عنوان یک دستور العمل کلی اسلامی و یکی از مواد قانون اساسی اسلام و منشور جهانی آن، همواره مورد توجه مسلمانان بوده است، تا آنجا که طبق حدیثی، هر گاه امام باقر (علیه السلام) نماز جمعه می خواند، آخرین سخنش در خطبه نماز همین آیه بود و به دنبال آن چنین دعا می کرد: اَللّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَذْكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ: «خداوند! ما را از کسانی قرار ده که اندرزها را می شنوند و به حالشان

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۶، صفحه ۳۸۰، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - این تعبیر به خاطر آنست که «ولید بن مغیره» عموی «ابوجهل» و هر دو از قریش بودند.

۳ - «مجمع البیان»، جلد ۶، صفحه ۳۸۱، ذیل آیه مورد بحث.

۴ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۷۸، حدیث ۱۹۶.

مفید است» سپس از منبر فرود می آمد. (۱)

احیای اصول سه گانه عدل و احسان و ایتاء ذی القربی و مبارزه با انحرافات سه گانه فحشاء و منکر و بغی در سطح جهانی، کافی است که دنیائی آباد و آرام و خالی از هر گونه بدبختی و فساد بسازد، و اگر از «ابن مسعود» صحابی معروف نقل شده که: «این آیه جامعترین آیات خیر و شر در قرآنست» به همین دلیل است.

محتوای آیه فوق ما را به یاد حدیث تکان دهنده ای از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می اندازد که فرمود: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِنْ صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي وَإِنْ فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي: «دو گروه از امت منند که اگر اصلاح شوند امت من اصلاح می شوند و اگر فاسد شوند، امت من فاسد می شوند». عرض کردند: ای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این دو گروه کیانند؟ فرمود: الْفُقَهَاءُ وَالْأُمَرَاءُ: «دانشمندان و زمامداران»!

مرحوم «محدث قمی» در «سفینه البحار» بعد از نقل این حدیث، حدیث مناسب دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کند:

قَالَ تَكَلَّمَ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةً: أَمِيرًا، وَ قَارِيًا، وَ ذَا ثَرَوَةٍ مِنَ الْمَالِ. فَيَقُولُ لِلْأَمِيرِ: يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ سُلْطَانًا فَلَمْ يَغْدِلْ، فَتَزْدَرِدُهُ كَمَا يَزْدَرِدُ الطَّيْرُ حَبَّ السَّمْسِمِ. وَ تَقُولُ لِلْقَارِي: يَا مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ وَ بَارَزَ اللَّهَ بِالْمَعَاصِي فَتَزْدَرِدُهُ. وَ تَقُولُ لِلْغَنِيِّ: يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ دُنْيَا كَثِيرَةً وَاسِعَةً فَيُضَا وَ سَأَلَهُ الْحَقِيرَ الْيَسِيرَ قَرْضًا فَأَبَى إِلَّا بُخْلًا فَتَزْدَرِدُهُ.

«در روز رستاخیز آتش دوزخ با سه گروه سخن می گوید: زمامداران،

۱ - «کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۷۷، حدیث ۱۹۲.

دانشمندان و ثروتمندان.

به زمامداران می گوید: ای کسانی که خدا به شما قدرت داد، اما اصول عدالت را به کار ن بستید، و در این هنگام آتش آنها را می بلعد همان گونه که پرندگان دانه کنجد را!!
و به دانشمند می گوید: ای کسی که ظاهر خود را برای مردم زیبا ساختی، اما به معصیت خدا پرداختی، سپس او را می بلعد.
و به ثروتمند می گوید: ای کسی که خداوند به تو امکانات وسیعی بخشید و از تو خواست مختصری از آن را انفاق کنی اما تو بخل کردی سپس او را نیز می بلعد» (۱)
در زمینه عدالت، که یک رکن بسیار مهم اسلامی است در ذیل آیه ۸ سوره «مائده» بحث مشروحی آوردیم، مراجعه فرمائید. (۲)

۱ - «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۳۰.

۲ - جلد چهارم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۹۹.

- ۹۱ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا
وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ
- ۹۲ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ
أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمُ اللَّهُ
بِهِ وَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
- ۹۳ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ وَلَنُسْئِلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
- ۹۴ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا
السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ترجمه:

۹۱ - و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید؛ و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید، در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است.

۹۲ - همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشیمای تابیده خود را، پس از استحکام، و می تابید! در حالی که سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می دهید؛ به خاطر این که گروهی، جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است (و کثرت دشمن را بهانه ای برای شکستن بیعت با پیامبر می شمرد). خدا فقط شما را با این وسیله آزمایش می کند؛ و به یقین روز قیامت، آنچه را در آن اختلاف داشتید، برای شما روشن می سازد.

۹۳ - و اگر خدا می خواست، همه شما را امت واحدی قرار می داد؛ ولی خدا هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) گمراه، و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت می کند، و یقیناً شما از آنچه انجام می دادید، بازپرسی خواهید شد.

۹۴ - سوگندهایتان را وسیله تقلب و خیانت در میان خود قرار ندهید، مبدا گامی بعد از ثابت گشتن (بر ایمان) متزلزل شود؛ و به خاطر بازداشتن (مردم) از راه خدا، آثار سوء آن را بچشید! و برای شما، عذاب عظیمی خواهد بود!

شان نزول:

مفسر بزرگ، «طبرسی»، در «مجمع البیان» در شان نزول نخستین آیه، از آیات فوق چنین می گوید:

در آن هنگام که جمعیت مسلمانان کم، و دشمنان فراوان بودند، و امکان داشت، بعضی از مؤمنان به خاطر همین تفاوت و احساس تنهایی، بیعت خود را با پیامبر (صلی الله علیه و آله) بشکنند و از حمایت او دست بردارند، آیه فوق نازل شد و به آنها در این زمینه هشدار داد.

تفسیر:

استحکام پیمانهای شما دلیل بر ایمان شماست!

در تعقیب اصولی که در آیه گذشته به عنوان یک رشته اصول اساسی اسلام در زمینه عدالت و احسان و مانند آن بیان شد، در این آیات، به بخش دیگری از مهمترین تعلیمات اسلام می پردازد که: آن مسأله وفای به عهد و پایبند بودن به پیمانها، و ایستادگی در مقابل سوگندها است.

نخست می فرماید: «به عهد الهی هنگامی که با او عهد بستید وفادار باشید»

(وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ).

سپس، اضافه می کند: «و سوگندهای خود را بعد از تأکید، نقض نکنید» (وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا).

«در حالی که به نام خدا سوگند یاد کرده اید و خداوند را کفیل و ضامن بر سوگند خود قرار داده اید» (وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا).

«چرا که خداوند از تمام اعمال شما آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ).

گرچه مفسران، در معنی «عَهْدُ اللَّهِ»، تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند ولی، ظاهر این است که: منظور از آن پیمانهای است که مردم با خدا می بندند (و بدیهی است که پیمان با پیامبر او نیز پیمان با او است).

بنابراین، هر گونه عهد الهی و بیعت در طریق ایمان و جهاد و غیر آن را، شامل می شود. بلکه، با توجه به این که: تکالیف تشریعی، که به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعلام می شود همواره با یک نوع عهد الهی ضمنی، همراه است، و تکالیف عقلی که به خاطر اعطای عقل و هوش و خرد و استعداد نیز، با چنین معاهده ضمنی توأم می باشد، همه در این پیمان وسیع و عهد الله، داخل خواهند بود.

و اما مسأله ایمان (جمع یمین به معنی سوگند) که در آیه فوق آمده و باز مورد تفسیرهای گوناگون قرار گرفته، با توجه به مفهوم جمله، معنی وسیعی دارد که، هم تعهداتی را که انسان با سوگند در برابر خداوند کرده، شامل می گردد، و هم تعهداتی را که با تکیه بر قسم در برابر خلق خدا می کند.

و به تعبیر دیگر هر گونه تعهدی که زیر نام خدا و با سوگند به نام او انجام می گیرد در این جمله وارد است، به خصوص که بعد از آن جمله «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» (در حالی که خدا را کفیل و ضامن قرار داده اید) به عنوان

تفسیر و تأکید آمده است.

نتیجه این که: جمله «أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ» خاص است و جمله «لَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ» عام.

و از آنجا که مسأله وفای به عهد، از مهمترین پشتوانه ها برای ثبات هر جامعه است، در آیه بعد، نیز با لحن توأم با نوعی سرزنش و ملامت، آن را تعقیب کرده، می گوید: «شما همانند آن زنی نباشید که پشمها را تابیده اما پس از آن همه را وا می تابید» (وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا) (۱)

اشاره، به داستان زنی است از قریش به نام «رابطه» در زمان جاهلیت، که از صبح تا نیم روز، خود و کنیزانش، پشمها و موهائی را که در اختیار داشتند می تابیدند، و پس از آن، دستور می داد همه آنها را واتابند و به همین جهت به عنوان «حمقاء» (زن احمق) در میان عرب، معروف شده بود.

این کار، مخصوصاً از این نظر که: پشم بر اثر تابیدن، استحکام و تکامل تازه ای پیدا می کند و با گشودن آن، یک حرکت ارتجاعی انجام شده نه تنها بی حاصل، بلکه زیان آور است. همین گونه کسانی که با پیمان بستن با خدا و به نام حق، تعهدی را می پذیرند، هر گونه حرکتی در جهت شکستن این عهد و پیمان انجام دهند نه تنها بیهوده است، بلکه، دلیل بر انحطاط و سقوط شخصیت آنها نیز می باشد.

آن گاه اضافه می کند: «شما نباید به خاطر ملاحظه این و آن و این که گروهی،

۱ - «اُنْكَاثٌ» جمع «نِكَثٌ» (بر وزن قسط) به معنی باز گشودن پشم و مو بعد از تابیدن است، و به گشودن لباسهائی که از پشم و مو بافته شده، نیز گفته می شود، در این که «اُنْكَاثٌ» در آیه فوق چه محلی از اعراب دارد، بعضی آن را حال تأکیدی، و بعضی آن را مفعول دوم برای «نَقَضَتْ» دانسته اند، اُیْ جَعَلَتْ غَزْلَهَا اُنْكَاثًا.

جمعیتشان از گروه دیگری بیشتر است، پیمان و سوگند خود را بشکنید و آن را وسیله خیانت و تقلب و فساد قرار دهید» (تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ). (۱) این دلیل بر ضعف شخصیت و ناتوانی روح انسان و یا دلیل بر تقلب و خیانت او است که با مشاهده کثرت عددی مخالفان، دست از آئین راستین خود بردارد و به آئین منحط و بی پایه ای که طرفدارانش اکثریت دارند بپیوندد.

«آگاه باشید، خداوند با این وسیله، شما را مورد آزمایش قرار می دهد» (إِنَّمَا يَبْتَلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ). آن روز که شما در اکثریت و دشمن در اقلیت است، روز آزمایش نیست، روزهای آزمایش روزهایی است که انبوه دشمن در برابر شما بایستد، و شما در ظاهر کمتر و ضعیفتر از آنها باشید.

به هر حال «خداوند نتیجه این آزمایش و آنچه را در آن اختلاف داشتید در روز قیامت برای شما آشکار می سازد و پرده از روی اسرار دلها بر می دارد و هر کس را به جزای اعمالش می رساند» (وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

* * *

و از آنجا که بحث از آزمایش الهی و تأکید بر ایمان و انجام وظائف غالباً این توهم را ایجاد می کند که مگر برای خدا مشکل است همه انسانها را اجباراً به قبول حق وادار سازد، لذا آیه بعد، به پاسخ این توهم پرداخته می گوید: «اگر خدا

۱ - «دَخَلَ» (بر وزن دغل) بع معنی فساد و دشمنی نهانی و تقلب است، و از همان ماده «داخل» به معنی درون گرفته شده است. توجه به این نکته نیز لازمست که طبق آنچه در بالا تفسیر کردیم، جمله «تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ» یک جمله «حالیه» است، ولی بعضی از مفسران آن را جمله «استفهامیه» دانسته اند، تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

می خواست همه شما را امت واحدی قرار می داد» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً). «امت واحده» از نظر ایمان و قبول حق، اما در شکل اجباریش، ولی بدیهی است این پذیرش حق، نه گامی به سوی تکامل است، نه دلیلی بر افتخار پذیرنده آن، لذا سنت خدا این است که همگان را آزاد بگذارد، تا با اختیار خود، راه حق را بپویند.

ولی، این آزادی به آن معنی نیست که، از ناحیه خدا، هیچگونه کمکی به پویندگان این راه نمی شود، بلکه آنها که قدم در راه حق می گذارند و مجاهده می کنند، توفیق خداوند شامل حالشان می شود، و در پرتو هدایت او به سر منزل مقصود می رسند، و آنها که در راه باطل گام می گذارند از این موهبت محروم می گردند و بر گمراهیشان افزوده می شود.

لذا بلافاصله می گوید: «لكن خدا هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت» (وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ).

اما این هدایت و اضلال الهی هرگز سلب مسئولیت از شما نمی کند، زیرا گامهای نخستین آن از خود شما است، به همین دلیل، اضافه می کند: «شما به طور قطع در برابر اعمالی که انجام می دادید مسئولید، و از شما بازپرسی می شود» (وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

این تعبیر که: از یکسو انجام اعمال را به خود انسانها نسبت می دهد، و از سوی دیگر، تأکید بر مسئولیت آنها در برابر اعمالشان می کند، از قرائن روشنی است که مفهوم هدایت و اضلال الهی را در جمله قبل، تفسیر می نماید، که این هدایت و اضلال، هرگز جنبه اجباری ندارد.

در این زمینه، قبلاً نیز بحث کرده ایم (به تفسیر آیه ۲۶ سوره «بقره»، جلد

اول تفسیر نمونه مراجعه فرمائید).

سپس، برای تأکید بر مسأله وفای به عهد و ایستادگی در برابر سوگندها که از عوامل مهم ثبات اجتماعی است می گوید: «سوگندهایتان را در میان خود وسیله تقلب و نفاق قرار ندهید» (وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ).

زیرا این امر دو زیان بزرگ دارد اولاً «سبب می شود: گامهای ثابت بر ایمان متزلزل گردد» (فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا).

هنگامی که شما عهد و پیمان ببندید و سوگند و قسم یاد کنید، اما قصد وفای بر آن را نداشته باشید و این امر را تکرار کنید، سرمایه اعتماد مردم را از دست می دهید، و عده ای از ایمان آورندگان در ایمانشان، سست و متزلزل می شوند، گوئی گام خود را در جای ظاهراً محکمی گذارده اند، اما زیر آن لغزنده بوده، و آنها را به لغزش افکنده است.

زیان دیگر این که: «آثار سوء این عمل یعنی جلوگیری از راه خدا را در این دنیا خواهید چشید، و عذاب عظیم الهی در جهان دیگر در انتظار شما خواهد بود!» (وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در حقیقت، پیمان شکنیها و تخلف از سوگندها، از یکسو موجب بدبینی و تنفر مردم از آئین حق و پراکندگی صفوف و بی اعتمادی می گردد، تا آنجا که مردم رغبت به پذیرش اسلام نشان نمی دهند، و اگر پیمانی با شما بستند خود را ملزم به وفای به آن نمی دانند، که این خود مایه ناراحتیهای فراوان و شکست و تلخ کامی در دنیا است.

و از سوئی دیگر، عذاب الهی را در سرائی دیگر، برای شما به ارمغان می آورد.

نکته ها:

۱ - فلسفه احترام به عهد و پیمان

می دانیم مهمترین سرمایه یک جامعه، اعتماد متقابل افراد اجتماع نسبت به یکدیگر است، اصولاً - آنچه جامعه را از صورت آحاد پراکنده بیرون می آورد و همچون رشته های زنجیر به هم پیوند می دهد، همین اصل اعتماد متقابل است که پشتوانه فعالیت های هماهنگ اجتماعی و همکاری در سطح وسیع می باشد.

عهد و پیمان و سوگند، تأکیدی است بر حفظ این همبستگی و اعتماد متقابل، اما آن روز که عهد و پیمانها پشت سر هم شکسته شود، دیگر اثری از این سرمایه بزرگ اعتماد عمومی باقی نخواهد ماند، و جامعه به ظاهر متشکل، تبدیل به آحاد پراکنده فاقد قدرت می شود. به همین دلیل، مکرراً در آیات قرآن، و به طور گسترده و احادیث اسلامی، روی مسأله وفای به عهد و ایستادگی در برابر سوگندها تأکید شده است، و شکستن آن از گناهان کبیره محسوب می شود.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در فرمان «مالک اشتر» به اهمیت این مسأله در اسلام و جاهلیت اشاره کرده، و آن را مهمترین و عمومی ترین مسأله می شمرد، و تأکید می کند: حتی مشرکان نیز به این امر پایبند بوده اند، زیرا عواقب دردناک پیمان شکنی را دریافته بودند. (۱) در دستورات جنگی اسلام، می خوانیم: حتی امان دادن یک نفر از سربازان عادی، به فرد یا افرادی از لشکر دشمن، برای همه مسلمانان لازم المراعات است!

۱ - «نهج البلاغه»، نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر).

مورخان و مفسران می گویند: از جمله اموری که در صدر اسلام سبب شد، گروههای زیادی اسلام، آئین بزرگ الهی را پذیرا گردند، همین پایبند بودن مسلمین به عهد و پیمانشان، و مراعات سوگندهایشان بود.

این امر، تا آنجا اهمیت دارد که در روایتی از «سلمان فارسی» می خوانیم: تَهْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِنَقْضِ مَوَاقِفِهَا: «هلاکت این امت به خاطر پیمان شکنیهایشان خواهد بود»! (۱)

یعنی، همان گونه که وفای به عهد و پیمان موجب قدرت و شوکت و پیشرفت است، پیمان شکنی، سبب ضعف و ناتوانی و نابودی است.

در تاریخ اسلام می خوانیم: هنگامی که مسلمانان در عصر خلیفه دوم، ارتش ساسانیان را شکست دادند، و «هرمز» بزرگ فرمانده لشکر ایران، دستگیر شد، او را نزد «عمر» آوردند، خلیفه به او گفت: شما بارها با ما پیمان بستید و پیمان شکنی کردید، دلیلش چیست؟

«هرمز» گفت: می ترسم قبل از آن که دلیلش را بگویم مرا به قتل برسانی!

خلیفه گفت: نترس!

در این هنگام، «هرمز» تقاضای آب کرد و به زودی ظرف ساده و بی ارزشی را پر از آب کرده برای او آوردند.

«هرمز» گفت: اگر از تشنگی هم بمیرم هرگز در چنین ظرفی آب نخواهم خورد!

خلیفه گفت: ظرف آبی بیاورید که مورد قبولش باشد، ظرف را به دست او دادند، ولی او به اطراف خود نگاه می کرد آب نمی نوشید و می گفت: می ترسم در حالی که مشغول نوشیدن آب باشم، کشته شوم.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۶، صفحه ۳۸۳، ذیل آیه مورد بحث.

خلیفه گفت: نترس! من به تو اطمینان می دهم، تا ننوشی با تو کاری نداریم.
 «هرمزان»، ناگهان ظرف را واژگون کرد و آبها را به روی زمین ریخت!
 خلیفه، که فکر می کرد آب بدون اختیار او ریخته شده است، گفت: آب دیگری برای او
 بیاورید و او را تشنه نکشید.
 «هرمزان» گفت: من آب نمی خواهم منظورم این بود که امان از تو بگیرم.
 خلیفه گفت: من ترا به هر صورت خواهم کشت.
 ولی هرمزان، جواب داد: تو به من امان و اطمینان دادی.
 خلیفه گفت: دروغ می گوئی من به تو امان ندادم.
 «انس» حاضر بود، گفت: «هرمزان» راست می گوید، تو به او امان داده ای، مگر به او نگفتی من
 با تو کاری ندارم تا آب را بنوشی؟!
 خلیفه، در کار خود فرو ماند و به «هرمزان» گفت: تو مرا فریب دادی، ولی به خدا سوگند، من
 فریب نمی خورم مگر این اسلام را بپذیری.
 «هرمزان»، از مشاهده این صحنه (و پای بند بودن مسلمانان به عهد و پیمانشان نور ایمان در
 دلش درخشیدن گرفت) و مسلمان شد. (۱)

* * *

۲ - عذرهای ناموجه برای نقض پیمان

زشتی پیمان شکنی به حدی است که کمتر کسی حاضر می شود، مسئولیت آن را، با صراحت،
 بر عهده گیرد، لذا معمولاً افراد پیمان شکن متعذر به اعداری می شوند، هر چند عذرهای واهی
 و بی اساس باشد، که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم و آن این که:
 گاهی بعضی از افراد مسلمان به عذر این که دشمن اکثریت عددی دارد و

۱ - اقتباس از «تاریخ کامل»، جلد ۲، صفحه ۵۴۹. (و صفحه ۱۶۵، طبع دار احیاء التراث).

مؤمنان از نظر شماره در اقلیتند در ادامه پیمان خود با خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) دچار تردید می شدند، در حالی که نه اکثریت از لحاظ تعداد، دلیل بر قدرت و قوت است؛ - زیرا بسیار دیده شده یک اقلیت مصمم و با ایمان بر اکثریت عظیمی که فاقد ایمان بوده اند پیروز شده است - و قدرت و قوت دشمن - به فرض این که: با کثرت عدد حاصل شود - مجوزی برای پیمان شکنی با دوستان نمی تواند باشد، چرا که اگر این را بشکافیم در واقع یک نوع شرک و بیگانگی از خدا است.

همین موضوع، به شکل دیگری در عصر ما خودنمایی کرده است، که: پاره ای از دولتهای اسلامی ظاهراً کوچک از ترس قدرتهای بزرگ استعماری از انجام تعهدات خود با مؤمنان، سر باز می زنند و قدرت ناچیز بشر ضعیف را بر قدرت بی پایان خداوند مقدم می شمردند، به غیر خدا تکیه می کنند، از غیر خدا می ترسند و حتی عهد و پیمان خود را بر سر این کار می نهند که، همه اینها از پدیده های شرک و بت پرستی است.

۹۵ وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

۹۶ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّهُ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

۹۷ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه:

۹۵ - و (هرگز) پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید (و هر بهائی در برابر آن ناچیز است!) آنچه نزد خداست، برای شما بهتر است اگر می دانستید.

۹۶ - آنچه نزد شماست فانی می شود؛ اما آنچه نزد خداست باقی است؛ و به کسانی که صبر و استقامت پیشه کنند مطابق بهترین اعمالی که انجام میدادند پاداش خواهیم داد.

۹۷ - هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم؛ و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد.

شأن نزول:

مرحوم «طبرسی» مفسر بزرگ، از «ابن عباس» چنین نقل می کند که: مردی از اهالی «حضر موت» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیده عرض کرد: ای رسول خدا همسایه ای دارم به نام «امرؤ القیس»، که قسمتی از زمین مرا غصب کرده است و

مردم گواه صدق منند، ولی چون برای او احترام بیشتری قائل هستند، حاضر به حمایت من نیستند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) «امرؤ القیس» را خواست و از او در این زمینه سؤال کرد، او در پاسخ، همه چیز را انکار نمود.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او پیشنهاد سوگند کرد، ولی، مرد شاکی عرض کرد: یا رسول الله! این، مرد بی بند و باری است که برای او هیچ مانعی ندارد سوگند دروغ یاد کند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: به هر حال چاره ای نیست، یا باید شهود بیاوری و یا باید تسلیم سوگند او شوی، به هنگامی که «امرؤ القیس» برخواست تا سوگند یاد کند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او مهلت داد (فرمود: در این باره بیندیش و بعداً سوگند یاد کن).

آن دو نفر باز گشتند، در این حال، آیه اول و دوم مورد بحث نازل شد (و آنها را از سوگند دروغ و عواقب آن بر حذر داشت).

هنگامی که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) این دو آیه را برای آنها خواند، «امرؤ القیس» گفت: حق است، آنچه نزد من است سرانجام فانی می شود، این مرد راست می گوید، من قسمتی از زمین او را غصب کرده ام، ولی نمی دانم چه مقدار بوده است؟ اکنون که چنین است، هر مقدار می خواهد (و می داند حق او است) بر گیرد، و معادل آن هم بر آن بیفزاید به خاطر استفاده ای که در این مدت از زمین او کرده ام، در این هنگام سومین آیه مورد بحث نازل شد (و به کسانی که عمل صالح توأم با ایمان دارند بشارت «حیات طیبه» داد).

تفسیر:

زندگی پاکیزه در گرو چیست؟

در تعقیب آیات گذشته که از زشتی پیمان شکنی و سوگند دروغ سخن

می گفت، نخستین آیه مورد بحث نیز، تأکیدی بر همان مطلب دارد، با این تفاوت که انگیزه پیمان شکنی و سوگند دروغ در آیات قبل، مسأله مرعوب شدن در برابر اکثریت عددی بود، و در اینجا انگیزه آن مسأله جلب منافع بی ارزش مادی است.

لذا می گوید: «هرگز پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید» (وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا). یعنی، هر بهائی در برابر آن بگیری کم و ناچیز است، حتی اگر تمام دنیا را به شما بدهند، ارزش یک لحظه وفای به عهد الهی را ندارد.

پس از آن، به عنوان دلیل، اضافه می کند: «آنچه نزد خدا است برای شما بهتر است اگر بدانید» (إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ).

در آیه بعد، دلیل این برتری را چنین بیان می کند: «آنچه نزد شما است سرانجام فانی و نابود می شود، اما آنچه نزد خدا است باقی و جاودان می ماند» (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ). منافع مادی، هر چند ظاهراً بزرگ باشند اما همچون حبابی بر سطح آب بیش نیستند، در حالی که پاداش الهی - که همچون ذات مقدسش جاویدان است - از همه اینها برتر و بالاتر است. سپس، می افزاید: «ما کسانی را که در راه اطاعت فرمانمان (به خصوص ایستادگی در برابر سوگندها و عهدها) صبر و استقامت می کنند، به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد» (وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

تعبیر به «أَحْسَن» دلیل بر این است که: اعمال نیک آنها همه یکسان نیست،

بعضی خوبست و بعضی خوبتر، ولی، خداوند همه را به حساب خوبتر می گذارد، و پاداش خوبتر را به آنها می دهد، و این، نهایت بزرگواری است که فی المثل شخصی چند نوع کالا برای فروش عرضه کند، عالی، خوب و متوسط، و خریدار همه را به قیمت عالی بخرد! ضمناً جمله «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا...» خالی از اشاره به این نکته نیست که: صبر و استقامت و پایداری در مسیر طاعت و مخصوصاً پایبند بودن به عهد و پیمان، از بهترین اعمال آدمی است. در حدیثی از علی (علیه السلام) در «نهج البلاغه» می خوانیم: الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ: «صبر و استقامت در برابر ایمان، همچون سر است در برابر تن، تن بی سر، فایده، دوام و بقائی ندارد همچنین ایمان بدون صبر و پایداری». (۱)

و به دنبال آن به صورت یک قانون کلی نتیجه اعمال صالح توأم با ایمان را از هر کس، و به هر صورت تحقق یابد، در این دنیا و جهان دیگر، بیان می کند، و می گوید: «هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن باشد، خواه مرد یا زن به او حیات پاکیزه می بخشیم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند خواهیم داد» (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). و به این ترتیب، معیار، تنها «ایمان» و «اعمال صالح زائیده آن» است و دیگر هیچ قید و شرطی، نه از نظر سن و سال، نه از نظر نژاد، نه از نظر جنسیت و نه از نظر پایه و رتبه اجتماعی در کار نیست.

و نتیجه این عمل صالح مولود ایمان، در این جهان، حیات طیبه است یعنی تحقق جامعه ای قرین با «آرامش، امنیت، رفاه، صلح، محبت، دوستی، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود، و از نابسامانیها و درد و رنجهایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هوا پرستی و انحصارطلبی به وجود می آید و آسمان زندگی را تیره و تار می سازد در امان است، این از یکسو.

و از سوی دیگر، خدا آنها را بر طبق بهترین اعمالشان پاداش خواهد داد که تفسیر آن در آیات قبل گذشت.

نکته ها:

۱ - سرمایه های جاودانی

طبیعت زندگی این جهان مادی، فنا و نابودی است، محکمترین بناها، بادوامترین حکومتها، قویترین انسانها، و هر چیز که از آن مستحکم تر نباشد، سرانجام کهنه و فرسوده و سپس نابود می شود، و همه بدون استثناء خلل پذیرند.

اما اگر بتوان این موجودات را به نحوی با ذات پاک خداوند، پیوند داد و برای او و در راه او به کار انداخت، رنگ جاودانگی به خود می گیرند، چرا که ذات پاکش ابدی است و هر چیز نسبتی با او دارد، رنگ ابدیت می یابد.

اعمال صالح، ابدی هستند، شهیدان حیات جاویدان دارند، پیامبران، امامان، دانشمندان راستین، و مجاهدان راه حق، تاریخشان، توأم با ابدیت است، چرا که همه رنگ الهی دارند.

به همین دلیل، آیات فوق به ما هشدار می دهد: بیائید سرمایه های وجودی خود را از فناپذیری نجات بخشید، و در صندوق پس اندازی، ذخیره کنید که دست تطاول ایام به محتویاتش نمی رسد، و گذشت شب و روز، آن را به فنا و

نیستی سوق نمی دهد.

بیائید و سرمایه های خود را برای خدا و در راه خلق خدا و جلب رضای او به کار اندازید تا مصداق «عِنْدَ اللَّهِ» گردد، و به مقتضای «مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» باقی و برقرار شود. در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا عَنْ ثَلَاثَةٍ: صَدَقَهُ جَارِيَهُ، عِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ: «هنگامی که فرزند آدم از دنیا می رود امید او از همه چیز بریده خواهد شد، مگر از سه چیز: صدقات جاریه (آثار خیری که در خدمت مردم و در راه خدا در جریان است) و علم و دانشی که مردم از آن بهره می گیرند، و فرزند صالحی که برای او دعا می کند» (۱) چرا که همه اینها برای خدا و در راه او هستند و رنگ ابدیت دارند. در «نهج البلاغه» می خوانیم: شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ: عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ وَ عَمَلٌ تَذْهَبُ مَثْوَتُهُ وَ يَبْقَى أَجْرُهُ.

«بسیار تفاوت دارد عملی که لذتش از میان می رود و مسئولیتش باقی می ماند، و عملی که درد و رنجش می رود و اجرش باقی است» (۲).

۲ - برابری مرد و زن

بی شک، زن و مرد تفاوتی از نظر جسم و روح دارند و به همین دلیل، در احراز پستهای اجتماعی متفاوتند، و هر کاری از کسی ساخته است، ولی هیچ یک از اینها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آنها، و یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست، و از این نظر هر دو کاملاً برابرند.

و به همین دلیل، معیاری که بر شخصیت و مقام معنوی آنها، حکومت

۱ - «ارشاد القلوب دیلمی»، جلد ۱، صفحه ۱۴.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۱۲۱.

می کند، یک معیار بیش نیست، و آن ایمان است، عمل صالح و تقوا، که امکان دسترسی هر دو به آن یکسان است.

آیات فوق، با صراحت این حقیقت را بیان کرده، و دهان بیهوده گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن، شک و تردید داشتند، و یا برای او مقامی پائینتر از مقام انسانی مرد قائل بودند می بندد.

ضمناً، منطق اسلام را در این مسأله مهم اجتماعی آشکار می سازد، و ثابت می کند که: بر خلاف پندار کوتاه فکران، اسلام دین مردانه نیست، به همان مقدار که به مردان تعلق دارد، به زنان نیز تعلق دارد.

این هر دو جنس، در صورتی که در مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده - که از انگیزه های ایمانی مدد گیرد - هر دو به یکسان دارای «حیات طیبه» خواهند بود، و هر دو از اجر و پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره مند می شوند و موقعیت اجتماعی آنها نیز همانند خواهد بود مگر این که: از نظر ایمان و عمل صالح، بر دیگری برتری یابد.

۳- ریشه های عمل صالح از ایمان سیراب می گردد

عمل صالح، آن چنان مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام فعالیتهای مثبت و مفید و سازنده در همه زمینه های علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی و مانند آن را شامل می شود. از اختراع دانشمندی که برای کمک به انسانها سالها زحمت کشیده، گرفته، تا مجاهدتهای شهید جان بر کفی که در صحنه مبارزه حق و باطل، آخرین قطره های خون خود را نثار می کند، و از درد و رنجی که مادر با ایمانی به هنگام آوردن نوزاد و سپس برای تربیت او متحمل می شود، گرفته، تا زحماتی که

دانشمندان برای نوشتن کتابهای پرجشان می کشند، همه را فرا می گیرد. از بزرگترین کارها همچون رسالت انبیا، تا کوچکترین برنامه ها همچون کنار زدن یک سنگ کوچک از وسط جاده، همه در این مفهوم وسیع جمع است. اکنون در اینجا این «سؤال» پیش می آید که: چرا این عمل صالح مقید به قید ایمان شده است در حالی که انجام آن، بدون ایمان نیز امکان دارد، و در مواردی دیده شده است؟. «پاسخ» این سؤال یک نکته است و آن این که: اگر انگیزه ایمان در کار نباشد غالباً عمل آلوده می شود، و اگر آلوده نشود بسیار استثنائی است، و اما اگر ریشه های درخت عمل صالح از آب توحید و ایمان به «الله» سیراب گردد، کمتر ممکن است آفاتی همچون عجب و ریا و تظاهر و خودبینی و تقلب و منت گذاری و امثال آن، در آن راه یابد. و به همین دلیل، قرآن مجید غالباً این دو را با هم پیوند می دهد چرا که پیوندشان یک واقعیت عینی و ناگسستنی است. لازم است در اینجا با ذکر یک مثال، این مسأله را روشتر سازیم: فرض کنید دو نفر هر کدام دست به ساختن بیمارستانی زده اند، یکی انگیزه الهی دارد و برای خدمت به خلق خدا، این کار را کرده، اما دیگری هدفش تظاهر و رسیدن به یک موقعیت اجتماعی است. ممکن است در یک نظر سطحی فکر کنیم: بالاخره هر دو بیمارستان می سازند و مردم از عمل آنها یکسان استفاده خواهند کرد، درست است که یکی پاداش الهی دارد و یکی ندارد، ولی عمل آنها ظاهراً با یکدیگر متفاوت نیست. اما همان گونه که گفتیم این محصول یک مطالعه سطحی است، اگر بیشتر دقت کنیم خواهیم دید، خود این دو عمل، در جهات مختلف با یکدیگر

متفاوتند، فی المثل:

نفر اول به سراغ محله ای از شهر می رود که مستضعفان و نیازمندان در آن بیشترند، و گاه در یک محله گمنام که مسیر رفت و آمد نیست، اقدام به این عمل می کند، ولی نفر دوم به سراغ نقطه ای می رود که بیشتر در چشمها است هر چند در آنجا نیاز بسیار کمتری است.

نفر اول، در انتخاب مصالح و کیفیت ساختمان آینده های دور را در نظر می گیرد، و آن چنان زیر بنا را می سازد که صدها سال بماند.

اما نفر دوم، غالباً به سراغ این می رود که: ساختمان زودتر بر پا و افتتاح شود و جار و جنجال راه بیندازد، و نتیجه مورد نظرش را بگیرد.

نفر اول، دنبال تحکیم باطن کار می رود، و نفر دوم، به زرق و برق ظاهر می چسبد. همچنین در انتخاب بخشهای درمانی، دکترها، پرستارها و سایر نیازمندیهای این بیمارستان میان این دو، تفاوت بسیار است، چرا که همواره انگیزه های مختلف، خود را در تمام مسیر عمل نشان می دهند و یا به تعبیر دیگر عمل را به رنگ خود در می آورند.

۴ - حیات طیبه چیست؟

مفسران در معنی «حیات طیبه» (زندگی پاکیزه) تفسیرهای متعددی آورده اند:

بعضی، آن را به معنی روزی حلال تفسیر کرده اند.

بعضی، به قناعت و رضا دادن به نصیب.

بعضی، به رزق روزانه.

بعضی، به عبادت توأم با روزی حلال.

و بعضی، به توفیق بر اطاعت فرمان خدا و مانند آن.

ولی شاید، نیاز به تذکر نداشته باشد که حیات طیبه، مفهومش آن چنان وسیع و گسترده است که همه اینها و غیر اینها را در بر می گیرد، زندگی پاکیزه از هر نظر، پاکیزه از آلودگی ها، ظلم ها و خیانت ها، عداوت ها و دشمنی ها، اسارت ها و ذلت ها و انواع نگرانی ها و هرگونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می سازد.

ولی با توجه به این که: در دنبال آن، سخن از جزای الهی به نحو احسن به میان آمده استفاده می شود که حیات طیبه مربوط به دنیا است و جزای احسن مربوط به آخرت.

جالب این که: در روایتی که در «نهج البلاغه» از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم:

وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»، فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ: «از امام پرسیدند: منظور از جمله «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» چیست؟ فرمود: قناعت است». (۱)

بدون شک، مفهوم این تفسیر، محدود ساختن حیات طیبه به قناعت نمی باشد، بلکه بیان مصداق است ولی مصداقی است بسیار روشن، چرا که اگر تمام دنیا را به انسان بدهند ولی، روح قناعت را از او بگیرند، همیشه در آزار و رنج و نگرانی به سر می برد. به عکس، اگر انسان روح قناعت داشته باشد، و از حرص و آز و طمع بر کنار گردد، همیشه آسوده خاطر و خوش است.

همچنین، در بعضی از روایات دیگر «حیات طیبه» به معنی «رضا و

خشنودی از آنچه خدا داده است» تفسیر شده که آن هم با قناعت قریب الافق است. ولی، هرگز نباید به این مفاهیم جنبه تخیلی داد، بلکه هدف اصلی از بیان رضا و قناعت، پایان دادن به حرص، آز، طمع و هوا پرستی است که عامل تجاوزها، استثمارها، جنگها و خونریزی ها، و گاه عامل ذلت و اسارت است.

۹۸ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 ۹۹ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
 ۱۰۰ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

ترجمه:

۹۸ - هنگامی که قرآن می خوانی، از شرّ شیطان رانده شده، به خدا پناه بر.
 ۹۹ - چرا که او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند، تسلطی ندارد.
 ۱۰۰ - تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند، و آنها که نسبت به او [= خدا] شرک می‌ورزند (و به فرمان شیطان گردن می‌نهند).

تفسیر:

این گونه قرآن بخوان.

فراموش نکرده ایم که در چندین آیه قبل به این نکته اشاره شده بود که: در قرآن بیان همه چیز هست (تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ) و به دنبال آن بخشی از مهمترین فرمانهای الهی که در قرآن آمده ذکر شد.

آیات مورد بحث، طرز استفاده از قرآن مجید و چگونگی تلاوت آن را بیان می کند، زیرا پر بار بودن محتوای قرآن به تنهایی کافی نیست، باید موانع نیز از وجود ما، و از محیط فکر و جان ما، برچیده شود تا به آن محتوای پر بار دست یابیم.

لذا نخست می گوید: «هنگامی که قرآن می خوانی از شرّ شیطان مطرود شده

به خدا پناه بر) (فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ). البته، منظور تنها ذکر جمله «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» نیست، بلکه، تخلّق به آن شرط است یعنی ذکر این جمله، مقدمه تحقق حالتی در نفس و جان انسان گردد، حالت توجه به خدا، حالت جدائی از هوا و هوسهای سرکشی که مانع فهم و درک صحیح انسان است، حالت بیگانگی از تعصّبها و غرورها، خودخواهیها و خودمحوری هائی که انسان را وادار می کند از همه چیز، حتی از سخنان خدا به نفع خواسته های انحرافیش استفاده کند. و تا چنین حالتی در روح و جان انسان پیدا نشود، درک حقایق قرآن برای او ممکن نیست، بلکه به عکس ممکن است قرآن را با توسل به «تفسیر به رأی» وسیله ای قرار دهد، برای توجیه خواسته های شرک آلودش.

آیه بعد، در حقیقت دلیلی است بر آنچه در آیه قبل گفته شده، می فرماید: «شیطان تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند ندارد» (إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

«تنها تسلط او بر کسانی است که او را دوست می دارند و به رهبری و سرپرستی خود انتخابش کرده اند» (إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَكَّلُونَهُ). «و آنها که او را شریک خدا در اطاعت و بندگی قرار داده اند» (وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ). فرمان شیطان را به جای فرمان خدا واجب الاجرا می دانند!

نکته ها:

۱ - موانع شناخت

چهره حقیقت هر قدر آشکار و درخشان باشد تا در برابر دیده بینا قرار نگیرد درک آن ممکن نیست، و به تعبیر دیگر برای شناخت حقایق دو چیز لازم است: آشکار شدن چهره حق و دارا بودن وسیله دید و درک.

آیا هرگز نابینا می تواند قرص خورشید را ببیند؟ آیا کران می تواند نغمه های دلنواز جهان را بشنوند؟ همین گونه، کسانی که چشم حق بین ندارند از دیدن چهره حقیقت محرومند، و آنها که گوش حق شنو ندارند از شنیدن آیات حق.

چه چیز مانع می شود که انسان قدرت شناخت را از دست دهد؟

بدون شک، در درجه اول پیش داوریهای غلط، هوا و هوسهای نفسانی، تعصبات کورکورانه افراطی، و گرفتار بودن در چنگال خود خواهی و غرور و خلاصه، هر چیزی که صفای دل و پاکی روح انسانرا بر هم می زند، و رنگهای تیره و تار به آن می دهد، همه اینها مانع درک حقیقتند.

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!

تا نفس مبرا ز نواهی نشود *** دل آینه نور الهی نشود!

در حدیث می خوانیم: لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ:

«اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی زدند، می توانستند ملکوت و باطن آسمانها را ببینند».(۱)

به همین دلیل، نخستین شرط برای رهروان راه حق، تهذیب نفس و تقوا

است، که بدون آن انسان در ظلمات وهم، گرفتار و در بیراهه ها سرگردان می شود.
و اگر می بینیم قرآن می گوید: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «این آیات الهی مایه هدایت برای پرهیزکاران است» نیز اشاره به همین واقعیت است.

بسیار دیده ایم، کسانی را که با تعصب، لجاجت و پیش داوریهای فردی یا گروهی به سراغ آیات قرآن می روند و به جای این که: حقیقت را از قرآن درک کنند آنچه را خود می خواهند بر قرآن تحمیل می نمایند، و به تعبیر دیگر آنچه را که می خواهند، در قرآن می جویند، نه آنچه را که خدا بیان فرموده، و به جای این که: قرآن مایه هدایتشان شود، بر انحرافشان می افزاید (البته نه قرآن که هوا و هوسهای سرکششان). فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ: «اما آنها که ایمان آورده اند، آیات قرآن بر ایمانشان می افزاید و شاد می شوند * و اما آنها که در دلهایشان بیماری است پلیدی تازه ای بر پلیدیهایشان می افزاید، از دنیا می روند در حالی که کافرند»! (۱)

بنابراین، با صراحت باید گفت: منظور از آیه فوق این نیست که: به گفتن: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قناعت کنیم، بلکه باید این «ذکر» را تبدیل به «فکر» و فکر را تبدیل به «یک حالت درونی» کنیم، و به هنگام خواندن هر آیه، به خدا پناه بریم از این که: وسوسه های شیطان حجابی میان ما و کلام حیاتبخش او گردد.

۲ - چرا شیطان رجیم

«رَجِیم» از ماده «رجم» به معنی طرد کردن است، و در اصل به معنی زدن با سنگ آمده و سپس به معنی طرد کردن استعمال شده است.

در اینجا از میان تمام صفات شیطان، مطرود بودن او مطرح شده، و این ما را به یاد استکبارش در مقابل دعوت خداوند به سجود و خضوع در مقابل آدم، می افکند.

این استکبار، سبب شد که میان شیطان و درک حقایق حجابی، برقرار گردد، تا آنجا که خود را برتر از آدم بیندارد و بگوید: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای، و حتی این سرکشی و غرور، سبب شد که به فرمان خدا نیز اعتراض کند، اعتراضی که مایه کفر و طرد او گردد.

قرآن، گویا با تعبیر «رَجِیم» می خواهد این واقعیت را تفهیم کند که: به هنگام تلاوت قرآن، استکبار و غرور و تعصب را از خود دور کنید تا سرنوشتی همچون شیطان رجیم، پیدا نکنید، و به جای درک حقیقت در پرتگاه کفر و بی ایمانی سقوط ننمائید.

۳ - آنها که زیر پرچم حقند و آنها که تحت لوای شیطانند؟

در آیات فوق، مردم به دو گروه تقسیم شده اند، گروهی که تحت سلطه شیطانند و گروهی که بیرون از این سلطه هستند و برای هر یک از این دو گروه، دو صفت بیان شده است.

آنها که بیرون از سلطه شیطانند، دارای ایمان و توکل بر پروردگارند، یعنی از نظر عقیده، تنها خداپرستند، و از نظر عمل مستقل از همه چیز و متکی بر خدا، نه متکی بر انسانهای ضعیف و وابسته، و یا بر هوا و هوسها و تعصبا و لجاجتها.

اما آنها که زیر سلطه شیطانند:

اولاً - رهبری او را از نظر اعتقاد پذیرفته اند (يَتَوَلَّوْهُ).

ثانیاً - از نظر عمل شیطان را شریک خدا در اطاعت شمرده اند، یعنی عملاً پیرو فرمان اویند. البته، انکار نمی توان کرد انسانهایی هستند که می کوشند و خود را در گروه اول جای می دهند، اما بعداً بر اثر دور افتادن از مربیان الهی و یا قرار گرفتن در محیطهای آلوده و یا به علل دیگر به گروه دوم می پیوندند.

و در هر حال، آیات فوق، بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که: سلطه شیطان بر انسانها اجباری، الزامی و ناخودآگاه نیست، بلکه، این انسانها هستند که شرائط ورود شیطان را به محیط جان خود فراهم می سازند و به اصطلاح جواز عبور از دروازه قلب به او می دهند.

۴ - آداب تلاوت قرآن

همه چیز نیاز به برنامه دارد مخصوصاً بهره گیری از کتاب بزرگی همچون قرآن، به همین دلیل، در خود قرآن برای تلاوت و بهره گیری از این آیات، آداب و شرائطی بیان شده است:

۱ - نخست می گوید: لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ: «قرآن را جز پاکان لمس نمی کنند» (۱) این تعبیر ممکن است هم اشاره به پاکیزگی ظاهری باشد که تماس گرفتن با خطوط قرآن باید توأم با طهارت و وضو باشد، و هم اشاره به این که: درک مفاهیم و محتوای این آیات، تنها برای کسانی میسر است که پاک از رذائل اخلاقی باشند، تا صفات زشتی که بر دیده حقیقت بین انسان پرده می افکند، آنها

را از مشاهده جمال حق محروم نگردانند.

۲ - به هنگام آغاز تلاوت قرآن باید از شیطان رجیم و رانده شده درگاه حق، به خدا پناه برد، چنانکه در آیات فوق خواندیم: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که: در پاسخ این سؤال: چگونه این دستور را عمل کنیم؟ و چه بگوئیم؟ فرمود: بگو:

«أَسْتَعِذُّ بِالسَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». (۱)

و در روایت دیگری می خوانیم که: امام (علیه السلام) به هنگام تلاوت سوره «حمد» فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ» «به خداوند شنوا و دانا از شیطان رجیم پناه می برم، و هم به او پناه می برم از این که نزد من حضور یابند»! (۲)

و همان گونه که در بالا گفتیم این پناه بردن، نباید محدود به لفظ و سخن باشد بلکه باید در اعماق روح و جان نفوذ کند، به گونه ای که انسان هنگام تلاوت قرآن از خوهای شیطانی جدا گردد، و به صفات الهی نزدیک شود، تا موانع فهم کلام حق از محیط فکر او برخیزد و جمال دلارای حقیقت را به درستی ببیند.

بنابراین، پناه بردن به خدا از شیطان، هم در آغاز تلاوت قرآن لازم است و هم در تمام مدت تلاوت هر چند به زبان نباشد.

۳ - قرآن را باید به صورت «ترتیل» تلاوت کرد، یعنی شمرده، و توأم با تفکر: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا». (۳)

۱ - «مستدرک الوسائل»، جلد ۴، صفحه ۲۶۴.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۱۳۴ (آل البيت).

۳ - مزمل، آیه ۴.

در حدیثی در تفسیر این آیه از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:

إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذْرَمَةً، وَ لَكِنْ يُرْتَلُّ تَرْتِيلاً، إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا، وَ تَعَوَّذْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ: «قرآن را تند و دست و پا شکسته نباید خواند، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد، هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده است توقف می کنی (و می اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه میبری!» (۱)

۴ - علاوه بر ترتیل، دستور به «تدبر و تفکر» در آیات قرآن داده است آنجا که می گوید: أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ: «آیا آنها در قرآن نمی اندیشند؟» (۲)

در حدیثی می خوانیم: اصحاب و یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرآن را ده آیه ده آیه از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می آموختند، و ده آیه دوم را فرا نمی گرفتند مگر این که: آنچه در آیات نخستین بود از علم و عمل بدانند. (۳)

و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: أُعْرِبُوا الْقُرْآنَ وَ التَّمَسُّوا غَرَائِبَهُ: «قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتیهای مفاهیم آن بهره گیرید». ۴

و نیز در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لَكِنَّهُمْ لَا يَبْصُرُونَ: «خداوند خود را در کلامش به مردم نشان داده است، ولی کوردلان نمی بینند». ۵

(تنها روشن ضمیران آگاه و اندیشمندان با ایمان، جمال او را در سخنش مشاهده می کنند).

۵ - آنها که آیات قرآن را می شنوند نیز وظیفه ای دارند، وظیفه شان سکوت کردن، سکوتی توأم با اندیشه و تفکر: وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا

۱ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۶۱۸.

۲ - نساء، آیه ۸۲.

۳ و ۴ - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۰۶.

۵ - «بحار الانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۰۷.

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: «هنگامی که قرآن خوانده می شود گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت حق شوید» (۱)

به علاوه، در روایات اسلامی دستورهائی درباره تلاوت قرآن با صدای خوب که از نظر روانی مسلماً تأثیر روی مفاهیم آن می گذارد وارد شده است که اینجا جای شرح آن نیست. (۲)

۱ - اعراف، آیه ۲۰۴

۲ - برای اطلاع بیشتر به «بحار الانوار»، جلد ۹، صفحه ۱۹۰ به بعد مراجعه فرمائید.

- ۱۰۱ وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزَلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
- ۱۰۲ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بَشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ
- ۱۰۳ وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ
- ۱۰۴ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
- ۱۰۵ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ

ترجمه:

۱۰۱ - و هنگامی که آیه ای را به آیه دیگر مبدل کنیم [= حکمی را نسخ نمائیم] - و خدا بهتر می داند چه حکمی را نازل کند - آنها می گویند: «تو افترا می بندی!» اما بیشترشان (حقیقت را) نمی دانند.

۱۰۲ - بگو: «روح القدس آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده، تا افراد با ایمان را ثابت قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتی باشد برای عموم مسلمانان».

۱۰۳ - ما می دانیم که آنها می گویند: «این آیات را انسانی به او تعلیم می دهد»، در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می دهند عجمی است؛ ولی این (قرآن)، زبان عربی آشکار است.

۱۰۴ - به یقین، کسانی که به آیات الهی ایمان نمی آورند، خدا آنها را هدایت نمی کند؛ و برای آنان عذاب دردناکی است.

۱۰۵ - تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند؛ (آری) دروغگویان واقعی آنها هستند.

شأن نزول:

«ابن عباس» می گوید: مشرکان بهانه جو، هنگامی که آیه ای نازل می شد و دستور سختی در آن بود و سپس آیه دیگری می آمد و دستور سهلتری در آن بود، می گفتند: محمد اصحاب خود را مسخره می کند و دست می اندازد، امروز دستور به چیزی می دهد، و فردا از همان نهی می کند، اینها نشان می دهد که محمد همه را از پیش خود می گوید نه از ناحیه خدا. در این هنگام آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

دروغ رسوا!

در آیات گذشته سخن از قرآن و طرز بهره گیری از آن در میان بود، آیات مورد بحث، گوشه های دیگری از مسائل مربوط به قرآن مخصوصاً ایرادهائی را که مشرکان به این آیات الهی می گرفتند بیان می کند.

نخست می گوید:

«هنگامی که آیه ای را به آیه دیگری تبدیل کنیم - و این تغییر و تبدیل حکمتی دارد که خدا بهتر می داند حکمتش چیست و چگونه باید نازل کند - آنها می گویند به خدا دروغ می بندی! اما اکثر آنها حقیقت امر را نمی دانند» (وَ إِذَا بَدَّلْنَا

آيَهُ مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

حقیقت این است: مشرکان درک نمی کنند، وظیفه قرآن چیست؟ و چه رسالتی بر عهده دارد؟ آنها نمی دانند که، قرآن در پی ساختن یک جامعه انسانی است، جامعه ای پیشرو، آباد و آزاد، با معنویت عالی، آری، «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

با این حال، بدیهی است، این نسخه الهی که برای نجات جان این بیماران نوشته شده است گاهی نیاز به تبدیل و تعویض دارد، امروز باید، نسخه ای داده شود، فردا باید تکامل یابد، و سرانجام نسخه نهائی صادر گردد.

آری ۷ آنها از این حقایق بی خبرند، و از شرایط نزول قرآن، بی اطلاع، و گرنه می دانستند «نسخ» پاره ای از دستورات و آیات قرآن، یک برنامه دقیق و حساب شده تربیتی است که بدون آن، هدف نهائی و نیل به تکامل تأمین نمی شود، به همین دلیل آنها چنین می پنداشتند که: این امر، دلیل بر تناقض گوئی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و یا افترا بستن به خدا است. در حالی که، مسأله نسخ برای جامعه ای که در حال انتقال از یک مرحله بسیار منحنی، به مراحل عالی است، امری است اجتناب ناپذیر، چه این که: بسیار می شود انتقال دفعی غیر ممکن است، و باید مرحله، به مرحله، صورت گیرد.

آیا یک بیماری مزمن را می توان در یک روز معالجه کرد؟ یا یک معتاد به مواد مخدر را - که سالها است به آن آلوده شده است - در یک روز درمان نمود؟

آیا جز این است که: باید در این میان، مراحل انتقالی وجود داشته باشد؟ و آیا نسخ، چیزی جز برنامه های موقت در دورانهای انتقالی است؟! (۱)

۱ - در مورد «نسخ» در جلد اول ذیل آیه ۳۶ سوره «بقره»، بحث کرده ایم.

آیه بعد، همین مسأله را تعقیب و تأکید کرده، به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: «بگو: آن را روح القدس از جانب پروردگارت بر حق نازل کرده است» (قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ).

«روح القدس» یا روح مقدس همان پیک وحی الهی، جبرئیل امین است، او است که به فرمان خدا آیات را - اعم از ناسخ و منسوخ - بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل می کند، آیاتی که همه حق است همه یک واقعیت را تعقیب می کند و آن واقعیت، چیزی جز تربیت انسانها نیست، تربیتی که وصول به آن، گاهی احکام ناسخ و منسوخ را ایجاب می کند. به همین دلیل، به دنبال آن می فرماید: «هدف این است که افراد با ایمان را در مسیر خود ثابت قدمتر گرداند، و هدایت و بشارتی برای عموم مسلمین است» (لَيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ).

به گفته مفسر عالیقدر، نویسنده تفسیر «المیزان» آیه فوق می گوید: هدف آنست که مؤمنان در خط خود تثبیت شوند، اما درباره مسلمین می گوید: هدف هدایت و بشارت است، این به خاطر تفاوتی است که میان «مؤمن» و «مسلم» وجود دارد چرا که ایمان در قلب است و اسلام در ظاهر عمل.

و به هر حال، برای محکم کردن نیروی ایمان، و پیمودن راه هدایت و بشارت، گاهی چاره ای جز برنامه های کوتاه مدت و موقت، که بعداً جای خود را به برنامه نهائی و ثابت می دهد، نیست، و این است: رمز وجود ناسخ و منسوخ در آیات الهی.

این بود پاسخ یکی از بهانه جوئیهای مشرکان در زمینه آیات قرآن، پس از آن به بهانه دیگر، و یا صحیحتر، افترای مخالفین به پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) اشاره نموده

چنین می گوید: «ما می دانیم آنها می گویند: این آیات را بشری به او تعلیم می دهد» (وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ).

در این که: نظر مشرکان در این گفتار به چه کسی بوده؟ مفسران گفتگوهای مختلفی دارند: از «ابن عباس» نقل شده: مردی به نام «بلعام» در مکه بود، شغلش شمشیرسازی و اصلاً نصرانی و اهل «روم» بود.

بعضی او را یک غلام رومی متعلق به طایفه «بنی حصرم» به نام «یعیش» یا «عائش» دانسته اند که اسلام آورد و از یاران پیامبر شد.

بعضی دیگر، این سخن را اشاره به دو غلام نصرانی به نام «یسار» و «جبر» دانسته اند که دارای کتابی به زبان خودشان بودند و گهگاه آن را با صدای بلند می خواندند.

این احتمال را نیز بعضی داده اند که: منظور «سلمان فارسی» باشد، در حالی که می دانیم «سلمان» در «مدینه» به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و اسلام را پذیرا شد، و این گونه تهمت‌های مشرکان، مخصوصاً با توجه به سوره «نحل» که قسمت مهمی از آن مکی است، مربوط به دوران «مکه» بوده است.

به هر حال، قرآن با یک پاسخ دندان شکن خط بطلان بر این ادعاهای بی پایه می کشد و می گوید: اینها توجه ندارند، «زبان کسی که قرآن را به او نسبت می دهند، عجمی است، در حالی که این قرآن به زبان عربی فصیح و آشکار نازل شده است» (لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ). (۱) - (۲)

۱ - «يُلْحِدُونَ» از ماده «الحاد» به معنی انحراف از حق به باطل است و گاهی به هرگونه انحراف نیز گفته می شود، و در اینجا اشاره به این است که افترّاگران، تمایل داشتند: قرآن را به بشری نسبت دهند و او را معلم پیامبر (صلی الله علیه وآله) بخوانند.

۲ - «اعجام» و «عجمه» در اصل به معنی ابهام است و «أَعْجَمِيٌّ» به کسی گفته می شود که در بیان او نقضی باشد، خواه عرب باشد یا غیر عرب، و از آنجا که عربها اطلاعات ناقص از بیان غیر داشتند، دیگران را عجم خطاب می کردند.

اگر منظورشان، از این تهمت و افترا این است که: معلم پیامبر(صلی الله علیه وآله) در تعلیم الفاظ قرآن یک انسان بوده است بیگانه از زبان عرب که این نهایت رسوائی است، چنین انسانی چگونه می تواند، عباراتی این چنین فصیح و بلیغ بیاورد که صاحبان اصلی لغت، همگی در برابر آن عاجز بمانند، و حتی توانائی مقابله با یک سوره آن را نداشته باشند؟!.

و اگر منظورشان این است که: محتوای قرآن را از یک معلم عجمی گرفته است، باز این سؤال پیش می آید که: ریختن آن محتوا در قالب چنین الفاظ و عبارات اعجاز آمیزی که همه فصیحای جهان عرب در برابر آن زانو زدند، به وسیله چه کسی انجام شده است؟ آیا به وسیله یک فرد بیگانه از زبان عرب و یا به وسیله کسی که قدرتش ما فوق قدرت همه انسانها است یعنی «الله»؟!.

از این گذشته، محتوای این قرآن از نظر منطق نیرومند فلسفی در زمینه عقائد، و تعلیمات اخلاقی در زمینه پرورش روحیات انسان، و قوانین جامع الاطراف اجتماعی در زمینه نیازهای مختلف، آن چنان است که مافوق افکار بشر است، و نشان می دهد: افتراگویان نیز گفتار خود را باور نداشتند، تنها برای شیطنت و وسوسه در دلهای ساده اندیشان، چنین سخنانی می گفتند. واقع این است که: مشرکان عرب، کسی را در میان خود نمی یافتند که بتواند قرآن را به او نسبت دهند، لذا دست و پا کردند بلکه بتوانند شخص ناشناسی را که زندگانش برای مردم آن سامان گنگ و مبهم است، پیدا کنند، و این مطالب را به او نسبت دهند شاید بتوانند، چند روزی ساده دلان را اغفال کنند.

از همه اینها گذشته، تاریخ زندگی پیامبر(صلی الله علیه وآله) هرگز نشان نمی دهد که: او با چنین اشخاصی تماس مداومی داشته باشد در حالی که اگر واقعاً آنها مبتکر

اصلی بودند، باید چنین تماسی برقرار باشد.

اما از آنجا که از قدیم گفته اند: الْغَرِیقُ یَتَشَبَّثُ بِكُلِّ حَشِیْشٍ: «آدم غریق به هر خار و خاشاک برای نجات خود چنگ می زند» آنها نیز چنین تشبثاتی داشته اند.

زمان نزول قرآن و محیط جاهلیت عرب که سهل است حتی امروز با آن همه پیشرفت‌های زمینه‌های مختلف تمدن بشری حاصل شده است، و این همه تألیفات که انعکاسی نیرومند از افکار انسانها در جوامع بشری است، و این همه قوانین و نظاماتی که به وجود آمده، برتری تعلیمات قرآن بر آنها به هنگام مقایسه کاملاً آشکار است.

حتی به گفته «سید قطب» در تفسیر «فی ظلال» جمعی از مادیون در «روسیه شوروی» هنگامی که می خواستند در کنگره مستشرقین که در سال ۱۹۵۴ میلادی تشکیل شد بر قرآن خرده بگیرند، چنین می گفتند: این کتاب نمی تواند تراوش مغز یک انسان - محمد(صلی الله علیه وآله) - بوده باشد، بلکه باید نتیجه تلاش و کوشش جمعیت بزرگی باشد! حتی نمی توان باور کرد: همه آن در «جزیره العرب» نوشته شده باشد، بلکه، به طور قطع قسمتهائی از آن در خارج «جزیره العرب» نوشته شده است!! (۱)

آنها از یک سو، چون طبق منطقشان دائر به انکار وجود خدا، و مسأله وحی برای همه چیز تفسیر مادی جستجو می کردند، و از سوی دیگر، نمی توانستند قرآن را زائیده مغز انسانی در جزیره عرب بدانند ناچار به تفسیر مضحکی دست زدند و آن را به جمعیت کثیری از داخل و خارج عربستان پیوند دادند همان چیزی که تاریخ به کلی آن را انکار می کند!

۱ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۲۸۲.

به هر حال، از این آیه به خوبی استفاده می شود: اعجاز قرآن، تنها در جنبه محتوای آن نیست، بلکه، الفاظ قرآن نیز در سر حد اعجاز است، و کشش، جاذبه، شیرینی و هماهنگی خاصی که در الفاظ جمله بندیها وجود دارد مافوق قدرت انسانها است. (۱)

سپس، با لحنی تهدیدآمیز به بیان این حقیقت می پردازد که: این اتهامات و انحرافات، همه به خاطر رسوخ بی ایمانی در نفوس آنها است و «کسانی که ایمان به آیات الهی ندارند خداوند آنها را هدایت نمی کند (نه هدایت به صراط مستقیم و نه راه بهشت و سعادت جاویدان) و برای آنها عذاب دردناکی است» (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يُهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

چرا که آنها آن چنان گرفتار تعصب، لجاجت و دشمنی با حقند که شایستگی هدایت را از دست داده اند، و جز برای عذاب الیم آمادگی ندارند!

و در آخرین آیه، اضافه می کند: «تنها کسانی به مردان حق دروغ می بندند که ایمان به آیات الهی ندارند، و دروغگویان واقعی آنها هستند» (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

آنها دروغ می گویند، نه تو ای محمد، چرا که با دیدن آن همه آیات و نشانه های روشن، و دلالتی که هر یک از دیگری آشکارتر است باز هم به افتراهای خود ادامه می دهند. و چه دروغی از این بزرگتر که انسان به مردان حق اتهام ببندد، و میان آنها و توده هائی که تشنه حقیقتند، سد و مانعی ایجاد کند.

۱ - در زمینه اعجاز قرآن در جلد اول ذیل آیه ۲۳ سوره «بقره» بحث کافی داشتیم.

* * *

نکته ها:

زشتی دروغ از دیدگاه اسلام؟

آیه اخیر از آیات تکان دهنده ای است که: در زمینه زشتی دروغ سخن می گوید و دروغگویان را در سر حد کافران و منکران آیات الهی قرار می دهد، گر چه مورد آیه، دروغ و افترا بر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، ولی، به هر حال زشتی دروغ اجمالاً در این آیه مجسم شده است.

اصولاً - در تعلیمات اسلام، به مسأله راستگوئی و مبارزه با کذب و دروغ فوق العاده اهمیت داده شده است که نمونه های آن را به طور فشرده و فهرستوار ذیلاً ملاحظه می کنید:

۱ - راستگوئی و اداء امانت دو نشانه بارز ایمان و شخصیت انسان است، حتی دلالت این دو، بر ایمان از نماز هم برتر و بیشتر است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ قَدْ اِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ، وَلَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اَدَاءِ اَمَانَتِهِ:

«نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، چرا که ممکن است عادت آنها شده باشد، به طوری که اگر آن را ترک کنند ناراحت شوند، بلکه نگاه به راستگوئی و امانت آنها کنید».(۱)
ذکر این دو با هم (راستگوئی و امانت) به خاطر این است که: ریشه مشترکی دارند، زیرا راستگوئی چیزی جز امانت در سخن نیست، و امانت همان راستی در عمل است.

۱ - «سفینه البحار»، ماده «صدق»، نقل از کتاب کافی.

۲ - دروغ سرچشمه همه گناهان

در روایات اسلامی دروغ، به عنوان «کلید گناهان» شمرده شده است، علی (علیه السلام) می فرماید: الصُّدُقُ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَالْبُرُّ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ: «راستگوئی دعوت به نیکوکاری می کند، و نیکوکاری دعوت به بهشت». (۱)

و در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا، وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَّابَ، وَ الْكَذِبُ شَرُّ مِنَ الشَّرَّابِ:

«خداوند متعال برای شر و بدی، قفلهایی قرار داده و کلید آن قفلها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتیها و بدیها عقل است و مشروبات الکلی عقل را از کار می اندازد) و دروغ از شراب هم بدتر است». (۲)

امام عسکری (علیه السلام) می فرماید: جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكَذِبُ: «تمام پلیدیها در اطاقی قرار داده شده، و کلید آن دروغ است». (۳)

رابطه دروغ و گناهان دیگر از این نظر است که: انسان گناهکار هرگز نمی تواند، راستگو باشد، چرا که راستگوئی موجب رسوائی او است، و برای پوشاندن آثار گناه، معمولاً باید متوسل به دروغ شود.

و به عبارت دیگر، دروغ انسان را در مقابل گناه آزاد می کند، و راستگوئی محدود. اتفاقاً این حقیقت در حدیثی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده کاملاً تجسم یافته، حدیث چنین است:

شخصی به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید، عرض کرد: نماز نمی خوانم، عمل منافی عفت انجام می دهم، دروغ هم می گویم! کدام را اول ترک گویم؟!

۱ - «مشكاة الأنوار» طبرسی، صفحه ۱۷۲.

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۳۸.

۳ - «جامع السعادات»، جلد ۲، صفحه ۲۳۳ - «بحار الأنوار»، جلد ۶۶، صفحه ۲۶۳.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: دروغ، او در محضر پیامبر(صلی الله علیه وآله) تعهد کرد که هرگز دروغ نگوید. هنگامی که خارج شد، وسوسه های شیطانی برای عمل منافی عفت در دل او پیدا شد، اما بلافاصله در این فکر فرو رفت، که اگر فردا پیامبر(صلی الله علیه وآله) از او در این باره سؤال کند، چه بگوید؟ بگوید: چنین عملی را مرتکب نشده است، این که: دروغ است و اگر راست بگوید: حدّ بر او جاری می شود، و همین گونه در رابطه با سایر کارهای خلاف این طرز فکر و سپس خود داری و اجتناب برای او پیدا شد و به این ترتیب، ترک دروغ سرچشمه ترک همه گناهان او گردید.

۳- دروغ سرچشمه نفاق است

چرا که راستگوئی یعنی هماهنگی زبان و دل، و بنابراین دروغ ناهماهنگی این دو است، و نفاق نیز چیزی جز تفاوت ظاهر و باطن نیست.

در آیه ۷۸ سوره «توبه» می خوانیم: فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ: «اعمال آنها نفاقی در دلهایشان تا روز قیامت ایجاد کرد، به خاطر این که عهد خدا را شکستند و به خاطر این که دروغ می گفتند».

۴- دروغ با ایمان سازگار نیست

این واقعیت نه تنها در آیه مورد بحث که در احادیث اسلامی نیز، منعکس است: در حدیثی چنین می خوانیم:

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: وَ يَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: وَ يَكُونُ كَذَّابًا؟ قَالَ: لَا!

«از پیامبر پرسیدند آیا انسان با ایمان ممکن است (گاهی) ترسو باشد.

فرمود: آری.

باز پرسیدند: آیا ممکن است (احیاناً) بخیل باشد.

فرمود: آری.

پرسیدند: آیا ممکن است کذاب و دروغگو باشد؟

فرمود: نه! (۱)

چرا که دروغ از نشانه های نفاق است و نفاق با ایمان سازگار نیست.

و نیز به همین دلیل این سخن از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است: لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرَكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّةً: «انسان هیچ گاه طعم ایمان را نمی چشد، تا دروغ را ترک گوید خواه شوخی باشد یا جدی». (۲)

در حدیث دیگری، نظیر همین معنی، از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده، و در پایان آن به آیه مورد بحث استدلال گردیده است.

۵ - دروغ نابود کننده سرمایه اطمینان است

می دانیم مهمترین سرمایه یک جامعه اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است، و مهمترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می کشاند دروغ و خیانت و تقلب است، و یک دلیل عمده بر اهمیت فوق العاده راستگویی و ترک دروغ در تعلیمات اسلامی، همین موضوع است.

در احادیث اسلامی می خوانیم: پیشوایان دین از دوستی با چند طایفه از جمله دروغگویان شدیداً نهی کرده اند؛ چرا که آنها قابل اطمینان نیستند.

علی (علیه السلام) در کلمات قصارش می فرماید: إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ، يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبُعِيدُ وَ يُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبُ:

«از دوستی با دروغگو بپرهیز، که او همچون سراب است، دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور می سازد». (۳)

۱ - «جامع السعادات»، جلد ۲، صفحه ۳۲۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۲۶۲.

۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۲، صفحه ۲۵۰ (آل البيت) - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۲۴۹.

۳ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۳۸.

البته سخن درباره زشتیهای دروغ و فلسفه آن و همچنین علل پیدایش دروغگوئی از نظر روانی و طرق مبارزه آن بسیار زیاد است که باید آن را در کتب اخلاق جستجو کرد.(۱)

۱ - به کتاب «زندگی در پرتو اخلاق» مراجعه فرمائید.

- ۱۰۶ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ
وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ
عَذَابٌ عَظِيمٌ
- ۱۰۷ ذَلِكِ بَأْنَهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
- ۱۰۸ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ
وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
- ۱۰۹ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ
- ۱۱۰ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا
إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
- ۱۱۱ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُؤْفَى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ
وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

ترجمه:

- ۱۰۶ - کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - به جز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی
که قلبشان آرام و با ایمان است - آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند،
غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان!
- ۱۰۷ - این به خاطر آنست که زندگی دنیا (و پست) را بر آخرت ترجیح دادند؛ و خداوند افراد
بی ایمان (لجوج) را هدایت نمی کند.

۱۰۸ - آنها کسانی هستند که (بر اثر فزونی گناه،) خدا بر قلب و گوش و چشمانشان مَهر نهاده؛ (به همین دلیل نمی فهمند،) و غافلان واقعی همانها هستند.

۱۰۹ - و ناچار آنها در آخرت زیانکارند.

۱۱۰ - اما پروردگار تو نسبت به کسانی که بعد از فریب خوردن، (به ایمان بازگشتند و) هجرت کردند؛ سپس جهاد کردند و (در راه خدا) استقامت نمودند؛ پروردگارت، بعد از انجام این کارها، آمرزنده و مهربان است (و آنها را مشمول رحمت خود می سازد).

۱۱۱ - (به یاد آورید) روزی را که هر کس (در فکر خویشتن است؛ و تنها) به دفاع از خود برمی خیزد؛ و نتیجه اعمال هر کسی، بی کم و کاست، به او داده می شود؛ و به آنها ظلم نخواهد شد.

شان نزول:

بعضی از مفسران، در شان نزول آیه نخست، چنین نقل کرده اند: این آیه در مورد گروهی از مسلمانان نازل گردید که در چنگال مشرکان گرفتار شدند و آنها را مجبور به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات کفر و شرک کردند.

آنها «عمار» و پدرش «یاسر» و مادرش «سمیه» و «صهیب» و «بلال» و «خبّاب» بودند، پدر و مادر «عمار» در این ماجرا سخت مقاومت کردند و کشته شدند، ولی «عمار» که جوان بود آنچه را مشرکان می خواستند به زبان آورد.

این خبر در میان مسلمانان پیچید، بعضی غائبانه «عمار» را محکوم کرده گفتند: عمار از اسلام بیرون رفته و کافر شده، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چنین نیست: إِنَّ عَمَّاراً مُّلِئَ إِيمَانًا مِنْ قُرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيمَانُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ:

«چنین نیست (من عمار را به خوبی می شناسم) عمار از فرق تا قدم مملوّ از

ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است (او هرگز دست از ایمان برنخواهد داشت و به مشرکان نخواهد پیوست).»

چیزی نگذشت که «عمّار» گریه کنان به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مگر چه شده است؟

عرض کرد: ای پیامبر! بسیار بد شده، دست از سرم بر نداشتند تا نسبت به شما جسارت کردم و بتهای آنها را به نیکی یاد نمودم!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دست مبارکش اشک از چشمان عمّار پاک می فرمود و می گفت: اگر باز تو را تحت فشار قرار دادند، آنچه می خواهند بگو (و جان خود را از خطر رهایی بخش).

در این هنگام، آیه: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ...» نازل گردید و مسائل را در این رابطه روشن ساخت. (۱)

تفسیر:

بازگشت کنندگان از اسلام (مرتدین)

در تکمیل بحث آیات گذشته، که سخن از برنامه های مختلف مشرکان و کفار در میان بود، آیات مورد بحث، به گروهی دیگر از کفار یعنی مرتدین و بازگشت کنندگان از اسلام اشاره می کند.

در نخستین آیه می گوید: «کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - به جز آنها که تحت فشار و اجبار اظهار کفر کرده اند در حالی که قلبشان مملوّ از ایمان است - آری، چنین اشخاصی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده دارند، غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیم در انتظارشان است» (مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۶، صفحه ۳۸۷، ذیل آیات مورد بحث.

إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱)

در واقع، در اینجا اشاره به دو گروه، از کسانی است که بعد از پذیرش اسلام راه کفر را پیش می گیرند.

نخست، آنها که در چنگال دشمنان بی منطق گرفتار می شوند، و تحت فشار و شکنجه آنها اعلام بیزاری از اسلام و وفاداری به کفر می کنند، در حالی که آنچه می گویند، تنها با زبان است و قلبشان مالا مال از ایمان می باشد.

این گروه، مسلماً مورد عفوند، بلکه اصلاً گناهی از آنها سر نزده است، این همان «تقیّه مجاز» است که، برای حفظ جان و ذخیره کردن نیروها، برای خدمت بیشتر در راه خدا، در اسلام مجاز شناخته شده است.

گروه دوم، کسانی هستند که به راستی دریچه های قلب خود را به روی کفر و بی ایمانی می گشایند، و مسیر عقیدتی خود را به کلی عوض می کنند، اینها گرفتار غضب خدا و عذاب عظیم او می شوند.

ممکن است «غضب» اشاره به محرومیت آنها از رحمت الهی و هدایت او

۱ - در ترکیب جمله «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ...» در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را شرح و توضیحی برای جمله قبل دانسته اند و به اصطلاح بدل از «الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» گرفته اند.

بعضی دیگر آن را بدل از «الكَافِرُونَ» دانسته اند.

جمعی نیز آن را مبتدای محذوف الخبر گرفته اند و معتقدند در تقدیر چنین بوده است: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» در حقیقت جزای شرط محذوف شده، زیرا جمله بعد دلالت بر آن دارد.

احتمال چهارمی وجود دارد که بهترین ترکیب به نظر می رسد و آن این که: خبر این مبتدا همان است که در خود آیه آمده است و محذوف نیست، و جمله «وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا» توضیح مجددی از مبتدا است، چرا که جمله استثنایه میان آن و خبر فاصله افکنده است، و این گونه تعبیرات در ادبیات زبانهای دیگر نیز دیده می شود، مثلاً در فارسی می گوئیم: کسی که بعد از ایمان کافر شود، البته به استثنای کسانی که تحت فشار واقع شده اند و قلبشان مملوّ از ایمان است، آری، چنین کسی که بعد از اسلام، کافر شده است مشمول غضب الهی است (دقت کنید).

در این جهان باشد، و «عذاب عظیم» اشاره به کیفر آنها در جهان دیگر. به هر حال، تعبیری که در این آیه درباره مرتدین شده است، بسیار سخت و سنگین و تکان دهنده است.

آیه بعد، دلیل مرتد شدن آنها را چنین بازگو می کند: «این به خاطر آن است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و به همین جهت بار دیگر در طریق کفر گام نهادند» (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ).

«و خداوند قوم کافر را (که در کفر و انکار اصرار می ورزند) هدایت نمی کند» (وَ أَنْ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

و به طور خلاصه، هنگامی که آنها اسلام آوردند، موقتاً پاره ای از منافع مادیشان به خطر افتاد، و از آنجا که به دنیا عشق می ورزیدند از ایمان خود، پشیمان گشتند و مجدداً به سوی کفر بازگشتند.

بدیهی است، چنین جمعیتی که از درون وجودشان کشتی به سوی ایمان نیست، مشمول هدایت الهی نمی شوند که هدایت او فرع بر خواست و کوشش و جهاد ما است که خودش فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۱).

آیه بعد، دلیل عدم هدایت آنها را چنین شرح می دهد: «آنها کسانی هستند که خدا بر قلب و گوش و چشمشان، مهر نهاده» آن چنان که از دیدن و شنیدن و درک حق محروم مانده اند (أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ).

و روشن است «چنین افرادی با از دست دادن تمام ابزار شناخت، غافلان

واقعی هستند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ).

در گذشته، نیز گفته ایم: اعمال خلاف و انواع گناهان آثار سوئی روی حسن تشخیص، درک و دید انسان می گذارد و سلامت فکر را تدریجاً از او می گیرد، هر قدر در این راه فراتر رود پرده های غفلت و بی خبری بر دل و چشم و گوش او محکمتر می شود، سرانجام کارش به جائی می رسد که چشم دارد و گوئی نمی بیند، گوش دارد و گوئی نمی شنود، و دریچه روح او به روی همه حقایق بسته می شود، و حسن تشخیص و قدرت تمیز که برترین نعمت الهی است از آنها گرفته می شود.

«طبع» که در اینجا به معنی «مهر نهادن» است، اشاره به این است که: گاهی برای این که: مثلاً کسی دست به محتوای صندوقی نزنند و در آن را نگشاید، آن را محکم می بندند و بعد از بستن با نخ مخصوصی محکم می کنند، و روی آن مهر می زنند که اگر آن را بگشایند، فوراً معلوم خواهد شد.

این تعبیر در اینجا کنایه از نفوذناپذیری مطلق است.

پس از آن نتیجه کار آنها چنین ترسیم شده است: «ناچار و قطعاً آنها در آخرت زیانکارانند» (لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

چه زیان و خسروانی از این بدتر، که انسان همه امکانات لازم را برای هدایت و سعادت جاویدان در دست داشته باشد، و بر اثر هوا و هوس همه این سرمایه ها را از دست بدهد.

و از آنجا که در برابر دو گروه گذشته، یعنی آنها که تحت فشار دشمن کلمات کفر آمیز را به عنوان تقیه بیان کردند در حالی که قلبشان مطمئن و مملو از

ایمان بود، و آنها که با تمام میل به کفر باز گشتند، گروه سومی وجود دارند که همان فریب خوردگانند.

آیه بعد به وضع آنها اشاره کرده، می گوید: «پروردگار تو نسبت به کسانی که فریب خوردند و از ایمان باز گشتند اما بعداً توبه کردند و صدق توبه خود را با هجرت و جهاد و صبر و استقامت به ثبوت رساندند آری پروردگارت نسبت به آنها غفور و رحیم است» (ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ). (۱)

این آیه، دلیل روشنی است برای قبول توبه مرتد، ولی اشخاصی که در آیه مورد بحث هستند، قبلاً مشرک بوده اند و بعد مسلمان شده اند، بنابراین «مرتد ملی» محسوب می شوند نه «مرتد فطری». (۲)

سرانجام، آخرین آیه مورد بحث، به عنوان یک هشدار عمومی می گوید: «به یاد آورید روزی را که هر کس در فکر خویشتن است و به دفاع از خود برمی خیزد» تا خود را از عذاب و مجازات دردناکش رهایی بخشد (يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا). (۳)

گاهی، گنهکاران برای نجات از چنگال عذاب، اعمال خلاف خود را به کلی

۱ - ضمیر «بَعْدِهَا» به گفته بسیاری از مفسرین به «فتنه» باز می گردد، و بعضی گفته اند: به هجرت و جهاد و صبر که قبل از آن در آیه آمده است.

۲ - «مرتد فطری» کسی است که از پدر یا مادر مسلمان تولد یافته و پس از قبول اسلام از اسلام باز گشته است، ولی «مرتد ملی» به کسی گفته می شود که پدر و مادر او به هنگام انعقاد نطفه اش مسلمان نبوده اند، اما او بعداً اسلام را پذیرفته، سپس از آن برگشته است.

۳ - در این که «یوم» تعلق به کدام فعل دارد، در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را متعلق به فعل مقدر دانسته اند و گفته اند: در تقدیر «ذَكَرَهُمْ يَوْمَ تَأْتِي» بوده. بعضی آن را به فعل «غفران» و «رحمت» که از غفور و رحیم در آیه قبل استفاده می شود، متعلق دانسته اند.

ولی ما در بیان تفسیر بالا احتمال اول را به خاطر جامعیتش عملاً ترجیح دادیم.

منکر می شوند و می گویند: وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ: «به خدائی که پروردگار ما است سوگند، که ما مشرک نبودیم» (۱) اما هنگامی که می بینند این دروغ و دغلها کارگر نیست، سعی می کنند گناه خود را به گردن رهبران گمراهشان بیندازند، می گویند: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتِيهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ: «خدایا اینها بودند که ما را گمراه کردند، عذاب آنها را دو چندان کن» (و سهم عذاب ما را به آنها بده). (۲)

ولی این دست و پاها بیهوده است و در آنجا «نتیجه اعمال هر کسی بی کم و کاست به او داده می شود» (و تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ).
 «و به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود» (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

نکته ها:

۱ - تقیه و فلسفه آن

مسلمانان راستین، دست پروردگان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) روح مقاومت عجیبی در برابر دشمنان داشتند، و چنانکه دیدیم بعضی از آنها همچون پدر «عمار» حتی حاضر نمی شدند جمله ای با زبان، مطابق میل دشمن بگویند، قلبشان مملو از ایمان به خدا و عشق به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود، و در این راه جان خود را نیز از دست دادند.
 بعضی همچون خود «عمار»، که حاضر می شدند با زبان جمله ای بگویند باز وحشت سر تا پای وجودشان را فرا می گرفت، خود را مسئول و مقصر می دانستند، و تا پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنها اطمینان نمی داد که عملشان به عنوان یک تاکتیک، برای حفظ جان خویشان شرعاً جایز بوده است آرام نمی یافتند!
 در حالات «بلال» می خوانیم: هنگامی که اسلام آورد، شجاعانه به دفاع از

۱ - انعام، آیه ۲۳.

۲ - اعراف، آیه ۳۸.

منطق اسلام و حمایت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) برخاست، مشرکان او را تحت فشار شدید قرار دادند، تا جائی که او را به میان آفتاب سوزان کشاندند و صخره بزرگی روی سینه او گذاشته و به او می گفتند: باید به خدا مشرک شوی.

اما او خودداری می کرد، در حالی که نفسهایش به شماره افتاده بود، پیوسته می گفت: «أَحَد، أَحَد» (او خدای یگانه است او خدای یکتاست) سپس می گفت: به خدا سوگند اگر می دانستم، سخنی از این ناگوارتر بر شما است آن را می گفتم! (۱)

و در حالات «حبيب بن زيد انصاری» می خوانیم: هنگامی که «مسيلمه کذاب» او را دستگیر کرده بود، از او پرسید: آیا گواهی می دهی که محمد رسول خدا است؟ گفت: آری.

از او سؤال کرد: آیا گواهی می دهی که من رسول خدایم؟ «حبيب» با سخریه گفت: من گفتار تو را نمی شنوم! «مسيلمه» و پیروانش بدن او را قطعه قطعه کردند و او همچون کوه استوار ماند. (۲)

و از این گونه صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام مخصوصاً در حالات مسلمانان نخستین و یاران ائمه اهل بیت (علیهم السلام) فراوان است.

به همین دلیل، محققان گفته اند: در این گونه موارد، شکستن سدّ تقیه و عدم تسلیم در برابر دشمن جایز است، هر چند به قیمت جان انسان تمام شود چرا که هدف، بر پا داشتن پرچم توحید و اعلای کلمه اسلام است، مخصوصاً در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، این امر اهمیت خاصی داشته است.

با این حال، شک نیست که «تقیّه» در این گونه موارد نیز جائز است، و در موارد پائین تر از آن واجب، و بر خلاف آنچه افراد ناآگاه می پندارند، تقیه - البته

در موارد خاص خود نه در همه جا - نه نشانه ضعف است، و نه ترس از انبوه دشمن و نه تسلیم در برابر فشار، بلکه، تقیه یک نوع تاکتیک حساب شده برای حفظ نیروهای انسانی و هدر ندادن افراد مؤمن در راه موضوعات کوچک و کم اهمیت محسوب می شود.

در همه دنیا معمول است: اقلیتهای مجاهد و مبارز، برای واژگون کردن اکثریت های خودکامه ستمگر و متجاوز، غالباً از روش «استتار» استفاده می کنند، جمعیت زیر زمینی تشکیل می دهند، برنامه های سری دارند، و بسیار می شود: خود را به لباس دیگران در می آورند، و حتی به هنگام دستگیر شدن، سخت می کوشند: واقع کار آنها مکتوم بماند، تا نیروهای گروه خود را بیهوده از دست ندهند، و برای ادامه مبارزه ذخیره کنند.

هیچ عقلی اجازه نمی دهد: در این گونه شرائط، مجاهدانی که در اقلیت هستند، علناً و آشکارا خود را معرفی کنند و به آسانی از طرف دشمن شناسائی و نابود گردند.

به همین دلیل، تقیه قبل از آن که یک برنامه اسلامی باشد، یک روش عقلانی و منطقی برای همه انسانهایی است که در حال مبارزه با دشمن نیرومندی بوده و هستند.

در روایات اسلامی نیز، می خوانیم: تقیه به یک سپر دفاعی، تشبیه شده است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: **التَّقِيَّةُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَالتَّقِيَّةُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِ:**

«تقیه سپر مؤمن است، و تقیه وسیله حفظ مؤمن است».(۱)

(توجه داشته باشید: تقیه در اینجا تشبیه به سپر شده و سپر ابزاری است که

۱ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۴۶۰، حدیث ۶ (جلد ۱۶، صفحه ۲۰۵ آل البیت).

تنها در میدان جنگ و مبارزه با دشمن برای حفظ نیروهای انقلابی از آن استفاده می شود). و اگر می بینیم در احادیث اسلامی، تقیه نشانه دین و علامت ایمان، و نه قسمت از مجموع ده قسمت دین شمرده شده است همه به خاطر همین است. البته، بحث در زمینه تقیه بسیار گسترده است که، اینجا جای شرح و بسط آن نیست، تنها هدف این بود که: بدانیم آنچه را بعضی در مذمت تقیه می گویند دلیل ناآگاهی و بی اطلاعی آنها از شرائط تقیه و فلسفه آن است.

بدون شک، مواردی وجود دارد که در آنجا تقیه کردن حرام است و آن در موردی است که تقیه، به جای این که: سبب حفظ نیروها شود، مایه نابودی یا به خطر افتادن مکتب گردد، و یا فساد عظیمی به بار آورد، در این گونه موارد باید سد تقیه را شکست و پی آمدهای آن را هر چه بود پذیرا شد. (۱)

* * *

۲ - مرتد فطری، و ملی، و فریب خوردگان

اسلام، در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته اند، سختگیری نمی کند (منظور اهل کتاب است) و آنها را با دعوت مستمر و تبلیغات پی گیر منطقی به اسلام فرا می خواند، هر گاه نپذیرفتند و حاضر شدند، طبق شرائط ذمه همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان داشته باشند نه تنها به آنها امان می دهد، بلکه، حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می گیرد. ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند فوق العاده سختگیر است چرا که این عمل، موجب تزلزل جامعه اسلامی می گردد و یک

۱ - برای توضیح کامل، در زمینه مسأله تقیه، احکام، فلسفه ها و مدارک مختلف آن، به کتاب ما «القواعد الفقہیہ»، جلد سوم مراجعه فرمائید.

نوع قیام بر ضد رژیم و حکومت اسلامی محسوب می شود و غالباً دلیل به سوء نیت است، و سبب می شود که اسرار جامعه اسلامی به دست دشمنان افتد.

لذا چنین کسی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد نطفه او مسلمان بوده و به تعبیر ساده تر اگر مسلمان زاده باشد و از اسلام بر گردد و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد خونس را مباح می شمرد، اموال او باید در میان وارثانش تقسیم گردد، و همسرش از او جدا شود، و توبه او در ظاهر پذیرفته نیست.

یعنی این احکام سه گانه، درباره چنین کسی به هر حال اجرا می شود، ولی اگر واقعاً پشیمان گردد توبه او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد، (البته اگر مجرم زن باشد توبه اش مطلقاً پذیرفته خواهد شد).

اما اگر شخص از اسلام برگشته، مسلمان زاده نباشد به او تکلیف توبه می کنند. اگر توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد، و همه مجازاتها از میان خواهد رفت. گرچه حکم سیاسی «مرتد فطری» برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند ممکن است یک نوع خشونت، تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد.

ولی، اگر به این واقعیت توجه کنیم که این احکام مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد، و در مقام اظهار آن بر نیامده، بلکه تنها کسی را شامل می شود که به اظهار یا تبلیغ پردازد، و در حقیقت قیام بر ضد رژیم موجود جامعه کند، روشن می شود که این خشونت، بی دلیل نیست، و با مسأله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد، و همان گونه که گفته ایم: شبیه این قانون، در بسیاری از کشورهای شرق و غرب با تفاوتهایی وجود دارد.

توجه به این نکته نیز لازم است که: پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد،

بدون تردید، کسی که از پدر یا مادر مسلمان تولد یافته و در یک محیط اسلامی پرورش یافته، بسیار بعید به نظر می رسد که محتوای اسلام را تشخیص نداده باشد، بنابراین، عدول و بازگشت او به توطئه و خیانت شبیه تر است تا به اشتباه و عدم درک حقیقت، لذا چنین کسی استحقاق چنان مجازاتی را دارد.

ضمناً احکام هرگز تابع یک فرد و دو فرد نیست بلکه مجموع را به طور کلی باید در نظر گرفت.

- ۱۱۲ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا
مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ
وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
- ۱۱۳ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ
وَ هُمْ ظَالِمُونَ
- ۱۱۴ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

ترجمه:

- ۱۱۲ - خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند،) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزیش از هر جا می رسید؛ اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید.
- ۱۱۳ - پیامبری از خودشان به سراغ آنها آمد، او را تکذیب کردند؛ از این رو عذاب الهی آنها را فرا گرفت در حالی که ظالم بودند.
- ۱۱۴ - پس، از آنچه خدا روزیتان کرده است، حلال و پاکیزه بخورید؛ و شکر نعمت خدا را به جا آورید اگر او را می پرستید.

تفسیر:

آنها که کفران کردند و گرفتار شدند

کراراً گفته ایم: این سوره، سوره نعمتهاست، نعمتهای معنوی و مادی در زمینه های مختلف، که به تناسب آن بحثهای دیگر به میان آمده است، در آیات مورد بحث، نتیجه کفران نعمتهای الهی را در قالب یک مثال عینی می خوانیم.

نخست، می گوید: «خداوند برای آنها که ناسپاسی نعمت می کنند مثلی زده است: منطقه آبادی را که در نهایت امن و امان بوده» (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً).

«این آبادی آن چنان امن و امان بود، که ساکنانش با اطمینان در آن زندگی داشتند» و هرگز مجبور به مهاجرت و کوچ کردن نبودند (مُطْمَئِنَّةً).

علاوه بر نعمت امنیت و اطمینان، «انواع روزی های مورد نیازش به طور وافر از هر مکانی به سوی آن می آمد» (يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ).

«اما سرانجام این آبادی - یعنی ساکنانش - کفران نعمتهای خدا کردند و خدا لباس گرسنگی و ترس را به خاطر اعمالشان بر اندام آنها پوشانید» (فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ).

نه تنها نعمتهای مادی آنها در حد کمال بود که از نعمتهای معنوی، یعنی وجود فرستاده خدا و تعلیمات آسمانی او نیز برخوردار بودند «پیامبری از خود آنها به سوی آنها آمد و آنها را به آئین حق دعوت کرد و اتمام حجت نمود ولی آنها به تکذیبش پرداختند» (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ).

«در این هنگام، عذاب الهی آنها را فرو گرفت، در حالی که ظالم و ستمگر بودند» (فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ).

با مشاهده چنین نمونه های زنده و روشنی، شما در راه آن غافلان و ظالمان و کفران کنندگان نعمتهای الهی گام ننهید «شما از آنچه خدا روزیتان کرده است حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمتهای او را به جا آورید اگر او را می پرستید» (فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُتُوبَكُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ).

نکته ها:

۱ - آیا مثال است یا یک جریان تاریخی؟

در آیات فوق، هنگامی که سخن از یک منطقه آباد و پر نعمت به میان آمده که بر اثر کفران نعمت، گرفتار ناامنی و گرسنگی و بدبختی شد، تعبیر به «مَثَلًا» نموده، و از سوی دیگر، فعلهائی که در این آیه ذکر شده به صورت فعل ماضی است که بیانگر وقوع چنین حادثه ای در خارج است.

در میان مفسران گفتگو واقع شده که، آیا هدف، بیان یک مثال کلی بوده یا بیان یک واقعیت عینی خارجی است؟.

طرفداران احتمال دوم، در این که: این منطقه کجا بوده است باز گفتگو دارند: گروهی معتقدند: اشاره به سرزمین «مکه» است و شاید تعبیر: «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» (روزی آن منطقه به طور فراوان از هر مکانی فرا می رسد) باعث تقویت این احتمال شده است چرا که این تعبیر دلیل بر این است که: آن منطقه یک منطقه تولید کننده مواد مورد نیاز نبوده، بلکه از خارج به آن حمل می شده.

و از این گذشته، با جمله: «يُجَبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ» (ثمرات همه چیز

به سوی آن آورده می شود) که در سوره «قصص»، آیه ۵۷ آمده و قطعاً اشاره به سرزمین «مکه» است بسیار سازگار است.

ولی مشکل آن است که: از نظر تاریخی چنین حادثه ای به طور آشکار در مورد «مکه» دیده نمی شود، که روزی بسیار پر نعمت و امن و امان باشد، و روز دیگر قحطی و ناامنی آن را به شدت فرا گیرد.

بعضی دیگر، گفته اند: این داستان مربوط به گروهی از «بنی اسرائیل» بوده است که در منطقه آبادی می زیستند و بر اثر کفران نعمت گرفتار قحطی و ناامنی شدند.

شاهد این سخن، حدیثی است: از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: «گروهی از بنی اسرائیل آن قدر زندگی مرفهی داشتند که حتی از مواد غذایی مجسمه های کوچک می ساختند و گاهی با آن بدن خود را نیز پاک می کردند، اما سرانجام کار آنها به جایی رسید که مجبور شدند همان مواد غذایی آلوده را بخورند و این همان است که خداوند در قرآن فرموده: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً...» (۱).

روایات دیگری نزدیک به همین مضمون، از امام صادق (علیه السلام) و تفسیر «علی بن ابراهیم» نقل شده است که: روی اسناد همه آنها نمی توان تکیه کرد و گر نه مسأله روشن بود. (۲)

این احتمال نیز وجود دارد که: آیه فوق اشاره به داستان قوم «سبأ» باشد که در سر زمین آباد «یمن» می زیستند و چنانکه قرآن در سوره «سبأ» آیات ۱۵ - ۱۹ داستان زندگی آنها را بازگو کرده سرزمین بسیار آباد و پر میوه، امن، امان، پاک و پاکیزه داشته اند که: بر اثر غرور و طغیان و استکبار و کفران نعمتهای خدا آن چنان

۱ و ۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۹۱، حدیث ۲۴۷ (توجه داشته باشید که حدیث فوق از تفسیر «عیاشی» است و احادیث تفسیر «عیاشی» مرسله است).

سرزمینشان ویران و جمعیتشان پراکنده شد، که عبرتی برای همگان گشت. جمله: «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» الزاماً دلیل بر این نیست که: آن منطقه، آباد نبوده بلکه ممکن است منظور از «كُلِّ مَكَانٍ» اطراف آن شهر و دیار بوده، و می دانیم: محصولات یک منطقه وسیع، معمولاً به شهر یا روستای مرکزی انتقال می یابد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که هیچ مانعی ندارد آیه فوق، اشاره به همه اینها باشد. و در هر حال، از آنجا که: تاریخ مناطق بسیاری را به یاد دارد که گرفتار چنین سرنوشتی شده اند مشکل مهمی در تفسیر آیه باقی نمی ماند، هر چند عدم اطمینان کافی به تعیین محل آن، سبب شده است که: بعضی از مفسران آن را یک مثال کلی تلقی کنند، نه یک منطقه معین، ولی، ظاهر آیات فوق، متناسب با این تفسیر نیست، بلکه، تعبیرات آن، همه، حکایت از وجود یک واقعیت عینی خارجی می کند.

۲- رابطه امنیت و روزی فراوان

در آیات فوق، برای این منطقه آباد خوشبخت و پر برکت، سه ویژگی ذکر شده است: نخستین آنها امنیت، پس از آن اطمینان به ادامه زندگی در آن، و بعد از آن مسأله جلب روزی و مواد غذایی فراوان، که از نظر ترتیب طبیعی، به همان شکل که در آیه آمده، صورت حلقه های زنجیری علت و معلول دارد، چرا که تا امنیت نباشد، کسی اطمینان به ادامه زندگی در محلی پیدا نمی کند، و تا این دو نباشند، کسی علاقه مند به تولید و سر و سامان دادن به وضع اقتصادی نمی شود.

و این درسی است برای همه ما، و همه کسانی که می خواهند: سرزمینی آباد

و آزاد و مستقل داشته باشند، که باید قبل از هر چیز، به مسأله «امنیت» پرداخت، آن گاه مردم را به آینده خود در آن منطقه امیدوار ساخت، و به دنبال آن، چرخهای اقتصادی را به حرکت در آورد.

ولی، این نعمتهای سه گانه مادی، هنگامی به تکامل می رسند که: با نعمت معنوی ایمان و توحید هماهنگ گردند.

به همین دلیل، در آیات فوق، بعد از ذکر نعمتهای سه گانه، می گوید: وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ: «پیامبری از جنس آنها برای هدایتشان مأموریت پیدا کرد». (۱)

۳- لباس گرسنگی و ناامنی

جالب این که: در آیات فوق، هنگامی که سر نوشت این کفران کنندگان نعمت را بیان می کند می گوید: خداوند، لباس گرسنگی و ترس را به آنها چشانید، یعنی: از یکسو، گرسنگی و ترس تشبیه به لباس شده، و از سوی دیگر، به جای پوشاندن چشاندن آمده است.

این تعبیر، مفسران را بر آن داشته که: در نکته تشبیه مذکور بیشتر بیندیشند.

البته، ممکن است، بعضی از تشبیهات مانند چشیدن لباس در زبان فارسی معمول نباشد و از آن تعجب کنیم، ولی در زبان دیگر همچون زبان عربی بیانگر نکته لطیفی باشد، چرا که به گفته «ابن راوندی» در پاسخ «ابن اعرابی» که از او پرسید: آیا لباس هم چشیدنی است؟! گفت: به فرض که تو در نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) تردید کنی، در این که: او یک عرب (فصیح) بود، نمی توانی شکی به خود را بدهی. (۲)

۱ - تفسیر «المیزان»، جلد ۱۲، صفحه ۳۸۸.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۲۰، صفحه ۱۲۸.

و به هر حال، این تعبیر اشاره به آن است که:
 اولاً - آن چنان قحطی و ناامنی آنها را فرا گرفت که گوئی همچون لباس از هر سو آنان را احاطه نموده بود، و بدنشان را لمس می کرد.
 ثانیاً - این قحطی و ناامنی آن چنان برای آنها ملموس شد که گوئی با زبان خود آن را می چشیدند، و این دلیل، بر نهایت فقر، فلاکت و فقدان امنیت است که سراسر وجود و زندگی انسان را پر کند.
 در حقیقت، همان گونه که در آغاز، نعمت امنیت و رفاه، تمام وجود آنها را پر کرده بود، در پایان نیز، بر اثر کفران فقر و ناامنی به جای آن نشست.

* * *

۴ - کفران نعمت و تضييع مواهب الهی
 در روایتی که در بالا آوردیم، آمده بود که: این قوم مرفّه، آن چنان گرفتار غرور و غفلت شدند که حتی از مواد مفید و محترم غذایی برای پاک کردن بدنهای آلوده خود، استفاده می کردند و به همین جهت، خداوند آنها را گرفتار قحطی و ناامنی کرد.
 این هشدار است به همه افراد و ملتگاهی که غرق نعمتهای الهی هستند تا بدانند، هر گونه اسراف، تبذیر و تضييع نعمتها جریمه دارد جریمه ای بسیار سنگین.
 این هشدار است به آنها که، همیشه نیمی از غذای اضافی خود را به زباله دانه می ریزند.
 هشدار است به آنها که، برای سفره ای که سه چهار نفر میهمان بر سر آن دعوت شده، معادل غذای ۲۰ نفر از غذاهای رنگین تهیه می بینند، و حتی باقیمانده آن را به مصرف انسانهای گرسنه نمی رسانند.

و هشدار است به آنها که، مواد غذایی را در خانه ها برای مصرف شخصی و در انبارها برای گرانتر فروختن آن قدر ذخیره می کنند که می گندد و فاسد می شود اما حاضر نیستند به نرخ ارزانتر و یا رایگان در اختیار دیگران بگذارند! آری، اینها همه در پیشگاه خدا مجازات و جریمه دارد، و کمترین مجازات آن سلب این مواهب است.

اهمیت این مسأله آن گاه روشتر می شود که، بدانیم مواد غذایی روی زمین نامحدود نیست. و به تعبیر دیگر، به میزان این مواد، نیازمندان و گرسنگانی نیز وجود دارند که هر گونه افراط و تفریط در آن، باعث محرومیت گروهی از آنها می شود.

به همین دلیل، در روایات اسلامی، سخت به این مسأله توجه شده است تا آنجا که امام صادق(علیه السلام) در حدیثی فرمود: «پدرم ناراحت می شد از این که: بخواهد دستش را که آلوده به غذا بود، با دستمال پاک کند بلکه به خاطر احترام غذا، دست خود را می مکید، و یا اگر کودکی در کنار او بود و چیزی در ظرفش باقی مانده بود، ظرف او را پاک می کرد، و حتی خودش می فرمود: گاه می شود غذای کمی از سفره بیرون می افتد، و من به جستجوی آن می پردازم به حلی که خادم منزل می خندد (که چرا دنبال یک ذره غذا می گردم) سپس اضافه کرد: جمعیتی پیش از شما می زیستند که، خداوند به آنها نعمت فراوان داد، اما ناشکری کردند و مواد غذایی را بی جهت از میان بردند و خداوند برکات خود را از آنها گرفت، و به قحطی گرفتارشان ساخت»! (۱)

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۹۱، حدیث ۲۴۸ (ذیل حدیث را تلخیص و نقل به معنا کردیم).

- ۱۱۵ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
- ۱۱۶ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ
- ۱۱۷ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
- ۱۱۸ وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
- ۱۱۹ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

ترجمه:

- ۱۱۵ - خداوند، تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را با نام غیر خدا سر بریده اند، بر شما حرام کرده است؛ اما کسانی که ناچار شوند، در حالی که تجاوز و تعدی از حدّ ننمایند (خدا آنها را می بخشد؛ چرا که) خدا آمرزنده و مهربان است.
- ۱۱۶ - به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می شود نگوئید: «این حلال است و آن حرام»، تا بر خدا افترا ببندید، به یقین کسانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نخواهند شد.
- ۱۱۷ - بهره کمی است (که در این دنیا نصیبشان می شود)؛ و عذاب دردناکی در

انتظار آنان است!

۱۱۸ - بر یهود حرام کردیم چیزهایی را که پیش از این برای تو شرح دادیم، ما به آنها ستم نکردیم، اما آنها به خودشان ظلم و ستم می کردند.

۱۱۹ - اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت، بدی کرده اند، سپس توبه کرده و در مقام جبران بر آمده اند، پروردگارت بعد از آن آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

دروغگویان هرگز رستگار نخواهند شد

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از نعمتهای پاکیزه الهی و شکر این نعمتها به میان آمده بود، آیات مورد بحث، از محرمات واقعی و محرمات غیر واقعی که از طریق بدعت در آئین خدا تحریم شده بودند، سخن می گوید، تا این حلقه تکمیل گردد.

نخست می گوید: «خداوند منحصراً چهار چیز را از مواد غذایی مربوط به حیوانات را بر شما تحریم کرده است: مردار، خون، گوشت خوک و حیواناتی که با نام غیر الله سر بریده شده اند» (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ). (۱)

فلسفه تحریم گوشت مردار، خون و گوشت خوک را مفصلاً ذیل آیه ۱۷۳ سوره «بقره» آوردیم. (۲)

ولی، آلودگی این سه، امروز بر کسی پوشیده نیست، «مردار» منبع انواع میکربهاست، «خون» نیز از تمام اجزاء بدن از نظر فعالیت میکربها آلوده تر است،

۱ - «أُهْلَ» از ماده «اهلال» و آن هم در اصل از «هلال» گرفته شده است، و به معنی بلند کردن صدا به هنگام «رؤیت هلال» است، و چون مشرکان به هنگام ذبح حیوانات نام بتهایشان را با صدای بلند می بردند، از این کار تعبیر به «أُهْلَ» شده است.

۲ - جلد اول، ذیل آیه.

و «گوشت خوک» نیز عاملی برای چند نوع بیماری خطرناک است. و از همه اینها گذشته، همانطور که در سوره «بقره» آورده ایم، خوردن گوشت خوک و خون، منهای زیانهای جسمانی، آثار زیانبار روانی و اخلاقی از طریق تأثیر در هورمونها به یادگار می گذارد (گوشت مردار نیز، چون ذبح نشده و خون از آن خارج نگردیده، علاوه بر زیانهای دیگر، زیان تغذیه از خون را نیز دارد).

اما در مورد حیواناتی که با نام غیر «الله» ذبح می شدند (به جای بسم الله - که امروز ما می گوئیم - نام بتها برده می شد، و یا اصلاً هیچ نامی را نمی بردند) مسلماً فلسفه تحریم آن جنبه بهداشتی نیست، بلکه جنبه اخلاقی و معنوی دارد، زیرا می دانیم در اسلام علت حلال و حرام بودن چیزی تنها جنبه های بهداشتی آن نیست، بلکه، قسمتی از محرمات، صرفاً جنبه معنوی دارد و در رابطه با تهذیب روح و مسائل اخلاقی تحریم شده، حتی گاهی، به خاطر حفظ نظام اجتماع، اشیائی تحریم گردیده اند. تحریم حیواناتی که بدون نام خدا ذبح می شوند نیز به خاطر جنبه اخلاقی آنست، چرا که از یکسو، مبارزه ای است با آئین شرک و بت پرستی، و از سوی دیگر، توجهی است به آفریننده این نعمتها.

ضمناً از مجموع محتوای این آیه و آیات بعد، این نکته استفاده می شود که: اسلام، اعتدال را در استفاده از گوشت توصیه می کند، نه مانند گیاهخواران که این منبع غذایی را به کلی تحریم کرده، و نه مانند مردم عصر جاهلیت و گروهی از به اصطلاح متمدنان زمان ما که اجازه استفاده از هر نوع گوشتی (حتی سوسمار و خرچنگ و انواع کرمها) را می دهند.

پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می آید که: آیه فوق، حیوانات حرام یا اجزای محرم حیوان را منحصر در چهار قسمت کرده است، در حالی که ما می دانیم محرمات فراوان دیگری مانند: گوشت حیوانات درنده، و انواع حیوانات دریائی جز ماهیان فلس دار وجود دارد، و حتی در بعضی از سوره های دیگر قرآن، تعداد محرمات بیش از چهار ذکر شده است (سوره «مائده»، آیه ۳) بنابراین، محدود بودن در چهار چیز برای چیست؟

پاسخ این سؤال، همان گونه که در ذیل آیه ۱۴۵ سوره «انعام» (۱) گفتیم، یک نکته است و آن این که: حصر در اینجا به اصطلاح «حصر اضافی» است، یعنی: هدف از گفتن «انما» - که برای منحصر ساختن است - نفی بدعتهایی است که مشرکان در زمینه تحریم پاره ای از حیوانات داشتند، در واقع قرآن می گوید: «اینها حرام است نه آنها که شما می گوئید».

این احتمال نیز، وجود دارد: این چهار موضوع که در قرآن ذکر شده محرمات اصلی و بنیادی و ریشه ای است (حتی «مُنْخَرِقَهُ» یعنی حیواناتی را که خفه کرده اند و مانند آن - که در آیه ۳ سوره «مائده» آمده - نیز در این چهار، داخل است، چون از مردار محسوب می شود).

اما محرمات دیگر از اجزای حیوانات و یا انواع حیوانات مانند درندگان در درجه بعد، قرار دارد و لذا در سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) حکم تحریم آنها آمده است.

به این ترتیب، حصر در آیه، حصر حقیقی می تواند باشد (دقت کنید).

و در پایان آیه، همان گونه که روش قرآن، در بسیاری از موارد است، موارد استثناء را بیان کرده می گوید: «آنها که ناچار از خوردن گوشتهای حرام شوند (فی

المثل در بیابانی بدون غذا بمانند و جانشان در خطر باشد) در صورتی که به مقدار حفظ جان، از آن استفاده کنند، و از حدّ تجاوز نمایند بر آنها ایرادی نیست چرا که خداوند، آمرزنده و مهربان است» (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

«باغ» یا «باغی» از ماده «بَغَى» به معنی «طلب» است، و در اینجا به معنی طلب لذت، و یا حلال شمردن حرام الهی تفسیر شده.

«عاد» یا «عادی» از ماده «عَدُو» به معنی «تجاوز» است و در اینجا منظور کسی است که بیش از حدّ لازم، به هنگام ضرورت از این گوشتها استفاده کند.

البته، در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، گاهی «باغی» به معنی «ظالم» و «عادی» به معنی «غاصب» تفسیر شده، حتی «باغی» به معنی کسی که بر ضد امام، قیام کند و «عادی» به معنی «دزد» آمده است.

این روایات، ممکن است اشاره به آن باشد که: «اضطرار» به گوشتهای حرام، معمولاً در مسافرت ها پیدا می شود، و اگر کسی در راه ظلم، غضب و دزدی سفر کند و گرفتار چنین گوشتهایی شود، گرچه موظف است برای حفظ جان خود از آنها استفاده کند ولی خدا این گناه را بر آنها نخواهد بخشید.

به هر حال، این تفسیرها با آنچه در مفهوم کلی آیه ذکر شد، منافات ندارد و قابل جمع است.

آیه بعد، بحثی را که در زمینه تحریمهای بی دلیل مشرکان که به طور ضمنی قبلاً مطرح شده بود با صراحت شرح داده، می گوید: «به خاطر دروغی که زبانهای شما توصیف می کند نگوئید: این حلال است و آن حرام، تا چیزی را به دروغ به خدا افترا ببندید» (وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا

حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» (۱).

یعنی، این یک دروغ آشکار است که: تنها از زبان شما تراوش کرده که اشیائی را از پیش خود حلال می کنید، و اشیائی را حرام (اشاره به چهارپایانی بوده که بعضی را بر خود تحریم می کردند، و بعضی را حلال می دانستند و قسمتی را به بتها اختصاص می دادند). آیا خداوند، به شما چنین حقی داده است، که قانونگزاری کنید؟ این افترا و دروغ بر خدا نیست؟! و یا این که: افکار خرافی و تقلیدهای کورکورانه، شما را به چنین بدعتهایی واداشته است؟!

در آیه ۱۳۶ سوره «انعام» به وضوح آمده است که: آنها علاوه بر این تحلیل و تحریم، بخشی از زراعت و چهارپایانشان را سهم خدا قرار می دادند و بخشی را برای بتها! و عجب این که می گفتند: سهمی که برای بتها قرار داده شده، هرگز به خدا نمی رسد، اما سهمی که برای خدا است به بتها می رسد! بنابراین، اگر سهم «الله» آسیب می دید، از سهم بتها جبران نمی شد، اما اگر سهم بتها آسیب می دید از سهم «الله» جبران می شد! و از این گونه خرافات فراوان داشتند.

همچنین از آیه ۱۴۸ سوره «انعام»: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» به خوبی استفاده می شود که: آنها این حق را برای خود قائل بودند که اشیائی را حلال یا حرام کنند، و معتقد بودند: خدا هم موافق بدعتهای آنها است، (نخست بدعتی می گذاردند و حلال و حرامی درست می کردند، سپس، آن را به خدا نسبت می دادند و مرتکب افترای دیگری

۱ - ترکیب جمله «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ» چنین است که: «لام» در آن «لام تعلیل» است و «ما» در «لِمَا تَصِفُ»، «ما مصدریه»، و «كَذِبَ» مفعول «تَصِفُ»، که مجموعاً چنین می شود: «لَا تَقُولُوا هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِتَوْصِيفِ أَلْسِنَتِكُمُ الْكَذِبَ».

می شدند). (۱)

در پایان آیه، به عنوان یک اخطار جدی می گوید: «کسانی که به خدا دروغ و افترا می بندند هیچ گاه رستگار نخواهند شد» (إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ). اصولاً دروغ و افترا، مایه بدبختی و عدم رستگاری است، درباره هر کس که باشد، تا چه رسد به این که: درباره خداوند بزرگ صورت گیرد، که گناه و آثار سوء آن، مضاعف می گردد.

آیه بعد، این عدم رستگاری را چنین توضیح می دهد: «با این اعمال در این دنیا تمتع و بهره کمی می گیرند، ولی، در برابر آن عذاب دردناکی در انتظار آنها است» (مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

این متاع قلیل، ممکن است، اشاره به جنین های مرده حیوانات باشد که: برای خود حلال می شمردند، و از گوشت آن استفاده می کردند.

یا اشاره به اشباع حسّ خودخواهی و خودپرستی‌شان، که به وسیله این بدعتها صورت می گرفت، و یا این که بدین وسیله، پایه های شرک و بت پرستی را تحکیم می کردند و مردم را با آن سرگرم ساخته، مدتی بر آنها حکومت می نمودند که اینها همه «مَتَاعٌ قَلِيلٌ» بود، که: به دنبال آن «عَذَابٌ أَلِيمٌ» قرار داشت.

در اینجا ممکن است سؤالی، مطرح شود که: چرا غیر از آن چهار چیز که در

۱ - به همین دلیل، در آیه مورد بحث، افترای به خدا که با «لام» ذکر دشه به عنوان نتیجه و غایت بدعتهاى آنها معرفی شده است (دقت کنید).

بالا گفته شد، اشیاء دیگری از حیوانات بر قوم یهود، حرام بوده است؟ آیه بعد، گویا به پاسخ این سؤال پرداخته، می گوید: «ما بر یهود چیزهائی را که قبلاً برای تو شرح دادیم تحریم کردیم» (وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ). اشاره به اموری است که در آیه ۱۴۶ سوره «انعام» آمده: وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ: «بر یهودیان هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم» (اشاره به حیواناتی که سُم یکپارچه دارند همچون اسب) و از گاو و گوسفند، پیه و چربیشان را تحریم نمودیم، مگر چربی هائی را که بر پشت آنها قرار داشت، و یا در لابلائی امعاء، و دو طرف پهلوها، و یا با استخوان آمیخته بود، این را به خاطر ظلم و ستم آنها، به عنوان کیفر، قرار دادیم و ما راست می گوئیم».

در حقیقت، این محرمات اضافی، جنبه مجازات و کیفر در برابر مظالم و ستمهای یهود داشته، و لذا در پایان آیات مورد بحث، اضافه می کند: «ما به آنها ستم نکردیم ولی آنها به خویشان ستم روا می داشتند» (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ).

در سوره «نساء» آیات ۱۶۰ و ۱۶۱ نیز می خوانیم: فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدْعِهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيراً * وَأَخَذَهُمُ الرُّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ:

«به خاطر ظلم یهود، قسمتی از غذاهای پاکیزه را که ذاتاً حلال بود بر آنها تحریم کردیم، چرا که مردم را از راه خدا باز می داشتند * و رباخواری می کردند با این که: از آن نهی شده بودند، و اموال مردم را بدون جهت می خوردند».

بنابراین، تحریم قسمتی از گوشتها بر یهود جنبه مجازات داشت، و هرگز مشرکان نمی توانستند به آن استدلال کنند.

به علاوه، چیزهائی را که مشرکان تحریم کرده بودند، نه در آئین یهود بود، و نه در آئین اسلام، صرفاً بدعتهائی بود که: از ریشه خرافات، مایه می گرفت (آیه مورد بحث، ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که: شما کاری کردید که با هیچ کتاب آسمانی سازگار نیست).

* * *

در آخرین آیه مورد بحث، آن چنان که روش قرآن است، درهای بازگشت به روی افراد فریب خورده، و یا پشیمان را گشوده، می گوید: «پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهل اعمال بد انجام داده اند، سپس، بعد از آن توبه کرده اند و اصلاح و جبران نمودند، آری پروردگارت بعد از این توبه و اصلاح، آمرزنده و مهربان است» (ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ).

قابل توجه این که:

اولاً - علت ارتکاب گناه را «جهالت» می شمرد، چرا که جهل، عامل اصلی بسیاری از گناهان است، و این گونه افرادند که پس از آگاهی به راه حق باز می گردند، نه آنها که آگاهانه و از روی استکبار، غرور یا تعصب، لجاجت و مانند آن، راه غلط را می پیمایند.

ثانیاً - مسأله توبه را به توبه قلبی و ندامت درونی محدود نمی کند، بلکه روی اثر عملی آن تأکید کرده، و اصلاح و جبران را مکمل توبه می شمارد، تا این فکر غلط را از مغز خود بیرون کنیم که: هزاران گناه را با یک جمله «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» می توان جبران کرد، نه، باید عملاً خطاها جبران گردد و قسمتهائی که از روح

انسان و یا جامعه بر اثر گناه آسیب یافته، اصلاح و مرمت شود. توبه حقیقی این است نه لقلقه لسان.

ثالثاً - به قدری روی این مسأله تأکید دارد که: مجدداً با جمله: «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» تأکید می کند که: مشمول آمرزش و رحمت الهی شدن تنها بعد از توبه و اصلاح امکان پذیر است.

به عبارت دیگر، این واقعیت که پذیرش توبه حتماً بعد از ندامت و جبران و اصلاح است با سه تعبیر، ضمن یک آیه بیان شده است: نخست به وسیله کلمه «ثُمَّ»، پس از آن «مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» و سرانجام با کلمه «مِنْ بَعْدِهَا»، تا آلودگانی که پشت سر هم گناه می کنند و می گویند: ما به لطف خدا و غفران و رحمتش امیدواریم این فکر نادرست را از سر به در کنند.

- ۱۲۰ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 ۱۲۱ شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
 ۱۲۲ وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ
 ۱۲۳ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 ۱۲۴ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ
 بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

ترجمه:

۱۲۰ - ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا؛ خالی از هر گونه انحراف؛ و از مشرکان نبود.

۱۲۱ - شکرگزار نعمتهای پروردگار بود؛ خدا او را برگزید؛ و به راهی راست هدایت نمود.

۱۲۲ - ما در دنیا به او (همت) نیکوئی دادیم؛ و در آخرت از نیکان است.

۱۲۳ - سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین ابراهیم - که ایمانی خالص داشت و از مشرکان نبود - پیروی کن.

۱۲۴ - (تحریمهای) روز شنبه (برای یهود) فقط به عنوان یک مجازات بود، که در آن هم اختلاف کردند؛ و پروردگارت روز قیامت، در آنچه اختلاف داشتند، میان آنها داوری می کند.

تفسیر:

ابراهیم (علیه السلام) (به تنهایی) یک امت بود! گفتیم: این سوره، سوره بیان نعمتها است و هدف از آن، تحریک حسّ شکرگزاری انسانها است، به گونه ای که آنها را به شناخت بخشنده این همه نعمت، برانگیزد. در آیات مورد بحث، سخن از یک مصداق کامل بنده شکرگزار خدا، یعنی «ابراهیم» قهرمان توحید، به میان آمده که مخصوصاً از این نظر نیز، برای مسلمانها عموماً و عربها خصوصاً الهام آفرین است که: او را پیشوا و مقتدای نخستین خود می دانند.

از میان صفات برجسته این مرد بزرگ، به پنج صفت اشاره شده است:

۱ - در آغاز می گوید: «ابراهیم خود یک امت بود» (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً).

در این که: چرا نام «أُمَّت» بر «ابراهیم» گذارده شده، مفسران نکات مختلفی ذکر کرده اند که: چهار نکته از آن قابل ملاحظه است:

الف - ابراهیم، آن قدر شخصیت داشت که به تنهایی یک امت بود، چرا که گاهی شعاع شخصیت انسان آن قدر افزایش می یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می رود، و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می شود.

ب - ابراهیم، رهبر، مقتدا و معلم بزرگ انسانیت بود، و به همین جهت، به او «أُمَّت» گفته شده، زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند.

البته، میان این معنی و معنی اول، پیوند معنوی خاصی برقرار است، زیرا کسی که، پیشوای صدق و راستی برای ملتی شد در اعمال همه آنها شریک و سهیم است و گوئی خود، امتی است.

ج - ابراهیم، در آن زمان که هیچ خدا پرستی در محیطش نبود و همگی در منجلا ب شرک و بت پرستی غوطهور بودند تنها موحد و یکتاپرست بود، پس او به تنهایی امتی و مشرکان محیطش امت دیگر بودند.

د - ابراهیم، سرچشمه پیدایش امتی بود، و به همین سبب، نام امت بر او گذارده شده. و هیچ اشکالی ندارد که: این کلمه کوچک یعنی «أُمَّت» تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند، آری «ابراهیم» یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت ساز بود، و در آن روز که در محیط اجتماعیش کسی دم از توحید نمی زد او منادی بزرگ توحید بود. (۱)
در اشعار عرب نیز می خوانیم:

لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ أَنْ يُجْمَعَ الْعَالَمُ فِي وَاحِدٍ!

از خداوند عجیب نیست *** که جهان را در انسانی جمع کند!

۲ - وصف دیگر او (ابراهیم) این بود که: «بنده مطیع خدا بود» (قَانِتًا لِلَّهِ)

۳ - «او همواره در خط مستقیم «الله» و طریق حق، گام می سپرد» (حَنِيفًا)

۴ - «او هرگز از مشرکان نبود» و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور «الله» پر کرده بود (وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

۵ - و به دنبال این ویژگیها سرانجام: «او مردی بود که همه نعمتهای خدا را شکرگزاری می کرد» (شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ).

۱ - در احادیث اسلامی درباره «عبد المطلب» می خوانیم: يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَاحِدَةً عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيَمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ:

«عبد المطلب (به خاطر آن که در یک محیط شرک و بت پرستی مدافع توحید بود) در روز قیامت به صورت امتی مبعوث می شود که: درخشندگی زمامداران (عدل) و سیمای انبیاء دارد» (سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۱۳۹).

و پس از بیان این اوصاف پنجگانه به بیان پنج نتیجه مهم این صفات پرداخته، چنین می گوید:

۱ - «خداوند، ابراهیم را برای نبوت و ابلاغ دعوتش برگزید» (اجْتَبَاهُ)

۲ - «خدا او را به راه راست هدایت کرد» و از هر گونه لغزش و انحراف حفظ نمود (وَهْدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

چرا که هدایت الهی همان گونه که بارها گفته ایم: به دنبال لیاقتها و شایستگیهای است که: انسان از خود ظاهر می سازد چون بی حساب چیزی به کسی نمی دهند.

۳ - «ما در دنیا به او حسنه دادیم» (وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً).

«حَسَنَةً» به معنی وسیعش: هر گونه نیکی را در بر می گیرد، از مقام نبوت و رسالت گرفته، تا نعمتهای مادی، فرزندان شایسته و مانند آن.

۴ - «و در آخرت از صالحان است» (وَأِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ).

با این که: ابراهیم از سر سلسله صالحان بود در عین حال می گوید: او از صالحان خواهد بود، و این نشانه عظمت مقام صالحان است که «ابراهیم» (علیه السلام) با این همه مقام در زمره آنها محسوب می شود، مگر نه این که: خود ابراهیم، از خدا این تقاضا را کرده بود: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ آَلِّحْنِي بِالصَّالِحِينَ: «خداوندا! نظر صائب به من عطا کن، و مرا از صالحان قرار ده». (۱)

۵ - آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم (علیه السلام) در برابر آن همه صفات برجسته داد این بود که: مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه، مخصوصاً

برای امت اسلامی یک مکتب الهام بخش گردید، به گونه ای که قرآن می گوید: «سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین ابراهیم، آئین خالص توحید، پیروی کن».

(ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا). (۱)

بار دیگر تأکید می کند: «ابراهیم از مشرکان نبود» (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

پاسخ به یک سؤال

با توجه به آیات گذشته سؤالی در اینجا پیش می آید و آن این که اگر آئین اسلام آئین ابراهیم (علیه السلام) است و مسلمانان در بسیاری از مسائل از سنن ابراهیم (علیه السلام) پیروی می کنند از جمله احترام روز جمعه، پس چرا یهود شنبه را عید می دانند و تعطیل می کنند؟ آخرین آیه مورد بحث، به پاسخ این سؤال پرداخته، می گوید: «شنبه (و تحریمهای روز شنبه) برای یهود، به عنوان یک مجازات قرار داده شد، و تازه در آن هم اختلاف کردند» بعضی آن را پذیرفتند و به کلی دست از کار کشیدند و بعضی هم نسبت به آن بی اعتنائی کردند (إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ).

جریان از این قرار بود که: طبق بعضی از روایات، موسی (علیه السلام) بنی اسرائیل را به احترام و تعطیل روز جمعه دعوت کرد که آئین ابراهیم بود، اما آنها به بهانه ای از آن سر باز زدند، و روز شنبه را ترجیح دادند، خداوند روز شنبه را برای آنها قرار داد، اما توأم با شدت عمل و محدودیتها، بنابراین، به تعطیلی روز شنبه

۱ - «حَنِيفًا» به معنی کسی است که، از انحراف به راستی و استقامت می گراید و به عبارت دیگر: از آئینها و روشهای منحرف، چشم می پوشد، و به صراط مستقیم الهی روی می آورد به آئینی که هماهنگ فطرت است، و به خاطر همین هماهنگی، صراط مستقیم محسوب می شود. بنابراین، در تعبیر «حَنِيفًا» اشاره لطیفی به فطری بودن توحید نیز شده است.

نباید استناد کنید، چرا که جنبه فوق العاده و مجازات داشته است.

بهترین دلیل بر این مسأله این است که: یهود حتی در این روز انتخابی خود، نیز اختلاف کردند: گروهی آن را ارج نهادند و احترام نمودند و گروهی احترام آن را شکستند، و به کسب و کار پرداختند و به مجازات الهی گرفتار شدند.

این احتمال نیز وجود دارد که: آیه فوق در رابطه با بدعتهای مشرکان در زمینه غذاهای حیوانی باشد، زیرا پس از ذکر این مطلب، در آیات گذشته، این سؤال پیش آمد پس چرا محرماتی در آئین یهود بود که در اسلام نیست؟ و جواب داده شد، که آن جنبه مجازات داشت.

دگر بار این سؤال پیش می آید که: چرا فی المثل صید ماهی در روزهای شنبه بر یهود حرام بوده که آن هم در اسلام نیست؟ باز پاسخ داده می شود که: این یک نوع مجازات و کیفر برای آنها محسوب می شده است.

به هر حال، این آیه ارتباط و پیوندی با آیات «أَصْحَابُ السَّبْتِ» (آیات ۱۶۳ - ۱۶۶ سوره اعراف) دارد که شرح ماجرای آنها و چگونگی تحریم صید ماهی در روز شنبه، و مخالفت گروهی از یهود با این دستور و آزمایش الهی و مجازات شدیدی که به آن گرفتار شدند گذشت. (۱)

ضمناً باید توجه داشت: «سَبْت» در اصل به معنی تعطیل کردن کار برای استراحت است، و روز شنبه را از این جهت «یوم السبت» می نامیدند که: یهود برنامه کسب و کار معمولی خود را در آن تعطیل می کردند، سپس این نام برای این روز در اسلام، باقی ماند هر چند روز تعطیلی نبود.

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند میان آنها که اختلاف کردند روز قیامت داوری خواهد کرد»
(وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ)

يَخْتَلِفُونَ).

همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم یکی از هدفهایی که در قیامت پیاده می شود، برچیده شدن اختلافات در تمام زمینه ها، و بازگشت به توحید مطلق است، چرا که آن روز «یوم البروز» و «یوم الظهور» و روز کشف سرائر و بواطن و کشف غطاء و کنار رفتن پرده ها و آشکار شدن پنهانیهها است.

- ۱۲۵ ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ
وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
- ۱۲۶ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ
لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ
- ۱۲۷ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ
مِمَّا يَمْكُرُونَ
- ۱۲۸ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

ترجمه:

- ۱۲۵ - با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما، و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت یافتگان داناتر است.
- ۱۲۶ - و هر گاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید، این کار برای شکیبایان بهتر است.
- ۱۲۷ - صبر کن، و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد، و به خاطر (کارهای) آنها، اندوهگین و دلسرد مشو، و از توطئه های آنها، در تنگنا قرار مگیر.
- ۱۲۸ - خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده اند، و کسانی که نیکوکارند

تفسیر:

ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان در لابلاي آیات مختلف این سوره، بحثهای گوناگونی گاهی ملایم، و گاهی تند، با مشرکان و یهود و به طور کلی با گروههای مخالف، به میان آمد، مخصوصاً در آیات اخیر، عمق و شدت بیشتری داشت.

در پایان این بحثها که پایان سوره «نحل» محسوب می شود یک سلسله دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی، طرز بحث، چگونگی کفر و عفو، و نحوه ایستادگی در برابر توطئه ها و مانند آن، بیان شده است که: می توان آن را به عنوان اصول تاکتیکی و روش مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نامگذاری کرد و به عنوان یک قانون کلی در هر زمان و در همه جا از آن استفاده نمود.

این برنامه در ده اصل خلاصه می شود که: با توجه به آیات مورد بحث به ترتیب زیر است:

۱ - نخست، می گوید: «به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن» (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ).

«حکمت» به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است، و در اصل به معنی «منع» آمده و از آنجا که، علم و دانش و منطق و استدلال، مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده، و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق، استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است، و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم، به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقلهای خفته، نخستین گام محسوب می شود.

۲ - «و به وسیله اندرزهای نیکو» (وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ).

و این دومین گام در طریق دعوت به راه خدا است، یعنی استفاده کردن از عواطف انسانها، چرا که: موعظه، و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن، می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت.

در حقیقت حکمت از «بعد عقلی» وجود انسان استفاده می کند، و موعظه حسنه از «بعد عاطفی» (۱).

و مقید ساختن «موعظه» به «حسنة» شاید اشاره به آن است که: اندرز در صورتی مؤثر واقع می شود که خالی از هر گونه خشونت، برتری جوئی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او، و مانند آن بوده باشد.

چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوس می گذارند به خاطر آن که: مثلاً در حضور دیگران، توأم با تحقیر انجام گرفته، و یا از آن استشمام برتری جوئی گوینده شده است.

بنابراین، موعظه، هنگامی اثر عمیق خود را می بخشد که «حسنة» باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

۳ - «و با آنها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز» (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).

و این سومین گام مخصوص کسانی است که ذهن آنها قبلاً از مسائل نادرستی انباشته شده، و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد، تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند.

بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می افتد که: «بِالَّتِي هِيَ»

۱ - بعضی از مفسران در تفاوت میان «حکمت»، «موعظه حسنة» و «مجادله نیکو» گفته اند: «حکمت» اشاره به دلائل قطعی است، و «موعظه حسنة» ادله ظنیه را می گوید، و اما «مجادله نیکو» اشاره به دلائلی است که هدف از آن الزام مخالفین و استفاده از مطالبی است که مورد قبول آنها می باشد (ولی آنچه در بالا آوردیم مناسبتر به نظر می رسد).

أَحْسَنُ» باشد، حق و عدالت، درستی و امانت، صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هر گونه توهین، تحقیر، خلافگوئی و استکبار خالی باشد، و خلاصه، تمام جنبه های انسانی آن حفظ شود.

و در پایان آیه اضافه می کند: «پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته اند» (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ).

اشاره به این که: وظیفه شما دعوت به راه حق است، از طرق سه گانه حساب شده فوق، اما چه کسانی سرانجام هدایت می شوند؟ و چه کسانی در طریق ضلالت پافشاری خواهند کرد؟ آن را تنها خدا می داند و بس.

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از این جمله، بیان دلیلی باشد برای دستورات سه گانه فوق یعنی این که: خداوند در مقابله با منحرفان این سه دستور را داده است به خاطر آن است که: او می داند عامل تأثیر در گمراهان و وسیله هدایت چه عاملی است؟.

۴ - تاکنون سخن از این بود که: در یک بحث منطقی، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم، اما اگر، کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد، آنها دست به تعدی و تجاوز زدند، در اینجا دستور می دهد: «اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده، کیفر دهید» و نه بیشتر از آن (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ).

۵ - «ولی اگر شکیبائی پیشه کنید و عفو و گذشت، این کار برای شکیبایان بهتر است» (وَكَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ).

در بعضی از روایات می خوانیم: این آیه در جنگ «احد» نازل شده، هنگامی

که پیامبر (صلی الله علیه وآله) وضع دردناک شهادت عمویش «حمزه بن عبد المطلب» را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده، بلکه سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده، و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است، و گوش و بینی او را قطع نموده بسیار منقلب و ناراحت شد) و فرمود: **اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ اِلَيْكَ الْمُسْتَكِي وَ اَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلٰى مَا اُرٰى: «خدایا حمد از آن تو است، شکایت به تو می آورم، و تو در برابر آنچه می بینم یار و مددکار مائی».**

سپس، فرمود: **لَئِنْ ظَفَرْتُ لَأَمْتَلَنَّ وَ لَأَمْتَلَنَّ وَ لَأَمْتَلَنَّ: «اگر من بر آنها چیره شوم، آنها را مثله می کنم، آنها را مثله می کنم، آنها را مثله می کنم».**

و طبق روایت دیگری فرمود: هفتاد نفر آنها را مثله خواهم کرد.

در این هنگام آیه نازل شد (وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِيْنَ).

بلافاصله پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد: **أَصْبِرُ أَصْبِرُ: «خدایا صبر می کنم، صبر می کنم»!** (۱)

با این که: این لحظه، شاید دردناکترین لحظه ای بود که در تمام عمر بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) گذشت، ولی باز پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر اعصاب خود مسلط گشت و راه دوم که راه عفو و گذشت بود، انتخاب کرد.

و چنانکه در تاریخ - سر گذشت فتح مکه - می خوانیم: آن روز که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر این سنگدلان پیروز و مسلط شد فرمان عفو عمومی صادر کرد، و به وعده خودش در جنگ «أُحُد»، وفا نمود. (۲)

۱ - تفسیر «عیاشی» و تفسیر «در المنثور»، ذیل آیه مورد بحث. (بنا به نقل تفسیر «المیزان»).

۲ - در پاره ای از روایات دیده می شود که این جمله (اگر پیروز شدیم ما بیشتر از این تعداد آنها را مثله خواهیم کرد) را گروهی از مسلمانان گفتند (تفسیر «تبیان»، جلد ۶، صفحه ۴۴۰).

و به راستی اگر انسان بخواهد نمونه عالی بزرگواری و عواطف انسانی را ببیند باید داستان «أحد» را در کنار داستان فتح «مکه» بگذارد، و آن دو را با هم مقایسه کند. شاید تاکنون هیچ ملت پیروزِ مسلطی با قوم شکست خورده این معامله ای را که پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مسلمانان پس از پیروزی با مشرکان «مکه» کردند، نکرده باشد آن هم در محیطی که انتقام و کینه توزی در بافت جامعه آنها نفوذ کرده بود، و کینه ها را نسل، به نسل به میراث می گذاردند، و اصلاً ترک انتقامجویی در آن محیط، عیب بزرگی بود. نتیجه این همه بزرگواری و عفو و گذشت آن شد که: این ملت جاهل و لجوج چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به گفته قرآن: يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا: «گروه گروه در آئین خدا وارد شدند».(۱)

۶- این عفو، گذشت، صبر و شکیبائی در صورتی اثر قطعی خواهد گذارد که بدون هیچ چشم داشتی انجام پذیرد یعنی فقط، به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می کند: «شکیبائی پیشه کن و این شکیبائی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی تواند باشد» (وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ).

آیا انسان می تواند در برابر این صحنه های جانسوز که تمام وجودش را به آتش می کشد، بدون یک نیروی الهی، و انگیزه معنوی صبر و استقامت کند؟ و این همه ناراحتی را در روح خود پذیرا باشد، و شکیبائی را از دست ندهد؟ آری، این تنها در صورتی ممکن است که، برای خدا و به توفیق خدا باشد.

۷- هر گاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ، دعوت به سوی خدا و در زمینه

عفو، گذشت و شکیبائی کارگر نیفتاد باز نباید مأیوس و دلسرد شد، و یا بی تابى و جزع نمود، بلکه، باید با حوصله و خونسردى هر چه بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد. لذا در هفتمین دستور، مى گوید: «بر آنها اندوهگین مباش» (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ). این حزن و اندوه، که حتماً به خاطر عدم ایمان آنها است ممکن است یکی از دو پدیده را در انسان به وجود آورد، یا او را برای همیشه دلسرد سازد، و یا او را به جزع، بی تابى و بی حوصلگی وادارد. بنابراین، نهی از حزن و اندوه در واقع از هر دو پدیده است، یعنی در راه دعوت به سوى حق، نه بی تابى کن و نه مأیوس باش.

۸ - با تمام این اوصاف، باز ممکن است دشمن لجوج، دست از توطئه بر ندارد و به طرح نقشه های خطرناک پردازد، در چنین شرائطی، موضعگیری صحیح همان است که قرآن می گوید: «از توطئه های آنها نگران مباش و محدود نشو» (وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ). این توطئه ها، هر قدر وسیع، حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند، و گمان برید که در تنگنا قرار گرفته، محاصره شده اید، چرا که تکیه گاه شما، خدا است و با استمداد از نیروی ایمان، استقامت، پشتکار، عقل و درایت می توانید این توطئه ها را خنثی کنید و نقش بر آب.

آخرین آیه مورد بحث، که سوره «نحل» با آن پایان می گیرد به نهمین و دهمین برنامه، اشاره کرده، می گوید:

۹ - «خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند» (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا).

«تقوا» در همه ابعاد، و در مفهوم وسیعش، از جمله، تقوا در برابر مخالفان، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با اسیران معامله اسلامی نمود، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود.

و حتی در میدان جنگ همان گونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده است، باید تقوا و موازین اسلامی را حفظ کرد: به بی دفاعان نباید حمله کرد، متعرض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد، چهارپایان را نباید از بین برد، مزارع را نباید نابود کرد، آب را نباید بر روی دشمن بست، خلاصه، تقوا و رعایت اصول عدالت، در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام گیرد و اجرا شود (البته موارد استثنائی که بسیار نادر است از این حکم خارج می باشد).

۱۰ - «و خداوند با کسانی است که نیکوکارند» (وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ).

چنانکه قرآن در سایر آیات بیان کرده، گاهی، باید پاسخ بدی را به نیکی داد، و دشمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود چرا که: این کار پر خصومت ترین دشمنان و «الْأَدْلُ الْخِصَام» را به دوست مهربان و «وَلِيُّ حَمِيم» مبدل می سازد!

احسان و نیکی، اگر به موقع و در جای خود، انجام پذیرد، یکی از بهترین روشهای مبارزه است، و تاریخ اسلام، پر است از مظاهر این برنامه، رفتاری که پیامبر (صلی الله علیه وآله) با مشرکان «مکه» بعد از فتح نمود، معامله ای که با «وحشی» قاتل «حمزه» کرد، برخوردی که با اسیران بدر داشت، رفتاری که با یهودیانی که انواع اذیت و آزار را درباره او روا می داشتند، انجام داد، و همچنین نظائر این برنامه در زندگی علی (علیه السلام) و سایر پیشوایان بزرگ، خود بیانگر این دستور اسلامی است.

جالب این که: در «نهج البلاغه» در خطبه معروف «همام» - که مرد زاهد و عابد و هوشیاری بود - می خوانیم: هنگامی که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تقاضای دستور جامعی در زمینه صفات پرهیزگاران کرد، امام تنها به ذکر همین آیه قناعت فرمود: و گفت: اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ: «تقوا را پیشه کن، و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند».

گرچه این سؤال کننده عاشق حق، عطش و تقاضایش با این بیان کوتاه فرو نشست، و امام (علیه السلام) ناچار به بیان مشروحتری پرداخت و جامعترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزکاران که از یکصد خصلت تجاوز می کند بیان فرمود، ولی، این مقدار از جواب کوتاه نخستین امام (علیه السلام)، استفاده می شود که: این آیه در واقع فهرستی است از تمام صفات پرهیزکاران.

دقت در مواد دهگانه برنامه فوق، که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می کند نشان می دهد: از تمام اصول منطقی، عاطفی، روانی، تاکتیکی و خلاصه، همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می گردد استفاده شده است.

ولی با این حال، اسلام، هرگز نمی گوید: تنها به منطق و استدلال، قناعت کنید، بلکه، در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می کند، در مقابل توطئه های دشمن، عملاً وارد میدان شویم، در صورت لزوم، در مقابل خشونتها به خشونت توسل جوئیم، و در برابر توطئه ها به ضد توطئه پردازیم، اما حتی در این مرحله نیز، باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی به دست فراموشی سپرده نشود.

و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود، این برنامه جامع الاطراف را به کار

می بستند، شاید اسلام امروز، سراسر جهان یا بخش عمده آن را فرا گرفته بود.

آخرین سخن در مورد سوره نحل (سوره نعمتها)

همان گونه که از آغاز سوره گفتیم، چیزی که بیش از همه، در مجموع آیات این سوره جلب توجه می کند، بیان نعمتهای گوناگون الهی: اعم از مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، فردی و اجتماعی است، و اگر نام نعمتها برای این سوره انتخاب شده، نیز از همین نظر است. بررسی آیات سوره نشان می دهد: حدود چهل نعمت، از نعمتهای بزرگ و کوچک، مادی و معنوی، طی آیات این سوره، بیان شده است که فهرستوار ذیلا از نظر می گذرد، و تأکید می کنیم: هدف از آن نخست تعلیم درس توحید و بیان عظمت آفریدگار است و در ثانی تقویت عشق و علاقه انسانها به آفریننده این نعمتها و تحریک حس شکرگزاری آنان می باشد:

۱ - آفرینش آسمان (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ).

۲ - آفرینش زمین (وَالْأَرْضِ).

۳ - آفرینش چهارپایان (وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا).

۴ - استفاده پوشش از پشم و پوست آنها (لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ).

۵ - استفاده از منافع حیوانات (وَمَنْفَعٍ).

۶ - استفاده از گوشت آنها (وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ).

۷ - بهره گیری از جمال استقلال اقتصادی (وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ).

۸ - بهره گیری از حیوانات برای حمل و نقل (وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ * وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا).

۹ - هدایت به صراط مستقیم (وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ).

- ۱۰ - نزول باران از آسمان و تهیه آب آشامیدنی از آن (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ).
- ۱۱ - پرورش مراتع و چراگاهها با آن (وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ).
- ۱۲ - روئیدن زراعت و زیتون و نخل و انگور و انواع میوه ها به برکت آن (يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ).
- ۱۳ - تسخیر شب و روز (وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ).
- ۱۴ - تسخیر خورشید و ماه (وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ).
- ۱۵ - تسخیر ستارگان (وَالنُّجُومَ).
- ۱۶ - مخلوقات گوناگونی که در کره زمین آفریده شده (وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ).
- ۱۷ - تسخیر دریاها برای استفاده از گوشت و جواهرات آن (وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا).
- ۱۸ - حرکت کشتی ها بر سینه آنها (وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ).
- ۱۹ - آفرینش کوهها که آرام بخش زمینند (وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ).
- ۲۰ - آفرینش نهرها (وَأَنْهَارًا).
- ۲۱ - ایجاد راههای ارتباطی (وَسُبُلًا).
- ۲۲ - ایجاد علامات برای شناخت راهها (وَعَلَامَاتٍ).
- ۲۳ - استفاده از ستارگان برای راهیابی در شبها (وَالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ).
- ۲۴ - زنده شدن زمینهای مرده به وسیله آب باران (وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).
- ۲۵ - شیر خالص و گوارا که از میان خون و غذای هضم شده خارج می شود

- (نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ).
- ۲۶ - فرآورده هائی که از میوه های درخت نخل و انگور گرفته می شود (و مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا).
- ۲۷ - عسل یک غذای شفا بخش (فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ).
- ۲۸ - بخشیدن همسرانی به انسان از جنس خود او (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا).
- ۲۹ - نعمت فرزندان (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً).
- ۳۰ - انواع روزی های پاکیزه به مفهوم وسیعش (وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ).
- ۳۱ - نعمت گوش (وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ).
- ۳۲ - نعمت چشم (وَ الْأَبْصَارَ).
- ۳۳ - نعمت عقل و هوش (وَ الْإِفْئِدَةَ).
- ۳۴ - خانه ها و مسکنهای ثابت (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا).
- ۳۵ - خانه های سیار (خیمه ها) (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا).
- ۳۶ - وسائل و اسبابهائی که از پشم و کرک و موی حیوانات ساخته و تهیه می شود (وَ مِنْ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ).
- ۳۷ - نعمت سایه ها (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا).
- ۳۸ - نعمت وجود پناهگاههای مطمئن در کوهها (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا).
- ۳۹ - انواع لباسهائی که انسان را از سرما و گرما حفظ می کند (وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ).
- ۴۰ - زره و لباس جنگ که در برابر ضربات دشمن مقاومت دارد (وَ سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بَأْسَكُمْ).

و در پایان این بخش از نعمتها اضافه می کند: کَذَلِكَ يَتِمُّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ: «این گونه خداوند نعمتهایش را بر شما به حد کمال می رساند تا تسلیم فرمان او باشید».

هدف از تشریح نعمتها

احتیاج به تذکر ندارد که: بر شمردن نعمتهای گوناگون الهی در آیات مختلف این سوره، یا سایر آیات قرآن، به اصطلاح برای منت گذاری، و یا کسب وجهه، و مانند آن نیست، که خدا برتر و بالاتر از همه اینها است، و بی نیاز از هر کس و هر چیز. همه اینها در مسیر برنامه های سازنده تربیتی است، برنامه هایی که انسان را به آخرین مرحله تکامل ممکن از نظر معنوی و مادی برساند.

گویاترین دلیل برای این موضوع، همان جمله هایی است که در آخر بسیاری از آیات گذشته آمده است، که در عین تنوع، همگی در همان خط پرورش و تربیت انسان قرار دارد.

در آیه ۱۴ بعد از بیان نعمت تسخیر دریاها می فرماید: (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

در آیه ۱۵ بعد از بیان نعمت کوهها و نهرها و جاده ها می گوید: (لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

در آیه ۴۴ بعد از بیان بزرگترین نعمت معنوی یعنی نزول آیات قرآن می گوید: (وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).

و در آیه ۷۸ بعد از ذکر نعمت بسیار مهم ابزار شناخت (گوش و چشم و عقل) می فرماید: (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

و در آیه ۸۱ بعد از اشاره به تکمیل نعمتهای پروردگار می گوید: (لَعَلَّكُمْ

تُسَلِّمُونَ).

و در آیه ۹۰ بعد از بیان یک سلسله دستورات در زمینه عدل و احسان و مبارزه با فحشاء و منکر و ظلم می فرماید: (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

در حقیقت، در این شش مورد، اشاره به پنج هدف شده است:

- ۱ - شکرگزاری، ۲ - هدایت، ۳ - تفکر، ۴ - تسلیم در برابر دعوت حق،
- ۵ - تذکر و یادآوری که بدون شک، همه با هم پیوند دارند، انسان، نخست تفکر و اندیشه می کند.

هر گاه فراموش کرد، یادآوری می نماید، به دنبال آن حسن شکرگزاری در مقابل بخشنده نعمتها در او بیدار می شود.

سپس، راه به سوی او باز می کند و هدایت می شود.

سرانجام، در برابر فرمانش تسلیم می گردد.

و به این ترتیب، هدفهای پنجگانه فوق، حلقه های تکامل زنجیره ای انسانند که بدون شک، اگر این مسیر به طور صحیح پیموده شود، نتایج پر باری دارد و جای تردید باقی نمی ماند که بر شمردن این نعمتها گاهی به صورت جمعی و گاهی به صورت انفرادی، هیچ هدفی جز ساختن انسان کامل نیست.

پروردگارا! نعمتهای بی پایانت سراسر وجود ما را احاطه کرده است، و ما غرق نعمتهای توئیم اما هنوز تو را نشناخته ایم.

بار الها! درک و دیدی مرحمت فرما که راهگشای طریق معرفت و عشق تو باشد، و توفیقی که، در این راه پر پیچ و خم به کمک ما بشتابد و به سر منزل شکرگزاران واقعی برساند! خداوند! تو نیازهای ما را از هر کس بهتر می دانی، و تقاضاهای ذاتی ما را از خود ما بهتر می شناسی، بر ما آن ببخش که آن چنان باشیم که تو می خواهی، و به ما آن مرحمت کن، که بهتر از آن شویم که مردم می پندارند.

معبود! اکنون که این بخش از تفسیر کتاب بزرگ آسمانیت پایان می گیرد، آخرین روز ماه شعبان، و در آستانه ماه رحمت ماه رمضان می باشد، همه ما را مشمول رحمت خاصیت قرار داده! و توفیق تکمیل این تفسیر را از ما دریغ مدار (إِنَّكَ سَمِيعٌ مُّجِيبٌ).

پایان جلد یازدهم تفسیر نمونه (۱)

پایان سوره نحل

آخر شعبان ۱۴۰۱

* فهرست ها :

- * ۱ - مطالب ۵۰۷
- * ۲ - موضوعی ۵۲۰
- * ۳ - احادیث ۵۷۹
- * ۴ - اعلام ۵۸۲
- * ۵ - کتب ۵۸۵
- * ۶ - ازمنه و امکان ۵۸۷
- * ۷ - قبایل و ۵۸۸
- * ۸ - اشعار ۵۸۹
- * ۹ - کلمات ۵۹۰

(فهرست مطالب)

موضوع صفحه

ق ج

«سوره حجر»

محتوای سوره حجر ۱۵۲...

آرزوهای بی جا! ۱۸۶...

نکته:

آرزوهای دراز، عامل بزرگ غفلت ۲۳۱۱...

تقاضای نزول فرشتگان ۲۵۱۳...

تضمین حفظ قرآن از دستبردها! ۲۹۱۷...

بحث در عدم تحریف قرآن ۳۰۱۸...

دلایل عدم تحریف قرآن ۳۴۲۱...

روایات تحریف ۴۰۲۷...

این روایات بر چند گونه است ۴۰۲۷...

لجاجت و انکار محسوسات ۴۶۳۲...

معنی جمله «سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا» ۵۳۳۸...

شیاطین به وسیله «شهب» رانده می شوند ۵۴۴۰...

موضوع	صفحه
ق ج	
چگونه شیاطین به وسیله «شهب» از آسمان رانده می شوند؟! ۵۷ ۴۲...	
نتیجه بحث ۶۲ ۴۷...	
گنجینه همه چیز نزد ما است ۶۷ ۵۲...	
خزائن خداوند چیست؟ ۷۳ ۵۸...	
نزول مقامی و نزول مکانی ۷۴ ۵۹...	
نقش باد و باران ۷۵ ۶۰...	
نکته:	
پیشینیان و متأخران کیانند؟ ۷۹ ۶۴...	
آفرینش انسان ۸۳ ۶۸...	
نکته ها:	
۱ - تکبر و غرور، سرچشمه بزرگترین بدبختیها است ۹۰ ۷۴...	
۲ - شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد؟ ۹۲ ۷۶...	
۳ - درهای جهنم! ۹۳ ۷۷...	
۴ - «گل تیره» و «روح خدا» ۹۴ ۷۸...	
۵ - جان چیست؟ ۹۵ ۷۹...	
۶ - قرآن و خلقت انسان ۹۷ ۸۱...	

موضوع صفحه

ق ج

دلائل طرفداران «تکامل» ۸۳... ۹۹

پاسخهای طرفداران «ثبوت انواع» ۸۳... ۱۰۰

«فرضیه تکامل» و «مسأله خداشناسی» ۸۵... ۱۰۱

قرآن و مسأله تکامل ۸۶... ۱۰۳

نعمتهای هشت گانه بهشت ۹۰... ۱۰۷

نکته ها:

۱ - باغها و چشمه های بهشت ۹۴... ۱۱۱

۲ - نعمتهای مادی و معنوی ۹۴... ۱۱۱

۳ - کینه ها و حسادتها، دشمن برادری است ۹۵... ۱۱۲

۴ - پاداش کامل ۹۵... ۱۱۲

۵ - بیائید بهشت را در این دنیا بسازیم ۹۶... ۱۱۳

میهمانان ناشناس؟ ۹۸... ۱۱۶

سرنوشت گنهکاران قوم لوط ۱۰۶... ۱۲۴

نکته ها:

۱ - منظور از «قِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ» چیست؟ ۱۱۵... ۱۳۲

۲ - تفسیر جمله «وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ» ۱۱۶... ۱۳۴

موضوع	صفحه
ق ج	
۳ - رابطه «متوسّم» و «مؤمن»	۱۳۴ ۱۱۶...
۴ - مستی شهوت و غرور!	۱۳۵ ۱۱۷...
پایان زندگی دو قوم ستمگر	۱۳۸ ۱۲۰...
اصحاب الایکه کیانند؟	۱۳۸ ۱۲۰...
تجزیه گران و التقاطی ها!	۱۴۵ ۱۲۶...
نکته ها:	
۱ - قرآن موهبت بزرگ الهی	۱۵۲ ۱۳۳...
۲ - چشم به امکانات دیگران دوختن مایه انحطاط است	۱۵۴ ۱۳۵...
۳ - تواضع رهبر	۱۵۵ ۱۳۶...
۴ - مقتسمین چه اشخاصی هستند؟	۱۵۶ ۱۳۶...
مکتبت را آشکارا بگو!	۱۵۹ ۱۳۹...
نکته ها:	
۱ - آغاز دعوت علنی اسلام	۱۶۴ ۱۴۳...
۲ - تأثیر توجه به خدا در قدرت روح	۱۶۴ ۱۴۴...
۳ - عبادت و تکامل	۱۶۵ ۱۴۴...

موضوع	صفحه
«سوره نحل»	ق ج
محتوای سوره نحل ... ۱۴۸ ۱۷۱	
فضیلت تلاوت این سوره ... ۱۵۰ ۱۷۳	
فرمان عذاب نزدیک است ... ۱۵۱ ۱۷۵	
منافع گوناگون حیوانات ... ۱۵۶ ۱۸۰	
اهمیت دامداری و کشاورزی ... ۱۶۲ ۱۸۶	
همه چیز در بند تسخیر تو است ای انسان ... ۱۶۷ ۱۹۱	
نکته ها:	
نعمتهای مادی و معنوی ... ۱۷۲ ۱۹۶	
چرا تنها زیتون و نخل و انگور به میان آمده؟! ... ۱۷۲ ۱۹۷	
تفکر، تعقل، تذکر ... ۱۷۶ ۲۰۰	
نعمت کوهها و دریاها و ستارگان ... ۱۷۹ ۲۰۳	
راه، نشانه، رهبر ... ۱۸۷ ۲۱۱	
معبودهای مرده و فاقد شعور! ... ۱۹۰ ۲۱۵	
«مستکبران» کیانند؟! ... ۱۹۴ ۲۱۹	
آنها که بار گناه دیگران را بر دوش می کشند ... ۱۹۸ ۲۲۳	

موضوع صفحه

ق ج

نکته ها:

۱ - سنت حسنه و سيئه ۲۰۵... ۲۳۱

۲ - تسليم بيهوده! ۲۰۹... ۲۳۴

سرنوشت پاكان و نيكان ۲۱۱... ۲۳۶

وظيفه پيامبران ابلاغ آشكار است ۲۲۷... ۲۴۳

نکته ها:

۱ - بلاغ مبين چيست! ۲۲۷... ۲۵۳

۲ - هر امتی رسولی دارد ۲۲۷... ۲۵۳

معاد و پايان گرفتن اختلافها ۲۳۰... ۲۵۶

پاداش مهاجران ۲۳۶... ۲۶۲

نکته ها:

۱ - هر چند مسلمانان دو هجرت داشتند ۲۳۷... ۲۶۳

۲ - تعبير به «هاجروا في الله» ۲۳۸... ۲۶۴

۳ - جمله «من بعد ما ظلموا» ۲۳۸... ۲۶۴

۴ - جمله «لنبوئنه في الدنيا حسنه» ۲۳۸... ۲۶۴

۵ - انتخاب دو صفت ۲۳۹... ۲۶۵

موضوع	صفحه
ق ج	
اگر نمی دانید بپرسید! ... ۲۴۰ ۲۶۷	
نکته:	
اهل ذکر کیانند؟ ... ۲۴۳ ۲۷۰	
انواع مجازاتها در برابر انواع گناهان! ... ۲۴۷ ۲۷۴	
سجده همه جنبندگان حتی سایه هایشان برای خدا! ... ۲۵۱ ۲۷۹	
دین یکی و معبود یکی! ... ۲۵۹ ۲۸۷	
آنجا که تولد دختر ننگ بود! ... ۲۶۶ ۲۹۴	
نکته ها:	
۱ - چرا فرشتگان را دختران خدا می دانستند؟ ... ۲۶۹ ۲۹۷	
۲ - چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می کرد؟ ... ۲۷۰ ۲۹۸	
۳ - نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن ... ۲۷۴ ۳۰۳	
گر حکم شود که مست گیرند! ... ۲۷۹ ۳۰۷	
اجل مسمی چیست؟ ... ۲۸۱ ۳۰۹	
آبها، میوه ها، دامها ... ۲۸۷ ۳۱۵	
نکته ها:	
۱ - پیدایش شیر چگونه است؟ ... ۲۹۱ ۳۱۹	

موضوع صفحه

ق ج

۲ - مواد غذایی مهم شیر ۲۹۲... ۳۲۱

۳ - شیر غذای خالص و گوارا ۲۹۳... ۳۲۱

پروردگارت به زنبور عسل وحی فرستاد! ۲۹۵... ۳۲۴
نکته ها:

۱ - کلمه وحی و معانی مختلف آن ۲۹۶... ۳۲۵

۲ - آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است؟ ۲۹۷... ۳۲۶

۳ - قبل از هر چیز خانه سازی ۲۹۸... ۳۲۷

۴ - طرز ساخت این خانه ها ۲۹۸... ۳۲۸
نکته ها:

۱ - عسل از چه ساخته می شود؟ ۳۰۰... ۳۲۹

۲ - راههای مطمئن و رام! ۳۰۰... ۳۳۰

۳ - عسل در کجا ساخته می شود؟ ۳۰۱... ۳۳۰

۴ - رنگهای مختلف عسل ۳۰۱... ۳۳۱

۵ - عسل یک ماده فوق العاده شفابخش ۳۰۲... ۳۳۱

۶ - برای انسانها (لِلنَّاسِ) ۳۰۴... ۳۳۴

۷ - مسائل جالب دیگری درباره عسل ۳۰۵... ۳۳۵

موضوع صفحه

ق ج

۸ - زندگی عجیب زنیوران عسل ۳۳۶ ۳۰۶...
 سرچشمه تفاوت روزیها ۳۴۰ ۳۱۰...
 آیا ایجاد تفاوت با عدالت سازگار است؟ ۳۴۲ ۳۱۲...
 نکته ها:

۱ - اسباب و سرچشمه های روزی ۳۴۷ ۳۱۶...
 ۲ - مواسات با دیگران ۳۵۱ ۳۲۰...
 برای خدا شبیه قرار ندهید ۳۵۳ ۳۲۲...
 دو مثال زنده برای مؤمن و کافر! ۳۵۸ ۳۲۶...
 نکته ها:

۱ - انسانهای آزاده و اسیر! ۳۶۲ ۳۳۰...
 ۲ - نقش «عدالت» و «راستی» در زندگی انسانها ۳۶۳ ۳۳۲...
 ۳ - مراد از «الَّذِي يُأْمُرُ بِالْعَدْلِ» ائمه هستند ۳۶۴ ۳۳۲...
 انواع نعمتهای مادی و معنوی ۳۶۶ ۳۳۴...
 نکته ها:

۱ - انسان در آغاز هیچ علمی نداشت ۳۶۷ ۳۳۵...
 ۲ - نعمت ابزار شناخت ۳۶۸ ۳۳۶...

- موضوع صفحه
- ق ج
- ۳ - تا شکر او را به جای آورید (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) ۳۳۸... ۳۷۰
- نکته ها:
- ۱ - اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان ۳۴۰... ۳۷۱
- ۲ - پیوند آیات این مبحث ۳۴۲... ۳۷۳
- سایه ها، مسکن ها، و پوشش ها ۳۴۵... ۳۷۷
- نکته ها:
- ۱ - منظور از «نِعْمَتَ اللَّهِ» چیست؟ ۳۵۰... ۳۸۱
- ۲ - در کشاکش نیروی حق و باطل ۳۵۰... ۳۸۲
- آنجا که تمام درها به روی بدکاران بسته می شود ۳۵۳... ۳۸۵
- نکته ها:
- ۱ - تعبیر به «شُرَكَائِهِمْ» ۳۵۶... ۳۸۸
- ۲ - در عرصه قیامت بتها نیز ظاهر می شوند ۳۵۶... ۳۸۸
- ۳ - مشرکان اعتراف میکنند که این معبودها را پرستش میکردند ۳۵۷... ۳۸۹
- ۴ - تعبیر به «فَالْقُوا إِلَهُهُمُ الْقَوْلُ» ۳۵۷... ۳۸۹
- نکته ها:
- ۱ - قرآن بیانگر همه چیز است ۳۶۱... ۳۹۳

موضوع صفحه

ق ج

۲ - چهار مرحله هدایت ۳۹۷ ۳۶۵...

جامعترین برنامه اجتماعی ۳۹۹ ۳۶۶...

جامعترین آیات خیر و شرّ ۴۰۴ ۳۷۲...

استحکام پیمانهای شما دلیل بر ایمان شماست! ۴۰۹ ۳۷۶...

نکته ها:

۱ - فلسفه احترام به عهد و پیمان ۴۱۵ ۳۸۲...

۲ - عذرهای ناموجه برای نقض پیمان ۴۱۷ ۳۸۴...

زندگی پاکیزه در گرو چیست؟ ۴۲۰ ۳۸۷...

نکته ها:

۱ - سرمایه های جاودانی ۴۲۳ ۳۹۰...

۲ - برابری مرد و زن ۴۲۴ ۳۹۱...

۳ - ریشه های عمل صالح از ایمان سیراب می گردد ۴۲۵ ۳۹۲...

۴ - حیات طیّبه چیست؟ ۴۲۷ ۳۹۴...

این گونه قرآن بخوان ۴۳۰ ۳۹۶...

نکته ها:

۱ - موانع شناخت ۴۳۲ ۳۹۷...

موضوع	صفحه
ق ج	
۲ - چرا از شیطان رجیم به خدا پناه بریم؟ ... ۳۹۹ ۴۳۴	
۳ - آنها که زیر پرچم حقند و آنها که تحت لوای شیطانند؟ ... ۴۰۰ ۴۳۴	
۴ - آداب تلاوت قرآن ... ۴۰۱ ۴۳۵	
دروغ رسوا! ... ۴۰۵ ۴۴۰	
نکته ها:	
زشتی دروغ از دیدگاه اسلام؟ ... ۴۱۲ ۴۴۷	
۱ - راستگوئی و اداء امانت ... ۴۱۲ ۴۴۷	
۲ - دروغ سرچشمه همه گناهان ... ۴۱۲ ۴۴۸	
۳ - دروغ سرچشمه نفاق ... ۴۱۴ ۴۴۹	
۴ - دروغ با ایمان سازگار نیست ... ۴۱۴ ۴۴۹	
۵ - دروغ، نابودکننده سرمایه اطمینان ... ۴۱۵ ۴۵۰	
بازگشت کنندگان از اسلام (مرتدین) ... ۴۱۸ ۴۵۴	
نکته ها:	
۱ - تقیه و فلسفه آن ... ۴۲۳ ۴۵۹	
۲ - مرتد فطری، و ملی، و فریب خوردگان ... ۴۲۶ ۴۶۲	
آنها که کفران کردند و گرفتار شدند ... ۴۲۹ ۴۶۶	

موضوع صفحه

ق ج

نکته ها:

۱ - آیا مثال است یا یک جریان تاریخی؟ ... ۴۳۰ ۴۶۷

۲ - رابطه «امنیت» و «روزی فراوان» ... ۴۳۳ ۴۶۹

۳ - لباس گرسنگی و ناامنی ... ۴۳۳ ۴۷۰

۴ - کفران نعمت و تضییع مواهب الهی ... ۴۳۴ ۴۷۱

دروغگویان هرگز رستگار نخواهند شد ... ۴۳۸ ۴۷۴

پاسخ به یک سؤال ... ۴۴۰ ۴۷۶

ابراهیم (به تنهایی) یک امت بود! ... ۴۴۸ ۴۸۴

ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان ... ۴۵۵ ۴۹۱

آخرین سخن در مورد سوره نحل ... ۴۶۲ ۴۹۹

هدف از تشریح نعمتها ... ۴۶۵ ۵۰۲

(فهرست موضوعی)

فهرست موضوعی تفسیر، بر محورهای ذیل تنظیم گردیده است:

* معرفت (شناخت)

* آفریدگار (خالق):

* ادله اثبات

* صفات

* انسان (به عنوان مخلوق محور تکالیف الهی)

* رابطه با خدا

* رابطه با انسان ها

* رابطه با طبیعت

* رابطه با خود

* هدف از خلقت انسان

* امکانات (جهت رسیدن به هدف):

* امکانات مادی: خلقت آسمان ها و زمین و...

* امکانات معنوی: هدایت به وسیله انبیاء و اوصیاء و عقل

(نبوت و امامت)

* معاد (و متعلقات آن)

شناخت

(شناخت)

انسان در آغاز هیچ نمی داند و فقط استعداد دارد ۳۶۷...

تعمیم و تجرید ۳۶۸...

تجزیه گران و التقاطی ها (نداشتن یک ایدئولوژی صحیح) ۱۴۵...

در جهان بینی توحیدی همه چیز به خدا منتهی می گردد ۳۵۰...

* جهان خارج

شناخت جهان خارج و ابزار آن ۳۶۸...

* فراگیری علم

شکر ابزار فراگیری ۳۷۰...

(ابزار شناخت)

نعمت ابزار شناخت ۳۶۶...

* حس و تجربه

از آگاهان بپرسید ۲۶۷...

رجوع به آگاهان ۲۶۸...

گوش نخستین وسیله شناخت ۳۶۸...

* عقل

پروازهای مادی و پروازهای فکری ۳۷۴...

* تاریخ و آثار تاریخی

ضرب المثل یا واقعیت تاریخی ۴۶۷...

فلسفه تاریخ گذشتگان به طور مکرر در قرآن ۲۲...

* فطرت

انسان در آغاز هیچ نمی داند و فقط استعداد دارد ۳۶۷...

(موانع شناخت)

موانع شناخت ۴۳۲...

گناهان آثار سوئی روی حس تشخیص می گذارند ۴۵۷...

* غفلت

آرزوهای طولانی، عامل غفلت ۲۳...

* تقلید کورکورانه

آنجا که تولد دختر ننگ بود ۲۹۴...

* هواپرستی

آنها که همیشه به فکر لذات مادی اند ۲۱...

دنیا پرستان همه چیز را با معیارهای مادی می سنجند ۲۶...

مستی بالاتر از مستی شراب ۱۳۵...

* کبر و غرور

تکبر و غرور سرچشمه بدبختی ابلیس ۹۰...

کفران نعمت پس از شناخت نعمت ۳۸۰...

* آرزوها

آرزوهای طولانی، عامل غفلت ۲۳...

* وسوسه شیاطین

ابلیس و اغوای نسل آدم ۸۷...

مخلصان از اغوای شیطان در امانند ۸۸...

چگونه عرب جاهلی فرزند خود را زنده به گور می کرد ۳۱۱ - ۳۱۲...

شیطان تنها بر کسی که ولایتش را پذیرفته تسلط دارد ۴۳۱...

نخستین پایه گذار مکتب جبر شیطان بود ۹۲...

* دوستان

از دوستی با دروغگو بپرهیزید ۴۵۰...

* اعمال مانع:

* دروغ و افتراء

تهمت و افترا ۴۴۵...

پی آمدهای دروغ ۴۴۷...

دروغ سرچشمه نفاق ۴۴۹...

دروغ سرمایه اطمینان را از بین می برد ۴۵۰...

* ارتداد

حکم کسانی که فریب خورده و اسلام را ترک گفته اند ۴۵۷...

(زمینه های شناخت)

* تقوا

تقوا نخستین شرط رهروان راه حق ۴۳۲...

(انگیزه شناخت)

* فطری

انسان در آغاز هیچ نمی داند و فقط استعداد دارد ۳۶۷...

خالق

(ادله وجود)

* برهان نظم

* خورشید، ماه، ستارگان و زمین

منزلگاه خورشید و ماه، برج های آسمانی است ۵۵...

اهمیت خاک ۹۱...

ستارگان اسباب هدایت ۲۰۸... - ۲۰۷

صورت ها و اشکال فلکی ۲۰۹...

* آفرینش انسان

آفرینش انسان ۸۳...

ترکیب خلقت آدم از گل تیره و روح خدا ۹۴...

آفرینش عجیب انسان ۱۸۱...

ادوار خلقت انسان ۳۴۰...

اختلاف در ارزاق ۳۴۱...

تفاوت استعدادها و خلقت ۳۴۲...

تساوی استعدادها و خلقت، زیان بخش است ۳۴۳...

موهبت همسر و فرزندان ۳۴۶...

انسان در آغاز هیچ نمی داند و فقط استعداد دارد ۳۶۷...

مرد و زن برابرند ۴۲۴...

* روح

توجه به خدا و قدرت روح ۱۶۴...

* کوه ها

آفرینش کوه ها ۶۸...

کوه ها، زره زمین و مرکز منافع ۲۰۶...

پناه گاه های کوهستانی وسیله نجات ۳۷۸...

* سایه ها

فوائد سایه ها ۲۸۱...

سایه، مسکن و پوشش، نعمت و دلیل توحید ۳۷۷...

* گیاهان

گیاهان مهم ترین عامل زندگی بشر ۶۸...

آفرینش گیاهان طبق اندازه معین ۶۹...

نعمت خرما و انگور آیتی دیگر بر توحید ۳۱۸...

* پیدایش ابر و باد و باران

نقش بادهای و نزول باران ۷۵...

نعمت نزول باران و برکات بسیار آن ۱۹۳...

باران و احیاء زمین دلیل توحید و معاد ۳۱۵ - ۳۱۶...

* دریاها و کشتی ها

نعمت وجود دریاها و منافع آن ۲۰۳...

کشتی نعمتی از نعمت های خداوند ۲۰۵ - ۲۰۶...

* ارزاق عمومی

روزی موجودات و وسائل زندگی همه در روی زمین ۷۰...

زیتون، نخل و انگور، میوه های گران بها ۱۹۷...

مواد غذائی و داروئی خرما ۱۹۸ - ۱۹۹...

خرما از سرطان جلوگیری می کند ۱۹۹...

انگور بهترین میوه ۲۰۰...

نعمت خرما و انگور آیتی دیگر بر توحید ۳۱۸...

تولید شیر، در وجود حیوانات ۳۱۷...

مواد غذائی موجود در شیر ۳۲۱...

شیر غذای خالص ۳۲۱...

مواد غذائی شیر در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۲۱...

شیر باعث روئیدن گوشت و استخوان است ۳۲۲...

مواد تکثیر دهنده عسل ۳۲۹...

الوان مختلف عسل و محل ساخت آن ۳۳۱...

عسل، ماده شفا بخش ۳۳۱...

داروئی چون عسل نیست ۳۳۴...

عسل ماده ای فاسد نشدنی ۳۳۵...

اختلاف در ارزاق ۳۴۱...

سرچشمه اختلاف در ارزاق ۳۴۰ - ۳۴۶...

روزی های پاکیزه ۳۴۶...

گوشت های حرام ۴۷۴...

انحصار حرمت در چهار چیز ۴۷۶...

* پرندگان

خلقت پرندگان و نعمت قدرت پرواز ۳۷۰...

نیروی بالابر وسیله پرواز ۳۷۱...

شگفتی های جهان پرندگان، دلیل توحید و عظمت آفرینش ۳۷۲...

پروازهای مادی و پروازهای فکری ۳۷۳...

* زنبوران عسل

زنبور عسل، حشره محبوب ۳۲۴...

زنبوران وحی را دریافت می کنند ۳۲۵...

زنبور عسل و الهام غریزی ۳۲۶...

انتخاب مسکن، اولین وظیفه زنبور ۳۲۷...

استخراج شیره گلها برای تبدیل به عسل ۳۲۸...

زنبور و شناسائی گل های قابل استفاده ۳۲۹...

چینه دان زنبور، مرکز تهیه عسل ۳۳۰...

تلاش زنبوران برای مردم ۳۳۴...

زندگی منظم زنبوران و شهرهای بدون فقیر و بی کار ۳۳۶...

فوائد نیش زنبورها در طب ۳۳۶...

روح کندو کدام است؟ ۳۳۸...

چه کسی حاکم بر شهر زنبوران است؟ ۳۳۸...

* انواع مختلف حیوانات

منافع گوناگون حیوانات ۱۸۰...

نعمت خلقت انعام و چهارپایان ۱۸۷ - ۱۸۲

دام ها ۳۱۵...

تولید شیر، در وجود حیوانات ۳۱۷...

نعمت وجود چهارپایان، درس عبرت ۳۱۷...

برکات وجود چهارپایان در تهیه وسائل زندگی ۳۷۵...

* اعضاء بدن

چگونگی تولید شیر و ترکیبات آن ۳۱۹...

مواد غذائی موجود در شیر ۳۲۱...

شیر غذای خالص ۳۲۱...

گوش نخستین وسیله شناخت ۳۶۸...

لباس، تن و لباس جنگ، نعمت دیگر ۳۷۸...

(صفات)

* صفات ذات

* علم:

* حکیم

حکمت و علم اقتضای حشر و معاد را دارد ۷۸...

علم خدا به آفرینش، فلسفه دستوراتش ۱۴۷...

تساوی استعدادها و خلقت زیان بخش است ۳۴۳...

* خبیر

آگاهی خدا بر همه چیز ۷۷...

هم از گذشتگان خبر داریم و هم آیندگان ۷۹...

علم خدا به آفرینش، فلسفه دستوراتش ۱۴۷...
 خداوند می داند رسالتش را در کجا قرار دهد ۱۷۸...
 خداوند از پنهان و آشکار آگاه است ۲۱۵...
 آگاهی از غیب مخصوص خدا است ۳۶۰...
 با توجه به علم خداوند سؤال الهی به چه معنا است؟ ۱۵۹...
 * توحید:

توحید و معاد ۷۷...
 نعمت خرما و انگور آیتی دیگر بر توحید ۳۱۸...
 شگفتی های جهان پرندگان، دلیل توحید و عظمت آفرینش ۳۷۲...
 سایه، مسکن و پوشش، نعمت و دلیل توحید ۳۷۷...
 در جهان بینی توحیدی همه چیز به خدا منتهی می گردد ۳۵۰...
 اشاره ای به توحید و معاد در یک آیه ۱۴۵...
 توحید یک اصل فراگیر در تمام مراحل ۲۵۸...
 * توحید عبادت

عبادت تا هنگام مرگ ۱۶۲...
 همه چیز خدا را سجده می کند ۲۷۹...
 جنبندگان آسمان و زمین سجده می کنند ۲۸۲...
 توحید عبادت ۲۸۷...
 در مشکلات به او پناه می برند ۲۹۰...
 در سه آیه، با چهار بیان، دلیل توحید عبادت مشخص شده ۲۸۸...
 * توحید ذات:

خدا یکی است ۲۱۷...

تشبیه خدا ۳۵۳...

مقایسه خداوند با مثال ممنوع ۳۵۴...

تشبیه، خطرناکترین پرتگاه ۳۵۵...

* توحید افعال:

* توحید خالقیت

آیا کسی که خلق می کند و آن کس که قدرت خلق ندارد مساویند؟ ۲۰۹...

* توحید مالکیت

خزائن همه چیز نزد خداست ۶۷ - ۷۱...

مالک آسمان ها و زمین اوست ۲۸۸...

* توحید حاکمیت (تکوینی)

چه کسی حاکم بر شهر زنبوران است؟ ۳۳۸...

* توحید قانون گذاری (حاکمیت تشریعی)

هدایت انسان ها بر عهده خداوند است ۱۹۱...

برای هر امتی رسولی فرستادیم ۲۴۶...

هر امتی رسولی دارد ۲۴۳...

دین و قوانین از اوست، توحید قانون گذاری ۲۸۹...

* اراده و مشیت

اراده تکوینی خدا ۲۵۹...

اراده خداوند در سخن امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) ۲۶۰...

خداوند می داند رسالتش را در کجا قرار دهد ۱۷۸...

* ازلیت و ابدیت

هر چه با خدا ارتباط یابد دوام می یابد ۴۲۱...

پیوند با خدا جاودانگی می آورد ۴۲۳...

* دیگر صفات

نشانه های عظمت خداوند در زمین ۶۷...

گوشه هایی از نشانه های عظمت خدا ۵۴...

* صفات فعل

* رحیم

نیکی ها از ناحیه خدا و بدی ها از خود او ۲۵۰...

خداوند ترحم می کند و اجل گناهکاران را تأخیر می اندازد ۳۰۷...

* عادل

رزق و روزی به اندازه می دهد ۷۲...

معانی مختلف عدل ۴۰۱...

خشونت به اندازه خشونت ۴۹۳...

تفاوت استعدادها و خلقت با عدل سازگار است ۳۴۲...

* لطیف

و اگر خدا بخواهد مؤاخذه کن، کسی سالم نمی ماند ۳۰۸...

* رزاق

رزق و روزی به اندازه می دهد ۷۲...

اختلاف در ارزاق ۳۴۱...

* دیگر صفات

نعمت های خدا قابل شمارش نیست ۲۱۰...

یاری خدا در دنیا و آخرت ۲۵۲...

اگر خدا بخواهد مؤاخذه کن، کسی سالم نمی ماند ۳۰۸...

- تشبیه خدا ۳۵۳...
 مقایسه خداوند با مثال ممنوع ۳۵۴...
 تشبیه، خطرناکترین پرتگاه ۳۵۵...
 کسانی که به خدا دروغ می بندند هرگز رستگار نخواهند شد ۴۶۹...
 خداوند یاور پرهیزگاران است ۴۹۶...
 خدا با نیکوکاران است ۴۹۷...
 خداوند می داند رسالتش را در کجا قرار دهد ۱۷۸...

انسان

(هدف از خلقت انسان)

* تکامل

- تکامل انواع از نظر علمی و ادله آن ۹۷...
 پاسخ طرفداران ثبوت انواع ۹۹...
 فرضیه تکامل و خداشناسی ۱۰۱...
 قرآن و تکامل انواع ۱۰۳...
 مهمترین دلیل طرفداران ثبوت انواع ۱۰۵...
 تکامل در پرتو عبادت ۱۶۵...
 در رسیدن به مقصد، سه چیز لازم است: راه، هدف و رهبر ۲۱۱...
 از آگاهان بپرسید ۲۶۷...
 رجوع به آگاهان ۲۶۸...
 زندگی پاکیزه در گرو چیست؟ ۴۲۰...

* عبادت

- تأکید پیامبر نسبت به شرکت در صف اول نماز جماعت ۷۹...
 عبادت تا هنگام مرگ ۱۶۲...
 تکامل در پرتو عبادت ۱۶۴...
 هدف این است که شکر او را به جای آورید ۳۷۰...
 چگونه می توانیم حق شکر او را به جای آوریم ۲۱۰...

(حقیقت انسان)

- آفرینش انسان ۸۳...
 داستان آفرینش آدم ۸۴...
 ادوار خلقت انسان ۳۴۰...

* روح

- توجه به خدا و قدرت روح ۱۶۴...
 حسن زیبایی، یکی از چهار بعد روح انسانی ۲۰۴...

* جسم

- چگونگی تولید شیر و ترکیبات آن ۳۱۹...

* ترکیب

- ترکیب خلقت آدم از گل تیره و روح خدا ۹۴...

(صفات و ویژگی های انسان)

- روح شریف و عظیم الهی در انسان ۸۴...

- تعبیراتی برای آزادی اراده انسان در آیات قرآن ۸۹...
 انسان خصیم و مبین است ۱۸۱...
 نیکی ها از ناحیه خدا و بدی ها از ناحیه خود او ۲۵۰...
 اختلاف در ارزاق ۳۴۱...
 تفاوت استعدادها و خلقت ۳۴۲...
 تساوی استعدادها و خلقت زیانبخش است ۳۴۱...
 تلاش برای روزی ۳۴۸...
 انسان های آزاده و اسیر ۳۶۲...
 انسان در آغاز هیچ نمی داند و فقط استعداد دارد ۳۶۷...

(کردار انسان)

- زندگی پاکیزه در گرو چیست؟ ۴۲۰...

(نعمتهای وجود انسان)

- نعمت ابزار شناخت ۳۶۶...
 گوش نخستین وسیله شناخت ۳۶۹...

(مسئولیت های انسان)

- هدایت و ضلالت و مسئولیت اعمال ۴۱۳...

تا جامعه انسانی برپاست، تکالیف الهی نیز ادامه دارد ۱۶۶...

* در برابر خالق

* ایمان

* ایمان

در کشاکش نیروی حق و باطل تصمیم کارساز است ۳۸۲...

* آثار ایمان

یاری خدا در دنیا و آخرت ۲۵۲...

ثروت فدای هجرت و دین ۲۶۱...

نقش توحید و شرک در تمام اعمال و برنامه ها ۳۶۲...

عمل صالح از ایمان سرچشمه می گیرد ۴۲۵...

استحکام پیمان های شما نشانه ایمان شماست ۴۰۹...

تفاوت عمل با انگیزه ایمان و بدون آن ۴۲۶

کسانی که ایمان نمی آورند هدایت نمی شوند ۴۴۶...

* ایمان و عمل صالح

عمل صالح از ایمان سرچشمه می گیرد ۴۲۵...

* مؤمنین

مخلصان از اغوای شیطان در امانند ۸۹...

سرنوشت پاکان و نیکان ۲۳۶...

یاری خدا در دنیا و آخرت ۲۵۲...

دو مثال و تشبیه برای مؤمن و کافر ۳۵۸...

دعوت به عدالت و داشتن روش مستقیم از صفات مؤمن است ۳۵۹...

کثرت عددی مخالفان نباید سبب ضعف گردد ۴۱۲...

منظور از «متوسمین» ۱۳۴...

* ایمان حقیقی و دروغین

مشرکان در قیامت نیز دروغ می گویند ۲۳۴...

تفاوت عمل با انگیزه ایمان و بدون آن ۴۲۶...

ایمان اجباری بیهوده است ۱۹۲...

* کفر و شرک

آیا کسی که خلق می کند و آن کس که قدرت خلق ندارد مساویند؟ ۲۰۹...

نفی عقیده «ثنوین» (دوگانه پرستان) ۲۸۸...

* اسباب کفر و شرک

تکبر و غرور سرچشمه بدبختی ابلیس ۹۰...

در کشاکش نیروی حق و باطل تصمیم کارساز است ۳۸۲...

قوای سرچشمه انحرافات ۴۰۳...

* آثار کفر و شرک

اگر فرشته نازل شود و ایمان نیاورند، مهلت داده نمی شوند ۲۷...

مذهب، زائیده جهل بشر است ۲۲۴...

نقش توحید و شرک در تمام اعمال و برنامه ها ۳۶۲...

دروغگوئی از بی ایمانی سرچشمه می گیرد ۴۴۶...

از پیش خود چیزی را حلال و حرام شمارید ۴۷۷...

* کافر و مشرک

آرزوی مسلمان بودن ۱۹...

آنها که همیشه به فکر لذات مادی اند ۲۱...

دنیا پرستان همه چیز را با معیارهای مادی می سنجند ۲۶...

- سرانجام کفار جسور ۱۷۵...
- مستکبران چه کسانی هستند؟ ۲۱۹...
- مشرکان در قیامت نیز دروغ می گویند ۲۳۴...
- آیا منتظر آمدن فرشته برای ابلاغ رسالتند ۲۴۳...
- قرار دادن سهمیه ای از روزی برای بتها ۲۹۴...
- سه قسمت از بدعت ها و عادات شوم مشرکان ۲۹۴...
- آنجا که تولد دختر ننگ بود ۲۹۴...
- برای خدا دختر قائل شده اند ۲۹۵...
- نگ دختر را بپذیرد یا فرار کند ۲۹۶...
- فرشتگان را دختران خدا دانستن، چرا؟ ۲۹۷...
- من با دست خود دخترکم را زنده به گور کردم ۳۰۰...
- آنچه ناپسند می شمارند را برای خدا و آنچه خوب است را برای خود می دانند ۳۱۰...
- چگونه عرب جاهلی فرزند خود را زنده به گور می کرد ۳۱۱ - ۳۱۲...
- دو مثال و تشبیه برای مؤمن و کافر ۳۵۸...
- چهار صفت کاملاً منفی در مشرکان ۳۵۹...
- کفران، پس از شناخت نعمت ۳۸۲...
- کیفر کفار و کسانی که از سیل خدا سد کردند ۳۹۰...
- * بت پرستی
- بت ها توان آفریدن را ندارند ۲۱۵...
- قرار دادن سهمیه ای از روزی برای بتها ۲۹۴...
- در عرصه قیامت بت ها نیز ظاهر می شوند ۳۸۸...

* مسئولیتها و احکام:

* تقوا

سرنوشت پاکان و نیکان ۲۳۶...

پرهیزگاران در سرای خویش، هر چه می خواهند می یابند ۲۳۹...

تقوا نخستین شرط رهروان راه حق ۴۳۳...

خداوند یاور پرهیزگاران است ۴۹۶...

دستور جامعی از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفات پرهیزکاران ۴۹۷...

رعایت اصول تقوا در عین لزوم برخورد ۴۹۹...

* تقیه و ارتداد

تقیه یک سپر دفاعی ۴۵۹...

تقیه و فلسفه آن ۴۵۹...

حکم کسانی که در اثر فشار دشمن از اسلام برگردند ۴۵۳...

کجا تقیه حرام است؟ ۴۶۲...

تقیه به عنوان یک سپر دفاعی در سخن امام صادق (علیه السلام) ۴۶۱...

حکم افراد مرتد ۴۵۵ - ۴۵۴

حکم کسانی که فریب خورده و اسلام را ترک گفته اند ۴۵۷...

مرتد ملی و فطری ۴۶۲...

احکام سه گانه مرتد فطری ۴۶۲...

* عمل

* عبادات:

عبادت تا هنگام مرگ ۱۶۲...

تکامل در پرتو عبادات ۱۶۵...

* نماز

تأکید پیامبر نسبت به شرکت در صف اول نماز جماعت ۷۹...

* جهاد

جهاد در سخن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ۹۳...

* غیر عبادات

* ارتباطاتی که مشمول اوامر و نواهی خداوند می گردد

سوگند را وسیله نفاق قرار ندهید ۴۱۴...

* در برابر انسانها

مرد و زن برابرند ۴۲۴...

رعایت اصول تقوا در عین لزوم برخورد ۴۹۹...

* ارتباط با خویشان:

موهبت همسر و فرزندان ۳۴۵...

تلاش برای روزی ۳۴۸...

مواسات در زندگی با زیر دستان ۳۵۱...

نقش عدالت و راستی در زندگی ۳۶۳...

* رابطه با همسر

اسلام و احیاء ارزش مقام زن ۳۰۳...

اسلام و دفاع از حقوق زنان ۳۰۳...

* رابطه با فرزندان

پدر در هنگام تقسیم تحفه نخست از دختر شروع کند ۳۰۴...

آنجا که تولد دختر ننگ بود ۲۹۴...

برای خدا دختر قائل شده اند ۲۹۵...

ننگ دختر را بپذیرد یا فرار کند ۲۹۶...

من با دست خود دخترکم را زنده به گور کردم ۳۰۰...

* ارتباط با جامعه:

برای مبارزه با مفاسد، روی جنبه های مثبت نیز باید کار کرد ۱۳۵...

شش اصل مهم برای رشد و اصلاح جامعه ۳۹۹...

اصناف مؤثر در صلاح و فساد جامعه ۴۰۶...

رابطه امنیت و روزی فراوان ۴۶۹...

* روابط اقتصادی

تعبیر از «استقلال اقتصادی» به جمال ۱۸۴...

* قراردادهای:

* مجاز

الف - پیمان ها و معاهدات

وفای به عهد مهم ترین وظیفه ۴۱۱... - ۴۱۰

استحکام پیمان های شما نشانه ایمان شماست ۴۰۹...

شکستن پیمان عمل زشتی است ۴۱۲...

سرمایه اعتماد متقابل و استحکام آن با وفای به عهد ۴۱۵...

هرمزان و ایمان به خاطر وفای به عهد مسلمین ۴۱۶...

عذر ناموجه در نقض پیمان ۴۱۷...

* روابط مدیریتی (سیاسی)

* رهبری

تواضع شرط رهبری ۱۵۵... - ۱۵۱

بالاترین نعمت، وجود رهبری ۳۸۲...

- مسئولیت رهبران اسلامی ۳۹۰...
- چگونگی هدایت و رهبری جامعه در حال انتقال ۴۴۰...
- * روابط شهروندی
- * امانت و عدالت اجتماعی
- معانی مختلف عدل ۴۰۱...
- احیای اصول سه گانه عدل و احسان و ایتاء ذی القربی ۴۰۴...
- مرد و زن برابرند ۴۲۴...
- خشونت به اندازه خشونت ۴۹۳...
- * روابط جهانی
- * روابط با حکومت‌های مسلمان
- ترس بی دلیل دولت های اسلامی از قدرت های بزرگ ۴۱۸...
- * روابط با غیر مسلمین
- شکست ارتش ساسانیان توسط مسلمانان در عصر خلیفه دوم ۴۱۶...
- * روابط فکری (علمی)
- * رابطه استاد و شاگرد
- یک روش مؤثر تربیتی ۲۰۹...
- * روابط اخلاقی:
- * اخلاق ممدوح:
- * تواضع
- تواضع شرط رهبری ۱۵۱ - ۱۵۵...
- * توکل
- صبر و توکل لازمه هجرت ۲۶۵...

شیطان تسلطی بر متوکلان ندارد ۴۳۲...

* حلم و صبر

صبر و توکل لازمه هجرت ۲۶۵...

پاداش صابران و استقامت کنندگان ۴۲۲... - ۴۲۱

* آداب معاشرت و دوستی

مواسات در زندگی با زیر دستان ۳۵۱...

* نیکی و احسان

نیکی و احسان ۴۰۲...

خدا با نیکوکاران است ۴۹۷...

* ایثار

ثروت فدای هجرت و دین ۲۶۱...

اجرت هجرت، جایگاه ارزشمند در دنیا و آخرت ۲۶۲...

* راستگویی

نقش عدالت و راستی در زندگی ۳۶۳...

راستگویی و ادای امانت ۴۴۷...

* شکر

شکر ابزار فراگیری ۳۷۰...

* آرامش

مسکن وسیله آرامش ۳۷۴...

* اخلاص

مخلصان از اغوای شیطان در امانند ۸۹...

* خشوع

همه چیز خدا را سجده می کند ۲۷۹...

- جنبنندگان آسمان و زمین سجده می کنند ۲۸۲...
 فرشتگانی که دائم در سجده اند در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۲۸۴...
 * فکر
 تفکر، تعقل و تذکر ۲۰۰...
 * استغفار و توبه
 توبه و اصلاح، وسیله غفران ۴۸۱...
 * استعاذه
 استعاذه در سخن امام صادق(علیه السلام) ۴۳۶...
 * زیرکی و زرنگی
 منظور از «متوسمین» ۱۳۴...
 * عفو و گذشت
 عفو و گذشت جمیل و زیبا! ۱۴۶...
 * اتکا و اعتماد به نفس
 چشم به امکانات دیگران ندوز، خود به پا خیز! ۱۵۴...
 * توجه
 توجه به خدا و قدرت روح ۱۶۴...
 * پرسیدن
 از آگاهان بپرسید ۲۶۷...
 رجوع به آگاهان ۲۶۸...
 * عدالت
 دعوت به عدالت و داشتن روش مستقیم از صفات مؤمن است ۳۵۹...
 نقش عدالت و راستی در زندگی ۳۶۳...

معانی مختلف عدل ۴۰۱...

* وفای به عهد

استحکام پیمان های شما نشانه ایمان شماست ۴۰۹...

وفای به عهد مهم ترین وظیفه ۴۱۱... - ۴۱۰

سرمایه اعتماد متقابل و استحکام آن با وفای به عهد ۴۱۵...

هرمزان و ایمان به خاطر وفای به عهد مسلمین ۴۱۶...

راستگوئی و ادای امانت ۴۴۷...

* اخلاق مذموم:

قوای سرچشمه انحرافات ۴۰۳...

* دروغ

مشركان در قیامت نیز دروغ می گویند ۲۳۵...

دروغگوئی از بی ایمانی سرچشمه می گیرد ۴۴۶...

پی آمدهای دروغ ۴۴۷...

زشتی دروغ از دیدگان اسلام ۴۴۷...

دروغ سرچشمه نفاق ۴۴۹...

دروغ سرمایه اطمینان را از بین می برد ۴۵۰...

دروغگویان هرگز رستگار نخواهند شد ۴۷۴...

از پیش خود چیزی را حلال و حرام شمارید ۴۷۷...

کسانی که به خدا دروغ می بندند هرگز رستگار نخواهند شد ۴۷۹...

افتراء بر خدا ۴۷۹...

* کینه و حسادت

کینه ها و حسادت ها، دشمن برادری است ۱۱۲...

* تکبر

تکبر و غرور سرچشمه بدبختی ابلیس ۹۰...

مستکبران چه کسانی هستند ۲۱۹...

* تهمت

تهمت و افترا ۴۴۴...

* کفران و تضییع نعمت

کفران و مجازات ۲۹۱...

آنها که کفران کردند و گرفتار شدند ۴۶۶...

کیفر کفران نعمت ۴۶۷...

سرانجام کفران نعمت در میان بنی اسرائیل ۴۶۸...

سرانجام کفران نعمت در «قوم سبا» ۴۶۸...

تضییع نعمت ۴۷۱...

* نفاق

سوگند را وسیله نفاق قرار ندهید ۴۱۴...

دروغ سرچشمه نفاق ۴۴۹...

* هوا پرستی

آنها که همیشه به فکر لذات مادی اند ۲۱...

دنیا پرستان همه چیز را با معیارهای مادی می سنجند ۲۶...

مستی بالاتر از مستی شراب ۱۳۵...

* ظلم

اعتراف ستمگران به هنگام قبض روح ۲۳۱...

ظلم در هر جامعه ای سرانجام به خانه ظالم باز می گردد ۲۳۱...

ظلم و ستم انسان سرانجام دامن خودش را می گیرد ۲۴۴...

* غفلت

آرزوهای طولانی، عامل غفلت ۲۳...

* آمال و آرزوها

آرزوهای طولانی، عامل غفلت ۲۳...

* غرور

تکبر و غرور سرچشمه بدختی ابلیس ۹۰...

* گناه

انواع مجازات ها در مقابل انواع گناهان ۲۷۴...

چهار نوع مجازات در مقابل چهار نوع گناه ۲۷۶...

بار گناهان خود و گمراه شدگان را بر دوش می کشند ۲۲۳ - ۲۲۵...

قوای سرچشمه انحرافات ۴۰۳...

گناهان آثار سوئی روی حس تشخیص می گذارند ۴۵۷...

* مکر

پاسخ عملی خداوند به مکر کنندگان ۲۲۷...

کیفر اخروی مکاران ۲۲۹...

مکر کنندگان نباید احساس امنیت کنند ۲۷۵...

* پیمان شکنی

شکستن پیمان عمل زشتی است ۴۱۲...

عذر ناموجه در نقض پیمان ۴۱۷...

* ترس مذموم

ترس بی دلیل دولت های اسلامی از قدرت های بزرگ ۴۱۸...

* در برابر خود

تلاش برای روزی ۳۴۸...

* بهداشت و سلامتی

سایه، مسکن و پوشش ۳۷۷...

لباس، تن و لباس جنگ ۳۷۸...

* رشد و تکامل علمی

از آگاهان بپرسید ۲۶۷...

رجوع به آگاهان ۲۶۸...

* عدم جواز زیان به خود

قانون اضطرار ۴۷۷...

اضطرار موجب حلیت حرام می شود ۴۷۷...

(امکانات انسان جهت رسیدن به هدف)

* امکانات مادی

همه موجودات مسخر تو هستند ای انسان ۲۳...

نعمت های مادی دنیا ۱۵۰...

نعمت های مادی و معنوی ۱۹۶...

نعمت های خدا قابل شمارش نیست ۲۱۰...

روزی های پاکیزه ۳۴۷...

نعمت های مادی و معنوی پروردگار در سوره نحل (پنجاه نعمت) ۳۷۳...

نعمت باید سبب تسلیم گردد ۳۷۹...

- هر چه با خدا ارتباط یابد دوام می یابد ۴۲۱...
 پیوند با خدا جاودانگی می آورد ۴۲۳...
 رابطه امنیت و روزی فراوان ۴۶۹...
 بر سر سفره غذا و احترام به آن ۴۷۱...
 انحصار حرمت در چهار چیز ۴۷۶...
 قانون اضطرار ۴۷۷...
 اضطرار موجب حلیت حرام می شود ۴۷۷...
 از پیش خود چیزی را حلال و حرام مشمارید ۴۷۷...
 متاع قلیل ۴۷۹...
 هدف از یادآوری نعمت ها ۵۰۲...
 * زمین
 نشانه های عظمت خداوند در زمین ۶۷...
 * خلقت زمین
 خلقت و گسترش زمین ۶۸...
 خلقت آسمان ها و زمین بر اساس حق است ۱۴۵...
 آفرینش آسمان ها و زمین ۱۸۰...
 * منافع و ویژگی های زمین
 روزی موجودات و وسائل زندگی همه در زمین ۷۰...
 اهمیت خاک ۹۲...
 مسکن وسیله آرامش ۳۷۴...
 سایه، مسکن و پوشش، نعمت و دلیل توحید ۳۷۷...
 * اراضی ممتاز
 بلاد امن و آباد ۴۶۶...

* سیر در زمین

سیر در زمین و درس عبرت ۲۵۱...

* موجودات زنده

تکامل انواع از نظر علمی و ادله آن ۹۷...

پاسخ طرفداران ثبوت انواع ۹۹...

فرضیه تکامل و خداشناسی ۱۰۱

قرآن و تکامل انواع ۱۰۳...

مهمترین دلیل طرفداران ثبوت انواع ۱۰۵...

اهمیت دامداری و کشاورزی ۱۸۶...

وجود موجود زنده در کرات دیگر ۲۸۳...

مواد غذائی موجود در شیر ۳۲۱...

شیر غذای خالص ۳۲۱...

مواد غذائی شیر در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۲۱...

شیر باعث روئیدن گوشت و استخوان است ۳۲۲...

مواد تشکیل دهنده عسل ۳۲۹...

الوان مختلف عسل ۳۳۱...

عسل، ماده شفا بخش ۳۳۱...

داروئی چون عسل نیست ۳۳۴...

عسل ماده ای فاسد نشدنی ۳۳۵...

گوشت های حرام ۴۷۴...

گوشت هایی که بنام غیر خدا (بت ها) ذبح شده، حرام است ۴۷۵...

* صفات عمومی

جنبندگان آسمان و زمین سجده می کنند ۲۸۲...

* برّی (خشک زی):

منافع گوناگون حیوانات ۱۸۰...

نعمت خلقت انعام و چهارپایان ۱۸۷... - ۱۸۲

دام ها ۳۱۵...

نعمت وجود چهارپایان، درس عبرت ۳۱۷...

برکات وجود چهارپایان در تهیه وسائل زندگی ۳۷۵...

* مفید:

* منافع

چهارپایان، زینت و شکوه انسان ۱۸۳...

چهار پایان و تحمل بار برای مقصد ۱۸۴...

خلقت اسب و استر، برای سواری و زینت ۱۸۵...

تولید شیر، در وجود حیوانات ۳۱۷...

مواد غذایی موجود در شیر ۳۲۱...

شیر غذای خالص ۳۲۱...

مواد غذایی شیر در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۳۲۱...

شیر باعث روئیدن گوشت و استخوان است ۳۲۲...

برکات وجود چهارپایان در تهیه وسائل زندگی ۳۷۵...

* پرندگان:

خلقت پرندگان و نعمت قدرت پرواز ۳۷۰...

* حشرات:

* مفید:

زنبور عسل، حشره محبوب ۳۲۴...

روح کندو کدام است؟ ۳۳۷...

چه کسی حاکم بر شهر زنبوران است؟ ۳۳۸...

* صفات

زنبوران وحی را دریافت می کنند ۳۲۵...

زنبور عسل و الهام غریزی ۳۲۶...

انتخاب مسکن، اولین وظیفه زنبور ۳۷۲...

زنبور و شناسائی گل های قابل استفاده ۳۲۹...

چینه دان زنبور، مرکز تهیه عسل ۳۳۰...

زندگی منظم زنبوران و شهرهای بدون فقیر و بی کار ۳۳۶...

روح کندو کدام است؟ ۳۳۷...

* منافع

استخراج شیره گلها برای تبدیل به عسل ۳۲۸...

مواد تکثیر دهنده عسل ۳۲۹...

الوان مختلف عسل ۳۳۱...

عسل، ماده شفا بخش ۳۳۱...

تلاش زنبوران برای مردم ۳۳۴...

داروئی چون عسل نیست ۳۳۴...

عسل ماده ای فاسد نشدنی ۳۳۵...

فوائد نیش زنبورها در طب ۳۳۶...

* جن:

* حقیقت جن

اصل خلقت جن ۸۳...

منظور از «جان» و «جن»؟ ۹۵...

* اقسام جن:

* شیطان:

الف - حقیقت شیطان و ویژگی ها

تمرد ابلیس از سجده و درخواست مهلت ۸۴...

ابلیس و اعلام اغوای نسل آدم ۸۷...

تکبر و غرور سرچشمه بدبختی ابلیس ۹۰...

صفات «ابلیس» در سخن امام امیرمؤمنان (علیه السلام) ۹۲...

«سلف مستکبرین» شیطان است ۲۱۹...

توصیف شیطان به رجیم ۴۳۴...

ب - فلسفه وجودی شیطان

ابلیس و اعلام اغوای نسل آدم ۸۷...

شیطان و درخواست مهلت از خداوند ۸۶...

ج - فعالیت‌های شیطان

چگونه عرب جاهلی فرزند خود را زنده به گور می کرد ۳۱۱ - ۳۱۲...

نخستین پایه گذار مکتب جبر شیطان بود ۹۲...

آراء مفسران در چگونگی استراق سمع نمودن شیاطین ۵۷...

قطع شدن استراق سمع شیاطین ۶۴...

د - تابعان شیطان

مخلصان از اغوای شیطان در امانند ۸۸...

پیروان شیطان در جهنم ۹۰...

شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد ۹۲...

شیطان تنها بر کسی که ولایتش را پذیرفته تسلط دارد ۴۳۲...

کسانی که تحت لوای شیطانند ۴۳۵...

✽ جمادات

✽ آب و فوائد آن

فوائد آب ۳۱۵...

✽ دریاها و فوائد آنها

نعمت وجود دریاها و فوائد آن ۲۰۳...

✽ کشتی ها و فوائد آنها

کشتی نعمتی از نعمت های خداوند ۲۰۵ - ۲۰۶...

✽ کوه ها:

✽ آفرینش کوه ها

آفرینش کوه ها ۶۸...

✽ منافع و فوائد آنها

کوه ها، زره زمین و مرکز منافع ۲۰۶...

پناه گاه های کوهستانی وسیله نجات ۳۷۷...

✽ بادها:

تشبیه زیبایی برای ابرها و بادها ۷۶...

✽ منافع بادها

نقش بادها و نزول باران ۷۵...

✽ ابرها:

تشبیه زیبایی برای ابرها و بادها ۷۶...

✽ منافع آنها

نزول باران به وسیله تلقیح ابرها ۷۶...

* باران:

نزل باران به وسیله تلقیح ابرها ۷۶...

* فوائد باران

نقش بادهای و نزول باران ۷۵...

نعمت نزول باران و برکات بسیار آن ۱۹۳...

باران و احیاء زمین دلیل توحید و معاد ۳۱۶... - ۳۱۵

* نباتات

اهمیت دامداری و کشاورزی ۱۸۶...

* صفات گیاهان

آفرینش گیاهان طبق اندازه معین ۶۸...

* منافع گیاهان

گیاهان مهم ترین عامل زندگی بشر ۶۸...

نان در سخن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ۲۰۰...

* درختان:

نعمت میوه ها و اشجار ۱۹۴...

* میوه ها:

میوه ها ۳۱۵...

* اقسام میوه

زیتون، نخل و انگور، میوه های گران بها ۱۹۷...

انگور بهترین میوه ۱۹۹...

نعمت خرما و انگور آیتی دیگر بر توحید ۳۱۸...

* فوائد میوه

نعمت میوه ها و اشجار ۱۹۴...

- زیتون، نخل و انگور، میوه های گران بها ۱۹۷...
 مواد غذایی و داروئی خرما ۱۹۸ - ۱۹۹...
 انگور بهترین میوه ۱۹۹...
 نعمت خرما و انگور آیتی دیگر بر توحید ۳۱۸...
 * آسمان ها
 * حقیقت آسمان ها
 خلقت آسمان ها و زمین بر اساس حق است ۱۴۵...
 آفرینش آسمان ها و زمین ۱۸۰...
 * منافع و ویژگی های آسمان ها
 منظره زیبای آسمان در شب ۵۵...
 حفظ آسمان از دستبرد شیاطین ۵۷...
 * شهاب ها
 پیدایش شهاب در جو زمین ۶۵...
 حفظ آسمان از دستبرد شیاطین ۵۷... - ۵۴
 * خورشید
 * فوائد خورشید
 شب و روز و خورشید در تسخیر انسان ۱۹۵...
 * ستارگان
 * فوائد ستارگان
 ستارگان اسباب هدایت ۲۰۷ - ۲۰۸...
 * ستارگان ثابت و سیارات
 منزلگاه خورشید و ماه، برج های آسمانی است ۵۴...

* کرات آسمانی

وجود موجود زنده در کرات دیگر ۲۸۳...

* صورت ها و اشکال فلکی

صورت ها و اشکال فلکی ۲۰۹...

* شب و روز

* نظام شب و روز

شب و روز و خورشید در تسخیر انسان ۱۹۵...

* فوائد و ویژگی های شب

منظره زیبای آسمان در شب ۵۵...

* سایه

فوائد سایه ها ۲۸۱...

سایه، مسکن و پوشش، نعمت و دلیل توحید ۳۷۷...

* عوالم بالا (فرشتگان)

* ویژگیهای فرشتگان

علائم نفی استکبار ۲۸۴...

فرشتگانی که دائم در سجده اند در سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۲۸۴...

* فرشتگان عذاب

مهمانان ابراهیم، مأموران ویرانی شهرهای لوط ۱۱۶...

* فرشتگان قبض ارواح

برخورد فرشتگان قابض ارواح با نیکان ۲۴۰...

* پاداش و مجازات

پاسخ عملی خداوند به مکر کنندگان ۲۲۷...

* اسباب و عوامل مجازات

چهار شرط پاداش کامل ۱۱۲...

عجله در عذاب و مجازات ۱۷۵...

انواع مجازات ها در مقابل انواع گناهان ۲۷۴...

چهار نوع مجازات در مقابل چهار نوع گناه ۲۷۶...

کفران و مجازات ۲۹۱...

کیفر کفران نعمت ۴۶۷...

* مقررات ثابت جهان آفرینش

اگر فرشته نازل شود و ایمان نیاورند، مهلت داده نمی شوند ۲۷...

خداوند ترحم می کند و اجل گناهکاران را تأخیر می اندازد ۳۰۷...

سرچشمه اختلاف ارزاق ۳۴۷...

تلاش برای روزی ۳۴۸...

مجازات الهی خشک و تر را با هم نمی سوزاند ۱۳۶...

مجازات الهی در سیر تاریخ، بر زورمندان و جباران بوده ۲۲۸...

* امکانات معنوی (هدایت)

نعمت های مادی و معنوی ۱۹۶...

نعمت های خدا قابل شمارش نیست ۲۱۰...

هدف از یادآوری نعمت ها ۵۰۲...

* هدایت و ضلالت و حقیقت آنها

هدایت انسان ها بر عهده خداوند است ۱۹۱...

انواع و اقسام هدایت ۲۴۹...

خدا گمراه را هدایت نمی کند ۲۵۱...

چهار مرحله هدایت ۳۹۷...

هدایت و ضلالت و مسئولیت اعمال ۴۱۳...

کسانی که ایمان نمی آورند هدایت نمی شوند ۴۴۶...

هدایت زمینه لازم دارد ۲۵۲ - ۴۵۶...

* اقسام هدایت:

* هدایت تکوینی

* عقل

از آگاهان بپرسید ۲۶۷...

رجوع به آگاهان ۲۶۸...

* فطرت

انسان در آغاز هیچ نمی داند و فقط استعداد دارد ۳۶۷...

* هدایت تشریعی

هدایت انسان ها بر عهده خداوند است ۱۹۱...

برای هر امتی رسولی فرستادیم ۳۴۶...

هر امتی رسولی دارد ۲۴۳...

دین و قوانین از اوست، توحید قانونگذاری ۲۸۹...

بالاترین نعمت، وجود رهبری ۳۸۲...

امت واحده اجباری کارساز نیست ۴۱۳...

* انبیاء:

* هدف بعثت انبیاء:

الف - اتمام حجت

اگر فرشته نازل شود و ایمان نیاورند، مهلت داده نمی شوند ۲۷...

ب - رفع اختلاف

هدف بعثت پیامبران حل اختلافات بوده است ۳۱۳...

* صفات ویژگی های انبیاء

آیه ۶۱ سوره «نحل» دلالت بر نفی عصمت انبیاء نمی کند ۳۰۹...

* مسئولیت های انبیاء

هر پیامبری دو وظیفه تبلیغی دارد: ۱ - دعوت به عبادت خدا

۲ - اجتناب از طاغوت ۲۴۷...

وظیفه پیامبران، ابلاغ آشکار است ۲۵۳ - ۲۴۳

* ابزار پیشرفت انبیاء

تقیه یک سپر دفاعی ۴۵۹...

موعظه و مناظره در برخورد با مخالفان ۴۹۲...

* دشمنان انبیاء

ایستادگی در برابر دعوت تمام انبیاء در طول تاریخ ۵۱...

برای گمراهان هیچ چیز مؤثرتر از انذار نیست ۱۷۸...

مکر کنندگان و پاسخ عملی خداوند به آنان ۲۲۷...

کیفر کفار و کسانی که از سیل خدا سد کردند ۳۹۰...

* تعداد انبیاء

برای هر امتی رسولی فرستادیم ۲۴۷...

هر امتی رسولی دارد ۲۵۳...

* اتهامات نادرست

تهمت چشم بندی و سحر به انبیاء ۵۳...

* نبوت خاصه:

* اهداف نبوت

انذار کسانی که قرآن را نادیده گرفتند و... ۱۵۱...

اسلام و احیاء ارزش مقام زن ۳۰۳...

اسلام و دفاع از حقوق زنان ۳۰۳...

* صفات و ویژگی ها

تواضع شرط رهبری ۱۵۵... - ۱۵۱

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شاهد امت و شاهد شاهدان ۳۹۱...

صبر پیامبر در برابر شهادت حمزه ۴۹۳...

«ذکر» و «اهل ذکر» چه کسانی هستند؟ ۲۷۰...

منظور از «نجم» و «علامات» چه کسانی هستند؟ ۲۱۲...

* دشمنان پیامبر

اگر فرشته نازل شود و ایمان نیاورند، مهلت داده نمی شوند ۲۷...

برنامه ریزی مشرکان، برای عدم تماس افراد با پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۵۷...

طرح و نقشه برای گمراه ساختن زائران نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۲۲۲...

چهار گروه، با چهار اتهام با مردم وارد مکه برخورد می کردند ۲۲۳...

بار گناهان خود و گمراه شدگان را بر دوش می کشند ۲۲۵...

مکر کنندگان نباید احساس امنیت کنند ۲۷۵...

قرار دادن سهمیه ای از روزی برای بتها ۲۹۴...

برای خدا دختر قائل شده اند ۲۹۵...

ننگ دختر را بپذیرد یا فرار کند ۲۹۶...

فرشتگان را دختران خدا دانستن، چرا؟ ۲۹۷...

چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می کرد؟ ۲۹۸...

* وحی

قرآن عظیم و سوره حمد را بر تو نازل کردیم ۱۴۸...

* ابزار پیشرفت

عفو و گذشت جمیل و زیبا! ۱۴۶...

چهار دستور مهم به پیامبر(صلی الله علیه وآله) برای پیشرفت ۱۵۰...

چشم به امکانات دیگران ندوز، خود به پا خیز! ۱۵۴...

مکتب را آشکارا بگو! ۱۵۹...

وعده دفع استهزاء کنندگان ۱۶۱...

در راه حل مشکلات از سجده و تسبیح کمک گیر! ۱۶۲...

در رسیدن به مقصد، سه چیز لازم است: راه، هدف و رهبر ۲۱۱...

ثروت فدای هجرت و دین ۲۶۱...

اجرت هجرت، جایگاه ارزشمند در دنیا و آخرت ۲۶۲...

نقش هجرت در پیشبرد اسلام (دو هجرت مسلمانان) ۲۶۳...

ایستادگی، تحمل و هجرت در پیشبرد هدف ۲۶۴...

جمله «من بعد ما ظلموا» و اینکه چه موقع باید هجرت را آغاز کرد ۲۶۴...

جمله «لنبوئنهم فی الدنيا حسنة» و عاقبت پیروزی برای مهاجران ۲۶۴...

هجرت زمینه پیشرفت اهداف را فراهم می کند ۲۶۵...

صبر و توکل لازمه هجرت ۲۶۵...

حکم کسانی که در اثر فشار دشمن از اسلام برگردند ۴۵۳...

تقیه یک سپر دفاعی ۴۵۹...

دستورات دهگانه برای برخورد با مخالفان ۴۹۱...

موعظه و مناظره در برخورد با مخالفان ۴۹۲...

صبر پیامبر در برابر شهادت حمزه ۴۹۳...

نتیجه صبر و... پذیرش اسلام به صورت گروهی ۴۹۵...

* مسئولیت ها

برای انجام مأموریت قیام کن! ۱۶۰...

هر پیامبری دو وظیفه تبلیغی دارد: ۱ - دعوت به عبادت خدا

۲ - اجتناب از طاغوت ۲۴۷...

پیامبر! وظیفه تو تبیین آیات قرآن است ۲۶۹...

وظیفه پیامبر، توضیح مواردی است که مورد اختلاف است ۳۱۳...

پیامبر تو مأمور ابلاغی ۳۷۹...

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شاهد امت و شاهد شاهدان ۳۹۱...

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) مأمور به تبعیت از آئین ابراهیم ۴۸۷...

* دعوت پذیران

اصحاب پیامبر همچون ستارگانند ۶۳...

امت اسلام با فراست است ۱۳۴...

دعوت علنی اسلام و ایمان علی(علیه السلام) و خدیجه ۱۶۴...

اسلام و احیاء ارزش مقام زن ۳۰۳...

اسلام و دفاع از حقوق زنان ۳۰۳...

وفای به عهد مهم ترین وظیفه ۴۱۱... - ۴۱۰

کثرت عددی مخالفان نباید سبب ضعف گردد ۴۱۲...

«بلعام» یکی از یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۴۳...

حکم کسانی که در اثر فشار دشمن از اسلام برگردند ۴۵۳...

فضیلت «عمار» در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۴۵۴...

«بلال» در زیر شکنجه ها ۴۵۹...

«حبيب بن زيد انصاری» و قطعه قطعه شدن بدن او ۴۶۰...

* بهانه ها و ایرادها

بهانه های واهی، چرا فرشته بر تو نازل نمی شود ۲۷... - ۲۵

آیا منتظر آمدن فرشته برای ابلاغ رسالتند ۲۴۳...

چرا پیامبر بشر است؟ ۲۶۷...

دستاويز طرفداران مکتب جبر ۲۴۵...

* اتهامات نادرست

تهمت های ناروا، او را مجنون خواندند ۲۵...

طرح و نقشه برای گمراه ساختن زائران نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۲۲۲...

چهار گروه، با چهار اتهام با مردم وارد مکه برخورد می کردند ۲۲۳...

دروغ رسوا ۴۴۰...

اتهام به اینکه: شخصی محمد(صلی الله علیه وآله) را تعلیم می دهد ۴۴۳...

تهمت و افترا ۴۴۴...

* پیامبر و خاندان

پیامبر دست دخترش فاطمه(علیها السلام) را می بوسید ۳۰۳...

عبد المطلب در قیامت به صورت امتی مبعوث می شود ۴۸۵...

فضیلت بانوی اسلام در سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) ۱۰۴...

* قرآن:

استفاده نکردن از سرمایه بزرگ قرآن ۱۵۳...

قرآن و تکامل انواع ۱۰۳...

الف - حقیقت قرآن

قرآن عظیم و سوره حمد را بر تو نازل کردیم ۱۴۸...

قرآن یک موهبت مادی و معنوی ۱۵۲...

ب - اعجاز قرآن

وعده حفظ قرآن از تحریف ۲۹...

پیشگوئی ها و اخبار غیبی قرآن ۱۸۵...

معجزات علمی قرآن ۲۰۷...

اعجاز قرآن در الفاظ و محتوا ۴۴۶...

محققان روسی و بررسی قرآن ۴۴۵...

ج - اسامی و ویژگی های قرآن

این کتاب، قرآن مبین است ۱۸...

قرآن مایه تذکر است ۲۷۰ - ۲۹

قرآن یک موهبت مادی و معنوی ۱۵۲...

کاربرد قرآن در میدانهای مختلف زندگی مسلمین ۳۵...

خیر نامی از نام های قرآن ۲۳۷ - ۲۳۶

تعبیرات مختلف خود قرآن درباره قرآن ۲۳۷...

کتابی که مایه خدایت و موجب رحمت است ۳۱۳...

بیان همه چیز در قرآن ۳۹۳...

جامع بودن قرآن از زبان احادیث ۳۹۳...

جامع ترین آیات خیر و شر ۴۰۴ - ۴۰۳

اهمیت کلام خدا ۴۳۷...

د - اهداف نزول قرآن

چهار تعبیر برای هدف نزول قرآن ۳۹۷...

هـ - آداب قرائت قرآن

آداب قرائت قرآن ۴۳۰...

آداب تلاوت قرآن ۴۳۵...

و - نکات تفسیری قرآن

معنی جمله «سکرت ابصارنا» ۵۳...

معنی و مفهوم «بروج» ۵۴...

آراء مفسران در چگونگی استراق سمع نمودن شیاطین ۵۷...

منظور از سماء محفوظ از شیاطین و دیدگاه مفسران ۶۸...

منظور از سماء، آسمان حق و معنویت و شهب و تلاش های شیاطین

برای وسوسه رهبران الهی ۶۲...

منظور از «خزائن خداوند» ۷۳...

نزول نعمت ها، نزول مقامی و مکانی ۷۴...

پیشینیان و متأخران کیانند؟ ۷۹...

منظور از «یوم الوقت المعلوم» چیست؟ ۸۶...

منظور از «جان» و «جن»؟ ۹۵...

منظور از «قطع من الیل» ۱۳۲...

منظور از «متوسمین» ۱۳۴...

منظور از «وامضوا حیث تؤمرون» ۱۳۴...

منظور از «إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ» چیست؟ ۱۳۹...

«مقتسمین» چه کسانی بودند؟ ۱۵۵...

دو تفسیر برای «امر الله» ۱۷۶...

منظور از «روح» چیست؟ ۱۷۷...

چرا در آیه ۱۱ سوره «نحل» تنها سخن از زیتون و نخل و انگور آمده است ۱۹۶...

تفاوت تفکر، تعقل و تذکر ۲۰۰...

منظور از «نجم» و «علامات» چه کسانی هستند؟ ۲۱۲...

«سلف مستکبرین» شیطان است ۲۱۹...

مراد از «ابلاغ مبین» چیست؟ ۲۵۳...

منظور از تعبیر به «کن فیکون» چیست؟ ۲۵۹...

تعبیر به «هاجروا فی سبیل الله» ۲۶۴...

جمله «من بعد ما ظلموا» و اینکه چه موقع باید هجرت را آغاز کرد ۲۶۴...

جمله «لنبوئنهم فی الدنیا حسنه» و عاقبت پیروزی برای مهاجران ۲۶۴...

«ذکر» و «اهل ذکر» چه کسانی هستند؟ ۲۷۰...

«اهل ذکر» تنها دانشمندان اهل کتاب نیستند! ۲۷۱...

فرشتگان را دختر خدا دانستن، چرا؟ ۲۹۷...

چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می کرد؟ ۲۹۸...

«اجل مسمی» چیست؟ ۳۰۹...

جمع روایات مشوق تلاش برای روزی و منع از تلاش برای دنیا ۳۴۹...

پیوند آیات ۷۸ و ۸۳ سوره «نحل» ۳۷۳...

منظور از «نعمت الله»، نعمت وجود رهبران معصوم است ۳۸۱...

نکات تفسیری ۳۸۸...

گفتار مفسران، پیرامون «فحشاء»، «منکر» و «بغی» ۴۰۳...

منظور از «عهد الله» ۴۱۰...

«حیات طیبه» چیست؟ ۴۲۷...

توصیف شیطان به رجیم ۴۳۴...

ضرب المثل یا واقعیت تاریخی ۴۶۷... - ۴۶۶

لباس گرسنگی ۴۷۰...

رابطه امنیت و روزی فراوان ۴۶۹...

منظور از «الذین اوتوا العلم» ۲۳۰...

ز - نکات ادبی قرآن

مرجع ضمیر در «نسلکه» و «لا یؤمنون به» ۵۰...

دلیل ادبی در تفسیر «من لستم له برازقین» ۷۱...

توضیحی درباره «لاجرم» ۲۱۸...

چرا «خورشید» مؤنث مجازی و «ماه» را مذکر مجازی است؟ ۲۹۷...

ح - کنایات قرآن

آیا آسمان کنایه از مقام قرب خداوند است؟ ۶۲...

منظور از «سبعاً من المثنائی» چیست؟ ۱۴۸...

تعبیر کنائی «و اخفض جناحک» (بالهات را فرو آر) ۱۵۱...

«دابه» گاه کنایه از انسان است ۳۰۷...

ط - تشبیهات و مثال های قرآن

تشبیه زیبائی برای ابرها و بادهای ۷۶...

دو مثال و تشبیه برای مؤمن و کافر ۳۵۸...

تشبیه قیام قیامت به یک نگاه.... ۳۶۲...

تشبیه ترس و گرسنگی به لباس ۴۷۰...

ی - حروف مقطعه در قرآن

حروف مقطعه ۱۸...

- ک - نکات آموزنده داستان های قرآن
- اصحاب الایکه چون قوم لوط عبرت شدند ۱۳۸...
- سرنوشت عبرت انگیز قوم لوط ۱۲۴...
- آثار آشکار شهرهای لوط، درس عبرت ۱۳۲...
- اصحاب الحجر نیز گرفتار مجازات گشتند ۱۴۰...
- اصحاب حجر و ساختمان های محکم و امن! ۱۴۱...
- آیا کسی که خلق می کند و آنکس که قدرت خلق ندارد مساویند؟ ۲۰۹...
- سیر در زمین و درس عبرت ۲۵۱...
- جامع ترین آیات خیر و شر ۴۰۴ - ۴۰۳
- ل - موضعگیری مخالفان قرآن
- محققان روسی و بررسی قرآن ۴۴۵...
- م - پاسخ های قرآن به مخالفان
- آیا کسی که خلق می کند و آن کس که قدرت خلق ندارد مساویند؟ ۲۰۹...
- قرار دادن سهمیه ای از روزی برای آنها ۲۹۴...
- هدف از نسخ و تبدیل آیات قرآن، تثبیت و بشارت است ۴۴۲ - ۴۴۱
- ن - سوره های قرآن
- محتوای سوره «نحل» ۱۷۱...
- فضیلت سوره «نحل» ۱۷۳...
- نعمت های مادی و معنوی پروردگار در سوره نحل (پنجاه نعمت) ۳۷۳...
- نعمت های چهل گانه سوره «نحل» ۴۹۹...
- دعای پایانی سوره «نحل» ۵۰۴...
- س - قرآن، تحریف، نسخ، تبدیل، راویان حدیث و...
- وعده حفظ قرآن از تحریف ۲۹...

- قرآن تحریف نشده ۳۰...
- نظر دانشمندان اسلامی در مورد عدم تحریف قرآن ۳۱...
- اتهام تحریف قرآن به شیعه و پاسخ آن ۳۲...
- دلائل عدم تحریف ۳۴...
- قاریان، حافظان و کاتبان قرآن، دلیل عدم تحریف ۳۵...
- کاربرد قرآن در میدانهای مختلف زندگی مسلمین دلیل عدم تحریف قرآن ۳۵...
- نهج البلاغه و عدم تحریف قرآن ۳۷...
- قبول خاتمیت، دلیل دیگر عدم تحریف قرآن ۳۹...
- روایات مختلف، دال بر عدم تحریف قرآن ۴۰...
- حدیث ثقلین از احادیث متواتره است ۴۰...
- سه نوع تحریف: لفظی، معنوی و عملی ۴۱...
- جمع آوری قرآن، توسط علی (علیه السلام) ۴۰...
- سیاری و روایات تحریف ۴۲ - ۴۳...
- شاگردان «حاجی نوری»، شاهد بر عدم عقیده استادش به تحریف ۴۴...
- هدف از نسخ و تبدیل آیات قرآن، تثبیت و بشارت است ۴۴۲...
- ع - داستانهای قرآن
- ضرب المثل یا واقعیت تاریخی ۴۶۶...
- ۱ - قوم سبأ
- سرانجام کفران نعمت در «قوم سبأ» ۴۶۸...
- ۲ - اصحاب الایکه
- اصحاب الایکه چون قوم لوط عبرت شدند ۱۳۸...

۳- اصحاب الحجر

اصحاب الحجر نیز گرفتار مجازات گشتند ۱۴۰...

اصحاب حجر و ساختمان های محکم و امن! ۱۴۱...

صیحه صبحگاهی، مجازات اصحاب حجر ۱۴۲...

۴- قوم ثمود

صیحه آسمانی بر قوم ثمود ۱۴۳...

ف- تاریخ زندگی انبیاء در قرآن و مقایسه آنها با کتب پیشین

۱- آدم

داستان آفرینش آدم ۸۴...

۲- صالح

اصحاب الحجر نیز گرفتار مجازات گشتند ۱۴۰...

۳- ابراهیم و اسحاق

مهمانان ابراهیم، مأموران ویرانی شهرهای لوط ۱۱۶...

بشارت به تولد اسحاق و تعجب ابراهیم ۱۱۷...

بارداری ساره در سن پیری ۱۱۸...

تبیین مأموریت فرشتگان برای نابودی قوم لوط ۱۲۰...

صفات برجسته ابراهیم(علیه السلام) ۴۸۴...

یک انسان، یک امت ۴۸۵- ۴۸۴

نتایج صفات پنج گانه ابراهیم(علیه السلام) ۴۸۶...

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) مأمور به تبعیت از آئین ابراهیم ۴۸۷...

تفاوت آئین اسلام و یهود در تعطیلی هفته ۴۸۷...

چرا صید ماهی در روز شنبه بر گروهی از یهود حرام بوده؟ ۴۸۸...

۴ - لوط

- مهمانان ابراهیم، مأموران ویرانی شهرهای لوط ۱۱۶...
 سرنوشت عبرت انگیز قوم لوط ۱۲۴...
 ملاقات فرشتگان با لوط ۱۲۵...
 بی شرمی و شادمانی شهروندان لوط ۱۲۷...
 درخواست لوط از قوم گنجهکار که مزاحمت نکنند ۱۲۸...
 پیشنهاد ازدواج و حل مشکل جنسی و عدم پذیرش ۱۲۹...
 اولین گام مجازات، کوری چشم هجوم آورندگان ۱۳۰...
 دومین گام مجازات، صیحه وحشتناک ۱۳۰...
 سومین گام مجازات، زیر و رو شدن شهر ۱۳۰...
 چهارمین گام مجازات، سنگ باران شدن خلافکاران ۱۳۰...
 آثار آشکار شهرهای لوط، درس عبرت ۱۳۱...
 چرا لحظه نزول عذاب صبح بود ۱۳۳...
 استقامت سی ساله لوط ۱۳۶...

۵ - شعیب

- اصحاب الایکه چون قوم لوط عبرت شدند ۱۳۸...

۶ - موسی و هارون

- سرانجام کفران نعمت در میان بنی اسرائیل ۴۶۸...
 حیواناتی که بر یهود حرام شد ۴۸۰...

* اوصیاء:

* علم امام

منظور از «الذین اوتوا العلم» ۲۳۰...

* ویژگی ها و صفات آنها

«ذکر» و «اهل ذکر» چه کسانی هستند؟ ۲۷۰...

منظور از «متوسمین» ۱۳۵...

منظور از «نجم» و «علامات» چه کسانی هستند؟ ۲۱۲...

منظور از «ذی القربی» امامان اهل بیتند ۴۰۲...

منظور از «نعمت الله»، نعمت وجود رهبران معصوم است ۳۸۱...

* امام نور

پاداش و کیفر بنیانگذاران خوبی و بدی ۲۳۲...

سنت های نیک و بد از خود به جا گذاشتن ۳۹۱...

* امام نار

پاداش و کیفر بنیانگذاران خوبی و بدی ۲۳۲...

سنت های نیک و بد از خود به جا گذاشتن ۳۹۱...

کیفر کفار و کسانی که از سیل خدا سد کردند ۳۹۰...

* پیروان، رهروان، نواب عام

ادعای مضحک: شیعه ها دشمن مساجدند ۳۳...

اتهام تحریف قرآن به شیعه و پاسخ آن ۳۲...

مقتسمین چه کسانی بودند؟ ۱۵۶...

در رسیدن به مقصد، سه چیز لازم است: راه، هدف و رهبر ۲۱۱...

آیاتی که به آنها بر مسئله جواز تقلید از فقیه اشاره شده ۲۷۰...

تقوا نخستین شرط رهروان راه حق ۴۳۳...

فضیلت مالک اشتر در سخن علی (علیه السلام) ۳۷۳...

مسئولیت رهبران اسلامی ۳۹۱...

* خلفاء و ائمه اطهار (ع)

شکست ارتش ساسانیان توسط مسلمانان در عصر خلیفه دوم ۴۱۶...

* ادیان، مذاهب و مکتب ها

حقانیت اسلام از نظر یک مسیحی و قیصر روم ۲۰...

معنی و مفهوم شیعه ۴۹...

دستاویز طرفداران مکتب جبر ۲۴۵...

نخستین پایه گذار مکتب جبر شیطان بود ۹۲...

پیروان مکتب جبر به دنبال دلیل می گردند ۲۴۸...

مذهب، زائیده جهل بشر است ۲۲۴...

مذهب راستین، دعوت به اندیشه و تفکر می کند ۲۰۰...

تفاوت آئین اسلام و یهود در تعطیلی هفته ۴۸۷...

معاد

توحید و معاد ۷۷...

اشاره ای به توحید و معاد در یک آیه ۱۴۵...

(اسماء قیامت)

یوم البروز، یوم الظهور ۲۵۸...

(حقیقت معاد)

قیامت همچون یک چشم به هم زدن است ۳۶۰...

(امکان معاد)

باران و احیاء زمین دلیل توحید و معاد ۳۱۶... - ۳۱۵

(لزوم معاد)

حکمت و علم، اقتضای حشر و معاد را دارد ۷۸...

(معاد جسمانی)

ایرادی از منکران معاد جسمانی و پاسخ آن ۳۶۰...

(منطق منکرین معاد، شبهات و پاسخ آنها)

انکار قیامت ۲۵۵...

ایرادی از منکران معاد جسمانی و پاسخ آن ۳۶۰...

(آثار ایمان به رستاخیز)

پایان گرفتن اخلافت، از اهداف معاد ۲۵۶...

(مرگ)

هر امتی اجل و سرآمد معینی دارد ۲۲...

سرانجام همه چیز فانی می شود ۴۲۰...

* حقیقت مرگ

«اجل مسمی» چیست؟ ۳۰۹...

* سکرات مرگ

تلاش بیهوده گناهکاران در هنگام مرگ ۲۳۴...

* قابض روح

اعتراف ستمگران به هنگام قبض روح ۲۳۱...

برخورد فرشتگان قابض ارواح با نیکان ۲۴۰...

(مواقف قیامت)

مراحل مختلف قیامت ۱۶۰...

(حالات انسان ها در قیامت)

آرزوی مسلمان بودن ۱۹...

- رسوایی مشرکان و معبودان گمراه در قیامت ۲۳۰...
 سرنوشت پاکان و نیکان ۲۳۶...
 مشرکان در قیامت نیز دروغ می گویند ۲۳۴...
 عبد المطلب در قیامت به صورت امتی مبعوث می شود ۴۸۵...

(تجسم اعمال)

این آیات، دلیلی بر تجسم اعمال ۲۴۵...

(صحنه قیامت)

در عرصه قیامت بت ها نیز ظاهر می شوند ۳۸۸...

(دادگاه قیامت)

در رستاخیز نه عذر کفار پذیرفته، نه اجازه سخن به آنها داده میشود ۳۸۶...

* شهود

گواهان رستاخیز ۳۸۵...

معبودان عابدان را تکذیب می کنند ۳۸۸ - ۳۸۹...

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شاهد امت و شاهد شاهدان ۳۹۱...

در رستاخیز، هر امتی گواهی دارد ۳۹۱...

* سؤال

در رستاخیز همه مورد بازپرسی قرار می گیرند ۱۵۹...

با توجه به علم خداوند سؤال الهی به چه معنا است؟ ۱۵۹...

* اعتراف

اعلام تسلیم کفار در رستاخیز ۳۸۹...

* حساب در قیامت

بار گناهان خود و گمراه شدگان را بر دوش می کشند ۲۲۵...

(بهشت)

چهار شرط پاداش کامل ۱۱۲...

اگر بخواهیم بهشتی در این دنیا بسازیم ۱۱۳...

* حقیقت بهشت

تعداد درهای بهشت و جهنم ۹۳...

* نعمت ها

باغ ها و چشمه های بهشتی ۱۱۱...

نعمت های هشتگانه مادی و معنوی بهشت ۱۱۱... - ۱۰۷

پرهیزگاران در سرای خویش، هر چه می خواهند می یابند ۲۳۸...

پاداش و کیفر بنیانگذاران خوبی و بدی ۲۳۲...

* بهشتیان

پاداش صابران و استقامت کنندگان ۴۲۲...

(جهنم)

کیفر اخروی مکاران ۲۳۰...

آتش دوزخ با سه گروه سخن می گوید ۴۰۶...

* حقیقت جهنم

درهای هفتگانه جهنم ۹۰...

تعداد درهای بهشت و جهنم ۹۳...

* کیفرها

چهار مرحله از حالات مجرمان ۳۸۷...

پاداش و کیفر بنیانگذاران خوبی و بدی ۲۳۲...

* دوزخیان

گفتگوی دوزخیان با یکدیگر ۱۹...

پیروان شیطان در جهنم ۹۰...

کیفر اخروی مکاران ۲۳۰...

ستمگران نه تخفیف عذاب دارند و نه مهلت ۳۸۷...

کیفر کفار و کسانی که از سیل خدا سد کردند ۳۹۰...

متفرقات

هرمزان و ایمان به خاطر وفای به عهد مسلمین ۴۱۶...

تفاوت آئین اسلام و یهود در تعطیلی هفته ۴۸۷...

(فهرست احادیث)

أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الْهُدَى ۲۳۲...
أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ ۲۴...
أَغْرِبُوا الْقُرْآنَ وَ التَّمَسُّوا غَرَائِبَهُ ۴۳۷...
أَللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَذْكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ
الف ۴۰۵...

اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ
۴۹۸...
إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ ۴۲۴...
أَسْتَعِيدُ بِالسَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ
۴۳۶...
أُغَوِّدُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ
۴۳۶...

أَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةٌ ۱۰۴...
أَنْتَ أَحَدُ الْعَلَامَاتِ ۲۱۳...
أَنْتَ نَجْمُ بَيْنِي هَاشِمٍ ۲۱۲...
ت ۱۸۸...
أَفْضَلُ مَا يَتَّخِذُهُ الرَّجُلُ فِي ۱۸۸...
أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبِيرِهِ ۹۲...
الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِمَتِّى وَ لَوْلَا الْأَمَلُ ۲۳...
الَّذِى يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ۳۶۴...
إِنَّ السُّيُوفَ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ ۹۳...
إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يَقْرَأُ هَذَرَمَةً ۴۳۷...
إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي ۳۹۶...
إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدَعْ ۳۹۶...
إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا
۳۸...

التَّقِيَّةُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَ التَّقِيَّةُ حِرْزُ ۴۶۱...
تَهْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بِنَقْضِ مَوَائِقِهَا ۴۱۶...
ث ۴۴۸...
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا ۴۴۸...
إِنَّ عَمَارًا مَلِىءَ إِيمَانًا مِنْ قَرْنِهِ ۴۵۳...
إِنَّمَا هُمْ إِخْوَانُكُمْ فَكُتِبَ عَلَيْهِمُ الْمِمَّا ۳۵۲...
إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَابِ ۴۵۰...

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ ۳۸...
ج

جُعِلَتْ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ ٤٤٨...

جَمَاعُ التَّقْوَى فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ٤٠٥...

خ

خَلَقَهُ مِنْ قَطْرَةٍ مِنْ مَاءٍ مُنْتِنٍ ١٨١...

خَيْرُ طَعَامِكُمُ الْخَبِيزُ ٢٠٠...

ف

ز

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ اَلِنْ لَهُمْ ١٥٥...

الرَّارِعُونَ كُنُوزَ الْأَنْامِ يَزْرَعُونَ ١٨٩...

فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ ٩٣...
فَإِنَّهُ مَنْ كَانَتْ فِي دَارِهِ شَأٌ تُحْلَبُ ١٨٨...

س

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَكُونُ
الْمُؤْمِنُ ٤٤٩...

ق

قَالَ تُكَلِّمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةً ٤٠٦...
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ ١٣٤...

ش

شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ ٤٢٤...
شَيْعُهُ عَلَى هُمْ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ٤٩...

ك

ص

الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ ٣٤٨...
كَذَلِكَ الْكَافِرُونَ لَا تَصْعَدُ أَعْمَالُهُمْ ٦٣...
كُلِّ التَّمَرِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْأَدْوَاءِ ١٩٩...

الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ ٤٢٢...
الصَّدَقُ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ ٤٤٨...
صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِنْ صَلَحَا صَلَحَتْ ٤٠٦...

ل

ع

لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَاشِكُمْ ٣٤٨...
لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ ٤٤٧...
لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ ٤٥٠...
لَا يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَخْصَّ نَفْسَهُ ٣٥١...

الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ، وَ الْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ ٤٠١...
الْعَفْوُ مِنْ غَيْرِ عِتَابٍ ١٤٧...
عَلَيْكُمْ بِالْغَنَمِ وَ الْحَرْثِ فَإِنَّهُمَا ١٨٩...

لَا يَرْتَقِيهِ الْخَافِرُ وَلَا يُوفَى عَلَيْهِ ۳۷۴...

لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِخَلْقِهِ فِي كَلَامِهِ ۴۳۷...

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَالَ عَلِيٌّ ۲۷۱...

لَمْ يَسْتَشْفِ مَرِيضٌ بِمِثْلِ شَرْبِهِ عَسَل
۳۳۴...

لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ
۴۳۲...

لَيْسَ يُجْزَى مَكَانَ الطَّعَامِ ۳۲۱...

م

نِعْمَ الْمَالُ الشَّاءُ ١٨٨...

نِعْمَ الْوَلَدُ الْبَنَاتُ، ٣٠٤...

مَا اسْتَشْفَى النَّاسُ بِمِثْلِ الْعَسَلِ ٣٣٣...

مَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ ٢٨٤...

مَا فِي الْأَعْمَالِ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ

١٨٩...

و

مَا لَكُمْ؟ رِيحَانُهُ أَشْمُهُمَا ٣٠٤...

مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ ٣٩٧...

مِثْلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمِثْلِ النُّجُومِ ٦٣...

مَنْ اسْتَنْ بِسُنَّتِهِ عَدَلًا ٢٣٣...

مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى تُخْفَةً ٣٠٤...

مَنْ رَمَى بِبَصَرِهِ مَا فِي يَدَيْ غَيْرِهِ ١٥٥...

مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً ٢٣٤...

مَنْ شَرِبَ الْعَسَلَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً

٣٣٤...

مَنْ قَرَأَهَا لَمْ يُحَاسِبْهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالنَّعَمِ

١٧٣...

هـ

مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ ٣٠٢...

مَنْ وَجَدَ مَاءً وَتَرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ ١٨٨...

هُوَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ

٢٧١...

ن

النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ وَ الْعَلَامَاتُ الْأَيْمَةُ

٢١٢...

النُّجُومُ آلُ مُحَمَّدٍ ٦٤...

نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ

٢٧٠...

نَحْنُ وَ اللَّهُ نِعْمَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ ٣٨١...

ى

يَا ابْنَ آدَمَ! الرِّزْقُ رِزْقَانِ ٣٥١...

يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيَّتِي كُنْتُ أَنْتَ ٢٥٠...

يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ ٤٨٥...

يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَسْمَعُ الْخَلَائِقُ

١٩...

يُنْحَدِرُ عَنْ السَّيْلِ وَلَا يَرْقَى إِلَى ... ۳۷۴

- (فهرست اعلام)
- احمد بن محمد بن سیاری، ۴۲، ۴۳
- احمد مصطفی مراغی، ۱۰
- اسحاق (علیه السلام)، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱
- امام باقر (علیه السلام)، ۶۹، ۹۳، ۱۳۴، ۲۱۲، ۲۳۳، ۲۷۰، ۳۹۶، ۴۰۵، ۴۴۸
- امام جواد، ۴۳
- امام زین العابدین (علیه السلام)، ۱۴۷، ۲۵۰
- امام صادق (علیه السلام)، ۱۹، ۸۷، ۱۳۵، ۱۸۹
- ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۸۹، ۳۳۳، ۳۴۸، ۳۸۱
- ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۷، ۴۶۸
- ۴۷۲
- امام عسکری (علیه السلام)، ۴۴۸
- امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، ۱۴۷
- ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۷۰، ۲۷۲
- امرؤ القیس، ۴۱۹، ۴۲۰
- ام سلمه، ۳۹، ۴۹
- بخت النصر، ۲۲۸
- بطلمیوس، ۱۴۰
- بلال، ۲۳۳، ۲۶۱، ۴۵۳، ۴۵۹
- بلعام، ۴۴۳
- پلین، ۱۴۰
- ثعلبی، ۲۷۱
- جابر بن عبدالله انصاری، ۳۹
- جابر جعفی، ۲۷۱
- جبر، ۴۴۳
- آدم (علیه السلام)، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵
- آقا بزرگ تهرانی، ۴۴
- آلوسی، ۱۰، ۵۸، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۹۳
- ابراهیم (علیه السلام)، ۲۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۷۳، ۳۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷
- ابلیس، ۱۵، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷
- ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۵
- ابن اعرابی، ۴۷۰
- ابن راوندی، ۴۷۰
- ابن عباس، ۱۶۲، ۲۷۱، ۴۱۹، ۴۴۰، ۴۴۳
- ابن مسعود، ۴۰۶
- ابوالفتح رازی، ۱۰، ۷۹، ۲۵۶، ۲۸۲
- ابوبکر، ۳۵، ۴۱
- ابوجهل، ۳۶۴، ۴۰۵
- ابوذر غفاری، ۳۹، ۴۲، ۳۵۲
- ابو رافع، ۳۹
- ابو سعید خدری، ۳۹
- ابو صالح، ۲۷۱
- ابوطالب، ۴۰۴
- ابو عبدالله زنجانی، ۳۷
- ابو هریره، ۳۹
- ابو یوسف، ۲۷۱
- ابی بن خلف، ۳۶۴

- جبرئیل، ۴۰۴، ۴۴۲
 جبر بن مطعم، ۳۹
 جعفر بن ابیطالب، ۱۷۱، ۲۶۳
 حاجی نوری، ۴۲، ۴۳، ۴۴
 حبیب بن زید انصاری، ۴۶۰
 حجرى، ۱۴۰
 حذیفه بن اسید، ۳۹
 حرّ عاملی، ۲۳۳
 حمزه، ۳۶۴، ۴۹۴، ۴۹۷
 خباب، ۲۶۱، ۴۵۳
 خدیجه، ۱۶۴
 داروین، ۹۹، ۱۰۲
 راغب، ۴۹، ۶۹، ۷۳، ۱۳۳، ۱۴۹
 ۲۶۹، ۳۲۵، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۸
 رايطة، ۴۱۱
 زکریا، ۳۲۵، ۳۲۶
 زمخشری، ۱۰
 زید بن ارقم، ۳۹
 زید بن ثابت، ۳۷، ۳۹
 ساره، ۱۱۸
 سلمان فارسی، ۴۱۶، ۴۴۳
 سلیم بن قیس، ۴۱
 سمیه، ۴۵۳
 سیّد قطب، ۱۰، ۴۴۵
 سیّد مرتضی، ۳۱، ۳۲
 سیّد هاشم بحرانی، ۱۰
 سیوطی، ۱۰
 شعیب (علیه السلام)، ۱۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
 ۱۴۱، ۱۴۵
 شیخ بهائی، ۳۱
 شیخ صدوق، ۳۱، ۹۳
 شیخ طوسی، ۱۰، ۳۱
 شیخ محمد عبده، ۱۰
 شیخ مفید، ۳۱
 صالح (علیه السلام)، ۱۵، ۱۶، ۱۴۰، ۱۴۵
 صعصعه بن ناجیه، ۳۰۲
 صهیب، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۴۵۳
 ضميره اسلمی، ۳۹
 طبرسی، ۱۰، ۳۱، ۴۹، ۷۳، ۷۹، ۱۳۲
 ۲۸۸، ۴۰۹، ۴۱۹، ۴۴۸
 طنطاوی، ۵۸، ۶۰، ۶۱
 عائش، ۴۴۳
 عبدالله حنطب، ۳۹
 عبدالله علی القصیمی، ۳۳
 عبد المطلب، ۴۸۵
 عبد بن حمید، ۳۹
 عبد علی بن جمعه الحویزی، ۱۰
 عثمان بن مظعون، ۳۶۴، ۴۰۴
 علامه امینی، ۳۳
 علامه طباطبائی، ۱۰، ۱۶۵، ۱۹۱
 علی (علیه السلام)، ۲۴، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۹
 ۶۳، ۹۲، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴
 ۱۸۸، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۷۱، ۳۳۳
 ۳۵۱، ۳۷۴، ۴۰۱، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۸
 ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۹۷، ۴۹۸
 علی بن ابراهیم، ۴۲، ۶۳، ۷۱، ۱۸۱

۱۴۵	۴۶۸، ۳۵۱، ۲۱۲
مالک اشتر، ۳۷۴، ۴۱۵	عمّار یاسر، ۲۶۱، ۳۶۴، ۴۵۳، ۴۵۴
مترلینگ، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۳۸	۴۵۹
محدث تهرانی، ۴۴	عمر، ۴۱۶
محدث قمی، ۴۰۶	عیاشی، ۱۹، ۴۶۸، ۴۹۴
محقق یزدی، ۳۱	عیسی، ۶۴، ۱۹۹
محمّد(صلی الله علیه وآله)، ۶۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۷۱	فاطمه(علیها السلام)، ۱۰۴، ۲۷۱، ۳۰۳، ۳۰۴
۴۰۴، ۴۰۵، ۴۴۰، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۶۰	۳۰۵
محمّد بن موسی شیرازی، ۲۷۱	فخر رازی، ۱۰، ۱۹، ۳۲، ۳۴، ۵۸
محمّد رشید رضا، ۱۰	۷۳، ۱۱۳، ۲۴۹، ۲۶۵، ۳۰۰، ۳۷۶
محمود بهزاد، ۱۰۲	۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۷۰
مسيلمه، ۴۶۰	فرزدق، ۳۰۲
مقاتل بن حیان، ۲۷۱	فرعون، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۸۵، ۳۸۸
مقاتل بن سلیمان، ۲۷۱	فرید وجدی، ۳۶، ۲۴۵
ملاّمحسن فیض کاشانی، ۱۰	فیروز آبادی، ۱۴۶
موسی(علیه السلام)، ۹۷، ۲۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵، ۴۸۷	قاضی نور الله، ۳۱
مهدی، ۲۵۸	قرطبی، ۱۰، ۶۴، ۷۹، ۱۵۶، ۲۳۷
نمرود، ۲۲۸، ۳۸۸	۲۴۵، ۲۵۶، ۲۸۲
واحدی، ۱۰	قیس بن عاصم، ۳۰۱، ۳۰۲
وحشی، ۴۹۷	قیصر، ۲۰
وکیع بن جراح، ۲۷۱	کاشف الغطاء، ۳۱، ۳۲
ولید بن مغیره، ۴۰۵	کشّی، ۴۳
هاجر، ۱۱۸	لامارک، ۹۸
هرمزان، ۴۱۶، ۴۱۷	لوط(علیه السلام)، ۱۵، ۲۸، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱
همّام، ۴۹۸	۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
یاسر، ۴۵۳	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
یسار، ۴۴۳	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱

یعیش، ۴۴۳

یوسف بن موسی، ۲۷۱

(فهرست کتب)

- تفسیر ابن حجر، ۲۷۱
- تفسیر ابو صالح، ۲۷۱
- تفسیر ابو یوسف، ۲۷۱
- تفسیر ثعلبی، ۲۷۱
- تفسیر حرب الطائی، ۲۷۱
- تفسیر سدی، ۲۷۱
- تفسیر صافی، ۱۰، ۱۵۵
- تفسیر علی بن ابراهیم، ۴۲، ۶۳، ۷۱، ۱۸۱، ۲۱۲، ۳۵۱، ۴۶۸
- تفسیر عیاشی، ۱۹، ۴۶۸، ۴۹۴
- تفسیر قتاده، ۲۷۱
- تفسیر کبیر فخر رازی، ۱۹، ۵۸، ۷۳، ۱۱۳، ۲۶۵، ۳۰۰، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۷۰
- تفسیر مجاهد، ۲۷۱
- تفسیر محمد بن موسی شیرازی، ۲۷۱
- تفسیر مراغی، ۱۰، ۱۸۶
- تفسیر مقاتل بن حیان، ۲۷۱
- تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۲۷۱
- تفسیر وکیع بن جراح، ۲۷۱
- تفسیر یوسف بن موسی، ۲۷۱
- تورات، ۱۹
- جامع السعادات، ۴۴۸، ۴۵۰
- جاهلیت و اسلام، ۳۰۲
- آلاء الرحمن، ۳۳
- احقاق الحق، ۲۷۱
- ارشاد القلوب دیلمی، ۴۲۴
- اسلام پزشکی بی دارو، ۱۹۸، ۲۰۰
- اصول کافی، ۲۵۰، ۲۶۰، ۴۴۸
- البيان، ۳۵
- الجواهر، ۵۸
- الصراع، ۳۳
- الغدير، ۳۳
- القرآن یواکب الدهر، ۳۰۱
- القواعد الفقهیه، ۴۶۲
- المیزان، ۱۰، ۱۹، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۳، ۱۳۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۱، ۲۴۰، ۳۷۰، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۴۲، ۴۷۰، ۴۹۴
- انجیل، ۱۹
- اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ۱۹۸، ۲۰۰، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۸
- بحار الانوار، ۴۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۳۹۰، ۴۳۲، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۸، ۴۵۰
- برهان، ۱۰، ۴۲، ۶۳، ۲۸۹
- برهان روشن، ۴۲
- تاریخ القرآن، ۱۵، ۳۷
- تاریخ کامل، ۴۱۷
- تبیان، ۱۰، ۳۱، ۴۹۴

- ۸۰، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۷۳، ۲۲۲، ۲۳۳، خصال، ۹۳
- ۲۵۶، ۲۶۲، ۳۷۰، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۶، دائرة المعارف، ۳۶، ۳۹۳
- ۴۵۴، داروینیس، ۱۰۲
- ۴۳۶، ۴۴، مستدرک الوسائل، ۱۰، ۴۹۴ درّ المثور، ۴۳، رجال، ۴۳
- ۴۴۸، مشکاة الانوار، ۱۰، روح الجنان (ابوالفتح رازی)، ۱۰، ۲۸۲
- ۱۰، ۴۹، ۶۹، ۷۳، ۱۳۳، ۱۴۹، مفردات، ۱۰، ۲۸۲
- ۲۶۹، ۳۲۵، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۸، روح المعانی، ۱۰، ۵۸، ۳۷۶، ۳۹۳
- ۲۱، مکاتیب الرسول، ۲۲۰، روضه کافی، ۳۳۸
- ۳۰۵، مکارم الاخلاق، ۳۳۸، زنبور غسل، ۴۵۱
- ۳۵، منتخب کنز العمال، ۴۵۱، زندگی در پرتو اخلاق، ۴۵۱
- ۷۱، ۶۹، ۶۴، ۱۹، ۱۰، نور الثقلین، ۲۳، ۳۵، ۶۳، ۱۹۹، سفینه البحار، ۲۳، ۳۳۴
- ۸۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۴۸۵، ۴۴۷، ۴۰۷، ۴۰۶، ۳۳۴
- ۱۶۴، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۰، شرح لمعه، ۳۲۳
- ۲۳۰، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۵۱، ۳۵۲، شگفتی های عالم حیوانات، ۳۳۸
- ۳۶۴، ۳۸۱، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۵، ۴۰۶، شیمی حیاتی و پزشکی، ۳۲۰
- ۴۶۸، ۴۷۲، عروة الوثقی، ۳۱
- ۱۵۵، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۲۴، نهج البلاغه، ۴۴، ۴۳، ۴۲، فصل الخطاب، ۴۴
- ۴۲۲، ۴۱۵، ۴۰۱، ۳۷۴، ۳۵۱، ۲۱۹، فهرست ابن ندیم، ۱۵
- ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۵۰، ۴۹۸، فی ظلال القرآن، ۱۰، ۵۷، ۱۸۶، ۴۴۵، ۴۶۰
- ۲۳۳، ۲۳۲، ۱۸۹، وسائل الشیعه، ۱۴۶، قاموس، ۱۴۶
- ۴۳۶، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۳۴، ۳۰۵، ۳۰۴، قاموس الرجال، ۳۰۲
- ۴۵۰، ۴۶۱، قرآن بر فراز اعصار، ۶۲
- ***، قرآن و آخرین پیامبر، ۲۰۷
- کشف الغطاء، ۳۲
- مجمع البیان، ۱۰، ۱۹، ۴۹، ۷۳، ۷۹

- (فهرست امکنه و ازمینه)
- ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۳۰،
 ۴۴۳، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷
 وادی القری، ۱۴۰
 یمن، ۴۶۸
 یوم البروز، ۲۵۹، ۴۸۹
 یوم الظهور، ۲۵۹، ۴۸۹
- اسرائیل، ۴۴، ۴۶۸، ۴۸۷
 الازهر، ۳۶
 ایران، ۹، ۳۲، ۲۵۴، ۴۱۶
 بئر مَعُونه، ۳۵
 بلژیک، ۳۳۷
 پاریس، ۳۲
 پاکستان، ۳۶
 تبوک، ۱۴۰
 تیمه، ۱۴۰
 جزیره العرب، ۴۴۵
 حبشه، ۱۷۱، ۲۵۴، ۲۶۳
 حجاز، ۳۶، ۱۳۸، ۲۵۴، ۳۷۵
 حضرموت، ۴۱۹
 روسیه شوروی، ۴۴۵
 روم، ۱۴۰، ۴۴۳
 شام، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰
 عربستان، ۱۴۰، ۲۳۷، ۴۴۵
 فرانسه، ۳۲
 لندن، ۳۲
 مدینه، ۳۲، ۳۵، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۷
 ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۳، ۴۴۳
 مصر، ۳۶
 مکه، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۳۲، ۳۶، ۱۴۷
 ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۲۲

* * *

(فهرست قبایل و طوایف و ...)

بنی اسرائیل، ۴۶۸، ۴۸۷

بنی تمیم، ۳۰۱

بنی حنظل، ۴۴۳

بنی عذره، ۷۹

ثنوین، ۲۸۸

ساسانیان، ۴۱۶

قریش، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۱

قوم سبا، ۴۶۸

قوم شعیب، ۱۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱،

۱۴۵

قوم صالح، ۱۵، ۱۶، ۱۴۵

قوم لوط، ۱۵، ۲۸، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱،

۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸،

۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵

قوم نوح، ۱۴۱

مادیون، ۴۴۵

مغول، ۳۲

نصاری، ۲۶۹، ۲۷۲

یهود، ۲۶۹، ۲۷۲، ۴۷۴، ۴۸۰، ۴۸۱،

۴۸۳، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۱

(فهرست اشعار)

بُنُونَا بُنُو اُبْنَانِنَا وَ بَنَاتُنَا ۳۰۳...

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی

۴۳۲...

چرخ، با این اختران، نغز و خوش و

زیباستی ۵۶...

گر حکم شود که مست گیرند ۳۰۸...

گفت باید حدّ زند هشیار، مرد مست را

۳۰۸...

لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَكِرٍ ۴۸۵...

ورنه سزاوار خداوندیش ۲۱۱...

وَمِنَّا الَّذِي مَنَعَ الْوَائِدَاتِ ۳۰۲...

(فهرست کلمات)

- ۲۴۰... «تَتَوَفَّاهُمْ»
 ۲۹۰... «تَجْتَرُونَ»
 ۲۵۱... «تَحْرِصُ»
 ۲۷۷... «تَخَوُّفٌ»
 ۱۸۳... «تُرِيحُونَ»
 ۱۸۳... «تَسْرَحُونَ»
 ۱۹۳... «تُسَيِّمُونَ»
 ۲۲۹... «تُشَاقُّونَ»
 ۲۷۷... «تَقَلَّبُ»
 ۹۵... «جَنٌّ»
 ۱۰۸... «جَنَّاتٍ»
 ۹۵... «جَنَانٍ»
 ۹۵... «جَنَّتِ»
 ۹۵... «جَنَّةٌ»
 ۹۵... «جَنِّينَ»
 ۳۷۰... «جَوَّ»
 ۲۴۴... «حَاقَ بِهِمْ»
 ۳۱۰... «حُسْنَى»
 ۳۴۵... «حَفْلَةٌ»
 ۴۹۱... «حَكَمَتِ»
 ۸۳... «حَمًّا مَسْنُونٌ»
 ۴۱۱... «حَمَقَاءُ»
 ۴۸۷... «حَنِيفٌ»
 ۷۳... «خَزَائِنُ»
 ۳۷۶... «اثاثٌ»
 ۲۲۳... «اساطير»
 ۱۰۴... «اصْطَفَاءُ»
 ۴۴۳... «اعْجَامٌ»
 ۱۴۱... «اعراضٌ»
 ۶۸... «القاء»
 ۱۳۹... «إمام مُبَيَّنٌ»
 ۶۹... «انباتٌ»
 ۳۶۹... «أَبْصَارٌ»
 ۳۵۹... «أُبْكُمْ»
 ۱۷۶... «أَتَى»
 ۳۵۹... «أُخْرَسَ»
 ۳۴۰... «أُرْذِلَ»
 ۱۹۴... «أَعْنَابٌ»
 ۳۷۷... «أُكْنَانٌ»
 ۱۳۹... «أُمٌّ»
 ۲۴۷... «أُمَّتٌ»
 ۴۱۱... «أُنْكَاثٌ»
 ۲۲۶... «أَوْزَارٌ»
 ۴۷۴... «أَهْلٌ»
 ۴۷۷... «بَاغٌ»
 ۵۴... «بُرُوجٌ»
 ۲۶۹... «بَيِّنَاتٌ»
 ۳۷۴... «بُيُوتٌ»

- «خِزْیَ» ۱۲۷...
 «خَصِیم» ۱۸۱...
 «دَائِبَه» ۲۸۴...
 «دَاخِر» ۲۸۰...
 «دَخَلَ» ۴۱۲...
 «دِفْء» ۱۸۲...
 «ذُلُّ» ۳۲۸...
 «زَجِیم» ۴۳۴...
 «رَوَاسِی» ۶۸...
 «رَوْث» ۳۱۷...
 «زُبُر» ۲۶۹...
 «زَرْع» ۱۹۴...
 «زَیتون» ۱۹۴...
 «سَبْع» ۱۴۸...
 «سَرَابِیل» ۳۷۸...
 «سُرُر» ۱۰۹...
 «سَكَّر» ۳۱۸...
 «سُكَّرَت» ۵۳...
 «سَمَاء» ۵۸...
 «سَمُوم» ۸۳...
 «شَجَر» ۱۹۳...
 «شَعْر» ۳۷۵...
 «شِقْ» ۱۸۴...
 «شَمَائِل» ۲۸۲...

«شهاب» ۵۸...	«کرک» ۳۷۵...
«شیطان» ۵۸...	«کَظِیمٌ» ۲۹۵...
«شَبَّعٌ» ۴۹...	«لَا جَرَمَ» ۲۱۸...
«صَفْحٌ» ۱۴۶...	«لَمَحٌ» ۳۶۱...
«صلصال» ۸۳...	«لَبَّوْهُمْ» ۲۶۴...
«صُوفٌ» ۳۷۵...	«لَوَاقِحٌ» ۷۶...
«ضَیْفٌ» ۱۱۶...	«لِیَحْمِلُوا» ۲۲۵...
«طاغوت» ۲۴۷...	«متاع» ۳۷۶...
«طبع» ۴۵۷...	«مَتَوَسَّمٌ» ۱۳۱...
«طَبَّاتٌ» ۳۴۶...	«مَثَانِیٌ» ۱۴۸...
«ظَلُّوا» ۵۲...	«مَجْنُونٌ» ۹۵...
«عاد» ۴۷۷...	«مُخْلِصِینَ» ۸۸...
«عِبَادِی» ۱۱۰...	«مَسْأَمٌ» ۸۴...
«عُجْمَةٌ» ۴۴۳...	«مَسْتَأَخِرِینَ» ۷۹...
«عَضِیْنٌ» ۱۵۲...	«مَسْتَقْدَمِینَ» ۷۹...
«عُیُونٌ» ۱۰۸...	«مُسَحَّرَاتٌ» ۳۷۰...
«غِلٌّ» ۱۰۹...	«مَسْنَى الْکِبَرُ» ۱۱۸...
«غُلَامٌ عَلِیمٌ» ۱۱۷...	«مَعَایشٌ» ۷۰...
«فَاصِدَعٌ» ۱۶۰...	«مُفَرِّطٌ» ۳۱۱...
«فَاصْفَحْ» ۱۴۶...	«مَقْتَسِمِینَ» ۱۵۹...
«فَرْتُ» ۳۱۷...	«مُؤَاخِرٌ» ۲۰۵...
«فضیحت» ۱۲۷...	«مَوْزُونٌ» ۶۹...
«فُلْکٌ» ۲۰۵...	«نَخِیلٌ» ۱۹۴...
«فؤاد» ۳۶۹...	«نُطْقُهُ» ۱۸۱...
«قَصْدٌ» ۱۹۱...	«وَاصِبٌ» ۲۸۹...
«قَصْدُ السَّبِيلِ» ۱۹۱...	«وقت معلوم» ۸۷...
«قَطَعَ» ۱۳۲...	«هُؤُلَاءِ بَنَاتِی» ۱۲۹...

۳۸۶... «يُسْتَعْتَبُونَ»

۲۸۰... «يَتَفَقَّهُوا»

۲۷۵... «يَخْشِفُ»

۱۸۶... «يَخْلُقُ»

۱۲۷... «يَسْتَبْشِرُونَ»